



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

امیر کبیر
یا

میرزا تقی خان فرهادی

قهرمان

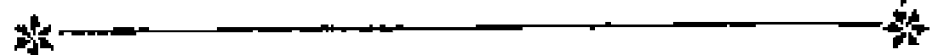
مبارزه با

اشعمار

اکبر هاشمی قزوینی

این کتاب سرمایه مؤسسه انتشارات فراهانی طبق اجازه نامه
شماره ۹۰ تاریخ ۶۶/۱/۴۶ اداره آموزش و پرورش شهرستان قم
و تحت شماره ۲۲۶ تاریخ ۴۷/۲/۴ | که در دفتر مخصوص
کتابخانه ملی تهران ثبت رسیده است [در چاپخانه اتحاد
چاپ و رنگ]

اسفند ماه ۱۳۳۶ - ذیحجه ۱۳۸۷



کلیه حقوق و فیلم برداری و نمایشنامه و هرگونه اقتباس
منوط با اجازه رسمی ناشر است

مؤسسه انتشارات فراهانی - تهران

فروشگاه شماره ۱ - بازار بین الحرمین تلفن ۵۳۰۴۶۵

« ۲ - بازار کاشفی تلفن ۵۶۲۵۴۲

« امیر کبیر در ظرف چند سال کوتاه کار چندین قرن را
انجام داد و با نیروی نبوغ خود دوران تازه‌ای در تاریخ
کشور پیش آورد . »

از سرفراز والی متنی سفارت انگلیس در تهران



« به عقیده نگارنده در تاریخ شصتساله اخیر، کشور
ایران مردی به بزرگواری امیر کبیر بخود ندیده است . »
از محمود محمود در کتاب دو اطمینان ایران و انگلیس



« قتل ناجوانمردانه امیر کبیر لطمه بزرگی بر پیکر
عظمت و ترقی ملت ایران وارد ساخت... او میخواست
یک ایران آباد و آزاد و قوی و مترقی بوجود آورد که
محور عظمت و سیاست خاورمیانه باشد . »
از روزنامه دموکرات ایران شماره مخصوص صدمین سال شهادت امیر



« من چهل سال است بعد از امیر خواستم از چوبه آدم
بتراشم توانستم . »

چله‌ای از نامه ناصرالدین‌شاه به مظفرالدین‌شاه

تقدیم:

به تمام مسلمانانی که از ضعف و انحطاط کشورهای اسلامی
رنج میبرند و آرزوی عظمت و مجد اسلام و مسلمین
وجودشان را مسخر کرده ، و با اخلاص و فداکاری
در راه تجدید جلال و شکوه اسلام و نجات مسلمین
از بند استعمار و استثمار به پیکار برخاسته اند .

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بهتر این است که قبل از تشریح برنامه‌های ضد استعماری امیر گیر توجه خوانندگان محترم را به اختلاف شرایط دورانی که امیر گیر در آن میزیسته و زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، جلب نمایم تا عظمت و ارزش افکار انقلابی و ضد استعماری امیر، بهتر معلوم گردد.

در این دوران، استعمار و استعمار، کاملاً رسوا و مورد تنفر شدید مردم جهان و مخصوصاً ملت‌های عقب‌نگاه‌داشته شده، است. قیافه شوم استعمارگر و استعمارچی، در افکار عمومی بزرگ‌ترین صورت ممکن جلوه‌گر شده، افکار و عواطف ملل جهان و مخصوصاً ملت‌های استعمار زده، علیه هر چه که با استعمار ارتباط دارد، سخت تحریک شده است. تبیینات وسیع و دامنه داری در سر امر جهان و حتی در داخل کشور. های بزرگ استعمارگر، علیه این مفتخوران و علیه این پدیده شوم، انجام شده و هنوز هم جریان دارد.

در نیمه‌ی اول قرن بیستم، در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین که دهها و احیاناً صدها سال ملك مطلق استعمار گران و صحنه غارتگری و چپاول آنان بوده است، مردان بزرگی بصورت قهرمان مبارزه با استعمار، روی صحنه سیاست ظاهر شده اند و در راه خویش موفقیت‌هایی کسب کرده و ملت‌هایی را هم در راه مبارزه با استعمار، انداخته اند.

در همین روزها شب و روزی نیست که دهها نطق و سخنرانی متدل و محکم توسط مراکز پخش صوت در سراسر جهان، علیه استعمار پخش نشود و صدها مقالات کوبنده و آتشین، در جراند معبر دنیا، در راه رسوا کردن استعمار ملتها و کشورها منتشر نگردد و هفته‌ای نمی‌گذرد که قیام مسلحانه‌ای از طرف ملیون جهان، علیه استعمار و عمال آن در گوشه‌ای از دنیا صورت نگیرد و ماهی نیست که زرد خورده‌های خونین، میان ملت‌های اسیر استعمار و دولت‌های استعمارگر زورگو و یا متجاوز و با خیال آنها رخ نهد و بالاخره مالی نیست که يك یا چند پایگاه و سنگر استعمار بر چیده و یا لااقل، مترازل نگردد.

گرچه در مقابل، استعمار گران هم آرام و دست بسته نشسته‌اند و در عوض هر سنگر از دست گرفته، پایگاهی بصورت دیگر و معمولاً محکم‌تر و خطرناک‌تر، می‌سازند. هر جا که بالا جبار بندی از پای اسیری بر می‌گیرند، در عوض هرزنجیری پیاپی او می‌بندند و در نتیجه در اکثر ممالك گرفتار استعمار، اصل استعمار باقی است و فقط شکل و رنگ عوض میکند.

ولی چیزی که مسلم است این است که آبرو و حیثیتی برای استعمار و استعمارگر مانده و در مقابل، جناح‌های ضد استعماری، کلاً آبرو مند و موجه می‌باشند و مقصود منهم همین است و خلاصه: بانوجه بمطالب فوق، اینروزها مبارزه با استعمارگر چه ارزنده و قابل تحسین

است، ولی چیز تازه و غیر مترقی نیست ، بلکه غیر مترقی و تازه این است که ملتی ، یا دولتی ، در این شرایط دست بسته تسلیم استعمار باشد ، اما ...

اما امیر کبیر ، حدود یکصد و بیست سال قبل ، زماندار کشور ایران بوده . و آنروز وضع و قیانه استعمار و استعمارگر با امروز خیلی تفاوت داشته . عواملی که در راه مفتوح ساختن استعمار استخدام شده‌اند ، در آن تاریخ ابدأ در کار نبوده‌اند و بلکه گرگهای استعمار در آنروز ها بنظر بسیاری از خواص و سر دمداران کشورها هم ، بیش جلوه گر بوده و آن دشمنان خوتین ، بصورت دوستان دلباخته و فداکار نمود داشته اند .

• آنروزها سراسر آسیا میدان ترکتازی استعمارگران بود . آفریقا يك بارچه در اختیار دزدان اروپائی قرار داشت ، آمریکای لاتین لقمه چربی برای غارتگران مرقی ! محبوب میشد . دریا و خشکی و زمین و آسمان همه و همه ، در بست در دست يك مشت مردم از خود راضی و خریص باصطلاح متسلط ! چند کشور بسود . سید جمال الدین ها ، گاندیها ، مهر وها ، لومومباها ، نکرومهها ، بن بلاها ، سوکرنوها و صدها مردان بزرگ و مبارز و رجال شرافتمند و وجه الملة ضد استعمار در آسیا و آفریقا و سایر نقاط جهان بروی صحنه میاست بین المللی نیامده بودند . ملتهای امیر از لحاظ درك مسائل اصولی سیاست خارجی ، کوروکر و بهمان وضع اسفبار خود خو گرفته بودند . استعمار زدگان جهان ، بیکارهای مردانه ملت الجزائر و کنگو و فلسطین و هندوستان و انقلابهای ضد استعماری اندونزی و مصر و کوبا و گانائوده ها کشور امیر دیگر و مبارزات جانانه عراق و ترکیه و جنگهای پارقیزانی چین و هندوچین و مقاومتهای مردانه ویتینه و ویت کنگ و مبارزات سیاسی و

نهضت‌های اقتصادی و فرهنگی ملل ضعیف آفریقا و آمریکای جنوبی را
اسلام ندیده و حتی به‌غیله‌شان هم‌خطور نکرده بود.

در آن زمان در کشور استعمار زده ایران که مورد بحث ما است ،
بیشتر پست‌های حساس بدست مردم نالایق و نوکران اجانب بود و جنگال
استعمار خون آشام، تا اعماق وجود مملکت فرو رفته و همه چیز را قبضه
کرده بود و تمام ملت در خواب مرگباری فرو رفته بودند.

امیر کبیر در چنین شرایط و چنان وضعی ، خطر استعمار را با
دیدۀ تبزین و هوش سرشار خویش درك کرد و دامها و دامنه‌های مرموز
آنها درست تشخیص داد. با این احساس و ادراک، پیشقراول مبارزه با
استعمار شد و راه و رسم استقلال و عظمت را با خطوط روشن و خوانا
متخصص نمود و برای پاره کردن ترنجیر استعمار و شکستن ظلم استعمار
آنچنان برنامه‌ای تنظیم کرد که پس از گذشتن بیش از يك قرن ،
قهرمانان كل آزموده وطن پرستی و ضد استعماری ، همان نسخه را
(با اندکی تغییر که معلول گذشت زمان است) عمل می‌کند و نتیجه
می‌گیرند .

امیر کبیر بحق درك کرد که فقر و فساد کشور، برای رشد و نمو
استعمار، بهترین زمینه مساعد است و لذا با تمام قنوت برای ریشه کن
کردن فقر و فساد کوشش کرد.

او احساس کرده بود که افراد نالایق و پست و خود فروش، در
هر پست و مقامی که باشند همانند ماشین خود کاری در اختیار استعمارگران
قرار می‌گیرند. و از این جهت سعی داشت چنین افرادی را از کادر هیئت
حاکمه بیرون بریزد.

همین‌را تقیخان ، با تمام وجود احتیاج يك کشور مستقل را به افراد
تحصیل کرده و متخصص در علوم و فنون جدید و کارشناسان لایق صنعت

و علم روز، لمس کرد و درست فهمید تا روزیکه مشکلات علمی و فنی کشور توسط کارشناسان و مستشاران خارجی حل میشود، روی استقلال را نخواهد دید. و لذا باید که نیازشور و شوق، با تأسیس مدرسه‌ی دارالفنون اقدام به تربیت چنین افرادی نمود.

وی میدانست که ثروت مملکت، بایستی در خود مملکت خرج شود. معادن و ذخایر کشور، باید توسط علمای همین کشور استخراج گردد، پول و سرمایه خود ملت، بایستی در رشته‌های اقتصادی این آب و خاک ب جریان افتد و سرمایه‌گزاری شود و بانهایت پشنگار برای تحقق بخشیدن باین اهداف عالی دست بکار شد.

امیر معتقد بود که يك کشور مستقل، باید همه چیز خود را در داخل خاک خویش تهیه کند و از فروختن مواد خام بقیمت ارزان و خریدن مصنوعات گران قیمت، نتیجه‌ای جز ورشکستگی و هدر دادن ذخایر و ثروت کشور، عاید نخواهد شد و از اینرو برای صنعتی کردن کشور و استخراج معادن تلاش سختی ناپذیری را آغاز کرد.

امیر نظام اعتقاد داشت: بدون داشتن يك ارتش نیرومند و مجهز ب سلاح روز، در جهان بکه حدود و حقوق، بازور تعیین میشود و سرنوشت همه کس و همه چیز ب زور بستگی دارد، نمیتوان حق کشور و ملت را حفظ کرد و دست متجاوزین را کوتاه نمود. این بود که پایه يك ارتش نوین و مقتدری را بوضع مدرن روز ریخت.

و بطور خلاصه هر چیز که برای استقلال و عظمت و اعتبار يك کشور و آسایش رفاه و سیادت ملت، لزوم داشت، او در برنامه‌های اصلاحی خویش گنجانده بود و نه فقط در مرحله‌ی فکر و ایده و برنامه ریزی، آنگونه که معمول زمانداران کشورهای عقب مانده است که طرح میریزند و بمرحله عمل نمیرسد، بلکه او قبل از هر چیز مرد کار و عمل بود.

ما در این کتاب، ابتداء تا بقوئی از وضع کشور، قبل از زمامداری
امیر کبیر نرمیم می کنیم و سپس به تشریح اقدامات و اصلاحات و مبارزات
امیر کبیر علیه استعمار و عمال استعمار می پردازیم و پس از آن، بوضع
کشور پس از سقوط امیر کبیر و تجدید استعمار اشاره می کنیم.

در خانمهی این گفتار مندرک می شویم که غرض اصلی ما در این
کتاب، تشریح مبارزات ضد استعماری امیر کبیر است و اگر مباحثی
راجع با اصلاحات داخلی پیش می آوریم، تا آنجا است که ارتباط با مبارزه
با خرابکاری های استعمار دارد.

و اضافه می کنیم که در این کتاب نگارنده در صدد تحقیق تاریخی
نیست و لذا خوانندگان گرامی نباید انتظار داشته باشند که بر اساس
تاریخ نویسی تحزبه و تحلیل و بررسی و کنجکوی به بیند بلکه، هدف
اصلی بررسی وضع امیر کبیر در مقابل استعمار و استعمارگران است و این
بحث را از روی نوشتهجات موجود دنبال می کنیم .

عوامل خاص تربیت امیر کبیر

« از روی انصاف میگویم و خدا را به شهادت
میطلبم که در مقام امیر کبیر غلو نکردم ،
از خواجه نظام الملک مرحوم ، وزیر معروف و مشهور
سلاجقه و صاحب بن عباد وزیر مشهور و معروف دیلمه و
پرنس بیژمارک ولرد بالمرستون دریش وزیر مشهور
لوتی سیزدهم فرانسه و پرنس کازچکوف روسی ، بحق
حق ، به مراتب باعرضه تر و بهتر بود . »
نوشته ظل السلطان در کتاب : « تاریخ و سفرنامه
میعودی » صفحه ۸۰

محیط تربیت

میرزا تقی خان امیر کبیر در خانواده‌ای از طبقات پائین ملت ایران بدینا آمد و با حفظ این امتیاز دودمان یکی از بهترین و اصل ترین خاندان‌های آنروز ایران، تربیت یافت و رشد نمود.

امیر کبیر فرزند سمر بلائی محمد قربان از اهل قریه «هزاوه» واقع در دو فرسخی شمال غربی شهرستان اراك است. بمناسبت اینکه هزاوه در مجاورت راهان، راه گاه خانواده بزرگ قائم مقام فرارداشت کربلائی محمد قربان در سلك نوکران میرزا عیسی قائم مقام بزرگ در آمد و بمقام آشپزی رسید و در زمان میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم و صدراعظم محمد شاه، مقام نظارت بر آشپزخانه را احراز کرد و در اواخر عمر «قابوچی» قائم مقام شد.

تمام این مساعی ایجاب میکرد که محمد قربان با خاندان قائم مقام حشرو نشر داشته باشد و طبعاً پسر او میرزا تقی هم با اطفال خانواده قائم مقام محشور بوده است.

این وضع خاص که برای میرزا تقی خان از دوران کودکی پیش آمد، برای تربیت يك فرد لایق و صاحب جنبه‌های مختلف که هر يك

بنوبه خود، منشاء آثاری باشد، خیلی مؤثر بود. زیرا چنین فردی، از طرفی چون از يك خاندان فقیر و از طبقات پائین و محروم اجتماع است، خوب بروحیات و خواسته ها و افکار طبقات پائین ملکت که همیشه اکثریت مطلق ملت ها را تشکیل میدهند، آشنا است و از سوی دیگر، چون با خاندانی عالی و تربیت یافته و مرکزی که سر رشته امور ملکت و ملت و سیاست کشور در آنجا متمرکز است و بی پرده نمود و بروز دارد، رفت و آمد دارد و قهراً باریشه مسائل جاری ملکت اصطکاک و برخورد دارد، تحت تأثیر آن عوامل هم واقع میشود و در نتیجه، عوامل تربیت يك اشراف زاده و تربیت خاص يك نوکر زاده و مستخدم جزء هر دو در عرض هم در وجود او اثر میگذارد.

هم رفاه و آسایش و ناز و نعمت طبقات ممتاز را از نزدیک می بیند و هم درد و رنج و زحمات و محرومیت های طبقات عامه و زحمتکش ملت را خوب لمس مینماید. هم طرز تفکر سرد مداران ملکت را زیر نظر دارد و هم به روحیه و طرز فکر مردمی که نه سرونه نه پازند، آشنا میباشد و خلاصه: امیر کبیر، هم در مکتب نخاته افکار مخصوص به طبقه هزار فامیل درس خوانده و هم دوره دانشگاه افکار عمومی را طی کرده است.

چنین موجودی، حتی اگر از استعداد و شعور عادی برخوردار باشد، يك معجون جالب توجه و منشاء آثار مختلف و در عین حال گران بها، از آب درمی آید، تاچه رسد به شخص امیر کبیر که باعتراف دوست و دشمن، از نظر استعداد و شعور، در سطح نوابغ جهان قرار داشته و در آن عصر، يك فرد کاملاً ممتاز بوده است. مرحوم اقبال درباره هوش او مینویسد:

در دوران کودکی، ناهار بچه های قائم مقام را می آورد، پشت در

اطاق بانتظار تمام شدن صرف نهار، برای بردن ظرفها می ایستاد ، در همین مدت کوتاه ، گوش به کلمات معلم که به بیچه صادر می نمود ، میداد ، هرچه می شنید فرا میگرفت . يك روز قائم مقام برای امتحان ، از بیچه هایش هرچه میرمید آنها از عهده جواب برنمیامدند ، میرزا تقی خان بآن سئوالات جواب صحیح میداد ، قائم مقام پرسید : اینهارا از کجا آموخته ای ؟ گفت : از پشت در اطاق ، در آن مدت کوتاه به گفته های معلم گوش میدادم . قائم مقام خواست با وجایزه بدهد ، میرزا تقی خان بگریه افتاد و گفت عرض جایزه ؛ بمعلم دستور بدهید که آن درسها را بمن هم بدهد ، قائم مقام خیلی خوشش آمد و دستور داد که معلم اوزرا هم درس بدهد . ۱

و آقای عکی نقل میکند : روزی قائم مقام تگهه بیهی امیر کرد و باو گفت :

روزك در آبه تو مشاغل مزركى را انحال خواهی كردو
روزی خواهد رسدكه در باريكترين مواقع انكى خائنين و مغرضين
مراحت تشوئكش باوهانی مملكت و اار كرداب مملكت و پورشان
بخت خواهی داده ۲

و قتیكه میرزا ابوالقاسم قائم مقام بصدارت محمدشاه منصوب شد

امیررایه برادر زاده خود میرزا اسحاق سپرد و دربارۀ او گفت :

الحق، يكاد زيتها يضيءى
و بارك قوه منور كفاش صادق
است . قاله خير حافظا وهو ارحم الراحمين . انور پس فرقیات
بسیار دارد و قواسم بزرگ پروژگانر میگزارد .
انش باسج دولت بدهد ۳

۱ - میرزا تقی خان امیر آذربایجان صفحه ۵۵ چاپ دانشگاه

۲ - زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر نوشته حسین عکی صفحه ۴۶ چاپ سوم .

۳ - ایرانك در دوره سلطان قاجار نوشته علی امیر شمس صفحه ۱۱۵

همین قائم مقام در نامه‌ای به فاضل خان گروسی در باره هوش و ادب و شخصیت روحی میرزا تقی خان مینوید:

«گموی سبقت از همزه استفهام میر باید . پسای تقوق ، بفرق لام ابتداء میگذازد فرقدین را شمع نعلین خود نمیشمارد . سخن در اوج فلك الافلاك دارد»^۱

این چنین تعیرات، از شخصی مثل قائم مقام، نسبت به تو کردد در خانه حوایس بهترین دلیل استعداد فوق العاده و هوش سرشار امیر کبیر است . خوانندگان محترم میتوانند حدس بزنند چنین فردی در چنان شرایط تربیتی که قبلاً بیان اشاره شد، چه معجونی از آب درمی‌آید.

چنین شخصی که احساسات پائین ترین طبقات اجتماع، همراه با افکار عالیترین مقامات کشوری را در وجود خود جمع دارد و با مسائل اساسی و حوادث دست بالا و فعل و انفعال همای سیاسی و اجتماعی مملکت بدون واسطه ارتباط داشته است . طبعاً نظری خاص بخود، راجع بکشور داری و اداره اجتماع هم ، در ذهن و مخیله اش ذخیره می شود .

عکس العمل فساد

دورانی که امیر کبیر تربیت می یافت، شاهد بود که رژیم شکست خورده قاجار، عهدنامه ترکمانچای را با روسها امضاء مینماید، دسیسه های انگلیس ها را در خراسان و ماوراء النهر به چشم خود میدید، تلاشهای

۱- اسرار دوره مائیت قاجار نوشته علی اصغر تهرانی ص ۱۱

بریتانیا را برای بهره برداری از پیمان تر کمانچای، بعنوان پایه روابط خارجی ملاحظه میکرد. روح استعمار را که در دوران صدارت حاج میرزا آقاسی در کالبد يك حکومت ایرانی الشکل، حلول کرده بود با نفرت مینگریست. میدید که مردم زیر سایه ی شوم استبداد استعماری جان میکنند و دستگاه حاکمه قاجار، فقط باین دلخوش است که با تسلیم در مقابل استعمار، اهداف پست خود را نجات داده است.

امیر نظام از راه ارتباط با طبقه عالی زمانداران و تماس مستقیم با فعل و انفعالات دست بالا که مستقیماً زیر نظر استعمارگران و منفع آنها و عباسان و بزیان مملکت و ملت انجام میگرفت، جنایات و خیانات دستگاه حاکمه، دزدیها و غارتها ی بیگانگان و خود فروشها و نو گریهای زمانداران وقت را میدید و از راه تماس و اتصال با طبقه ی زحمت کش و عقب مانده از سیاست و اجتماع، محرومیت ها، دردها، رنجها، گرفتاریها و خلاصه تمام آثاری را که این سیاست غلط روی آنها برگذاشت خوب احساس میکرد و این وضع خاص، کمتر برای فردی که خود از لحاظ روحی، استعداد درك و فهم و هضم و تجزیه و تحایل این خطایب را داشته باشد دست میدهد. خداوند در این وضع مخصوص، او را برای نجات ملت ایران آماده میکرد و برای او هدفی عالی در انقی بسیار وسیع که منافع همه ملت ابرانرا در بر میگرفت، میآفرید.

این درك و این برخورد، از دسترس فرزندان طبقات اشراف و نور چشمی ها و عزیزهای بلاجهت اجتماع، بطور است، آنها نمیتوانند در مقابل چشمان خود، چنین افق وسیع و در وجود خویش چنان هدف عالی خلق کنند. آنها بتناسب وضع مخصوص خود و علم افسانگرا و روحیات و احساسات و عواطف طبقات پائین، در چشم انداز اهداف

محدود خویش، غیر از مافع شخصی و حفظ و حمایت طبقه هزار فامیل چیز دیگری نمی بینند. بلای استعمار، مخصوصا از آن نوع بلاهائی است که کمتر دامنگیر طبقات عالی میشود و بلکه معمولا بنفع این اشخاص صورت میگیرد.

عده ای محدود، در آن طبقه فوقانی که هدفی جز حفظ کرسی و میز خود ندارند، و برای استعمارگران، تأمین هدف آنان خیلی دشوار نیست و آنها که هدف خویش را در سایه ی استعمار تأمین و تضمین شده می بینند، برایشان بی تفاوت است که در خدمت استعمار باشند یا ملت. مگر نه این است که تمام مبارزات و تحمل مشقت های آن! همه برای رسیدن به هدف است؟

آن خان و آن شیخ و آن رئیس عشیره و ایل و آن زمامدار و آن وزیر و آن مدیر کل و آن فرمانده ارتش که دیدگاه تنگ و محدود افکرو ایده هایش فقط و فقط حفظ سیادت و ریاست و مقام و توسعه منافع پست شخصی خویش است، برای او چه فرق میکند که این هدف در سایه تجزیه ی کشور بدست آید و یا با حفظ وحدت ملت و تمامیت خاک وطن؟

آن نعمت عظمای اهداف عالی، که قطعا با فداکاری و گذشت توأم است، مخصوص کسانی است که در افق اهداف آنها، دیگران بیش از شخص خودشان جلوه دارند و این روحیه، بیشتر در افرادی به وجود می آید که در ساختمان اجتماع جزء تشکیل دهندگان «قاعده» مخروط اجتماع باشند و آنها همان طبقات پائین و مولد و رنجکش مردم هستند و امیر کبیر از همان قماش است.

از آنچه در خصوص عوامل خاص تربیت امیر کبیر نوشتیم

بدست آمد که وی در شرایط خاصی از نظر خانوادگی و محیط رشد و تربیت و محیط سیاسی و اجتماعی واقع شده بود. که در آن بحرانها و کردارهای مخصوص محیط سیاست بین‌المللی آن روز برای تربیت يك رهبر فداکار و مصمم که از نظر ذاتی مستعد بوده، اثرات عالی داشته است .

سفرهای سیاسی

مسافرت اصولاً آموزنده است، زیرا برخورد با افراد واجتماعات تازه و محیطها و اوضاع گوناگون، پختگی و کاردانی میآورد و از افراد کاردان و مجرب، شخصیت‌هایی مفید و فوق‌العاده، میسازد. سفرهای سیاسی که طبعاً مستلزم تماس و مذاکره و تبادل افکار با افراد ذریک و شخصیت‌های ممتاز و کار آزموده است، از اینجهت مخصوصاً آثار بهتر و سازندگی و آموزندگی بیشتر و عمیق‌تری دارند. امیر کبیر بعد از گذراندن کلاس‌های مختلف محیط خانوادگی و محیط اجتماعی داخلی و کار آزمائی در محیط‌های سیاسی و نظامی کشور چند مسافرت بسیار حساس و پرمآجرا بخارج کشور کرد. این مسافرت‌ها در پروراندن روح بزرگ و استعداد قوی و فوق‌العاده و ابراز شخصیت «سارن» ، نقش مهم و قابل ملاحظه‌ای ایفاء کرد.

سر بهروسیه

پس از پایان تر کمانچای، عمریایدوف (۱۸۱۱) شاعر و نویسنده روسی،

1- Gribaidev

برای عبادله نسیخه‌های پیمان، به عنوان سفیر فوق‌العاده به تهران آمد. این سفیر مغرور، ضمن انجام وظایف اصلی خود، به تحریک آغا یعقوب ارمی به انعقاد فصل سیزدهم پیمان ترکمانچای تصمیم گرفت که عده‌ای از روسیانی که ضمن جنگ ویش از آن، به اسارت ایران آمده و در خدمت اشراف ایرانی بودند مسترد دارد و به روسیه ببرد. ضمناً دوزن گرجی را که مسلمان شده و در خانه آصف‌الله بود بدین بهمین عنوان از مقامات ایرانی تحویل گرفت.

تحویل گرفتن دوزن مسلمان سبب شد که مسلمانان تهران علیه سفارت روسیه شورش کردند و سفارت را بمحاصره کشیدند و گریایانوف و سی و چهار نفر از اعضاء سفارت را کشتند و زنان را آزاد کردند.

زمانداران کشور که در اثر شکست از روسیه، در دو جنگ گذشته، روحیه‌ی خرد را باخته بودند، از این حادثه که ممکن بود عواقب ناگواری ببار آورد، به وحشت افتادند و با تمام امکانات در صدد ترمیم آن حادثه و ترضیه‌ی ادار مقامات پترزبورگ برآمدند. روسها هم که در آن روزها دستشان در جنگ با عثمانی بند بود، صلاح خود نمیدانستند که ایران را هم وارد جنگ با خویش و کمک به عثمانی کنند و ترجیح دادند که از این قضیه، در راه جلب اعتماد و دوستی ایران بهره برداری نمایند. سر انجام قرار شد که از طرف دربار ایران يك هیئت رسمی بریاست یکی از وابستگان یخاندان سلطنت برای عذرخواهی به دربار امپراطور روس برود.

این هیئت بریاست خرو میرزا، فرزند عباس میرزا، ولیعهد فتحعلشاه، در شانزدهم شوال ۱۲۴۴ از تبریز عازم روسیه شد و روز سوم رمضان ۱۲۴۵ (دوماه و نیم بعد) با گرفتن نتیجه مطلوب، راضی و خوشنود به تبریز برگشت.

میرزا تقی خان فراهانی که در آن تاریخ «ستوفی نظام» و هم از مشیان زبر دست و مورد اعتماد قائم مقام وزیر عباس میرزا بود، به سفارش قائم مقام به عضویت این هیئت انتخاب گردید و علاوه بر اینکه در هیئت، منشی مخصوص محمدخان زنگنه امیر نظام بود، از طرف قائم مقام دستور داشت که تمام مذاکرات خصوصی و رسمی و همرفتار و گفتار طرفین را زیر نظر بگیرد و به او گزارش دهد: ۱

طبیعی است که امیر بمقتضای مأموریت خویش بایستی با دقت نظرو توجه کامل به مسائل سیاسی بنگرد و باهوش سرشار و ذکاوت فوق العاده خویش، با اسرار دست اول سیاستهای استعمارگران و نحوه ارتباط آنها آشنا شد و آثار گرانبهایی در وجود خویش ذخیره کرد.

علاوه بر این، هیئت اعزامی ایران بسیاری از شهرهای روسیه و مخصوصاً شهرهای صنعتی آن کشور را مورد بازدید قرار دادند و مؤسسات علمی و فنی و صنعتی روسها را که به تازگی رونق گرفته و برای ایرانیها فوق العاده جالب بود، تماشا کردند و اعجاب فوق العاده آنها را برانگیخت.

بازدید از مراکز صنعت و علم روسیه تزاری و برخورد با آن ترقیبات شگرف، در امیر احساسات خاصی ایجاد کرد؛ او از فاصله‌ای که میان دو کشور همسایه، در ترقی و تکامل مشاهده کرد - بشدت تحت تأثیر واقع شد و رنج برد و در عین حال آتشی در درون سینه‌اش برای تجدید وضع و ایجاد تحول در ایران شعله کشید.

هیئت ایرانی در شهر تفریس از کارخانه عظیم ابریشم و حریربافی و مخصوصاً دستگاه مخصوص و جالب پله‌پزی آن بازدید به عمل

۱- میرزا تقی خان امیر کبیر نسخه - ۱ - ۱۶ و تمام نوار این مربوطه، مصالح فوق را با انکمی اختلاف آورده‌اند.

آوردند و سپس کارخانه‌های بزرگ اسلحه سازی را دیدند و هم تأسیسات فرهنگی آن شهر را منجمله دبستان چهار کلاسه فرزندان گرجی مسلمان را از نزدیک مشاهده کردند.

در شهر تول کارخانه غول پیکر اسلحه سازی و مقدار مرسوم آور تولیدش آنها را تحت تأثیر قرار داد. در شهر مسکوه دیدار از دانشگاه بزرگ و منظم و وسیع با آزمایشگاه مدرن آن و کلاسهای تشریح و کتابخانه معظم و جامعش و دانشگاه نظامی و مریضخانه‌ی مخصوص نظامیان آنها را بیش از پیش به فاصله زیادی که میان دو کشور همجوار موجود است، متوجه نمود.

روسها در پایتخت روسیه: پترزبورگ، ایرانیان را هر روز به دیدن یکی از مؤسسات علمی و صنعتی خود میبردند. کارخانه‌های توپرری باروت سازی، کاغذ سازی، بلور سازی، فلز تراشی یکی پس از دیگری مورد بازدید قرار میگرفت، دیدن دارالفنون و رصدخانه بزرگ مسکو و ضرابخانه و اطاق تجارت و دارالفنون سازی و مدارس ابتدائی و عالی و غیرها همه برای ایرانیان جالب و آموزنده و حسرت بار بودند. خوانندگان محترم در ضمن فصول کتاب، به این حقیقت برخورد میکنند که طرح اصلاحات و برنامه‌های عمرانی و صنعتی امیرکبیر بی شباهت به پیشرفتهای روسیه نیست و میتواند حدس بزنند که همین مسافرت، روح حساس و اراده سازنده امیر را تحت تأثیر قرار داده و او را به فکر نجات و ترقی و تکامل کشور انداخته است. بیجهت نیست

۱- این قسمها از سفر نامه حسرو میرزا که به علم میرزا سیدعلی خاں افشار نوشته شده، اساس گردیده اعتبار منی شرح مؤسسان قبی و علمی روسیه کاتبی از عقیق مانند فی ایران سخت ایراد حسرت و تاراجی میکند و میگوید: «حیف باشد که ما ترقی و نظام همسایه خود را که در این مدت اندک تحصیل کرده به رسم هیچ به فکر اوست آن نباشیم».

که نماینده انگلیس در تهران، در یکی از گزارشات خویش، درخصوص مقایسه بین امیر کبیر و جانشین او «نوری» مینویسد: «نوری مثل امیر کبیر به روسیه مافرت نکرده که تحت تأثیر ترقیات اروپا، به فکر اقتباس صنعت و فنون جدید باشد.

۴- مافرت به ایروان:

سال ۱۲۵۳ در حالیکه محمدشاه برای تسلیم نمودن هرات به صفحات خراسان رفته بود، خبردار شد که امپراطور روسیه عازم بازدید از مناطق جنوبی روسیه و مخصوصاً قسطنطنیه از ایران است و میخواهد پادشاه ایران ملاقات کند. محمدشاه هم بخاطر تیرگی روابط ایران و انگلیس که خود تاحدی موجب تمایل امپراطور روسی بملاقات او بود از چنین پیشنهادی استقبال کرد، ولی چون خودش نمیتوانست به ملاقات برود، به فرهاد میرزا نایب‌الملطه دستور داد که هیتی را با هدایا و تحف زیاده روسیه بفرستد،

و در نتیجه ناصرالدین میرزا ولیعهد که در حدود هشت سال داشت در رأس هیئتی مرکب از چند نفر از بزرگان کشور منجمله: میرزا تقی خان فراهانی که در آن تاریخ وزیر نظام بود از تبریز بطرف ایروان حرکت کردند، و در ایروان به حضور نیکلای رسیدند.

در جلسه ملاقات امپراطور روس با امیر بزیان روسی صحبت کرده و امیر کبیر هم بزیان روسی جواب او را داده است.^۱

۳- مافرت به اتریش و روم:

میان دو کشور اسلامی ایران و عثمانی از بدو تشکیل دولتی محفویه اختلافات زیاد وجود داشت و بر خوردهای مسلحانه و جنگهای خونین

۱- میرزا تقی خان امیر کبیر، صفحه ۲۴ و ۲۹

مکرر بوقوع پیوست و مخصوصاً از آن زمان که دول بزرگ اروپا به فکر استثمار کشورهای اسلامی افتادند با تحریکات و اختلاف اندازی های آنها، این اختلافات بصورت غیر قابل حلی درآمده بود، و هر روز حادثه‌ی تازه‌سیاسی، با مالی یا مرزی نزاع و کشمکش راتجدید میکرد. در این بین نمایندگان دول بزرگ با اینکه در ظاهر نقش مصلح و خیراندیش و واسطه بخورد می‌گرفتند، در واقع چهار چشمی مواظب بودند که مواد اختلاف محفوظ بماند و دو قدرت بزرگ اسلامی دست اتحاد بهم ندهند.

اواسط دوران سلطنت محمد شاه، زمینه‌ای برای مذاکره و تفاهم بین دو کشور بوجود آمد و قرار شد نماینده‌ی از ایران به عثمانی برود و با حضور و وساطت نمایندگان انگلیس و روس، مذاکرانی جهت رفع اختلافات انجام گیرد، ابتدا میرزا جعفر خان مشیرالدوله به عنوان سفير ایران انتخاب گردید، ولی او در تبریز مریض شد و باینکه بخاطر پرمشقت و کم نتیجه بودن سفر تمارض کرد و شانه از زیر بار آن مسئولیت خالی نمود و سرانجام شخص میرزا تقی خان فراهانی برای این سفارت مهم از طرف حاج میرزا آقاسی انتخاب گردید.

بسیاری از مورخین معتقدند که آقاسی از شخصیت نفوذ فوق العاده امیر در آذربایجان که باز هم در حال رشد بود، خائف یا ناراحت بود و انتصاب او به این سمت برای این بوده است که او را برای مدتی طولانی از ایران دور کند و در نتیجه همانطور که اهل نظر حدس می‌زدند اگر موفقیتی بدست نیامد، باعث سقوط شخصیت وی، گردد و اگر هم موفقیتی بدست آمد، کمچه بهتر.

مخصوصاً اگر بخواهیم با سوغظن بیشتری مسائل را بررسی

کنیم، باید بگوئیم که نظر نه‌ایست انگلیس در ایران هم در انتخاب امیر
 منظور کویینز‌وود اواز صحنه سیاست کشور بی‌دخالت نبوده، زیرا
 خاتم شیلدر یاد داشت های خود مینویسد: «انتخاب امیر برای سفارت
 ارزنة الروم به‌اشاره سفير انگلیس صورت گرفته است» (۱) و آقای
 نادر میرزادر کتاب «تاریخ دارالمخلافت تبریز» نوشت:

«همه اشکس آذر آبادستان جز او (امیر کبیر) کسی را
 نتوانستند و فرمان او برده‌اند این شهادت، وزیر ایران، حاج میرزا
 آقاسی را گران بود. فرست همی حیت وزیر نظام را مالکیده و در
 انتظار، هیچ دست نیافت، که مردی بی‌نیاز و سحت وجیه بوده، تادولت
 عثمانی را با ایران ناخوشی پیش آمد و نزدیک شد که به‌زیم یکشد. انجام
 برای نهادت که فرستاده بزرگ به‌ارز فالروم بود. آنجا که به‌کذاها
 نزدیک است و با رجال عثمانی دربار و گفتار نماید و سخن کینه آور
 بگویند. حاجی را وقت به‌صلت آمد این مرد را نامزد کرد که آنجا
 بود، چون کاری نه‌خرد است، آنجا شایع شده (۲)

و مرحوم عباس اقبال در این خصوص چنین اظهار نظر میکند:

۱- ولی با حدس و قیاس، میتوان فهمید که حاجی نسبت به
 مرحوم امیر که برورده دستگاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام و محمد
 خان زندگانه امیر نظام، دودشمن سابق او بوده، نیایستی نظر خوشی
 داشته باشد، بخصوص که در آن موقع امیر نظام زندگانه مرده و امیر
 کبیر در حقیقت، در آذربایجان بجای او نشسته بود و سپاه آذربایجان
 همه از او اطاعت میکردند» (۳)

۱- صفحه ۳۰۱ کتاب خاتم النبیین فی شرح معانی انگلیس به نقل

«میرزا تقی‌خان امیر کبیر» صفحه ۲۸

۲- تاریخ تبریز نوشته نادر میرزا صفحه ۵۰

۳- میرزا تقی‌خان امیر کبیر، صفحه ۲۸

بهر حال امیر کبیر اواخر سال ۱۲۵۹ در رأس هیتی از تبریز عازم ارزنة الروم شد . و در ارزنة الروم بانمایندگی دولت عثمانی ، نوری افندی و وساطت نمایندگان روس و انگلیس کمیونی برای مذاکره تشکیل گردید و بنابه پیشنهاد امیر کبیر ، تمام مذاکرات و تصمیمات نوشته میشد .

سفارت امیر کبیر در ارزنة الروم حدود چهار سال طول کشید . در تمام این مدت تحریکاتی از طرف دشمنان شخص او و مخالفان اتحاد دو کشور اسلامی و مخصوصاً اعمال استعمار بوقوع میپیوست و کار شکنی‌هایی از مبادی مرموز و احیاناً از طرف خود دولت ایران انجام میگرفت . حتی یکمرتبه مخالفان او صحنه‌ای ترتیب دادند ، سنی‌ها را علیه هیت حاکم اعزامی ایران شوراندند ، محل سکونت او را محاصره کردند و به آتش کشیدند بعضی از ایرانیان کشته شدند و جمعی ، منجمله شخص امیر مجروح گردیدند و بالاخره کزدانی و پخشگی و شهادت امیر توانست جان ایرانیان و آبروی کشور ایران را محفوظ دارد .

سر انجام ، علی‌رغم کار شکنیهای مخالفان و استعمارگران موفق شد ، قراردادی تنظیم کنند و به امضاء برساند . حسن انجام وظیفه او بحدی بود که حاجی میرزا آقاسی را که قطعاً از امیر دل‌خوشی نداشت و ادا نمود که ضمن نامه‌ای که در تاریخ ذیحجه ۱۲۶۲ به امیر نوشت ، از خدمات او تقدیر و تحسین بپیشمار کند و به او بنویسد :

« آفرین خدای برپیری که تو پروردو مادری که نوزاد .

مرحبا منهنزار آفرین روی آن هر چند سعید . ملک شاهنشاه دین یار

روح انعامی تمام بر آن هر چند حلال باشد .» (۱)

۱- نقل از کتاب میرزا تقی‌خان امیر کبیر صفحه ۶۲

رابرت کرزن (Robert Curzon) انگلیسی که خود جزء
نمایندگان انگلیسی حاضر در کمیون مذاکرات بوده، دربارهٔ نقش
امیر کبیر در آن کمیون نوشته:

«میرزا نقی از تمام نمایندگان عثمانی، روسیه و انگلیس که در ارزنة
الروم جمع شده بودند، قابل ملاحظه‌تر و مشتعل‌تر بود و با هیچیک
از آنها قابل مقایسه نبود»^۱

بدون شک این مسافرت طولانی و پر حادثه و مخصوصاً مذاکرات
ملولانی با نمایندگان دول استعمارگر در پرورش روح حساس امیر و آشنا
کردن او به سیاست پریچ و خم و دیپلمات‌های
استعمارگران و آماده کردن وی برای پذیرفتن مسئولیت بزرگ اداره
کشور، تأثیر به‌سزائی داشته است.

۱. امیر کبیر و ایران جلد اول صفحه ۴۳

پیش از امیر

«موقعی که امیر کبیر زمامدار ایران شد، سراسر کشور و تمام دستگاههای مملکت را دچار آشفتگی و فساد دید. ولی او کسی نبود که در مقابل مشکلات، واکنش بخورد و راه دهد.»

از گریختن و اتساع انگلیسی

آثار شوم پیمان ترکمانچای

در اثر بی لیاقتی فتح‌الشاه و فرماندن وسائل لازم برای سپاه ایران در جنگهای دوم ایران و روس، ارتش ایران از روسیه تزاری شکست خورد و تسلیم گردید. پس از تسلیم، در روز پنجم شعبان ۱۲۴۳ دوم فوریه ۱۸۶۸ عهدنامه استعاری «ترکمانچای» بین دو کشور منعقد گردید. این قرار داد که در حقیقت سند عبودیت کشور و ملت ایران بود، مختصر اعتبار و استقلال مملکت را که بعد از انعقاد قرارداد «گلستان» باقیمانده بود، بآورد و دوست جاسوسان و نوکران دول استعمار طلب و عمال پست آنان را در جمیع شئون مملکت بازگذاشت. از آن بعد، روسیه تزاری و انگلستان رقابت بی‌شرمانه ای را که از مدت‌ها قبل بمنظور تصاحب ایران شروع کرده بودند با کمال گستاخی آفتابی ساختند.

قرارداد ننگین ترکمانچای قسمتهای وسیعی از خاک ایران را بروسیه تسلیم کرد، پنجاه میلیون ریال بعنوان غرامت جنگ بر بودجه

ضعیف کشور تحمیل نمود، ایرانرا ازداشتن نیروی دریائی درشمال، محروم کرد. حقوق تایتولاسیون نکبت بار را در خاک ایران، بروسه داد و قرارداد بازرگانی که بعنوان متمم این پیمان تحمیل گردید استقلال اقتصادی مملکت را بکلی نابود کرد و خلاصه با امضاء این پیمان رسوا، سدرقیت ملک و ملت نسبت بروسه تزاری توسعه طلب، امضاء شد و حق حاکمیت، ازدولت و ملت ایران سلب گردید.

رفته رفته روابط خارجی ایران با بسیاری ازدول اروپائی بر- اساس موادمبین معاهده، تنظیم شد و انگلستان از ضعف بته مالی ایران بعد از این جنگ، حداکثر بهره برداری را در راه تثبیت موقعیت خود و تحکیم نفوذ و سلطه خویش، باپرداخت پول مختصری نمود.

استبداد و استعمار در کادر هیئت حاکمه با هم تلفیق شدند، از تلفیق این دو موجود کثیف، يك پدیده بسیار شوم و نفرت باری بوجود آمد که هر بلا و نکبت را که ممکن است حکومتی در برداشته باشد، برای ملت ایران بیار آورد. استعمار با سازش با هیئت حاکمه مشبو خودخواه و رفتن در قالب يك حکومت استبدادی، هم قیافه خویش را از مردم پوشانده بود و هم غارت و چپاول را بطور دلخواه انجام میداد و استبداد هم با نیرو گرفتن از استعمار، جد بیروح خود را همانند يك موجود طفیلی مر با نگه میداشت. دستگاه سلطنت قاجار با این دلخوش داشت که با تسلیم شدن در مقابل استعمار، خویش را از سقوط نجات داده و استعمار هم از این شادمان بود که با ساختن بارئیس قافله، قافله را میچاید و با شرکت با کلدخدای ده، دمار غارت میساید.

نفوذ استعمار ایران

تشکیلات درهبری آندروز ایران، مانند عروسکهای مفوائی مسلوبه الاراده، مملکت را بدر سقوط سیاسی و اقتصادی سوق میداد. استعمار

مثل حوره وارد جسم هیئت حاکمه شده بود و با خوردن مغز و حقیقت آن، خود بجای آن نشسته و به پوست و کالبد خشک آن، فرمان میداد. میرزا ابوالقاسم قائم مقام نخست وزیر محمد شاه که حاضر نبود تسلیم استعمار شود، با دسیسه‌ها و پشت هم اندازی‌های توکران استعمار مورد سوءظن شاه مستبد واقع شد و این تنها سنگر ضد استعمار ملت، بدست جلادان شاه از پای درآمد و بقیه رجالی که کم و بیش موی دماغ استعمار بودند، بادیدن سرگذشت قائم مقام حساب خود را کردند. شاهزادگان قاجار، هزار قایل‌های سرشناس، خوانین کشور، شیوخ و رؤسای ایلات و عشایر بطور مستقیم یا غیر مستقیم با سفارتخانه انگلیس و روس و وزارت امور خارجه آنها مربوط بودند و چه بسیار کسانی بودند که از کشورهای استعماری مستمری دریافت می‌داشتند. جاسوسان و مأمورهای زبردست انگلیسی در پست‌ها و لباسهای مختلف، همه چیز را زیر نظر داشتند و نفوذ جهانی انگلستان در همه جا گسترده بود و مخصوصاً در جنوب و شرق ایران، این نفوذ به نامبیت هندوستان عمق بیشتری داشت.

ژنرال فریه جاسوس فرانسوی نژاد انگلیسی، در

سفرنامه خود می‌نویسد:

«انگلیسها ایلات جنوب ایرانرا مجبور خود ساخته اند. بطوریکه پادشاه اشاره ممکن است سریشورن بردارند و سلطنت قاجاری را با جباران اندازند. به علاوه با شاهزادگانی که از انگلیسها مقرری دریافت می‌دارند و تحت نفوذ انگلیسی زندگی میکنند به سبب این دولت میتوان این دولتکرا در کم دیهت و کمترین افرچین حادثه‌ای از دست رفتن ایلات جنوبی ایران حواله داد بود» ۱

۱- نقل از کتاب میراثخوار استعمار - صفحه ۴۲۷

خیلی اتفاق می افتاد که انگلیسها عمل خود را تحریک میکردند و برای میفورد خاصی بلوایی برآه می انداختند. و اگر غائله توسط حکومت مرکزی خوابانده میشد، رهبران شورش را فوراً زیر حایت خود می گرفتند، یا آنها را بستن میکردند و یا در جای دیگر از امپراطوری وسیع خود، مأوی میدادند و مخارج آنانرا میپرداختند.

آقای خان ملك ساسانی در كتاب «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران» مینویسد :

پس از دفع غائله فارس بدستور قائم مقام، رضاقلی میرزا نائب الایالت مرزئی فرمانفرمای بیاریه مسئول انگلیس به نوشهر و از آنجا با اتفاق دو نفر از برادران خود نجفقلی میرزا و تیمور میرزا بپسند رفت، و دولت انگلیس برای هر يك از ایشان ماهی سیصد تومان مقرری قرار داد و به بعد از ایشان فرستاد. شجاع السطنه و سایر شاهزادگان ماهی ششصد بدستور قائم مقام در قلعه ارویل زندانی شده بودند پس از قتل او، بدستاری عمال انگلیس، از قلعه فرار کرده به بغداد رفتند. دولت انگلیس برای هر يك وظایفه و مقرری قرار داد.

میفورد، حاسوس دیگر انگلیس در سفرنامه خود در خصوص فراریان مقیم بغداد مینویسد :

بماند بغداد یا شاهزادگان امرایی که اخیراً در انگلستان بودند، تیمور میرزا و نجفقلی میرزا و رضاقلی میرزا آشنا شدیم. آنها مدعیان سلطنت ایران میباشند و علی بن علی دودمان ایران از دولت انگلیس مقرری دارند» ۱

ژنرال سایکس پلیس انگلیسی مأمور جنوب در سفرنامه خود نوشته است که :

«دوات انگلستان برای تسلط کامل بر هندوستان و افغانستان و بلوچستان
بسط نفوذ و سیطره خود را در ایران لازم میدانند»

ادوارد پروت انگلیسی در کتاب تاریخ ادبیات ایران میگوید:

«هر چند شاه جوان (محمد شاه) میتوانست متشکر باشد که
انگلیس و روس و مائیل رسیدن او را بتاج و تخت سلطنت فراهم ساختند
اما اینکه همایگان مزبور بدین طریق شروع مداخله در کار ایران
کردند علامت مشهور و سابقه خطرناکی برای ایران شده».

جان استرچی وزیر جنگ انگلیس در کابینه اتلی میگوید:

«دولت بریتانیا تقریباً یک قرن پیش از آنکه کسی از نفت خبر
داشته باشد غنی ترین منابع نفت خیز در کرانه های خلیج فارس را
بخاطر امپراطوری هند تصرف نمود».

بد نیست که برای نشان دادن شدت اعمال نفوذ اجانب در دوران

**قبل از روی کار آمدن امیر، حقایق را از زبان شخص دوم مملکت یعنی
نخست وزیر آنروز نقل کنیم:**

حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه که خود تا حدود زیادی
مستول آن وضع نکبت بار بوده است، از مداخلات بیجای مأموران
روسی و انگلیس در کارهای کشور، جانش بلب آمده و در دو نامه کهوز
این خصوص به شاه نوشته، آرزوی مرگ میکند. در یکی از نامه ها
چنین مینویسد:

... کهترین بنده میخواستیم تا عباس آباد بروم اما بواسطه اینکه
جناب درین مختار انگلیس تشریف خواهند آورد نتوانستم. نه بنده
میپریم نه آنها دست میکنند، نه وجود مبارک محنت کامل مییابند که
بدر آنها را از گود در آورند. حالا جناب وزیر مختار دولت، منتظر

۱- پایان امیرالیم نوشته جان استرچی

این است که یکی از نوکرهای متشخص در خانه، شال و کلاه نکرده برود
و غفر بخواند، که چرا دیر ملکه ایران را تصرف کردند. نمیدانم مقدار
چقدر است؟ و پسرای چه این ذلت را بکشیم؟ پسر مبارک! اعلیحضرت
شاهنشاهی روحش ابد و آنه لقمه عظیم، نزدیک است بامرگ مناجات
بمیرم. نمیدانم دارم، نه آخرت، نه آبرو. تو که دولت روسیه مرا به
فراول بیندازد! دیگر چیزی باقی نمانده که به سرمن بیاید...»

و در نامه دیگر او که بعد از ملاقاتی با مترجم اول سفارت روس،

بمحمد شاه نوشته چنین میخوانیم:

«... در نهصد سال، بهشت هزار تومان پول مرا دولت روسیه برده، علاوه،
املاک ایران را ضبط کرده، علاوه، هر روز بر مختار مسخرار نامربوط
که به تون نایی میتوان گفت بمن نوشته و گفته اند...»

باتوجه باینکه دزدان، معمولاً برای چاپخت قافله، رئیس قافله
را میخرند و راضی میکنند، معلوم میشود استعمارگران بقدری بر اوضاع
ایران مسلط بوده اند و تا آنجا نفوذ داشته اند که حتی شخص رئیس
دولت هم که قاعدتاً نایبی از آنها برای هموار کردن راه استعمار،
باج بگیرد اموالش به یغما میرود و از شر آنها در امان نباشد. خدا
میداند که مردم عادی و معمولی از دست این غارتگران چه ها کشیده اند؟
لرد کرزون سیاستمدار انگلیسی مینویسد:

«مفاهمی که انگلیس در جنوب ایران به دست آورده میتواند
سیادت و سلطه ای این دولت را در مرکز و نواحی جنوبی ایران برای
همیشه برقرار کند. قوای بحری انگلیس یکی از وسائل این نفوذ...
و تجارت انگلیس که در تمام سواحل جنوبی از «گواتر» تا «محمدره»

۱ و ۲ ... قبل از میرزا تقی خان امیرکبیر تألیف عباس اقبال آشتیانی

صفحه ... ۲۴۸... ۲۴۹

داخله ایران تأمینیهان گسترده است ضامن دیگری برای حفظ این سیادت است و بالاخره از تمام اینها مهتر احداث سکه‌ی جنوبی ایران است که از بلوچها در شرق، تاجیک‌های دا و ازها در غرب، به طرف انگلستان متدایان هستند.^{۱۰}

آقای اقبال درباره نفوذ و تسلط بیگانگان قبل از امیرکبیر در

ایران مینویسد :

«در عهد حاج میرزا آقاسی حسارت و استاخی نمایندگان روس و انگلیس در تهران به آن اندازه رسیده بود که هر حکم و امری داشتند آنرا آفرانه یاو-سوشند و به دست فراول یا نوکری میدادند و پس بدر اعظم ایران میرستادند. این امور اجازه داشت که شخصاً به بدر اعظم برود. ما اینجا بایستد تا جواب عادت بگیرد»^{۲۰}

سیادت و آقائی برای کسانی بود که بشعوی از انحاء با مقامات

دیپلماتی روس با انگلیسی ارتباط داشتند و آنها که چنین امنیازی بدست می‌آوردند، پشت بکوه داشتند و در کشور، دارای قدرت و نفوذ بودند.

در نیمه چهارم الاول سال ۱۲۶۳ سگی از کنسول انگلیسی در تبریز منقود شد، نفوذ و قدرت انگلستان بقدری زیاد بود که حاکم تبریز محمدخان بیگلربیگی، چند نفر از مسلمانان تبریز را با اتهام دست داشتن در ربودن سگ کنسول، بازداشت کرد و بزندان انداخت و بقدری این رفتار توهین آمیز بود که مردم تبریز علیه حاکم شهر قیام کردند.^{۲۱}

یکی از شواهد روشن نفوذ روس و انگلیس قبل از زمامداری

ایران و مشقه ایران، نوشته‌ی لبرد، تیراژ اول انگلیس.

۲۰ همی جان امیر سر، صفحه ۲۴۹

۲۱ امیر کبیر و ایران نوشته سروش آده، صفحه ۲۳۵ چاپ اول

امیر کبیر این است که هنگام وفات محمد شاه در تاریخ ششم شوال ۱۲۶۴ که ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز بود و تا آمدن ولیعهد از تبریز به طهران مرجعی برای اداره کارهای کشور وجود نداشت.

در حالیکه هنوز جسد شاه روی زمین بود جمعی از رجال درباری من جمله : مستوفی الممالک شانه به سفارت انگلستان رفتند که برای اداره موقت کشور تا آمدن ناصرالدین شاه از آنها اجازه بگیرند و آقاسی را از کار برکنار کنند. سفارت انگلستان گفت: باید موافقت سفارت روس هم در این باره جلب شود. رجال ایران نامه‌ای به سفارت روس نوشتند و استعاضه نمودند.

سفارتین در این باره باهم مشورت کردند و باخواستن آنان باین نحو موافقت کردند که : شورائی از قبش رجال درباری ، بریاست ملکه مادر مهد علیا برای اداره موقت کشور تشکیل شود . این حادثه دلیل گویائی برای فرمانروائی استعمار قبل از روی کار آمدن امیر کبیر است .

جاسوسان استعمار

اینها چند نمونه از صدها دلیل نفوذ استعمارگران در ایران قبل از صدارت امیر کبیر است. علاوه بر این نفوذ و این دخالت‌های علنی در امور داخلی کشور، جاسوسان بومی و خارجی آنها در داخل دربار و وزارت خانه‌ها و ارتش و ادارات و غیره، بر همه چیز نظارت داشتند و پاسبان منافع آنها بودند. و ما در فصل مربوطه به جاسوسی و اقدامات امیر علیه این خیانت پیشگان اسامی عده‌ای از کائیرا که تاریخ لکه‌تنگ خدمت به اجانب را بر دامنشان ثبت کرده از قیل عهد علیا و آصف الدوله و آقلخان نوری ... و مدارك خیانت آنها را خواهیم آورد.

اسفار این است که روحیه استعماری و خدمت به بیگانه، در میان
 سرمداران ایران آنقدر شایع و معمولی بوده است که لکه ننگ «بیگانه
 پرستی» نمیتوانسته مانع از هیچ گونه ترقی و تکامل و حتی تصدی بهترین
 پست و مقام کشور گردد. زیرا بطوریکه بعداً خواهیم دید میرزا آقاخان
 نوری که ورقه تحت الحما یگی انگلستان را در دست داشته و آن میاییده
 است و بجرم جاسوسی دویمت ضربه شلاق بدستور محمد شاه خورده
 و تبعید بکاشان شده است، توانسته در پست وزارت کشور و معاونت
 صدر اعظم بخدمت پردازد و حتی پس از سقوط امیر کبیر مقام عالی
 نخست وزیری را آنهم بجای امیر کبیر احراز نماید. دکتر مهدی بهار
 مینویسد:

پس از عزل امیر کبیر، عملاً استعمار، میرزا آقاخان نوری
 را برای اشغال مقام صدارت عظمی به شاه عرضه نمود. ... اما شاه از
 اینکه استعمار (آقاخان) تنها دولت انگلیس بود، به روزی
 برای ظاهر ساری حکم او را صادر نکرد تا سرانجام این معضل را
 همین سوال حل کرد: که میرزا آقاخان اشرف خود را از سرور
 الجمایگی انگلیس عین نفعهای تصدیق شد.

خلاصه اینکه قبل از روی کار آمدن امیر کبیر یعنی در اواخر دوران
 سلطنت محمد شاه و عداوت حاجی میرزا آقاسی، وضع مملکت ایران
 رو به سرافرازه شبیه یک مستعمره رسمی بود.

نمایندگان دولتین روس و انگلیس علناً و بدون پروا در امور داخلی
 کشور دخالت میکردند، دربار لانه جاسوسی و پایتخت پر از رجال
 خریده شده و عمال استعمار بود. در جنوب و شرق کشور، خوانین و
 رؤسای عشایر از طرف انگلیس خریده شده و نوکران حلقه بگوش

بریتانیای کبیر بودند.

سالار پسر آصف اللوله در صفحات حرامان علم استقلال را برداشته و کشور را به پرتگاه تجزیه رسانده بود. فتنه باب بمنظور ایجاد آشوب و تفرقه میان مردم علاقه مند بملحد، در بسیاری از نقاط مملکت آتش روشن کرده بود. آقاخان معاللی رهبر فرقه اسماعیلیه پس از ایجاد انقلاب و آشوب در کرمان و بلوچستان و ریختن بذرفتنه با ادعای استقلال، به هندوستان قرار کرده و پیشتر خود جنوب شرقی کشور را متشیع و متشیع گذاشته بود.

روسها بادر دست داشتن امتیازات پیمان منحوس ترکمانچای شمال کشور را قبضه کرده و اعتبار بین المللی ایران را کاملاً مخلوش ساخته بودند. خزانه‌ی مملکت تهی و صحنه سیاست کشور خالی از رجال و رهبران آزموده و خدوم و وطن خواد و ملی و ضد استعمار بود و پوست کنده اینکه: ایران در پرتگاه سقوط و تجزیه واقع شده بود و فقط این شخصیت فوق العاده امیر کبیر بود که توانست این محن را از سرنگی قطعی نجات دهد.

آن طور که تاریخ نشان میدهد و قضاوت میکند، اگر امیر کبیر در آن لحظه حساس بفریاد کشور و ملت مانرسیده بود، ایران پس از تجزیه، در شکم فراخ استعمار میرفت و نیز اگر دست استعمار پس از مدت کوتاهی امیر کبیر را از میان برده بود و چند سال دیگر بر دوره کوتاه خدمتگزاری او اضافه شده بود، اکنون این کشور هم مثل کشور ژاپن در دره‌ی فقر و پستی و پیشرفته جهان قرار داشت.

بک مفاهه

چند سال پیش از صدارت امیر کبیر در ایران، کشور ژاپن هم بیلای

استعمار گرفتار بود، در آنجا هم منافع ملت و منافع استعمارگران و عمال شان تضاد داشت. تا آنجا که تاریخ نشان میدهد شخصیت فکری و عملی امیر کبیر از زمامداران آفریز ژاپن بسیار عالیتر و عمیق تر بوده است، پس باید دید چه شد که استعمار از ژاپن ریشه کن گردید، ولی در ایران، قهرمان ملی و ضد استعمار، فقط توانست مملکت را از سقوط رسمی در کلم استعمار نجات دهد و در مقابل، جان خود را بر سر این مبارزات گذاشت و بدینال مرگ او بسیاری از افکار و اقدامات او بگور رفت.

بلك فرق اساسی بین ایران و ژاپن آفریز این است که در ایران زمامداران و طبقة حاکمه اصولاً خود را از مردم جدا میدانستند و منافع پست آنها درست در خلاف جهت منافع ملت قرار داشت.

توکل های قبحر اصلا خود را نسبت بایران و ایرانی بیگانه میدانستند و حکومت خویش را همانند مغول در ایران فقط در سایه زور و فشار و اختناق دوام پذیر تشخیص داده بودند و لذا آنچنان نمتهای از گرده ملت کشیده بودند و چنگال استبداد خویش را آنچنان در اساس وجود طبقات اصیل اجتماع ایران فرو کرده بودند که مجال اظهار اندام از مردم، در امور داخلی و خارجی کشور سلب شده بود.

طبقة حاکمه تا آنجا خود را از مردم جدا میدانستند که نمیتوانستند باور کنند روزی ممکن است با همکاری ملت بجنگ استعمار بروند و بلکه همکاری با استعمار را برای حفظ منافع خود آسانتر و عملی تر تشخیص داده بودند و لذا حاضر نبودند بمردم امکان دخالت در امور مملکت و مبارزه برای طرد استعمار را بدهند.

آقای سعید نفیسی در کتاب «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران»

نامه‌ای از آقا محمدخان قاجار بنیان‌گذار سلطنت قاجاریه که به‌علی‌خان افشار نوشته، نقل میکند که این ادعارا خوب اثبات مینماید، یکی از فقرات آن‌نامه چنین است:

«طوایف ترک و مغول کینه در ایران مس می‌بینند یا بسش دست اتحاد بیکدیگر و عدالت‌خواه ایرانیان نتوانند به‌سلطت برسند و تمام امور را در دست گیرند»

شکی نیست که غیرممکن بود، ملت ایران بتواند در سایه قدرت زماندارانی با این طرز فکر، منافع خویش را تأمین کند، و از طرفی استعمارگران هم در پناه چنین طرز تفکری خوب میتوانند دست‌ملت را از همه چیز کوتاه کنند و منافع استعماری خویش را باطرد ملت از صحنه سیاست، حفظ نمایند. لذا در ایران، استعمار و استبداد - آنهم استبداد در خلاف مسیر منافع ملت، دست بهم دادند و برای مدتی طولانی در مقابل طوفان همگین احساسات و عواطف ضد استعماری ملت، زندگی کثیف و غاصبانه خویش ادامه دادند.

اما در زاین

در زاین در همان دورانی که استعمار آمریکا و فرانسه و انگلیس و روس، برای تحکیم موقعیت خود در تکیه بودند و رقابت می‌نمودند و هر یک برای تحصیل امتیازات بیشتر و بردن منافع کلاتر با دیگری دست یگریان بودند، «میکادو» امپراتور کشور که خود را از ملت و ملت را از خود میدانست پیش قدم شد و با وضع قانون اساسی تازه و تأسیس مجلس سنا و معوثان، قدرت قانونگزاری را بنمایندگان ملت سپرد و از قدرت شخصی خویش کلت و با باز گذاشتن دست ملت در امور سیاسی و اجتماعی زیربنای اجتماع جدید را محکم کرد و ملتی

بیدار بدون موانع داخلی در میدان رقابت‌های صنعتی و حتی استعماری
با شکستن قدرت جهانی استعمار ، در صف ملت‌های زنده و کشور های
مترقی در آمد .

اگر این هماهنگی ملت و دولت تمام علت آن ترقی نباشد ،
لااقل سهم بسزائی در جهش عظیم و پرخاصیت، در زندگی ملت ژاپون،
دارا می‌باشد .

درد راه احراز کرسی عداوت

مرشد محمد شاه

محمد شاه قاجار، شب ششمین ششم شوال ۱۲۶۴ در قصر محمديه شمیران که خودش تازگی ساخته بود، پس از چهارده سال و سه ماه سلطنت، بعزت مرضی «نقرسه» از دنیا رفت. ولعهد او ناصرالدین میرزا بر حسب معمول ولعهدهای دوره قاجار، در تبریز بسر میبرد. تا آمدن شاه جدید از تبریز، اداره کارها در تهران، بایستی بنوش کسی دیگر باشد زیرا نخست وزیری حاجی میرزا آقاسی هم که تنها بخاطر اینکه محمدشاه در طریقت مرید او بود، این کرسی را احراز کرده بود، خاتمه یافته نمی شد.

منتظرا لصدارت ها مشغول تهیه مقدمات تحصیل کرسی عداوت شدند. عبدالصالح، میرزا آقا خان قوری (که در گاشان بحال تبعید بسر میبرد) و آصف الدوله (که آنروزها گویا در عراق بوده است) و حاجی میرزا آقاسی هر يك خود را برای احراز این مقام لایق تر از دیگران میدانستند و اصولاً

آنچه که انتظار سیرفت و بمخیله کسی خطور نیکرد، این بود که نخست وزیر شاه جدید همراه خود اواز تبریز بطهران بیاید.

در تهران، بازار سفارتخانه های انگلیس و روس کاملاً گرم بود. چه، منتظرالصدارت ها که این دومر کزرا در تعیین مرنوشت کشوره مؤثر و رسیدن بمقام نخست وزیری را بدون موافقت آنان محال میدانستند بدو بست و سروسر را شروع کرده بودند. ۱.

و در این میان سفارتخانه های روس و انگلیس هم برای بدست آوردن موقعیت بهتر در کادر زمامداری نو، رقابت بی سابقه ای شروع کردند تا آنجا که هر يك بانهایت دقت مواظب بودند خبر مرگ محمد شاه و مژده سلطنت ولیعهد را زودتر از رقیب خویش به ناصرالدین میرزا برسانند

میرزا آقاخان نوری که بانتهام جاسوسی بفتح انگلستان یار تباط ناعشروع با مهدعلیا ملکه مادر پس از خوردن دو بست ضربه شلاق بکاشان نمید شده بود، باعجله به طهران آمد و مورد استقبال مهدعلیا قرار گرفت و برای از میان بیرون کردن رقباي خود، یکسره به سفارت انگلستان رفت و یاز سفارت اجازه ورود خواست و از آنجا بدستور مهد علیا «فصر خورشید» منتقل شد. ۲

-
- ۱- کریک واتس مستی سفارتخانه انگلیس در تهران می نویسد:
 «موز محمد شاه لحظه ای داپسین عمر خود را درست بیایان رسانده بود. ده همه آزادی از در باریان بانقود او شبانه از درون کوچه ها و باغهای تبریز بمحل سفارت انگلیس شتافتند. سفارت در قتل آنها مانند سایه ای تخته سنگی بزرگ در بنوله ای محسوب می شد»
 تاریخ ایران دوره ناهاریه صفحه ۳۳۲
- ۲- تاریخ ایران نوشته واتس صفحه ۳۵۹

در تبریز

یازدهم شوال خبر مرگ محمد شاه در تبریز به ولیعهد که آنروز هفده سال و هشت ماه داشت رسید . ۱

ناصرالدین میرزا فوراً به وزیر خود ، میرزا فضل الله نصیرالملک دستور داد: مبلغی پول برای پرداختن قرضها که تقریباً هیجده هزار تومان بوده و مخارج سفر تهران، تهیه نماید و مقدمات حرکت را آماده کند. نصیرالملک نتوانست پول را تهیه کند و رسماً معذرت خواست.

ولیعهد از میرزا تقی خان فراهانی که در آن تاریخ وزیر نظام بود و بطور غیررسمی تصدی شغل امارت نظام را که بعد از مرگ امیر نظام محمدخان زنگنه در سال ۱۲۵۷ خالی مانده بود بعهده داشت، حل این مشکل را خواست. میرزا تقی خان این مسئولیترا پذیرفت و ضمناً به ناصرالدین میرزا تذکر داد که او از این بیحد مرکز قدرت کشور است و نباید در مقابل مسائل بزرگ یا کوچک و مخصوصاً از نوع تهیه مبلغی پول ، اظهار عجز و ناتوانی کند و قول داد که اگر بنصایح و راهنمایی های او توجه کند، تمام مشکلاتی را که در راه سلطنت او وجود دارد از میان بردارد و راه راهسوار کند. شاه جوان از این اظهارات ، در خود احساس اطمینان کرد و بنابه تقاضای میرزا تقی خان فرمانی بنام او صادر کرد که برای تهیه پول اقدام کند. و از طرف شاه جدید سند را امضاء نماید.

اولین جرعهی ضدالسم

در سال ۱۲۵۰ که فتحعلشاه درگذشت و محمد شاه ولیعهد خواست از تبریز بتهران برود . میرزا ابوالقاسم ، قائم مقام آن شخصیت بزرگ ایران، برای تهیه مخارج سفر، پول لازماً توسط وزیر مختار انگلیس

۱- میرزا تقی خان، امیر کبیر، صفحه ۹۱

سرجان مکمل بدست آورد ۱

ولی میرزا تقی خان فراهانی که قبل از شروع کار تصمیم بارزه با استعمار را گرفته بود، توسل به يك مقام خارجی را برای گرفتن پول، مناسب با برنامه های انقلابی خود ننمید و لذا شخصا یکی از تجار تبریز که صوبا حاج شیخ کاظم پسر شیخ محسن خان مشیرالدوله است مراجعه کرد و مبلغ سی هزار تومان از او قرض کرد. ۲

همین قلم اول، کسانی را که در بند و بست های روابط خارجی قرار داشتند و کوچکترین اقدامات داخل و خارج را از نظر ارتباط و تمایل با فلان سیاست و بابتابین و کناره گیری از سیاست دیگر، درست

۱- میرزا تقی خان صفحه ۱۷۹

۲. میرزا تقی خان امیر کسر صفحه ۹۱ و میراث خواند استمار صفحه ۴۵۴
ولی آقای اقبال در صفحه ۱۰۴ کتاب فوقه از استاد الطیفة که میخواست امیر را تمایل سیاست روسیه معرفی نماید، نقل میکند که این پول بنگار قبول روس قرض شده است و در ذیل صفحه ۹۱ هم مینویسد: این پول به دستپاری مشیرالدوله و ضمانت دو قبول روس وانگلیسی تهیه گردید.

زودتر فریدون آدمیت هم در کتاب امیر کبیر و ایران، جلد اول صفحه ۶۷ مینویسد: مصلحتی از چهار ایرانی و مسلمانی هم با مصلحت قبول انگلیس از قراردادی ناخر یونانی گرفته است. ولی خواننده محترم ضمن قبول کتاب در میابد که امیر کبیر اصولا با دخالت دادن اجنبی در امور داخلی و اعتماد از نیروی بیگانه برای حل مشکلات کشور مخالف بوده و خیلی بعید بنظر میرسد که برای چنین موضوع کوچك و بی اهمیتی در قلم اول، برخلاف سابقه خویش، دست پیش خارجیان دراز برده باشد و خود را مرهون خدمت آنها نماید.

تابع التواریخ مینویسد: میرزا تقی خان وزیر نظام و میرزا جعفر خان مشیرالدوله میلی از زروسیم از یازدگانان بوام گرفته و بجهن لشکر کردند.

ارزیایی میکردند، متوجه امیر کرد. اهل نظر از همین عمل بسیار ساده درك کردند که این قماش شخصیت، از کسانی نیست که بخواهد باتكاء اجانب و تاجه رسد که در راه منافع آنها بکار پردازد.

بامقایسه اعمال و رفتار کادر زمامداران آنروز و توقعات نمایندگان دول روس و انگلیس در آن شرایط خاص، همین رفتار عادی و ساده بهتابه يك جرعه بود که از وجود میرزا تقی خان بسوی منافع استعمار پرتاب شد و هم آماده باشی پاسبانان منافع استعمار بود که آنها را متوجه مشکلات آینده‌ی انجام مأموریت شان کرد.

بدین ترتیب امیر با پشتکار قابل توجهی، وسائل حرکت و لیعهد را فراهم کرد. روز ۱۴ شوال در میان تبریز، ناصرالدین میرزا را بطور رسمی بمقام سلطنت منصوب نمود و روز ۱۹ شوال موکب همایونی را یاتشریفات سلطنتی بطرف تهران حرکت داد.

پنجه در پنجه‌ی استعمار

موقعیکه شاه جدید میخو است از تبریز حرکت کند حفاظت و حمایت ارمی‌های تبریز را که طبق عادت غلط و منحوسی از سابق تحت حمایت قنصلگری انگلستان بودند، با صدور فرمانی، به قنصل انگلیس اعطاء کرد. میرزا تقی خان از این اقدام منافی با استقلال و حق حاکمیت، سخت بر آشفت و اظهار کرد: «برازنده يك دولت مستقل نیست که اصلاح امور اتباع خود را بدست عمال يك دولت خارجی بسپارد و این حق را از خویش سلب کند.»^۱

او با این عمل یار دیگر قافه ضد استعماری خویش را نشان داد و

۱. تاریخ ایران در دوره قاجار نوشته وائسن انگلیسی ترجمه ع. وجدی.

در حقیقت زنگ خطر را برای کسانی که عادت کرده بودند در همه شئون
ملک ایران دخالت کنند، برای مرتبه دوم بعداً در آورد.

گرنیت واتسن دبیر سفارتخانه انگلیس در تهران پس از نقل این
جریان، مینویسد:

هر فرد بی‌ظری باید اعتراف کند که حق حمایت از اتباع
شاء که وزیر مختار های خارجی آنها تصدی می‌کردند، با آنکه تا
حدودی خود دولت ایران آنها تقویض می‌کرده، با اصول حقوق بین -
الملل منافات داشته است. ولی همینکه امیر نظام کمترین اشاره‌ای کرد که
دلائل مستند است از سوء استناد مزبور جلوگیری کند و وزیر مختار های
خارجی در دربار ایران به‌وجوه حاضر شدند، کسی که رعایت
آن نمود مراد از پادشاه در مورد صدر اعظم و انراخ شاه میداده است.
از دست بیفتد!

از تبریز تا تهران

حسن اداره:

هر کس بوضع روحی و اخلاق علی نظامیان آتروز آشنا باشد
و رفتار خشونت آمیز و زورگوئی آنها را نسبت به مردم عادی و مخصوصاً
طبقات پائین بداند، تصدیق دارد که مهار کردن آن جمعیت خود سر
و خود خواه و جلوگیری از تجاوزات و تعدیات آنان، آنهم افراد گارد
همایونی و خصوصاً همراهان موکب شاهانه، بک عمل کاملاً انقلابی
بحساب می‌آید.

امیر برای ایجاد انضباط لازم و جلوگیری از تعدی و تجاوز
نظامیانی که بخود سری و تجاوز و زورگوئی خود گرفته بودند، فرمان
رسانا و اکیدی صادر کرد و موقع حرکت از تبریز، برای همراهان شاه

قرائت نمود.

این فرمان با صراحت اعلان میداشت که درین راه از طرف
همراهان اعلیحضرت، نباید نسبت به احدی از دها تپها و مردم محالی، کمترین
تجاوز و آزار بروز نماید و دیناری مجانی و بلاعوض بعنوان علوفه
حیوانات و غیره از کسی اخذ شود. اگر اسب و امتریکی از نظامیان در
مزرعه و کشته رعیتی دیده شود، همان حیوان باید بصاحب ذراعت داده
شود و اگر از یکی از همراهان تعدی و تجاوز نسبت بمردم دیده شد ،
بلادرنگ شکم منجاوز پاره میشود....

با این بخشنامه خشن و سخت و نظارت کامل بر اجرای آن، چنان
انضباط و نظم در اردوی همراه شاه بوجود آورد که در تاریخ مسافرت
های سلاطین قاجار سابقه نداشت. و خلاصه در این راه، امیر برای اداره
موکب همایونی بقدری لیاقت و حسن اداره از خود نشان داد که شاه در
منزل اوجان او را بطور رسمی بلقب امیر نظامی که تا آن تاریخ عملاً
و بطور غیر رسمی در دست او بود، مفتخر نمود و از آن بعد با سمت رسمی
امارت نظام با اداره همراهان شاه ادامه داد.

بازهم بر خورد با استعمار

در بین راه به امیر اطلاع رسید: میرزا آقاخان نوری که سوابق الفت او با مادر شاه و روابط حنفی او با سفارت انگلیس بر همه کس روشن بود و به همین اتهامات بکاشان تبعید شده بود، با توطئه‌ی سفارت انگلیس، خودسرانه و بدون کسب اجازه از مقامات مربوطه، به پایتخت مراجعت کرده و برای ارجاع مخالفین، یکر است به سفارت انگلستان رفته و از ملکه مادر و سفارت انگلیس قول حمایت گرفته است.

امیر نظام برای اینکه دخالت بیجای نمایندگی سیاسی بریتانیا را در چنین مسئله در صدور داخلی محکوم نماید، و ضمناً هرچشمی از مخالفین و کسانی که یا پشتیبانی مقامات خارجی می‌خواهند احراز مقام و شخصیت کنند، بگیرد. فرمانی از شاه خطاب به نوری گرفت که فوراً به تبعیدگاه خود، کاشان، مراجعت کند.

میرزا آقاخان باز به سفیر انگلیس و ملکه مادر که آنروز مادر رئیس شورای کشور را اداره میکرد، متوسل شد و طبق نوشته‌ی خان ملک

حسانی در کتاب « سیاستگران دوره قاجار » در سفارتخانه انگلستان متحصن گردید. سفیر انگلیس رسماً دفاع از او درخواست و به امیر کبیر اطلاع داد که میرزا آقاخان از تبعه‌ی دولت انگلیس و تحت حمایت سفارت آن کشور است و بریتانیا نمیگذارد که او را تبعید کنند.

سپهر در کتاب ناسخ‌التواریخ در مقام دفاع از نوری می‌نویسد:

« ابتدا میرزا آقاخان خواست فرمان شاه را اطاعت کند و کتب به نشان مرمر گردوم اولی‌الافعیان صاحب سفارتخانه انگلیس به میان اربک سلطانیه در آمدند و در محصل میهن‌نیا و بشر شری معروض داشتند : حالها است دولت انگلیس و ایران باهم از در مودت و موالاتند و بود یکدیگر را از دست نمی‌گذارند. حال از قبل دولت خود ابلاغ این خبر میکنیم که هرگز رسماً تعویض داد کسی مانند وزیر اشکر از این دور باشد »^۱

سرانجام نتوانسته نوری را بکشان برگردانند و در این برخورد، گرچه فتح با سفارت انگلیس بود و امیر نظام هنوز غیر از امارت نظام سمنی نداشت و نمیتوانست مقاومت بیشتری بناید و ظاهراً امکان مقاومت بیشتر هم در آن شرایط بطور کلی وجود نداشته.

ولی این اقدام امیر کبیر بآنها فساند که این شخصیت جدید کسی نیست که آن خود سری‌ها و زیاده روی‌های دیپلمات‌های خارجی را ندیده بگیرد و یا تحمیل کند.

موکب ناصرالدین‌شاه روز پنجشنبه بیستم ذیحجه ۱۲۶۴ به قریه یافت آباد واقع در غرب تهران رسید. تمام اعیان و اشراف و درباری‌ها و مران کشور، شرفیاب حضور شدند. از توجه مخصوصی که شاه در

۱ - ناسخ‌التواریخ جلد سوم، لابابین قاجاریه، چاپ جدید، (امیه ص ۸۹)

آن مجلس به میرزا تقی خان امیر نظام نشان داده، منتظر اصدالت‌ها مایوس شدند و مخصوصاً وقتی از طرف شاه به صدرالصالحه که از مدتی قبل در منزل حاجی میرزا آقاسی منزل گرفته بود و خود را نخست وزیر میدانست، دستور رسید: خانه را تخلیه کند و بگماشتگان امیر نظام تحویل دهد. مطلب برای همه کس روشن گردید.

ووز بعد شاه وارد تهران شد و در شب همان روز یعنی شب شنبه بیست دوم ذی‌قعدة رسماً بتخت سلطنت جلوس کرد و در همان شب فرمان اصدالت عظماء همراه لقب پرطمطراق اتابك اعظم بنام میرزا تقی خان امیر کبیر صادر شد و از فردای آن شب، امیر کبیر با سمت نخست وزیری و امارت نظام مشغول رفتن امور گردید. ۱

سیاست داخلی امیر کبیر

«امیرکسی در ظرف چندسال کوتاه کار چندین قرن
را انجام داد و با نیروی شوخ خود، دوران تلذذای
در تاریخ کشورش پیش آورد و اگر آن اندازه مهلت
میافت که ثبات خویش را انجام دهد، در ردیف کسانی
قرار میگرفت که به عقیده مردم از جانب خداوند برای
ایفاء مأموریت خاصی خلق شده‌اند»
از گرت واتسن انگلیسی در کتاب
«تاریخ ایران» صفحه ۳۷۶

مشکلات

امیر کبیر وارث وضعی کاملاً نامساعد و مملو از مشکلات و موانع برای خدمت و کار بود. او موفق می‌مصلر کار شد که همه چیز و همه جای مملکت را فساد و تباهی فرا گرفته و بطرف سقوط و نیستی میرفت. کار هیئت حاکمه بصورت غیر قابل اصلاحی در فساد و نکبت غوطه‌ور بود. ابزار ماشین اداره مملکت زنگ زد و کار درستی از پیش نمیرد. جنوب و شمال کشور مثل موم در دست انگلیس و روس قرار داشت. دربار که مرکز و مرجع تمام قدرت‌ها بود، بیش از آلت بی‌اراده‌ای در دست بیگانگان چیزی نبود. ارتش که بایستی مدافع منافع ملت باشد، بصورت سازمانی در جهت سرکوب و نا راحتم کرد مردم در آمده و در مقابل حملات بیگانگان و دشمنان ملك و ملت تاب و توان مقاومت نداشت. نیروی دریائی که در آن تاریخ برای کشورهای مجاور دریا ها نقش حیات و مرگ را داشت، اصلاً در ایران وجود نداشت و اصولاً طبق قرارداد ترکمانچای، ایران از داشتن نیروی دریائی ممنوع بود. صنعت بصورت موجود در کشورهای پیشرفته آنروز، ابدأ در

ایران بچشم نمیخورد و صنایع دستی مختصری که از قدیم و ندیم بصورت آب بار یکی در زندگی طبقه متوسط کشور، حافظ حیات و وسیله مدجوعی بود، در مقابل هجوم و حمله سیل مصنوعات کشورهای مرقی، رو-بور شکستگی میرفت. کشاورزی و دانداری بهمان وضع قرون وسطی باقی مانده، فکر بهره برداری از معادن و ذخائر و ثروتهای خداداد کشور اصلاً در دماغها راه نیافته و اگر کسی از مردم بفکرش میافتاد با توجه بسوضع زمامداران و کارشکنیهای بنماگران خارجی خیالی خام بیش نبود.

علم و ادب و هنر مخصوصاً علمی که بازرگی در غرب رواج پیدا کرده بود، کفرو زندقه و الحاد بشمار میرفت و با اینکه تا آنروز در اروپا قدمهای بلندی بطرف تکامل و ترقی برداشته شده و در اثر ارتباط و آمد و شد، آن پیشرفتهای از نظر سردمداران ایران پوشیده نبود، در ایران اقدامی برای اقتباس آن ترقی بچشم نمیخورد.

در عوض، بازار رشوه و دزدی و تجاوز و تعدی و زورگوئی هرجه بخواهد رواج داشت. تملق و چاپلوسی و خودستائی الی ماشاء الله دیده میشد. انقلاب پرطمطراق و عناوین پر زرق و برق که حاکی از روح تنمر و تکبر عدهای مغرور بود، در میان طبقه بالا و هزار فامیل، دست بلست میگشت.

اصلاح مملکت احتیاج بمبارزه در دو جناح داخلی و خارجی داشت و مشکل عمده این بود که چون این فساد و ناپسامانی بفتح دشمنان خارجی و اعمال داخلی آنها بود و هر دو دسته برای حفظ منافع خود احتیاج به فساد ناشی از دسته دیگری داشت، هر کسی که بفکر اصلاح در یکی از دو جناح میافتاد، دشمن مشترك هر دو جناح که مکمل یکدیگر بودند

بحساب می‌آمد. روی این حساب، فرمان اصلاحات نمیتوانست نیرو-
های خود را برای اصلاح جناح داخل، یا خارج متمرکز کند و پس از
فراغ از کار اصلاح آن، با اصلاح دیگری به‌پردازد، بلکه ناچار بایستی این
دو جناح را باهم و در عرض هم مورد اصلاح قرار داد.

امیر کبیر راهی غیر از این نداشت که برای ریشه کن کردن فساد
يك دفرم واقعی در جمیع مشون کشور، شروع کند و برای انداختن
ملك و ملت در راه ترقی و تكامل، قیافه همه چیز را تغییر دهد،
هرچه یادا باد.

اصلاحات داخلی

موضوع کتاب وهدف از تألیف ، تشریح مبارزاتی است که امیر کبیر برای دهائی کشور از جنگال استعمار گران کرده، این مبارزات قسمتی مستقیم و قسمتی غیر مستقیم انجام گرفته است . مبارزات غیر مستقیم همان اصلاحات داخلی است، زیرا راه ورسم استعمار برای بهره برداری بهتر و بیشتر، این است که قبل از هر چیز، دستگاه رهبری کشور را بنیاد میکند و با ایجاد فساد در بیاری از شئون حیاتی کشور زمینه را برای غارت ثروت مهیا میکند.

استعمار گران این درس را بخوبی وروانی میدادند که اگر کادر رهبری مسلکی صحیح و سالم باشد ، خواهی نخواهی روابط خارجی آن کشور را بنفع ملت و مملکت تنظیم میکنند و اجازه غارت و چپاول پلزدان خارجی نخواهند داد. بنابراین، استعمار زده گی قبل از هر چیز فساد عمیق داخلی را همراه دارد و روی همین حساب شرط اول نجات یا شملت و دولت از جنگال گرگ استعمار ، اصلاح داخلی آن و آماده کردن شرایط استقلال و اتکاء بنفس است.

اگر امیر کبیر میخواست بدون دستزدن بقواره سرتاپا غلط و نامناسب کشور، بجنگ استعمار برود، در قدم اول از طرف همین کسانی که بایستی یکمك آنها استعمار را برانند در آورد خودش از پا در میآمد. و بتعیر دیگر، دل اساسی دیپلماتهای استعماری این است که با فساد کشیدن مملکت، ماشین اداره کشور را بطور خودکار در جهت منافع استعمار که طبعاً در جهت سیه روزی خلق است بکار باندازند محصول چنین ماشینی غیر از تأمین مصالح استعمارگران و تضییع حقوق حقه ملت، چیزی نخواهد بود. امیر کبیر بایستی در مرحله اول این ماشین نکیت ساز را اصلاح نماید، تا در مسیر منافع و خیر و صلاح ملت بکار بپردازد.

پس، اصلاحات داخلی بطور غیر مستقیم مبارزه با استعمار و کوشش برای طرد استعمار است و فیهراً مواجه با کارشکنی های استعمارگران خواهد بود، گرچه تمام رشته های اصلاحات داخلی بی ارتباط با مبارزه با استعمار نیست مگر این کتاب فقط چند رشته اصلاح را که ارتباط بیشتری با جنگ با استعمار و رابطه روشتری با موضوع و هدف کتاب دارد، میآوریم.

تمرکز قدرت یا مبارزه باملوک الطوائفی

«در این هنگام آشکارا پیش پش پی شد
که دوره حکومت فاجار بزودی سیری
و ایران تجزیه خواهد شد»
گرفتوانی منشی سفارت
انگلیس، در تهران

حالا دیگر همه کس میدانند که یکی از حربه‌های بران استعمار
در راه تحصیل نفوذ بیشتر و سلطه عمیق تر، تضعیف قدرت حکومت
مرکزی کشورهای مورد استعمار است. خوانین، قلدرها، متفکرین و رؤسای
ایلات و عشایر و سران ایالات و ولایات را میفرینند و میخرند و به جان دولت
مرکزی می‌اندازند.

اگر نوبتی بارشان شد که کشوری را تجزیه بچند کشور کوچک
و ضعیف و قدرتی را بچند قدرت جزء و دست نشانده منحل کنند،
همانگونه که در مورد امپراطوری عظیم عثمانی رفتار شد، نهایت موفقیت
برایشان محسوب است. چه، در این صورت رهبران کشورهای کوچک
جدید الولاده، از اول بصورت غیر مستقل و متکی بهمان دولت استعمارگر
تفرقه جو، بر جود می‌آیند و دانسته یا ندانسته، شاهرگ های اناسی
حکومت نوخود را با اختیار پلر نام شروع خود می‌سپارند.

و اگر تا این درجه موفقیت بدست نیاوردند، لااقل قدرت مرکزی
را تضعیف و کشور را گرفتار کشکش‌ها و نزاع‌های داخلی کرده و در

حالی که نیروهای مملکت در راه نابود کردن یکدیگر بجان هم افتاده و یکدیگر را خنثی یا نابود میکنند؛ این دزد های ماهر که خود چنین بازار آشفته ای را ایجاد کرده اند، با چراغ های متحرک که همان جاسوسان داخلی و راعتمایان خودمانی هستند و با حوصله و صبر، گرانبهاترین و ارزنده ترین منابع هستی ملت را به یغما می برند.

نابوئی از وضع کشور

وقتی که امیر کبیر زمام امور را بدست گرفت کشور ایران، گرچه بجز در چند مورد از قبیل بلوچستان و افغانستان و ترکستان، بمرتبه ی تجزیه نرسیده بود، ولی مرحله ایجاد اختلافات داخلی و کشاکش میان قدرتهای محلی و محاذ علی رسیده بود.

یکی از خاموشی های رؤسای استبدادی و مخصوصا استبداد استعماری و کشورهای فاقد سازماتهای ملی این است که در دوره قدرت بعد از مرگ دیکتاتور و قبل از تحکیم موقعیت جانشین او، زمینه ی آشوب و بلوا کاملا مهیا است و در این وضع اگر قدرت دیگری از پیش، مقدمات ایجاد ناامنی را فراهم کرده باشد، فتنه فساد همه چیز را در آتش خود میسوزاند.

کشور ایران بعد از مرگ محمد شاه، دچار همین سیروزی شد. زیرا انگار هیچ برای رسیدن با اهداف شوم خود که شاید تجربه کشور و تشکیل چند کشور کوچک در جنوب و شرق برای حفاظت هندوستان بود، از مدتها قبل، در این مناطق، افرادی را خریده و برای تزلزل آورد کردن آب و گرفتن ماهی آنها را در آستین داشتند.

بعضی اینکه محمد شاه از میان رفت، فتنه و آشوب سراسر مملکت را گرفت. دهرکز: دارودسته آصف الدوله و جمعی از بایجانیها برهبری: در الممالك و جمعیت طرفدار حاج میرزا آقاسی و جناح های

دیگر، برای کسب قدرت در دربار شاه جدید، بجان هم افتادند و ایادی مرموزی که از پشت مرزهای جنوب و شمال دراز شده بودند، هریک را بسوی تحریک میگردند.

دغرب : مردم کرمانشاه علیه محبعلی خان ماکوئی حاکم آن شهر شوریدند و خان حاکم با عده معدودی ، بطرف آذربایجان بمنظور پناه بردن به شاه فرار کرد.

احالی بروجرد که از ستمهای جمشیدخان ماکوئی حاکم شهر، جانسان بلب آمده بود، بادر یافت خیر مرگ محمد شاه، مثل يك منبع گازی که آزاد شود ، منفجر شدند و سراسر بروجرد را زیر شورش و انقلاب گرفتند. جمشیدخان نالایق و عیاش باین لخت و عریان فرار کرد و بالباس درویشی خود را بطهران رسانید.

رضاقلی خان حاکم سابق کردستان که مدتی قبل توقیف و در تهران زندانی شده بود، از زمینه هرج و مرج شاهمیری استفاده کرده از زندان قرار تمرد، بیان افواج سربازان گروس رفت و آنها را فربب داده با خود بکردستان برد و برای گرفتن سندج، با حکومت کردستان به نبرد پرداخت ، خسروخان عروجی حاکم کردستان که تاب مقاومت نیاورد در قلع سندج منحصن شد،

علاوه بر این ، مرزهای غربی کاملاً از طرف عثمانی ها مورد تهدید بود و این خود نیز فصلی گویائی از تفرقه اندازی های اس ممارگران در بین ملتها است.

در جنوب و شرق

در جنوب: در شیراز محمد قلیخان شقاقی سیصد هزار سرباز را که از طرف حکومت شیراز برای امنیت ناحیه‌ی ممسنی در آنجا بود مقرر کردند، خلع سلاح کردند و عراده توپ را که در آنجا بود تصرف نمود و با پانزده هزار نفر از عشایر قشقایی و غیر قشقایی بنظر طرف شیراز حرکت کردند از داخل شهر. حاج قوام کلانتر در اثر مخالفتی که با حاکم شیراز حسن خان آجودانباغی داشت با حدود پانزده هزار طرفدار خود، با محمد قلیخان شقاقی همدستان گردید و جنگ شدیدی در گرفت.

قوام‌الدین بیبانی مشهور به «میرزا قوما» که در قلعه گل و گلاب سنگر گرفته بود، با عده‌ای از شیوخ عرب بجان همکاری بسته و بدولت مرکزی اعلان با عیگری داده بود.

فرماندار بوشهر و دشتستان و دشتی با انحراف کسول انگلیس در بوشهر علم مخالفت با حکومت مرکزی را برافراشته بود.

در کرمان: در غایت فتح علی خان حاکم شهر که در آن موقع برای مرگویی یاغیان میان راه یزد و کرمان، از شهر بیرون رفته بود، مخالفان او سر بشورش برداشتند و با همکاری نوایی خان فرمانده هنگ

سربازان قزاق‌ها را ، عمال فضل‌علی‌خان را شکست دادند و وی که در
 رفسنجان خبر مرگ شاه را شنیده بود و با شتاب بطرف کرمان میرفت، در
 سه فرسخی کرمان خبرشورش را دریافت کرد و وحشت‌زده به کیمیاخان
 عقب‌نشینی نمود .

شیخ سیف حاکم بندر عباس بتحریرک امام معظ در صدد جدا
 کردن شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از زیر نفوذ ایران برآمده بود و بلوچها
 بتحریرک انگلیس، دم از استقلال بلوچستان و سیستان میزدند .

دربزد مردم شهر که دل خوشی از نایب‌الحکومه ، درسته‌ایخان
 فرزند حسین‌ایخان حاکم‌بزد که خود در تهران بسر میرد نداشتند ،
 علیه او سرشورش برداشتند، او فرار کرد و شهر را در حال فتنه و آشوب
 پشدر گذاشت .

در شرق و شمال : علاوه بر شرارت‌های ازبکان و حشی و خونخوار
 که هر چند صباحی یکبار خطه خراسان را بخون میکشیدند و امنیت را
 از شرق ایران سلب میکردند ، از مدتی قبل ، سالار پسر آصف‌الدوله
 خراسان را با اعلان استقلال و سرپیچی از دستورات دولت مرکزی .
 گرفتار آشوب و انقلاب و جنگ کرده بود و علیرضا با مرگ شاه، آشوب -
 طلبان و تجزیه‌خواهان بر شرارت خود افزودند و مادر آینده، راجع باین انقلاب
 و سرکوبی آن که از خدمات بزرگ‌امیر کبیر بحساب می‌آید بحث میکنیم .
 منطقه افغانستان با نقشه‌ی انگلستان ، تقریباً از ایران جدا شده بود
 و بطرف استقلال میرفت .

در شهرهای شمالی و شمال غربی ، فتنه باب که مثل سرطانی بجهان
 کشور افتاده بود نفوذ و عمق بیشتری داشت . منجمله ، هلاچین ، شرویه
 یکی از پیروان تانجیب باب که در آینده اسناد جاسوسی او را خواهید
 خواند ، فتنه‌ی وسیعی در خراسان برافراخت و از آنجا بسازندران
 آمد و در آنجا که بمناسبت هم‌مرز بودن با روسیه تزاری که خود مهم

بزرگی در اعتقاد تطنه این حزب جاسوسی داشت و توجه بیشتر روسیه به آن نقاط، پیروان باب قوی تر و بیشتر بودند، دامنهای آشوب خیلی وسیع تر و عمق آن بیشتر بود و بقدری باینها قوی بودند که حملات متوالی آنها سبب شد حاکم مازندران، بالیاسی خوان، فرار کند و مازندران را بدست آنها بسپارد. در ضمن رد و خورد های متعدد که میان باینها و نیروهای دولتی رخ داد، تلفات سنگینی به دولتها وارد آمد و سرانجام امیر کبیر با اعزام قوای کافی و تقویت حاکم مازندران موفق شد کبه پیرویه را از میان بردارد و شورشی را بخواهاند.

در زنجان: یکی دیگر از پیروان باب بنام ملا محمد علی زنجان قیام کرد و مدتی طولانی در شهر آتشی و خون برافراخت و تمام نیروهای دولتی محل را بسوزاند آورد، تا اینکه امیر کبیر، محمدخان پیکر بیگی را با سربازان زیادی بزنجان فرستاد، او را بقتل رسانید و امنیت شهر را تجدید نمود.

خلاصه: فتنه و آشوب بهائی ها در سراسر کشور و مخصوصاً در شمال آنقدر وسیع و عمیق بود که اگر حادف با زمامداری امیر کبیر نشده بود، بدست فرس، باعث تجزیه ای کشور و وجود آمدن يك دولت مسرور و دست نشانده و عامل استعمار، در حاك ایران میشد. همانطور كه در داخل امپراطوری عثمانی، استعمار از وجود یهودی ها، اسرائیل مناسب را مطلق کرد.

خلاصه مر این ها، روسیه نزاری، رقیب سرسخت انگلستان که حاکم طامع به قسمتی از آذربایجان و گیلان و مازندران و بحر خزر دوخته بود، با فریب دادن ترسانان و ترکان و تحریک آنها، دامن این مناطق را در آشوب و بلا نگه میداشت و ترکمن های بیوت و تکه و تکه آنان که سزاجشان برای تحریک شدن اسامه گی داشت، از اسیر آباد تا آنطرف

سرخس را به هرج و مرج و آشوب و فتنه کشیده بودند .

کشوری با این همه ناامنی و بی نظمی و هرج و مرج و فتنه یکنارتنش قوی و منظم برای تجدید آرامش و خزانهای خالی از پول برای تشکیل و تربیت افراد لازم جهت برقراری نظم، بدست امیر کبیر افتاد . ولی او کسی نبود که در مقابل مهمی این مشکلات طاقت فرسا حتی خم بایرو راه دهد ، چه ، اگر ارتش و پول و افراد نداشت در عوض يك اراده پولادین و عزمی آهنین داشت که کوه موانع و مشکلات را در راه رسیدن به هدف بکاهی یش نمیگرفت .

تجدید آرامش و امنیت

در چنین وضعی برای اعاده امنیت و بسط نفوذ و قدرت دولت به سراسر کشور ، با پشتکار و جدیتی شایان ستایش ، دست بکار شد . او برای رام کردن یاغیان و سرکوب نمودن تجزیه طلبان و حفظ مملکت از تجزیه و ملوک الطوائفی ، دریغ از هیچ اقدامی را جایز نمیدانست و دریغ هم نکرد .

در مدت کوتاهی تمام شورش های جنوب را با همه وسعت و عسیمی که داشتند سرکوب کرد ، سران این شورش ها و فتنه جویان را به بند کشید ، و یا تبعید نمود و سراسر جنوب را در کنترل دولت مرکزی در آورد . این موفقیت ، بقدری اعجاب آور بود که وزیر مختار انگلیس بعد از آن همه گزارشات که قبل از آن تاریخ راجع بناامنی و هرج و مرج منطقه ی جنوب بعنوان بشارت ، به وزارت خارجه ی انگلستان داده بود در این تاریخ با یاس و نو میدی به پالمستون وزیر خارجه ی انگلیس مینویسد : «سالیان درازی است که منطقه ی فارس بطوریکه اکنون تحت اطاعت حکومت مرکزی میباشد مطیع نبوده است» .

درستان و بلوچستان که انگلیس بخاطر هندوستان نقشه ی جدا

کردن آن مناطق را از ایران داشت و بهمین منظور سران بلوچ را وادار به شورش و یاغیگری میکرد ، امیر با ایجاد هنگ های جمازه سوار و ساختن پاسگاهها و قراولخانه های فراوان و مستحکم و مجهز و استفاده از امکانات یار محمدخان حاکم هرات ، مرتاسر آن منطقه را آنچنان آرام ساخت که انگلیسها را بکلی از رسیدن به هدف خویش مأیوس نمود .

در مورد افغانستان، بطوریکه در آینده ضمن بخش مستقلی خواهید دید ، آنچنان سیاست مدیرانه و عاقلانه ای پیش گرفت که افغانستان از دسترفته ، بار دیگر بطرف حکومت مرکزی ایران متمایل شد و احتمال میرفت که سر امر آن منطقه، از نو جزء ایران گردد

خطر حزب جاسوسی باب را که آنروز جداً مسلکت را تهدید به تجزیه میکرد و بصورت ماده خون جنایی در مرکز و شمال و جنوب و شرق کشور خون میطلبید و خون میریخت ، با سرکوب کردن آنها از مسلکت دور کرد .

سرسخت ترین و خونین ترین یاغیان و آشوب گران ، ترکمن های شمال بودند که در اثر یاغیگری و جفاول آنها ، آرام و امنیت بکلی از شمال ایران رحبت بر بسته بود . امیر کبیر عمق خطر این ناامنی های شمال را درک کرده و احساس نمود که سرانجام این آشوبها ممکن است سقوط شمال کشور ، بحلقوم فراخ استعمار باشد و لذا نهایت جدیت و پشتکار را برای ریشه کن کردن آن آشوبها بکار بست . از سویی بانحبیب و نظمیع و از سوی دیگر با اعزام قشون و تهدید ، ترکمن ها را زیر نفوذ کشید . دو تیره «یموت» و «تکه» بلوچ زود حوررد تسلیم شدند ، ولی تیره «گو گلان» که در دشت گرگان بود و جاسوسان و مأموران انگلیسی در آنها نفوذ بیشتری داشتند تا تحریض و ترغیب آنها مقاومت نمود ، اما بالاخره

درمقابل نیروهای دولتی شکست خورد و تسلیم گردید . نماینده سیاسی روس در تاریخ ۸ صفر ۱۲۶۶ خبر این موفقیت دولت راضمن نامه‌ای که بروسبه ارسال داشته چنین گزارش داده است :

«... در ۱۶ محرم الحرام عا گریبادشاهی در محصل
موسوم به قراشیخ شیخ عظیم نموده و پنجهزارترکمن را که بر سر اردوی
شاه حمله آورده بودند ، شکست فاحشی داده پس از چندین نصرت ،
مگونگله‌ای ها شرایط ادبیات را نسبت به سردار عا کبر متسوره پسلی
آوردند...» ۱

و یاساختن چند قلعه محکم و مجهز ، در نقاط حساس ترکمن
صحرا و ساختن سد بزرگ عمر عمان رود که باعث اشتغال بسیاری از
ترکمن های وحشی و بیسکار ، به کشاورزی شد ، سراسر آن منطقه را که
مثل خانه زنبور بود ، چنان امن و آرام نمود که روزنامه وقایع اتفاقیه
در شماره ۲۸ درباره امنیت آن منطقه چنین نوشت :

«... امنیت ترکمن صحرا بدیده است که یک امر دروغی ، از اردو
به استرآباد و از استرآباد به اردو آمد و رفت بدیده اند ، و اگر مالی از
اردو در صحرای ترکمانان کم بشود ، ترکمانان پیدا نموده می آورند در
اردو و بخار کشیده یا پیشی می دانند»

۱ - امیر کبیر و ایران نوشته دکتر فریدون آدمیت جلد سوم - صفحه ۵۶۸

سالار

مهم‌تر از همه‌ی اینها خاموشی کردن فتنه‌شهاد است که سالار پسر آصف‌الدوله افروخته بود سالار تقریباً خراسان را از مرکز جدا کرده و لشکرکشی‌های متعدد محمد شاه نتوانسته بود قلوب مرکز را در آنجا مستقر سازد و انگلیس‌ها که تحریکات آنتانقشی درجه‌ی اول را در آشوب مشهد داشت و خراسان را قلمه‌نبد و گسوارا و بدون دردمری برای خویش می‌پنداشتند ، معمای مشهد را برای دولت ایران غیرقابل حل کرده بودند ، حمایت بریتانیا از سالار بقدری علنی بود که حتی نامخ‌التواریخ می‌نویسد :

«انگلیس‌ها همیشه از «افغان دولت حمایت می‌کردند و می‌خواستند بدست سالار دولت را تضعیف کنند»

حسن اداره و درایت کم‌نظیر امیر کبیر و لیاقت و کلردانی فوق‌العاده حام السلطنه ۱ بطور معجزه آسائی خراسان را از تجزیه و استقلال نجات

۱ - سلطان مراد میرزا حام السلطنه یکی از شاهزادگان بی‌ارباب‌کنایت و بی‌نظیر ، بالا‌اقل کم‌نظیر ایران است ، خصماتی که این -

داد و بفتنه‌ی سالار در میان بهت و حیرت ناظرین پایان داد. گرچه امیر کبیر خیلی سعی کرد که فتنه سالار را با مذاکره پایان دهد، ولی مذاکرات و فرستادن قاصدها و پیام‌ها همه بی‌فایده ماند و سرانجام با جنگ و جدال فیصله یافت.

آقای اقبال آشتیانی از کتاب «آگهی‌های شهن» نوشته حاج میرزا حسن خان انصاری نقل می‌کند که او نوشته: شبی در مجلس انس یا آصف - اللوله شیرازی و جلوسو حاج میرزا صفا سخن از گذشته می‌داشتیم، گفتند: ما نفهمیدیم، محمد شاه که سالها باروسیه می‌جنگید و سالار هم در زمان

سالار حرازه در منطقه‌ی خراسان نگران کرده است که با تداوم تقاری در دوره تاریخی ایران توانسته است انجام دهد. این - رد در سراسر کشور است. حد که انگلیسها از دستهای پستی در آنجا ریشه دوانده و عمال آنها ریشه را برای موفقیتشان مانند ساخته بودند و علاوه در کنار خراسان خوار تر شدند و از کجا و مانده نیز به اغلب بحریک حسابوسان انگلیسی دست بهار تکی، و فتنه انگیزی می‌زدند وجود داشت.

این حاکم لایق، در زمان امپرویس آزاد از نهاده امتحان و این پرسش و سازش با استعمار و بیگانگان توسعه طلب به‌ویژه برآمد و سالیان دراز آن منطقه، سراسر آشوب و بلا و همدایه چندین لایه زنجیر را آرام و امن و سالم نگهداشت و بلکه از خطری تجزیه و استقلال و یا انضمام به افغانستان که جدا خراسان را تهدید می‌کرد نجات داد.

مقاومت او در مقابل تهدیدها و تطبیع‌ها و وعده و وعده‌های استعمارگران تا آنجا حسالت و شایان توجه است که انگلیسها را وادار به اعتراف با استقلال عسکری و نفوذ ناپذیری او نموده است. از لقب «سامان‌السلطنه» را بیاس خدمت‌های ناموریت مشهود از امیر دریافت کرده است.

او چندان قدرتی نداشت ، چه شد که هر قدر محمدرضا شاه قشون فرستاد شکست خوردند و محمدرضا شاه از غصه دق کرد و مرد ، ولی ناصرالدینشاه ، جوان شهبازی ، وقتی به تخت نشست نه يك دینار پول در خزانه داشت ، نه يك سرباز و يك توب در لشکرخانه و نه يك ولایت امن ، از اطراف سرکشان همه ولایات پا از گلیم بیرون گذاشته بودند ، شاه بود و نهران و تبریز ، آن هم بی استعداد و نزدیک بود شوکت سالار و دیگر یارگان با اغتشاش داخلی قدرت مرکز را هم از دست شاه بگیرد . چه ، در فارس و بهمن و مازندران و اصفهان نیرفته بود . چه شد که آنکه زمانی خراسان امن و مرو و سرخس و ترکمان تحت امر آمدند ؟

«پیرمردی در مجلس بود گفت این را از من بپرسید . این در اثر تفاوت دوجمله سخن بود ، خودم ایستاده بودم که محمدرضا شاه پانزده فوج سوار مستعد مکمل روانه خراسان نمود . در وقت سان دیدن به آنها شخصا خطاب نمود : «ای سرباز و سوار ! زن و بچه خراسانیان یاغی را بنما بختیلم ، بروید هر چه میخواهید بکنید .»

«این خبر بخراسان رسید ، همه در طبیان و همراهی با سالار فدائی وار کوشیدند و هر چه قشون رفت خلع اسلحه نموده و کشتند و باز خودم ایستاده بودم امیر کبیر که بزحمتی فوق الحصر ، چند فوج سرباز راه انداخته بود ، روز سان دیدن به حمام السلطنه فرستاده سپاه فرمود : «مراد میرزا ! خراسان ملك شاه است و خراسانیان اولاد شاه ، تو ناموری با این سربازان بروی يك نفر حسن خان سالار را که میگویند یاغی شده بگیری و اگر شنیده شد که يك سرباز حتی يك توبره گاه بی پول و بی - رضایت از خراسانیها گرفته و تو شکم آن سرباز را اندریده ای شاه شکم تو را خواهد درید .»

«عین این کلام بخراسانیان رسید ، خودشان ولایت به ولایت دروازه

را بروی قشون دولتی باز کرده تاجائیکه ایلخانی با وجود وصلت کردن
باسالار از او برگشته و تابع دولت مرکزی شد.^۱

از آنجا که این داستان ؛ هم مبین مشکلات و هم متضمن بیان
حسن ادارهٔ امیر کبیر است ، تمام آنرا نقل کردیم و در همین باره سرهنگ
شیل ، وزیر مختار انگلیس در ایران ، در گزارش رسمی خود به وزارت
خارج انگلیس چنین نوشته است :

مهمترین مطلب جالب توجه این است که نظامیان منکام
ورود به شهر مشهد کاملاً به قاعده و انضباط رفتار کردند و نگذاشتند
بسر دم مشهد آزادی برسد.

بدون شك ، این اقدامات امیر کبیر در راه تجدید هماهنگی و
یکپارچگی کشور که از مدت‌ها پیش با نقشه استعمارگران مخدوش
شده بود و جلوگیری از تجزیه‌ی مملکت و با لاف‌خشی شدن نیروها
در نتیجه تضاد با یکدیگر که خواست استعمار بود و از ده‌ها سال قبل در
راه تحصیل آن خرج‌ها کرده و زحمتهای متحمل شده و نیروها صرف
کرده بودند ، ضربه بزرگی و سهمگینی بر پیکر منافع استعمار و مانع
عظیمی برای رسیدن با اهداف استعماریشان بود و آنها را مثل پلنگه‌تیر
خورده‌ای علیه امیر کبیر بهیجان در می‌آورد .

استعمارگران بخيال خودشان مقدمات سقوط کشور و کشیدن آن
بزیرویغ استعمار و انضمام آن به امپراطوری وسیع بریتانیای کبیر و
روسیهٔ تزاری را مهیا کرده بودند و زمینه‌ای ساخته بودند که واسطون
منی سفارت خانه‌ی انگلیس در تهران می‌نویسد :

۱ - میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۱۳۵ از کتاب آگهی جهان صفحه ۵۱

نقل میکند .

«در این هنگام آشکارا پیش‌بینی میشد که دوره حکومت قاجار بزودی
سیری و ایران تجزیه خواهد شد.»^۱

امیر کبیر با بسط قدرت مرکز به سراسر کشور و برچیدن باط
ملوک الطوائفی و خان‌خانی ایران را از خطر سقوط در جهنم استعمار
رسمی نجات داد و استعمارگران را از رسیدن به هدف شومی که داشتند
محروم نمود.

ازدواج با خواهر شاه:

مخالفین داخلی و خارجی امیر کبیر و کسانی که منافع نامشروع
خویش را در خطر میدیدند، با ازدست داده بودند، دست از مخالفت
و معایبت پیش‌شاه برای اسقاط کابینه‌ی امیر برنداشتند و مخصوصاً
عده‌ای از درباری‌ها و شاهزادگان و هزارفامیل‌ها به بهانه اینکه امیر از
خانندان پستی است و بزرگان کشور حاضر نیستند زیر بار حکومت او
بزنند، شاه را بعزل او ترغیب میکردند. ناصرالدین‌شاه چهارماه پس از
زمانداری امیر، یعنی در تاریخ ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ بعنوان قنرشاسی
از خدمات ارزنده امیر و برای مرتبط کردن وی بخانندان سلطنت، خواهر
سیزده ساله‌ی خویش «عزت‌الدوله» را به‌ری امیر کبیر درآورد. این
ازدواج هم بهانه‌ای را از دست بدخواهان گرفت و هم موقعیت امیر کبیر را
مستحکم‌تر نمود و مخالفان او را، از اینکه بتوانند شاه را وادار به عزل او
کنند مأیوس کرد.

خویش سربازان:

با ازدواج امیر و عزت‌الدوله و مرتبط شدن او بخانندان سلطنت،
دشمنان امیر کبیر از نفوذ در شاه مأیوس و برای برکنار کردن او از صحنه‌ی

۱ - تاریخ ایران دوره قاجاریه صفحه ۳۴۶

سیاست ، از راههای دیگر وارد شدند .

چند روز بعد از ازدواج با عزت الدوله ، پنج فوج از سربازان آذربایجانی مقیم مرکز . منجمله فوج قهرمانیه ، علیه امیر شورش کردند و به بهانه‌ی اینکه برادر امیر کبیر ، وزیر نظام ، در آذربایجان با سربازان بد رفتاری میکند خواستار عزل او شدند .

سربازان شورشی بخانه‌ی امیر حمله نمودند ، دوتن از متحفظان خانه را کشتند و خانه را محاصره کردند و فقط با احترام خواهر شاه وارد خانه نشدند و چه با اگر عزت الدوله در آنجا نبود ، در همان حمله اول امیر را کشته بودند . (خوانندگان محترم به دستخط امیر در صفحه بعد توجه فرمائید) در کنار این بلوی عده‌ای بعنوان خیر خواهی و نصیحت . بشاه پیشنهاد کردند که امیر را عزل کنند ولی شاه استقامت کرد و گفت اگر ما بخواهیم باینگونه چیزها ترتیب اثر بدهیم . از این بعد باید تسلیم سربازان باشیم و هر چه را که بخواهند باین ترتیب از ما خواهند گرفت .

فیروی ملت امیر را نجات داد :

مردم پایتخت و شهرستانها که در همین مدت کوتاه لیاقت و کار داری و خدمتگذاری امیر کبیر را درست درك کرده و آمال و آرزوهای خود را در وجود او مجسم یافته بودند ، از شنیدن خبر شورش سربازان سخت عصبانی شدند و باینکه فاقد سازمانهای ملی و کادر رهبری بودند ، بفتح امیر و علیه مخالفان او فداکارانه وارد معرکه شدند در تهران بازار تعطیل شد و کسبه و تجار دست از کار کشیدند و با اسلحه‌ی سرد و گرم در خیابانها بتظاهر پرداختند و در بعضی از شهرستانهای نزدیک مرکز هم تظاهراتی بفتح امیر صورت گرفت . ناسخ التواریخ مینویسد :

... از مردم دارالانداده و عراق پناه هزارگی انجمن

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۲۵
شماره ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۲۵
موضوع: ...
محل ثبت: ...
تاریخ ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۲۵
شماره ثبت: ۱۳۵۷/۱۰/۲۵
موضوع: ...
محل ثبت: ...

شدند. تاسر بازار را بھاك ھاك افكندہ شورق ایشان را یا سخی مناسب
پوشیدند .

وگرنه واتسن در این باره می‌نویسد

" در این وضع و حال ، حمایت یکنوازی نهاده قدیمی ایران
(امام جمعه) از داماد بی‌نسیبش ، ارزش فراوان داشت . . این وجود
عالی جاه ، نفوذ فراوانی در میان مردم داشت و بدستور او زندگانی و
کار و اسراف را بستند و برای استقامت در مقابل سربازان شورشی مسلح
شدند ، سکنه شهر که بهیچان آمده بودند پناهنده بشاه و وزیر .
مشو، اندرز و دعای امام جمعه شدند . . این عده برای سربازانی
در افسر قدرت مهمی بشمار میرفتند . . "

این طرفداری بی‌دریغ ملت ، امیر را از شر سربازان شورشی و
دست‌های مرموزی که این صحنه را براه انداخته بودند و رهبری
میکردند ، نجات داد ، زیرا پیام ملت نشان داد که بازو و قدرت يك‌عده
سرباز فریب خورده ، نمیتوان در مقابل نیروی عظیم و مهیب ملت کمری
از پیش برد .

مصالح دید حیران‌نشان ، قرار بر این شد که امیر کبیر از منزل
خود بجای دیگری منتقل گردد که خطر از جان او دور شود و این جای
دیگر هم منزل مراد آقاخان نوری انتخاب گردید .

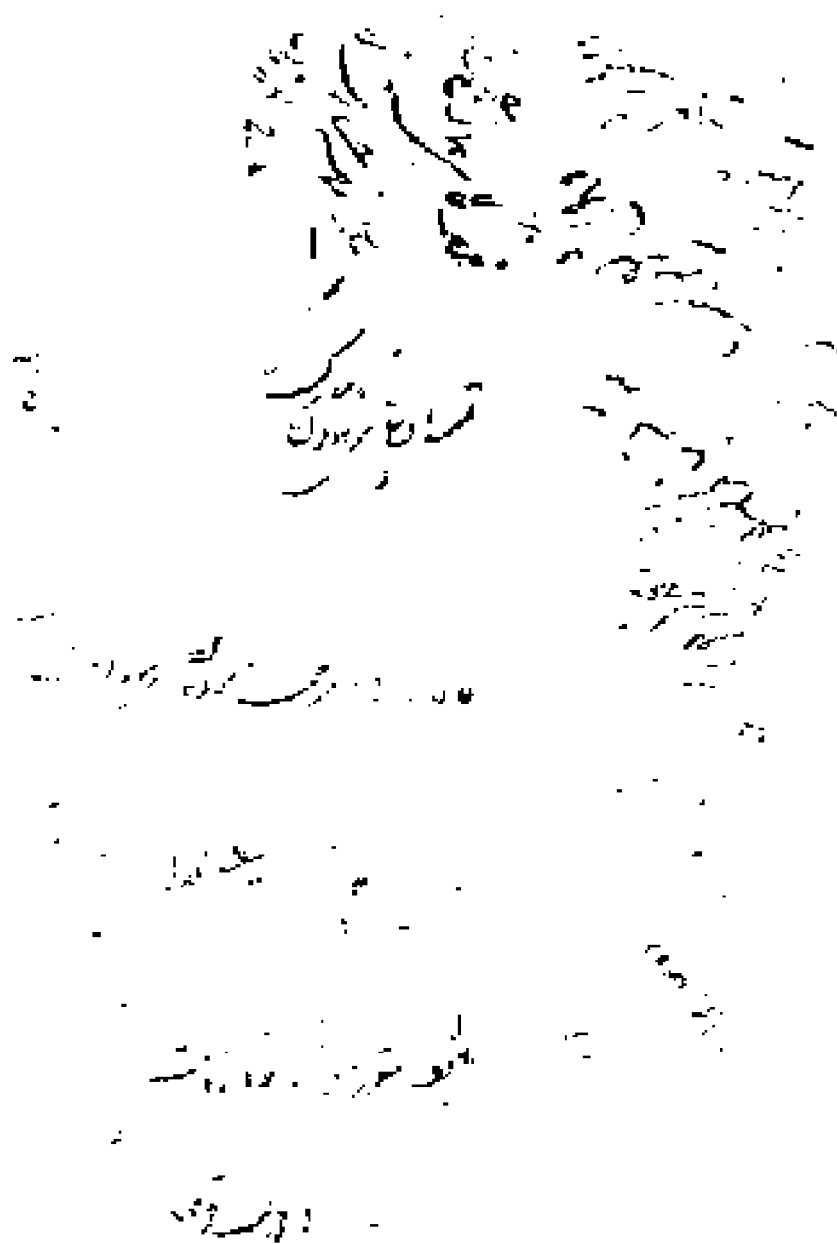
غلبه این انتخاب ممکن است این بوده که امیر میدانسته : این شورش
بی‌ارتباط به سفارت انگلیس نیست و سفارت انگلیس هم با خانهای نوری
ارتباط دارد و سربازان شورشی با آنها می‌که از رهبران مرموز خود
میگیرند بحانه نوری بخواهند ربحتم و شاید هم این انتخاب غلبه دیگری
داشته است .

۱- تاریخ ایران در دوره فاجعه نوشته واتسن ترجمه رحیم مازندرانی

نویسنده کتاب میراث خوار استثمار معتقد است که توری و تیکه دبد ملت به پشتیبانی لزامیر بر خواسته است و در مقابل ملت، سربازان کلری از پیش خواهند برد، بالهام از سفارت انگلستان برای خاموش کردن سربازان بدست و پافشار. تا هم جان سربازان را حفظ کنند و هم خود با این خلعت، متنی بردوش امیر بار نماید.

ما در اینجا عین دو نامه امیر به ناصر الدین شاه را که دلالت بر خرابکاری مخالفان وی دارند گراور میکنیم (رجوع شود به صفحه ۷۹ و ۸۰) چیزی که مسلم است این است که دشمنان امیر و همان کسانی که بالاخره یاتقشه و نوطئه، امیر را از پادر آوردند، بعد از احساس طرفداری افکار عمومی از امیر کبیر، بحمايته او برخواستند. سر انجام شورش سربازان فروکش کرد و اظهار پشتیبانی و تقاضای عفو کردند. مردم امیر کبیر را از خانه نوری یا تجلیل و احترام فوق العاده ای به اراک سلطنتی بردند، وزیر مختار انگلیس این تجلیل و احترام را بوزارت خارجه ای متبوع خویش چنین گزارش میدهد:

در راه امیر به مقر سلطنتی، تمام مردم شیر بدشال اوروان
 و ... گویند ما قردانی شریک و ... شاهانه ای از او نمودند.
 ... ممکن هیچ وقت چنین ظاهراتی ندیده و ندیده نشده.



نسخه اول
مکتب
مکتب

تبرسم به دست
و نه

نسخه اول
مکتب

مکتب
مکتب

مکتب
مکتب

تنظیم بودجه یا مبارزه با استعمار اقتصادی

یکی از دامهای بسیار خطرناک استعمارگران برای ملتها و دولتها ایجاد ورشکستگی اقتصادی در کشور و کشیدن آن برنجیر وامها و یا کمکهای با اصطلاح «بلاعوض» و تعبیر دیگر: «استعمار اقتصادی» است که سرانجامی جز سقوط در کلم فراخ استعمار ندارد. زیرا در این شرایط، زمامداران که طبعاً موقعیت و منافعتشان از طرف ملت مورد تهدید واقع میشود، برای مخارج حفظ وجود و پست خویش و مخارج لشکرکشی‌هایی که در همین حال با نقشه‌های استعمارگران، از راه تحریک دست‌نشانگان و عمال داخلی یا خارجی خود علیه دولت ورشکسته زمینه‌ی آن فراهم میشود، احتیاج به پول دارند.

با مقدماتی که قبلاً تهیه شده، برای تهیه پول مورد نیاز، بطرف دول استعمارگردست‌گدانی دراز میشود و بی‌ز برای گرفتن اسلحه که طبعاً آمدن متخصص و کلرشناس و معلم را هم بدنبال دارد، کمک می‌طلبند از آنطرف، دولت استعمارگر هم قبلاً توسط جاسوسان خود از وضع

بودجه و مقدار احتیاج دولت و امخواه و کمک طلب، کاملاً مطلع شده است و از وضع نامساعد و تنگنایی که خود باعث و موجب آن بوده است حتی بهتر از خود دولت، آگاه می‌باشد و خوب میداند که دولت مبتلا برای نجات از این تنگنا، از بذل و بخشش هیچ امتیازی دریغ نخواهد نمود. در این تنگنای غیر قابل نجات است که شرایط سنگین و کمر شکن برای پرداخت پول و یا اسلحه‌ی مورد تقاضا مطرح و تحمیل می‌گردد.

اگر بتاريخ امتیازات خطرناکی که دولتهای استعمارگر در کشور های عقب مانده بدست آورده‌اند مراجعه کنیم، می‌بینیم اغلب آنها در چنین شرایطی واگذار شده و تازه این پول که با فروختن کشور بدست می‌آید، بیشتر، راه جیب یک عده دزد و عزیز بلاجهت و با عامل استعمار و نوکر اجنبی را گرفته و دوباره راه بانکهای خارجی را پیش نیگیرد و بر حجم اندوخته های یکمشت خائن و وطن فروش می‌افزاید.

امیرکبیر چنین کشوری را از زمانداران وقت تحویل گرفت، او وارث کشوری فقیر و خزانه‌ای خالی از پول و مبتلا به کمر بودجه، در مقابل تعهدهای سنگین بود. وقتی که زمام کشور را بدست گرفت، برای بررسی دخل و خرج کشور هیئتی از مستوفیان را بریاست میرزا یوسف مستوفی‌المالک آشتیانی (وزیر مالیه) مأمور رسیدگی کرد، این کمیسیون پس از بررسی‌های لازم گزارش داد که:

« خزانه‌ی کشور دچار ده میلیون ریال کمبود بودجه است » در صورتیکه اصل بودجه از بیست میلیون ریال تجاوز نمیکرده است (یعنی پنجاه درصد کمر بودجه) زیرا طبق نوشته‌های داخلی و خارجی

پس از سه سال صدارت امیر کبیر و اضافه شدن بر بودجه ارتش و عمران
و صنعت و غیره تمام بودجه حدود سه میلیون تومان بود.^{۱۰}
یکی از میدانهای اصولی مبارزه با استعمار همین بوده که سر
وسامانی بوضع اسفینار بودجه‌ی کشور بدهد و سر وسامان دادن بوضع
مالی ناچار بایستی از راه اصلاح مجاری درآمد و موارد خرج پول
انجام شود.

وضع مالیات قبل از امیر

«برابر از پرداخت عوارض و مالیات، برای
فرمانروایان و حکام ولایات عادت است» نوی
شده بود ۱۰۵

از خاصیت‌های بارز حکومت‌های فاسد و در را سقوط و ورشکستگی
این است که وصول مالیات‌ها و سایر حقوق دولت که تشکیل دهنده قسمت
اعظم بودجه‌ی کشور است، بصورت يك حقیقت ظالمانه و مایه‌ی ناراحتی
و نارضایتی و احیاناً نزاع و دعوی و اغلب مجرای در آمد و ناندانی
برای مأموران دولتی درمی‌آید. در این نوع حکومتها گردن کلفتها و
مشورتین واقعی مالیات، با بند و بست و رشوه و اعمال نفوذ و قدرت
وسله‌ی ارتباط با قدرت مرکزی و یا ساختن با مأموران وصول که
فساد آنها از لوازم اجتناب ناپذیر چنین حکومتی است، از زیر بار
پرداخت حقوق دولت، شانه خالی میکنند و فقط این طیفی ضعیف کشور
است که از نان «بخور و نیر» خود مقداری قناعت و صرفه جوئی
کرده و دو دستی تسلیم دولت میکند.

۱- ایران در دوره سلطنت قاجار نوشته‌ی علی‌امیر شیخ صفحه ۱۱۷

و یا همان مالیات‌های غیر مستقیم است که بعد از اختلاس‌ها و دزدی‌های مأموران مربوطه و گذشتن از هفت خوان رستم ، بخرانه‌ی دولت میرسد و سنگینی این نوع مالیات را هم بایستی دوشهای طبقات ضعیف که همیشه اکثریت مطلق ملت را تشکیل میدهند تحمل کند .

تازه این بودجه ضعیف و این پول مختصر هم که بدین طریق تحصیل میشود ، در مجاری اصلی خود که بیشتر در راه خبر و صلاح ملت است بمصرف نمیرسد ، بلکه راه جیب یکمشت مفتخور کلاش و کل بر جامه را میگیرد، عده‌ای با اختلاس و دزدی ، جمعی بعنوان داشتن ارتباط خانوادگی و با اصطلاح نورچشمی بودن ، بعضی باسم خدمت و داشتن چند پست و مسئولیت و بسیاری هم باسم عمران و آبادی و دهها عنوان دیگر از این خزان بجا استفاده میکنند و میلیونها شکم‌گرمه و بدن سیمه لخت و مریض بی دوا که این پول ازدهان آنها گرفته شده ویزامداران ملت رسیده، بدنبال این پولها مانده و بر آن دسته عیاش و خوشگذران که چنین پولهایی را خرج عیاشیها و خوشگذرانیها و شب‌نشینیها مینمایند لعنت و نفرین میفرستند .



و تئیه که امیر کبیر زمام کشور را بدست گرفت مجاری در آمد و مصارف بودجه کشور بچنین وضعی دچار شده بود ، یعنی حقوق دولت بهمان وضع که اشاره کردیم وصول و مصرف میشد.

خوانندگان یکبار دیگر جمله ای را که از نوشته ی آقای شمیم در صدر بحث آوردیم از نظر بگذرانند تا وضع وصول مالیات را در دوران قبل از امیر ، برای پی بردن بعظمت و ارزش خدمات او بهتر بخاطر داشته باشند .

در یکی از گزارشات « کلل شیل » وزیر مختار انگلستان که از موقت امیر در راه وصول مالیات خبر میدهد چنین میخوانیم :

« تا آنجا که بغاظر ما هست ، و تاریخ مالیات ایران نشان میدهد خوانین ایران که فعلا مالیات به دولت میدهند بچوقت پولی بخوانه دولت می - پسرداخته اند »

از این عبارت و سایر نوشته های مربوط به آن زمان برمی آید که حکومت مستبد قاجار قبل از امیر کبیر در مورد وصول مالیات و حقوق دولتی همیشه سراغ مردم ضعیف میرفته و گردن کلفتها و قلدران و متنفذین را معاف میداشتند است .

و اما در مورد مصرف و خرج این مالیات که از دهان طبقه ی فقیر گرفته میشده ، اسناد و مدارك فراوانی در دست است که بزرگترین صورت و رسواترین وضع ، این نحونی که از مردم بیتوا میکیدند و در شیشه میکردند ، حیف و میل میشده و بیا اسراف و تبذیر بخرج عباسی ها و خوشگذرانیهای درباری ها و شاهزادگان و حکام ایالات و ولایات و نوکران و فرائشی ها و قداره بندهای آنان میرسیده است . در ارتش ، امراء و افسرانی بودند که بدون داشتن افراد ابواب - جمعی ، پولهای کلان از بیت المال میگرفتند و خود بجیب میزدند . مثلاً « محمد حسن خان امیر والی » که با خواهر محمد شاه ازدواج کرده و از همشهریان حاج میرزا آقاسی بود و منصب « امیر تومانی » عراق را داشت ، هر ساله لیست افراد لشکر تحت فرماندهی خود را بهرگز میفرستاد و حقوق آنها را میگرفت و بجیب میزد و از آنها با تهدید و ارساب قبض رسید میگرفت و لابد آنها هم مخارج زندگی خود را از راه زورگویی و تجاوز به طبقه ی ضعیف که از خصائل نظامیان آنروز بود ، تأمین میکردند . ۱

۱ - امیر کبیر و ایران صفحه ۱۲۰

گرت واکسن در این باره می‌نویسد :

در سرعنگ حائنی بودند که لباس و پول بتوان افواحي دریافت میکردند که آن افواج وجود خارجی نداشته‌اند . گارد همایونی که در زمان فتح‌المشاه گرو حائنی کافی مرکب از شصت سوار بود در دوره نواده پادشاه مزبور (محمد شاه) عدم آن روی کاغذ به چهار هزار تن رسید و در موقع احضار فقط سیصدتن بودند .^۱ وضع دستگاه های کشوری کاملاً مثل وضع و حال لشکری بوده . عدم گیری ، از حق مستری سرشار که حاج میرزا آقاسی برقرار کرده بود برخوردار بودند می‌آنکه این مستری‌ها به نسبت کمترین خدمت از ناحیه‌ی افراد باشد .^۲

وزیر مختار انگلیس دریاد داشت های خود که ضمیمه‌ی کتاب همسرش (خانم شیل) چاپ شده است درباره حقوق های کلان و گزاف رجال آنروز ایران می‌نویسد: حقوق صدراعظم ایران سالانه پست هزار و نهصد و نود و سه لیره است .^۳

در حالیکه حقوق رئیس الوزراء بریتانیای کبیر پنج هزار لیره می‌باشد و نیز می‌نویسد : حقوق هر يك از استانداران و حکام ولایات ایران معادل حقوق فرمانفرمای کل هندوستان است .^۴ و بطور کلی سلاطین قاجار خزانه مملکت را ملك شخصی خویش و خود را در مصرف

۱ - ایرمیر انسان را به اختیار زیاد چیزهایی می‌اندازد که اخیر . اجمع به اخلاص های نامور در جواب اوراق دست گیرند . بکن از آنها ایی بود که در اداره راه آهن بران صاحب مصالح به هزار می رسید و کار هر را بدون آنکه وجود خارجی داشته باشند صورت می‌دادند و حقوق می‌گرفتند .

۲ - تاریخ ایران دوره قاجار به سیمین ۲۴۷

۳ - هیمشویک لیره در آن تاریخ نسبت زمان بود مناسب

۴ - مقال قزاقی کس و ایران صفحه ۱۲۳

جانب توجه و در عین حال اسرار این است که میرزا آقا جان توری بعد از امیر کبیر این حقوق گزاف نسبت و زبری را کافی نشانید و مبلغ هجده هزار تومان به آن افزود .

یورجی کشور فعال مایشاء و مطلق امان می دانستند و خیال میکردند سراسر کشور ملك طلق آنها و ملت هم بندگان زر خریدشان می باشند .

امیر کبیر با دیده تیزبین و هوش سرشار خود عمق خطر را درک کرد و فهمید که ظلم و بی عدالتی و تبعیض های نابجا، کشور را تا پرتگاه سقوط پیش برده است و لذا با جدیت و سرعت به فکر چاره افتاد ، هم تحصیل و جمع آوری مالیات را تنظیم کرد و هم مصارف و مخارج خلط را حذف نمود .

تحصیل حقوق دولت بر اساس عدالت:

امیر کبیر دستور داد که متخصصین امور مالی برنامه مالیات و عوارض را بر اساس عدالت و به تناسب در آمد ، تنظیم کنند و پس از تنظیم برنامه ای عادلانه با نهایت پشتکار و با کمال بی پروائی و بی باکی به اجرای آن پرداخت و علاوه مالیات معونه کسانی را که از سابق بدهی داشتند و از زیر بار پرداخت آن شانه خالی می کردند وصول نمود .

در دو صفحه قبل گزارش سفیر انگلیس را در مورد وصول مالیات کسانی که هیچوقت مالیات نداده بودند نقل کردیم و همین شخص ضمن گزارش دیگری در تاریخ ۱۲۶۷ به وزارت خارجه انگلیس مینویسد :

«از اول سلطنت محمد شاه قاجار تا بحال هیچوقت مثل احوال مالیات کاملاً وصول نشده است».

دکتر مهدی بهار در این باره در کتاب میراث خوار استعمار صفحه ۴۷۰ می نویسد :

«امیر برضایت حال مؤدیان مالیات و رفع فشار و ظلم اعمال دولتی کوشش فراوانی ابراز میداشت و مالیات را به تناسب در آمد سالانه تعیین مینمود و بدین موال در حالیکه مالیات کامل از گردن کلفتها وصول می کرد مرهمی بر زخمهای عمیق مردم میگذاشت .

جلوگیری از حیف و میل بودجه :

چون اصلاح مجاری در آمد ، بدون حذف مصارف غلط ، نتوانست درد را دوا کند ، لذا در کنار اقدامات انقلابی برای وصول مالیات حق ، اقدامات انقلابی تری برای حذف کردن موارد نا صحیح خرج بودجه و مصارف غلط آن شروع نمود ، تا قوت یکسال مردم فقیر و محتاج ، خرج یکروز مطبخ یکشاهزاده بی ارزش ویی خاصیت قاجار نشود .

در درجهی اول حقوقهای گزاف را که بدون رعایت تناسب بودجهی کشور و ارزش خدمت و کار اشخاص ، در سابق برای افراد تعیین شده بود ، یا بطور کلی حذف کرد و با قسمت اضافی آن را زد ، مثلاً حقوق شخص شاه را که تا آنروز شصت هزار تومان در ماه بود ، یک مرتبه به ده هزار تومان تقلیل داد.

از نامه ذیل که شاه به سهراب خان صندوقدارش نوشته این تعیین حقوق کاملاً استفاده می شود :

«مهرابخان ۱ یولی که برای صرف جیب ما معین شده است ماهی ده هزار تومان است ، امروز حساب امیر نظام می گفت : معین کرده ام و سهراب خان داده ام از اول ثور تا آخر سال ، ماه به ماه ، ده هزار تومان را به ثور بیاورید فی جادی الاول ۱۲۶۶ هـ

با محدود کردن برداشت شاه از بیت المال ، خواهی نخواهی دست شاه از بذل و بخشش های بی حساب بسته شد و قهراً چا پلوس ها و کلاش هایی که مجرای ردقشان مسدود شده بود ، در این باره شاه را با سعایت ها و سخن چینی ها وادار کردند که به امیر کبیر اعتراض کند و از اینکه پول کافی برای بذل و بخشش های شاهانه ندارد ، اظهار ناراحتی نماید . امیر کبیر ضمن نامه ای فواید این اقدام خود را برای شاه توضیح

می‌دهد و بیان می‌کند که اگر پری را از شاه دریغ داشته است بمقتور
اصلاح مملکت شاه است و نفعی برای شخص امیر ندارد و اینک قسمتی
از نامهٔ امیر کبیر :

« مقرر فرموده بودند ، فلان راحت نیکداردگاه هست که
بخاک پای همایون مملوم شده باشد، فتوی در وجوه مخارج اتفاقی
(اتفاقی) قبله عالم روحا فداء عشایقه و خودراری می‌کند . . .
اگر گاهی جبارتی شود از این راه است که می‌خواهد خصمت بشما از
جهت پول مخارج لازمه مظل نماند و الامال کلا از خود تان است . .
اما خود بدوی دینساری پا بندی نخواهد داد آن وجه را که بسایند
بمردم باشد بمخارج لازمه ی قشون پادشاهی می‌دهد » ۱

تا آنجا جلو عیاشی‌ها و ولخرجی‌های دربار را گرفته بود که
کلل شیل در یکی از گزارش‌های رسمی خود می‌نویسد :

« شاه بملاحظات مالی نمیتوانست در اطراف تهران بگردش و تفریح
پردازد »

قبل از امیر کبیر - سلاطین قاجار خزانهٔ کشور و جواهرات و
اشیاء قیمتی و عشیه‌های موجود در آن را مال شخص خود می‌دانستند
و بهرنحوه که هوششان اقتضا می‌کرد با آنها معامله می‌کردند . ولی امیر
برای اولین بار با این فکر غلط مخالفت کرد و جلو دست اندازی
بجواهرات و اشیاء گرانبها را گرفت ، از نامه‌ی ذیل که امیر کبیر در این
خصوص به ناصرالدین‌شاه نوشته ، خیلی چیزها فهمیده میشود :

« . . . در باب رفتن بخرانه و بیرون آوردن اشیاء
بدیهی است هر طور فکر فرمودمانند صحیح است ، البته قبل از وقت
این علام عم می‌بیند که می‌خواهند چه بازند ، زیرا چنان نباشد که
« بیج الساس پیدا در خزانه نماند خوب نیست » ۲

۱ - نقل از امیر کبیر : ایران صفحہ ۱۳۶ جلد اول

۲ - به نامهٔ کراور شده در صفحہ ۹۱ مراجعه شود

راستی این شهامت را این بی پروائی، در راه انجام وظیفه‌ی منفس پاسداری از منافع ملت و حفظ ثروت و دارائی کشور که بدست رئیس دولت سپرده شده، درخور یکدنیا ستایش و تقدیر است و اگر همیشه رؤسای دولت در حفظ دارائی کشور، تا این حد از خود گذشته و صریح بودند، این کشور زرخیز و پر نعمت روی فقر و احتیاج را بخود نمیدید. و نیز حقوقهای بی تناسب و منمیری صدها شاهزاده و درباری و شیخ و خان و کلاشهای دیگر را با قطع و یا تعدیل نمود. از مهد علیا خواهر شاه و مادر زن خودش گرفته تا آن شاهزادگانیکه در خارج کشور بسر میردند مشمول این قطع و تعدیل منمیری گردیدند.

مرحوم سپهر مؤلف ناسخ التواریخ بعنوان اعتراض باین اقدام

امیر کبیر مینویسد :

«وقتی شنیدم یکی از وزرای نادان روی بهمردی دانا کرد و گفت : تو را هرسال از دولت پادشاه دو هزار و سه هزار و سه سکه چرا باید داد با اینکه یکتن سرباز ده تن باشد نور ادبش باشد. من این زور را از تو بازگیرم و بجای تو دویست سبندین سرباز فراز آورم. اما ندانست چون روزگریه فرارند، یکتن از مردم قبیله دو هزار و سه هزار تن از این سربازان را چون کوسندگان براند. . . چنان میگرم که این جماعت بکاری نیستند با اینهمه چشم دولت و شکوه سلطنت بدین مردم لاغر تن صعب است که هرسال از خزانه‌ی دولت زری شایگان برایشان ستانند و هر روز براس خویشی لکام زرو زین زرین بپندند و با ملازمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند و عرجا جلوس کنند، سخنهای سنجیده بگویند و گفت در آید ستوده بتوانند زده نویی که پادشاه یکتن باشد و به کفایت در آید که خدای او را داده در میان

چنین کرد مردم هر که را بخواهد بکشد و هر که را بخواهد
بخشد. ۱۱

از این عبارت که توسط يك نفر از درباریان روشنفکر آنروز
نوشته شده، بدست می‌آید که این اقدام شجاعانه امیر کبیر تا چه اندازه
انقلابی و در خلاف جهت فکر و خواسته‌ی کادر هیئت حاکمه آنروز
بوده است و چه عکس العملی ناجوانمردانه‌ای در مقابل داشته است.
همین عمل اصلاحی و این اقدام جسورانه و در عین حال ضد
استعماری، چنان مفتخورها و کلاش‌ها را بهیجان آورد و ناراحت
کرد که با کمال گستاخی و بی‌شرمی برای برگرداندن وضع سابق بهر
دری می‌زدند و بهر وسیله‌ای متوسل می‌شدند تا آنجا که کار را به شکایت
به ارباب بزرگ «انگلستان» کشاندند.

بر پشانی‌ای کبیر که خود بیشتر از دیگران از این اصلاحات ضرر
میرد و ناراحت بود، زیرا رشته‌های چند سالی خود را پنبه می‌دید و
فسادها و بی‌عدالتی‌هایی که در مدهای طولانی ایجاد کرده بود و با
به رواج آن کسک نموده بود به‌اعمشوراً ملاحظه می‌کرد و شاید هم محرك
شکایات خودش بود، همین شکایت‌ها را پنهانی مداخله قرار داد
و بعنوان حمایت از حقوق تضییع شده! ایرانیان سر سپرده امیر را تحت
فشار گذاشت.

مثلاً در مورد قتل مستری شاهزاده سیف‌الموله که سالانه
دویست تومان بود و ضبط محصور «پتراخ تپه» او بعنوان مالیات‌های

۱ - این است. لریز تنگ ریگ نوشته دموورخ و ادیب آفرودز. ناچه رسیده
مردم دریکی و آنها میدانند که اجرای آن اقتدار انقلابی امیر در میان چنین مردمی
چیز اندک است. ۱۲ غلامحسین و دموورخ نوشته است.

معوقه، چندین نامه تهدید و تقاضا از سفارت انگلیس به امیر کبیر رسید و حتی شخص «پالمرستون» وزیر خارجه انگلستان ضمن نامه‌ای به امیر چنین نوشت :

« دولت پادشاهی بریتانیا از اینکه دولت ایران دویت تومان مستمری سالانه ای که شاه مرحوم (محمد شاه) به شاهزاده سیف‌الدوله بخشیده بود صلح کرده تألم دارد و همین وقوع چیست ؟ آیا دولت ایران اینقدر بی چیز است که نمیتواند دویت تومان بدهد و این قرار شاه مرحوم را با انجام بدهد » ۱

این نکته را باید تذکر دهم که روابط سیف‌الدوله با انگلستان نیز بی‌اثر در قطع این مشتری و طرفداری و اصرار انگلستان بر رأی تجدید آن نبوده است. سفارت انگلستان برای حمایت از کسی که خود را متکی باور کرده است اصرار خود را به سرحد تهدید و ارباب میرساند و ضمن نامه‌ای در تاریخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۶ به امیر مینویسد:

« باز بطور سریع به امانت دولت ایران اسلام میدارد که صلاحته نمایند چقدر مقتضی است که رشتی روابط دولتی بین این دو کشور را ملحوظ دارند » ۲

و نیز در مورد قطع مشتری پسران سید مصطفی شوشتری که از عمال انگلستان بودند، دولت انگلیس بیهانه اینکه مادر پسران سید مصطفی از اهل هندوستان، مستعمره انگلیس است، مدت‌ها با دولت ایران مکاتبه میکرد و کلتجار میرفت ولی تا امیرزنده بود نتیجه‌ای نگرفت اما بعد از قتل امیر و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری، سفارت انگلیس مبلغ نه هزار و پانصد و شصت تومان از زیارت حقوق عقب افتاده آنها، علاوه بر تجدید مشتری سابق از او مطالبه کرد.

نوری حاضر شده بود که سالی یکهزار و پانصد تومان مستعری
 برای آنها برقرار کند ولی انگلیس قانع نمیشد، تا اینکه ناصرالدینشاه
 در حاشیه‌ی یکی از نامه‌ها که در این خصوص نوشته شده بود نوشت :
 «اگر ایندفعه از اینقرار هم نکول کند دیگر جواب هم ندهید» این عتاب
 سبب شد که همان مبلغ را بپذیرند و مکانبه را قاطع کنند.
 سرانجام علیرغم همه‌ی کارشکنی‌ها و مخالفت‌های داخل و خارج،
 امیرکبیر موفق شد که معمای بودجه را حل کند و علاوه بر پر کردن
 محل خالی تقریباً پنجاه درصد کسر بودجه و بالا بردن میزان بودجه از
 دو میلیون تومان به سه میلیون تومان ۱ پول‌های هنگفت و قابل توجهی
 به عمران و آبادی و ترویج صنعت و علم و اختصاص دهد، عملی که در
 ایران تا آنروز سابقه نداشت و مایه‌اعجاب دیپلمات‌های خارجی گردید.

۱ - مؤلف کتاب المآثر والافانار در صفحه ۲۴۲ این کتاب بودجه سال
 ۱۲۶۸ ایران را (یعنی سال آخر زمامداری امیرکبیر) ۳۲۵۷.۶۷۷ تومان
 ثبت کرده است .

تشویق صنعت و تکثیر ثروت

برای يك اقتصاد سالم و مستقل آنهم در زمانیکه نهضت صنعتی اروپا را در راه يك تکامل بی سابقه انداخته بود، لزوم و وجوب صنعت ، کاملاً روشن و آشکار بوده. و همت و این چیزی نبود که از دین تیزبین و فکر نکه منج امیر کبیر مخفی بماند و لذا می بینیم با کمال جدیت و پشتکار نقشه‌ی صنعتی کردن کشور را طرح کرده و شروع به پیاده کردن آن نموده است.

اقتباس صنعت غرب:

او برای اقتباس صنعت نو اروپا عده‌ای از استادکاران باهوش و خوش ذوق ایرانی را انتخاب کرد و به پترزبورگ فرستاد که رشته‌های مختلف صنعت جدید را بیاموزند . این‌ها پس از فرا گرفتن صنایع مربوط به کار خودشان بایران برگشتند و کارخانه‌های بلورسازی تهران کاغذسازی اصفهان و کارگاههای چدن ریزی و نساجی ساری و چندین

کارخانه و کارگاه دیگر را با سبک نسبتاً جدید احداث نمودند و نیز طبق نامه‌ای که در دست است، به سیو جان داود که برای استخدام معلم و استاد او را به‌اطریش فرستاده بود، دستور داد که تحقیقات کاملی از صنعت ماهوت سازی که آن روزها بیش از هر چیز در ایران مورد احتیاج بوده است، بنماید و دو نفر متخصص و کارشناس صنعت ماهوت سازی را استخدام کند و بایران بفرستد. اینک قسمتی از متن نامه:

«... آنحضرت می‌دانند که ماهوت زیاد به‌صرف ملیوس اهالی ایران عیرسد و بسیار لازم است که ماهوت‌سازی را اهالی اینجا یاد بگیرند تا این صنعت در ایران تالیع شود. لهذا مرغوب می‌شود که دو نفر ماهوت ساز عاهر که بتوانند ماهوت بسیار خوب بسازند، فراد مو احب این دو نفر را شصت هفتصد تومان داده بیاخود بیاورد و خرج ایسب و ذهاب آنها هم بقدر قاپلیشان داده میتود و نیز نمونه‌ی اسباب و آلات کارخانه‌ی ماهوت سازی را هم بطور احتصار بیاخود بیاورد. کینه اینعا ساخته شد میتول ماهوت سازی شوند. معلوم است آن عالیجناب در این امر مساعدت نخواهد کرد ۱۳ رمضان ۱۲۶۷» (۱)

و نیز بهمین «سیو جان داود» در نامه‌ای دیگر دستور میدهد که چند نفر دانشمند معدن‌شناس و استاد کار معدن از اتریش و پروس استخدام کرده به ایران بیاورد.

کارخانه‌های احداث شده:

«ساعی بی‌گیر امیر کبیر، دوشادوش مبارزه با مشکلات کم‌رشدگی و کارشکنیهای اجانب، چندین کارخانه‌ی بزرگ در ایران بوجود آورد. دو کارخانه‌ی شکرریزی و قند سازی در شهرستان ساری احداث

کرد که ماهانه ده خروار از محصول آنها به تهران وارد میشد و مصرف قند و شکر ایران را که تا آنروز از هندوستان وارد میشد تقریباً تأمین میکرد - ۱

يك كارخانه‌ی نخ ریی بزرگ با ساختمان چهار طبقه‌ای در تهران و كارخانه‌های حریر بافی در کاشان، چاروار بافی در تهران، کالسه سازی در اصفهان و تهران و کاغذ سازی در تهران و اصفهان، بلور سازی در قم و اصفهان و تهران و چینی سازی در تهران و قم نیز محصول فکر و پشتکار امیر کبیر است.

حمایت از صنایع دستی:

مطلب جالب توجه این است که امیر کبیر درك كرد: بمقتضای طبع سرمایه داری جدید صنعت ماشینی که ابتکار آن بدست دول - استعمارگر بود، استعمارگران برای دواج بازار مصنوعات و محصولات صنعتی خویش و تضعیف بنیه مالی اکثریت ملت‌های عقب افتاده، صنایع دستی و ملی این کشورها را نابود خواهند کرد، لذا در عین آنکه کشور ایران را براه صنعت ماشینی هدایت میکرد، ماسعی فراوانی هم برای توسعه و تکمیل صنایع دستی مبذول میداشت، مثلاً قبل از امیر لباس مربازها را از ماهوت‌های انگلیسی تهیه میکردند، امیر کبیر برای رشد و توسعه‌ی صنایع داخلی دستور داد که لباس نظامیان از شال جوخای پشمین مازندرانی تهیه شود. و این اقدام سبب شد که شالهای مازندرانی توسعه و تکامل بی سابقه‌ای پیدا کنند.

شالهای دستی کرمانی در زمان امیر کبیر و بشوق او بقدری

عالی یافته میشد که باشالهای کشمیری رقابت میکرد و لذا معروف به شال امیری شد.

قبل از امیر سردوشی نظامیان را از اطریش میآوردند. يك روز يك سردوشی قشنگ و جالب که توسط خانمی بنام بانو خورشید دوخته شده بود، بنظر امیر رسید، آنرا پسندید و زن را بسیار تشویق کرد، دستور داد که امتیاز تهیه سردوشی را برای مدت پنج سال به او واگذار کنند و برای او کارگاه و ابزار کار ایجاد شود و شاگردان زیاد در خدمت او بگمارند تا تعداد سردوشی مورد احتیاج ارتش را تهیه کند.^۱

امیر معتقد بود این خیانت بملت و کشور است که چیز هائیکه ممکن است در داخل کشور ساخته شود از خارج وارد گردد و روی همین عقیده، اجازه نمیداد برای صنعتی شدن کشور، حتی یکروز هم سهل انگاری شود.

راستی اگر این سیاست صد درصد ملی، چندان بعد از امیر ادامه یافته بود. اکنون کشور ما بازار محصولات و مصنوعات بنجل کشور- های دیگر نبود و ثروت ما میل و از بطرف خارج میرفت.

امیر حمایت از صنایع ملی را در مقابل حملات هجوم صنایع غرب بجائی رساند که مورد انتقاد و خسرده گیری بعضی از نویسندگان غربی واقع شد، مثلاً بی نینگ^۲ مورخ شهر انگلیسی در این باره با بغض و ناراحتی نوشت:

امیر کسر خلافتی مخصوص دارد که با تشویق صنایع ملی تمام صنایع خارجی را از ابران بیرون کند این سیاست ناشی از کوتاه بینی بهیچوجه کمک به پیشرفت تجارت و مدنیت نمیکند *

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۲ - (Bināge)

باید باین مورخ غریبی گفت: اگر منظور شما این است که امیر باتشوبنی صنایع ملی میخواست محصولات و مصنوعاتیکه ازدنیای خارج بهقیمت گزاف وارد ایران میشده ، بیرون کند صحیح است. ولی این، کوتاه بینی نیست، بلکه عین بلند همتی واستقلال طلبی است واگر نظر شما این است که امیر نمیخواست کشور ایران صنعت جدید غرب را اقتباس کند و کشور ایران را دارای صنعت تو کند، این اشتباه ویاغرض ورزی است ، زیرا طبق مدارکی که در یکی دوصفحه قبل نشان دادیم امیر کبیر باحرص وولعی خارج ازحد وباعجله وشتایی بیرون ازاندازه برای اقتباس صنعت غرب تلاش میکرد . لابد تقصیر امیر در پیشگاه طرفداران استعمار غرب، این بوده که اونمیخواست صنایع ملی ایران مثل صنایع دسئی هندوستان دچار ورشکستگی و نابودی شود وبدنبال آن، قشروبعی ازمردم ، ازمهنتی ساقط شوند.

داستان زیر را بعنوان شاهد مثال برای تشویق امیر کبیر از صنعت وصنعتگر، از کتاب زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۹۷ نقل میکنیم :

سالها پس از سقوط امیر کبیر جمعی در باغ چهل ستون اصفهان نشسته بودند، سائلی آمد و پس از آنکه از هر يك چیزی گرفت اجازه خواست که سرگزش خود را نقل کند ، پس از تحصیل اجازه، چنین گفت: «چندین سال قبل، فرماندار اصفهان جمعی از استادان دواتگر را احضار کرد و گفت بهترین استاد را از میان خودتان انتخاب کنید . تمام استادان بالاتفاق من را انتخاب کردند، فرماندار پس گفت: امیر کبیر شمارا از تهران خواسته است، مخارج سفر مرا داد ومن با عجله خود را به تهران رسانم وبه حضور امیر کبیر رفتم.

امیر سماوری را که تازه از خارج آورده بودند بمن نشان داد و پرسید :

میتوانی چنین سماوری سازی ؟
 پس از اندکی فکر جواب دادم : آری ،
 گفتم : این سماور را بردار ببر و از روی آن سماوری بازو
 بیاور . رفتم مثل همان سماور را در یکی از دکانهای سماور سازی که
 معرفی کرده بود ، ساختم و بخدمت امیر کبیر آوردم ، کارمن را پسندید
 و سؤال کرد :

این سماور چند از کار در آمده است ؟
 جواب دادم : رویهم رفته پانزده ریال .
 امیر با قیافه‌ای خوشحال و متبسم ، به منشی خود دستور داد که
 امتیاز انحصاری ساختن آن نوع سماور را بملت شانزده سال بنام من
 صادر کننویست هر سماور را بیست و پنج ریال معاوم کرد و بمن فرمود :
 برگرد باصفهان ، بحاکم اصفهان دستور میدهم وسائل کار شما
 را فراهم کند . بمحض اینکه باصفهان رسیدم حاکم شهر مرا خواست
 و گفتم :

برو کارگاهت را مرتب کن هر چه مخارج آن بشود از خزانه‌ی
 دولت بنومیدم . من رفتم و کارگاه را کاملاً مرتب کردم و تمام مخارج آن
 دویست تومان شد ، بدبختانه هنوز کاملاً مشغول نشده بودم که یک نفر
 فرانسوی حکومتی مثل اجل معلق حاضر شد و من را مانند دزدان ، نزد
 حاکم برد ، حاکم با ارباب و تهدید بمن گفت :

امیر کبیر را در تهران گرفته‌اند و آن پول را که بنو داده‌اند ، مال
 دولت است آنها را پس بده . آن پول را من خرج کارگاه کرده بودم ،

مجبور شدم تمام اسباب زندگیم را فروختم و بالاخره سی تومان کسر آوردم و نتوانستم تهیه کنم، بخاطر همان سی تومان مرا بیازار آوردند و در انتظار مردم، آنقدر چوب زدند که بدنم ناقص شد و بینائی چشم خود را تقریباً از دست دادم و بکلی از کار عاجز شدم.

در کشورهای اسیر استعمار مر نوشت افرادی که بنحوی از انحاء بر خلاف منافع و مصالح استعمار قلم بردارند، بهتر از این نیست و بسیارند کسانی که بخاطر علمی، یا عملی، یا ابتکاری، یا اختراعی، یا نوشته‌ای که در راه مصالح ملت و علیه منافع استعمارگران و عمال آنها انجام داده‌اند، از هستی و زندگی ساقط شده‌اند، چنین است راه و رسم استعمار.

معادن:

امیر کبیر خوب میدانست که صنعتی شدن کشور بدون استخراج معادن ممکن نیست و از موی دیگر کموبیش از ارزش و عظمت معادن بیکران ایران که بقول دکتر «پلاک»: «کمتر کشوری میتواند از لحاظ معادن فلزات با ایران برابری کند» اطلاع داشت و لذا برای بهره‌برداری از معادن، برنامه وسیعی طرح و شروع باجاء کرد.

اولاً: برای اینکه استخراج معادن روی اصول علمی و فنی جدید صورت گیرد به «میو جان داود» که برای استخدام کارشناسان و اساتید علوم و فنون جدید، او را باطربش فرستاده بود ضمن نامه‌ای نوشت:

«در باب انتخاب استاد مدتی اعمام نمائید که از جمیع فلزات خصوصاً از طلا و نقره سرشته‌ی کامل داشته باشد و انشاءالله تعالی آن استاد را زود یابری و بی از این طول ندهی»

و در نامه‌ی دیگری که صورت کارشناسان مورد احتیاج مدرسه

دارالحنون را باو داده می‌نویسد :

«يك نفر استاد معلم معدن كه سر رشته از همه‌ی نازات داشته

باشد و در نظر معدنی‌چی كه در معادن كار بكند»

و ثانیاً : برای اینکه در این ركن مهم اقتصاد و رشته اساسی

حیات اقتصادی ، بیگانگان رخنه نکنند کاملاً مواظب بود كه استخراج

معادن توسط خود مردم و یا سرمایه خود مردم ایران انجام شود و اصولاً

امیر کبیر با سرمایه‌گزازی‌های خارجی كه اغلب، سرپل و نقطه‌ی ارتكاز

برای نفوذ استعمار است جداً مخالف بود ، آنهم در کشوری كه خروار

خروار پولهای ثروتمندان ، از ترس مأموران دولتی كه با سلابه کشیدن

و شلاق زدن ، از ملت پول می‌گرفتند ، در زیر خاکها بعنوان « گنج»

مدفون است و لذا میخواست سرمایه‌های خارجی را كه بمنظور بردن

منافع کلان ، از آنطرف دریاهای ایران آمده بود ، بیرون بریزد و بجای

آنها از پول مردم همین آب و خاک استفاده کند و منافع و درآمد آن

هم ، همین طرف مرز و در جیب مردم همین کشور و در نتیجه ، جزء

ثروت میهن باقی بماند .

طبق فرمانی كه صادر كرد ، سپردن امتیاز استخراج معادن بدست

اجنبی را اكیداً ممنوع ساخت و روی همین اصل امتیاز معادن مس و آهن

قراجه داغ را كه سابقاً به يك نفر انگلیسی بنام « سرهانری لیندسی بتون»

واگذار شده و او نیمه كلره گذاشته و از ایران رفته بود از او سلب كرد و

خود با استخراج آنها مشغول شد .

این اقدام متهورانه و ضد استعماری همچنان گزری بر سر استعمار

گران طماع كه از سالها قبل به منابع ثروت کشور ما چشم دوخته

بودند ، فرود آمد و آنها را برای مبارزه با امیر کبیر ، این دژ ملت در

مقابل استعمار مصمم تر کرد .

و ثالثاً : برخلاف رویه حکومت‌های سابق و لاحق خود مردم را برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های اقتصادی و مخصوصاً معادن ، تشویق کرد، مثلاً به‌خشنامه‌ای صادر کرد که بمقتضای آن‌دولا : استخراج معادن کشور برای عموم ایرانیان (و نه بیگانگان) آزاد بود و ثانیاً : سرمایه‌هایی که برای استخراج معادن بکار میرفت تا مدت پنجاه سال از پرداخت مالیات و عوارض بکلی معاف بود و همه‌گونه تسهیلات و کمک‌هایی که دولت می‌توانست ، درباره آنها بکار میرد .

در پناه این سیاست عاقلانه و مدبرانه ، نهضت وسیعی برای استخراج معادن و بهره‌گیری از ذخائر کشور شروع و قدم‌های بلندی برداشته شد ، و در همان مدت کوتاه نتایج درخشانی بدست آمد .

مس و آهن فراوانی از معادن « قراجه داغ » که اکثر آنها بمصرف تورپریزی میرسید استخراج گردید از معادن ماسرک ، گیلان آهن زیادی که بیشتر برای ساختن لوله تفنگ و آلات حرب بکار میرفت بیرون آمد ، از معادن آهن بلوک « نانیج » ملزندان نیز مقدار زیادی آهن بدست آمد . معدن قطران رحمت آباد نیز بکار افتاد و حتی بیش از مقدار مصرف داخلی ، از آن قطران برداشت کردند هیتی را برای مطالعه و بررسی معادن کردستان بآن منطقه فرستاد که « رشادوخان » معروف جزء آن بوده است .

متأسفانه ستاره اقبال ملت ایران که با طلوع امیر کبیر در افق سیاست ایران درخشیدن گرفت ، خیلی زود غروب کرد و امیر قبل از آنکه طرح‌های مید و با ارزش خود را آنطور که میخواست پیاده کند ، بدست استعمار و عمال خائن آن ، از پای در آمد و بدنبال او برنامه‌های ضد استعماری‌اش هم از برنامه‌ی دوات ایران حذف گردید و در ردیف

سایر برنامه ها ، این تهضت مقدس هم که برای بهره برداری از ذخایر کشور شروع شده بود ، فرونشست و پس از آن سر رشته ثروت های عظیم کشور بدست بیگانگان افتاد و ملت بهمان محرومیت سابق برگشت ، تا آنجا که دولت مرکزی با پیشنهاد حاکم اسر آباد : برای استخراج معادن ذغال سنگ شاهرود ، مخالفت میکند . ۱

کشاورزی:

از مدار کی که درست است برمی آید که توجه زیادی به کشاورزی از طرف امیر کبیر میشد و مخصوصاً به منطقه ی خوزستان و دشت گرگان اهمیت فراوان میداده است ، برنامه های متعدد و متنوع برای سد سازی و اصلاح بزر و عمران سراسر کشور و مخصوصاً دو منطقه ی فوق الذکر تنظیم کرده که بعضی را اجرا کرده و بعضی دیگر در مرحله ی فکر و آرزو باقی مانده است و اینک فهرستی از کارهای انجام شده او در رشته کشاورزی :

- ۱ - ساختن سد عظیم « ناصری » روی رودخانه کرخه که داستان تاریخی مفصلی دارد .
- ۲ - نیرویج کشت نیشکر در خوزستان در دو منطقه « عقی » و « شوشتر » که تازه ، از همین دو سال قبل دولت ایران ، فکر آنروز امیر کبیر را میخواهد به مرحله ی عمل در آورد .
- ۳ - تجدید بنای پل عظیم شوشتر و باز کردن هفت چشمه ی آن .
- ۴ - ساختن سد بزرگی بر روی رودخانه ی معروف کرمان رود که زیر نظر مهندس میرزا حسن و با همکاری یکهزار کارگر - در مدتی کمتر از یکسال ، بنای آن با تمام رسید و دشت وسیع اسر آباد زیر کشت درآمد .

۵- اصلاح و تجدید قنوات «نه گنبد» بزد که از مدتی قبل ویران شده و اهالی چند قریه در اثر بی آبی جلاء وطن کرده بودند. با تجدید این قنوات بلر دیگر اهالی به دهات برگشتند.

بنای سد بزرگی در نقطه اتصال دو رود «قره جای» و «انار رود» در شهرستان قم و بستن پل معروف بهیل «دلاک» بروی آن .

۷- اتمام کلنهر عظیمی که آب رود کرج را به تهران منتقل کرد و تهران را از بی آبی شدید نجات داد .

۸- شروع کار انتقال آب از شیران به تهران که تا تمام ماند.

۹- ترویج کشت پنبه معروف به آمریکائی.

۱۰- توسعه کشت خشخاش که قلم بزرگی از صادرات محسوب

میشد، البته با جلوگیری از شیوع استعمال آن در ایران

این خود جالب توجه است که امیر کبیر در آن روز متوجه بود

که يك کشور مستقل باید همه چیز خود را در داخل خود تأمین کند

و پس بضرر وابسته بودن کشور، به يك بساچند محصول محلول،

برده بود .

از برنده ترین حربه های استعمار ، از قدیم این است که کشور-

های ضعیف را پای بند يك محصول و يك ماده میکنند ، از قبیل نفت در

ایران ، شکر در کوبا و... بازار این محصول و وسیله نقلی آن را که

بایستی از کشور را تأمین کند، در اختیار میگیرند، هر وقت که بخواهند

باین کشور فشار آورند او را در مضیقه قرار دهند؛ در راه صلور و مصرف

این محصول، مشکلاتی ایجاد میکنند، با تورم این محصول و کسود

ارز و پول، او را بزانو در میآورند و خلاصه همین يك محصول که تنها

مایه حیات و وسیله ای امرار معاش و ادامه ی وضع موجود کشور است ،

بكر آن بدست استعمارگران است و هر وقت بخواهند همین تنهاسرمایه
زندگی را که مثل زنجیری بدست و پای ملت و اقتصاد کشور بسته است،
وسیله اسارت و حتی خفه کردن کشور يك محصولی، قرار میدهند.
نفت یا شکر را نمیخرند و نمیگذارند دیگران بخرند و یا قیمت آنها را
تا سرحد سقوط، تنزل میدهند.

امیر کبیر نمیخواست کشور ایران دچار چنین وضعی گردد و
اسیر چند محصول مشخص باشد و لذا سعی داشت که همهچیز را در همین
کشور تهیه کند و اقتصاد ایران را وابسته بمحصول خاص ننماید.

تقویت بنیه‌ی دفاعی^۱

نقش قدرت:

زور و قدرت در سراسر تاریخ زندگی بشر از اول تا با امروز، نقش اساسی و درجه‌ی اول را در تعیین سرنوشت ملتها و کشورها در دست داشته است، در دنیای امروز که بشر دم از صلح و صفا میزند و هوس همزیختی مسالمت آمیز را در سر می‌پرورانند، باز در سایه

بنیه پاورقی بنسخه بید

۱- مخارج نظامی که همیشه قلم‌بربرگ مخارج کشورها را تشکیل داده و می‌دهد از لحاظ انسانی و واقعیت تمدن، مناسب جامعه‌ی بشریت نیست. یکی از کثیف ترین و نامناسب ترین مخارج دولتها است. زیرا پایه‌ی این مخارج بر تجاوز، زورگویی، و آدم کشی، خورخیزی، خرابکاری و دمه‌پایا و فاسده دیگر است و هنوز هم که هنوز است برای بزرگ بشریت، همین مابینگی تسلیحاتی است که قسمت عمده پول کشورها را در چاه و بل آلات و اسباب جنگه غیربازد، و بخش عظیمی از ثروت دنیا و امکانات ملتها را در این راه صد درصد فساد زار و بکت افزا صرف میکند و وقت و نیروی تعداد زیادی از دانشمندان و مردان لایق جهان را که بایستی برای رفاه و سعادت ملتها فکری و فعالیت کنند اشغال کرده و میکند.

و با اینکه در حال حاضر دولت از مردم جهان گرفتار مرض و جهل و آفت زدگی دفاع هر گونه وسایل آسایش و سعادت اند ارقام سرسام آوری از سمتهای الهی در این راه تباء میشود آنهم راهی که ممکن است بسقوط بشریت از هستی و بالا اقل به تباهی تمدن بشریت منتهی گردد

اما چه میشود کرد؟ در شرایطی که کسی بحق خود دفاع نیست و توسعه طلبی دولتها و ملتها حد و حصری ندارد و زور و قدرت مایه‌ی اقتدار و عظمت محسوب است، نداشتن مایه نظامی و بنیه دفاعی، مساوی با سقوط و مرگه است و غفلت کردن از وسایل دفاع باستانبال خطر رفتن.

اسلحه و زور ، همه چیز را حل میکند و هرچه تاریخ را ورق بزنیم و بعقب برگردیم ، نقش قدرت را در تعیین سرنوشت بشر روشن‌تر و خطوط فرمان نیرو و زور را درشت‌تر و خواناتر می‌بینیم .

این حقیقت تلخ از نظر وضع بین‌المللی و در مقیاس جهانی یعنی در روابط بین کشورها و دولت‌ها ابدأ استثناء ندارد و از لحاظ وضع داخلی و برخورد ملت‌ها با دولت‌ها و روابط طبقه‌ی حاکمه با مردم ، نیز از دوسه کشور کملاً مترقی و پسرخته که بگناییم ، در بقیه کشورهای روی زمین کملاً صحیح و منطبق است ، یعنی در داخل کشورها ، ارتش و پلیس و ژاندارم و شعبه‌های دیگر نیرو و قدرت ، در اختیار هر فرد یا طبقه و یا حزبی که باشند حکومت مطلق با اوست و شاید بر پشت این کره خاکی ، کشوری پیدا نشود که هیئت حاکمه با مردم ، فقط با اصول دموکراسی و قوانین ، مواجه شود . وضع داخله کشورها هرچه باشد ، خود موضوع مستقلاً است و ربطی به بحث ما ندارد . بحث ما فعلاً راجع به نقش نیرو و قدرت در سرنوشت دولت‌ها در مقابل یکدیگر است .

بنیه پاورقی از صححه قبل

قرآن کریم در سوره انفال آیه ۶ میفرماید: **وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّكُمْ...** یعنی برای ترساندن و از میدان در کردن دشمنان خدا و دشمنان مسلمانان ، هرچه میتوانید بنیه‌ی جنگی خود را تقویت کنید . يك نكته خیلی باریك و حساس در این آیه به چشم می‌خورد که تفکر آن لازم است:

و آن این است که آیه شریفه با اضافه کردن کلمه (اهم) ممکن است میخواهد بپنداند این تقویت بنیه جنگی و فراهم کردن آلات و ابزار جنگه ، محبوسیت و محالو بیت ذاتی ندارد ، بلکه بخاطر مقابله با دشمن و منکوب کردن دشمنان فضیلت و منو بیت است .

سلاح روز

تاروژی که جنگها و نزاعهای بشر بصورت جنگ تن به تن و با اسلحه‌ی سرد از قبیل شمشیر و نیزه و تگرز و کمان و تکی به سنگرها و موقعیت‌های فوق‌العاده‌ی طبیعی بود و نتیجه‌ی جنگ بستگی به تعداد سرباز و جنگجو داشت، ایران یکی از وزنه‌های سنگین و مهم جنگی دنیا بود، ولی از آن زمان که جنگ هم در ردیف سایر رشته‌ها تغییر وضع داد - ماشینی و متکی به اسلحه‌ی گرم و آتش و نیروی برق و بخار گردید و از زمین به دریا و فضا کشیده شد، کشور ما ایران، در اثر بی‌لیاقتی زمامداران وقت، در این رشته هم مثل سایر رشته‌های تکامل و ترقی جدید، رفته رفته موقعیت درجه اول و دوم و کم کم سوم و چهارم خود را از دست داد.

تاریخ دست اندازی استعمارگران غربی به آسیا را مراجعه کنید و به بیند که يك کشور كوچك اروپائی، مثلاً هلند یا پرتغال فقط بانكای يك ناسمان جنگی و چند عراده‌ی توپ، به سواحل کشورهای

بزرگ و با عظمت آسیا می‌آمد و با همین نیروی مختصر، ولی نو، کشور را تسخیر و ملت آنرا اسیر میکرد.

انگلستان در سایه نیروی دریائی بی‌رقیب خود، توانست اغلب کشورهای مجاور و دریاهای آزاد را قبضه کند و حتی از چنگال رقبای استعماری خویش بیرون بیاورد و چندین قرن سلطه‌ی مطلق جهانی خود را بر سراسر دریاها و کشورهای مجاور دریا حفظ کند.

تاریخ قرون اخیر کشور خودما، شاهد شکست‌های مفتضحانه‌ای در خلیج فارس، جزیره هرمز، بوشهر، جزیره خارک و بندر عباس است که دریا دریا سربازان ایران در کنار دریا، در مقابل يك یا چند کشتی جنگی دشمن، بزاتو در آمده و شکست خوردند، فرار کردند و افتضاح بار آوردند.

استعمارگران نقش مؤثر سلاح روز و مدرن را در سرنوشت کشورها و ملتها، درست ارزیابی کرده و بی‌بعضیت آن برده بودند، لذا با تمام قوی میکوشیدند که کشورهای اسیر استعمار را از مجهز شدن به سلاح مدرن محروم نمایند و هر جا نهضتی برای ایجاد نیرو بر- اساس فنون جدید میدیدند، با نهایت تساوت و بی‌رحمی درهم میکوبیدند.

مخالفت استعمارگران با ایجاد قدرت:

انگلستان از همان اوائل سلطه‌ی خود بر کشورهای اطراف خلیج فارس و دریای هند، چهار چشمی مواظب بود که نبادا در این آب‌های نیروی دریائی دیگری رقیب و موی دماغ او شود.

وقتی که نادرشاه آن مرد عجیب و فوق‌العاده، در حدود دو قرن و نیم قبل، ضرورت وجود نیروی دریائی را درك کرد و با تمام قوا و امکانات مشغول ایجاد آن شد. انگلیها و هلندی‌ها که در آن تاریخ مسلط

بر دریای هند و خلیج فارس بودند، دست بکارشکنی و مانع تراشی زدند و حتی حاضر نشدند بهیچ قیمتی، کشتی به ایران بفروشند.

اما امروز در داخل مملکت و در کادر دولت نادر، عمال استعماریا اصلا نبودند و یا خیلی کم بودند و استعمارگران بعد از زوال صفویه و روی کار آمدن مرد نوی مثل نادر که فرزند يك بیابان و آفتاب سوزان و از قلب ملت بود و سر و کاری با خارج و خارجی پرست نداشت، میدان فعالیت و کارشکنی در تصمیمات دولت نداشتند.

نادر شاه با همه‌ی گرفتاریها و مشکلات و نداشتن ابزار کار، در سایه‌ی اراده قوی و پشتکار مخصوص بخود، موفق شد يك کارخانه‌ی عظیم کشتی سازی در بوشهر برآه بیاورد. عظمت این اقدام نادر وقتی معلوم میشود که انسان بداند برای اینکار چوبهای محکم جنگلی را از جنگلهای مازندران با نداشتن وسیله‌ی حمل و نقل و نبودن جاده های مناسب، با پی‌مردن بیش از یک هزار کیلومتر راه به بندر بوشهر می رسانیده است و با تحمل این مشکلات طاقت فرسا و کمر شکن، بالاخره موفق شد: ناوگان جنگی مجهزی در خلیج فارس برآه بیاورد که از عهده‌ی رقابت با نیروهای دریائی انگلستان و هلند بر آید. لکه‌هاریت در این باره می‌نویسد:

«این عرصه شایان توجه است که یکمرد دوستی به مرستکها دوران دریا پروری یافته بود، اهمیت نیروی دریائی را با چنین سرعتی دریافت کرد و برای ایجاد ناوگانی نیرومند نقشه های متعددی طرح کرد که در آن زمان حتی ماهیه‌ی حیرت آردیایان گردید.»

ولی چه فایده؟ این فکر و این عمل، مخصوص شخص نادر بود

و پس از او تنقیب نشد. بمحض خاموش شدن چراغ عسکدار، استعمارگران از کمین در آمدند و در ملت کوتاهی تمام تأسیسات نیروی دریائی نادرا بکلی از میان برداشتند.

يك نمونه ديگر :

این مخالفت استعمارگران منحصر به مبارزه با ایجاد نیروی دریائی نیست ، بلکه هر اقدامی که نتیجه آن، ایجاد قدرت و نیرو در مقابل قدرت آنها باشد، توسط آنها خشی میگردد . برای نمونه جریان تأسیسات توپری را که در زمان فتح‌الشاه ، در اصفهان بوجود آمد و کوشکنیهائی را که توسط یکی از نوکران استعمار انجام گرفت، در اینجا بطور مختصر میآوریم :

در سال ۱۲۲۳ هجری قمری (۱۸۰۸ میلادی) فتح‌الشاه یکی از اعضاء هیئت فرانسوی «گاردان»^۱ را بنام «فابویه» که متخصص توپ‌سازی بود، برای ایجاد يك کمرگاه توپری با اصفهان فرستاد و بحاکم اصفهان

۱- این هیئت مرکب از هفتاد نفر صاحب منصب، مهندس، نقشه کش ، مثنی مترجم و مبلغ منجیب بود که هرستف در ایران مأموریت خاصی داشتند. معاهدهای میان فتح‌الشاه و ناپلئون امبراطور فرانسه، علیه درودیات روس و انگلیس منعقد شده بود، طبق ماده ششم و هفتم آن، ناپلئون متعهد بود که با اعزام متخصص و ارسال ویاساختی سلاح مدرن، ارتش ایران را بسبب روز و نو مجهز نماید .

این هیئت در تاریخ ۱۲۲۲ با ایران آمد و پس از یکسال و اندی خدمت در اثر عوض شدن سیاست عمومی اروپا و مخالفت های انگلستان و اعمال نفوذ عمال آن کشور ، قبل از اتمام کار خود ایران را ترک گفتند ، ولی خدمات همان یکسال برای ایران خیلی با ارزش بود.

(میرزا تقی خان امیر کبیر نوشته‌ی عباس اقبال صفحه ۲۰۱)

دستور داد که هرچه از لوازم و ابزار کارگر فنی و مواد خام و هر مبلغ پول که لازم باشد در اختیار او بگذارد.

حاکم اصفهان حاج محمد حسین خان امین الدوله بود که سمت وزارت مالیه را هم داشت. این شخص بطوریکه از گزارشات رسمی نگاردان بوزارت خارجهی فرانسه، برمیآید از هواخواهان انگلستان بوده است.

امین الدوله (دوست انگلیس) بجای اینکه از این متخصص توپریزی که صنعت او برای ارتش آنروز کشور، نقش حیات و مرگ را داشت، حداکثر استفاده را برای ایران بنماید، دست بکار شکنی های فوق العاده ناروا و نامنابیی زد و آنچه که رامتی مناسب يك دشمن بخونی مملکت بود از طرف مقامات رسمی اصفهان در جریان کار فابویه بظهور رسید.

مثلا فابویه برای دستیاری خود نتوانست يك کارگر متخصص آهن گدازی و ساز تراشی که برای کار او حد اکثر لزوم را داشت پیدا کند، در صورتیکه در اصفهان، آنروزها این قبیل کارگران فراوان بودند و برای ساده ترین وسائل و ابزار کار که همه کسی میتواند تهیه کند، فابویه معطل میماند. ناآنجای که مجبور میشد مقداری از وقت گرانبهای خود را برای ساختن يك منه و یا يك چرخ تراش مصرف کند.

فابویه حتی برای تهیه زغال و چوب که میخواست مصرف سوخت کوره نماید، مدتی به این درو آنذر میزد. بالاتر از همه، برای ساختمان بنای قسمت های مختلف کارگاه، باوجود آنکه بنای ماهر در اصفهان، خودش دست بکار شد.

وقتی که با هزار زحمت و خون دل، کارگاه را برای شروع کار آماده

کرد و از حکومت اصفهان مواد خام مس و قلع و مفرغ برای شروع کارخواست ، با اینکه مقادیر زیادی شمش این فلزات ، درخزانه بود عبدالله خان نایب الحکومه (پسر امین الدوله) بمردم بیبوی شهر فشار آورد که دیگها و ظروف مسی مورد احتیاج خودشانرا بنیست خویش تحویل کارگاه توپریزی دهند ، هدف اوازاین عمل این بود که مردم را از دست فابویه و توپریزی او ناراحت کند ، تا مردم از شاه بخواهند بعمل او خاتمه دهد .

وقتی که مردم با چشم گریان و دلهای مسلو از خون ، ابزار ضروری خانه خود را بکارگاه آوردند و با آن صورت زننده تحویل کارگاه دادند ، فابویه سخت متأثر شد ونایب الحکومه را تهدید کرد که شخصاً بنهران میرود وجریان کارشکنی های او را بعرض شاه مبرساند عبداللهخان ازاین تهدید ترسید وشمش های مسی را تحویل او داد .

و نیز برای اینکه کار او را لنگه کنند کارگران را تحریک میکردند که ابزار کارگاه را نافص کنند و این نقشه آنقدر تکرار شد که فابویه به کارگران زیر دست خود ظنین شد وناچار برای مراقبت ابزار کارش شبها در کارگاه میخوابید .

کم کم مزدکارگران را هم نمیرداختند واز اینجهت عدهای از کارگران دست از کار کشیدند و سرانجام فقط دو کارگر که از جیب شخص فابویه حقوق میگرفتند ، برای او باقی ماندند .

بالاخره این مرد سخت جان و پر استقامت که بنا بود در مدت یکسال حداقل پنجاه عماده توپ تحویل دهد و شاید اگر ابزار کار او را آنطور که میخواست باومیدادند خیلی بیشرهم تحویل میداد ، پس از یکسال جان کندن و کار طاقت فرسا و کمر شکن ، موفق شد

بیست عراده توپ تحویل دهد . ما در اینجا قسمی از نامه‌ای که قایمیه پس از اتمام کار به برادرش نوشته و وضع رقت بار خود را شرح میدهد نقل میکنیم :

« نویهای مرا آزمودند و هرچه کوشیدند ، نتوانستند آنها را بشکنند . آنها را در انبار گذاشتند ، اکنون وضع من مثل این است که در این یکسال اصلاح کاری انجام نداده باشم . از نظر مالی وضع من بهتر از این نیست ، چون حکمران اصفهان مزد کارگران مرا نداده و مبلغ چهار هزار فرانک از جیب خود پرداخته‌ام تا بتوانم زرادخانه‌ی دریائی برای شاه ایران بسازم . »

این عملیات و کارشکنیها در موقعی واقع میشده که در اثر شکست ارتش ایران از سپاه روس که مجهز به توپخانه بود ، زمامداران ایران احساس کرده بودند : برای ارتش ایران داشتن زرادخانه‌ای کامل ضرورت دارد .

امیرکبیر و ارتش :

امیرکبیر چون مدتی در خدمت نظام وزمانی بعنوان لشکرنویس ارتش و مدتی با سمت وزیر نظام و دورانی از عمر خود را هم بجای امیر نظام کار کرده بود ، از جزئیات وضع ارتش ایران و نواقص و احتیاجات آن و نقش آن در راه نیل به اهداف عالیه‌ای که داشت کاملاً مطلع بود و لذا همزمان با اصلاحات کشوری ، اقدامات وسیعی بمنظور تکمیل و مدرن کردن ارتش ایران شروع کرد .

او میداشت برای مجهز کردن سپاه ایران به سلاح روز و تنظیم و تربیت نظامیان ، به سبک جدید اروپا ، احتیاج به کارشناس و متخصص فنون اسلحه سازی و تعلیم و تربیت نظامی دارد ، چیزی که در آن تاریخ

در ایران وجود نداشت .

امیر اعتقاد داشت که برای تربیت افسران لایق ، دانشگاه نظامی و جنگ لازم است تا با استخدام چند معلم و کارشناس ، فرماندهان و افسران لازم در خود کشور و زیر نظر اولیای امور تربیت شوند و از این راه احتیاج به مستشاران نظامی که خطرناک ترین جاسوسان استعمار بشمار میروند رفع گردد .

بانهایت سرعت ، کار ساختمان مدرسه دارالفنون را که قسمتی از آن مخصوص تعلیمات نظامی بود ادامه میداد و مسیوحان داود را هم به اعطای فرستاد که برای فنون و علوم مختلف ، استاد استخدام نماید و در ایست اسانید مورد لزوم، باو ضرورت داده بود که يك نفر معلم بیاده نظام ، يك نفر معلم توپخانه و يك استاد سواره نظام ، با حقوق سالی چهار هزار تومان برای مدت پنج سال یا شش سال استخدام کرده بایزان بیاورد .

نامه‌هایی از امیر کبیر در دست است که شهادت میدهد او در منتهای بی صبری با انتظار ورود استادان، دقیقه شماری میکرده و با انتهاب و عطش مخصوصی ، این امر حیاتی را تعقیب مینموده است .

در یکی از نامه‌های خود به «محمدخان» نماینده ایران در سن پترزبورگ

بورگ درباره تأخیر مسیوحان داود مینویسد :

مسیوحان داود سفر خود را زیاده طول داد و خیلی مهمل شده. مدرسه نظامیه دارالفنون حاجه شده و به اتمام رسیده است و هموزمانه این نیامده‌اند. ابتدا نوشته‌ای تأکیدی به مشارالیه باز نوشته، اینک نیز آن عاجل‌جا فرستادم که هر طور باشد خیلی زود باو برساند و خود آن عاجل‌جا هم به مشارالیه بنویسد که چرا خود را این همه

معلم داشته و سفر خود را طول داده . البته دیگر معلم نشد با انگلی
تعمیل عزیمت رکاب مبارک را کرده . معلمین را هم یا خود بیاورد و
معلوم است آن عالیجناب هم ماسمه در این باب نخواهد کرد
۲۵ رمضان ۱۲۶۶ ع ۱

اما با همه آن پشت کار و جدیت و این شور و شوق ، بطوریکه در
آینده خواهید دید ، موقعی این استادان دعوت شده به تهران رسیدند که
دست استعار ، امیر را برکنار کرده بود و این آرزوهای طلانی او در
سینه اش حبس شده و همراه خود او بگور رفت .

و اکنون خوب است توجهی به وضع انگلستان در مقابل این
اقدام ، که استعار آنرا خصمانه تلقی میکرده است بنمائید . سفیر
انگلیس در ایران ، در یکی از گزارشات رسمی خود به وزارت خارجه
متبوع خود مینویسد :

« اقدام میرزا قلی خان در احداث مدرسه های برای نوجوانان
خون مختلف نظامی امروزی عده ای از سرسختی یا ثبات و از او -
و شک نیست که نقش خود را عملی خواهند کرد - حساسیت شد و امیر
میتواند برای این مدرسه استادان - معلمین آلمانی استخدام کند یا
او ملاقات نمود - . میرزا قلی خان هیچ اشاره نکرده به امکان
از انگلستان مربیان نظامی استخدام - ۲

از اینکه وزیر مختار انگلیس پشت کار امیر را یا تعبیر « سرسختی »
بیان میکند : میشود فهمید که در راه این اقدام مخالفتها و کارشکافی ثانی
بوده است که احتیاج به مقاومت و سرسختی داشته و غیر از استعمار
چه کسی مخالف نیرومند شدن ارتش ایران بوده است ؟

۱ - میرزا قلی خان امیر شیر پوشدهی عباس افشار آشتیانی - صفحه ۱۵۹

۲ - اسناد وزارت خارجه انگلیس و نقل میراث خندان استعمار - صفحه ۴۷۱

همین وزیر مختار انگلیس است که در نامه‌ی دیگر در همین
خصوص، وحشت زده، مینویسد:

« يك فنون منظم ايران به ضميمه‌ی قوای افغانی و روسی
ممکن است از لحاظ انگلستان قدمت فوق‌العاده‌ای ایجاد کند. ۱۰۱
برای بالا بردن سطح اطلاعات نظامیان در مسائل مربوط به
فنون نظام ، دستور داد که کتابها و مقالات مختلف و جامعی در فنون
جدید نظامی نوشته شود و در اختیار فرماندهان و افراد ارتش قرار گیرد.
در کنار این اقدامات و طرحهاییکه برای مدرن کردن ارتش
داشت ، فعالیت‌های وسیعی در راه ایجاد کارخانه‌های اسلحه سازی و
تهیه اسلحه و مهمات و ساختمانها برای پادگانهای نظامی و قلعه‌های
تدافعی و سنگرهای احتیاطی در سراسر کشور شروع کرد .

در تهران عمارت بزرگ توپخانه و چندین سربازخانه و پاسدار-
خانه و استحکامات عالی و قابل توجه در نقاط حساس سوق‌الجیشی
اطراف شهر بوجود آورد ، حاج محمد حسین جبه‌دار باشی را از شیراز
بتهران آورد و زیر نظر او يك قورخانه مجهز ایجاد کرد که ماهانه
یکهزار قبضه تفنگ میساخت و علاوه ، چند قورخانه و کارگاه باروت
سازی در امیر آباد و زمین مهران احداث نمود .

در اصفهان نیز جبه‌خانه‌ای تحت نظارت محمد تانظم نامی، تأسیس
کرد که هر ماه سیصد قبضه تفنگ و فانسخه و سایر لوازم جنگ
تحويل میداد .

در تبریز عباس میرزا سابقاً کارخانه‌هایی برای تفنگ سازی و
توپ ریزی و باروت سازی ایجاد کرده بود که از مدتی قبل متروک

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیسی بنقل میراث خوار استعمار صفحه ۴۷۱

شده و معطل مانده بود ، امیر کبیر آنها را ترمیم کرد و بار دیگر بهره برداری از آنها شروع شد .

بهر این است که در اینجا نظر خوانندگان محترم را به شرحی که در روزنامه وقایع اتفاقیه راجع به تکامل صنعت اسلحه سازی در زمان امیر کبیر درج شده است جلب نمائیم :

« در این ایام اعمای دواب ایران، در راه انداختن فوراخانه و چاخانه‌سی و کوشنی تمام دارند در اکثر شهرهای معظم ایران فوراخانه و چاخانه بطور خوب برآه افتاده ، تفنگ‌های که در چاخانه‌ها می‌سازند ، بهتر از بعضی تفنگ‌های است که در این روزها از ولایت انگلیس آورده‌اند ، خصوص در خمافشان که بسیار خوب می‌سازند... استادان و صنعت‌گران ، بسیار قابل شمه و ترقی کرده‌اند ، خصوصاً در ساختن مهتاب بجهت آتش دادن توپ ، بطوری خوب می‌سازند که در فرنگستان چند سال قبل ، اینطور نتوانسته‌اند بسازند حتی وقتی آتش گزشت در زیر آب دم مسوزد و خاموش می‌شود . - ۱ -

یکی از عیوب اساسی و عذرکننده ارتش ایران قبل از امیر کبیر این بود که نظامیان در سایه استبداد سلاطین قاجار ، عادت به تجاوز و تعدی و زورگوئی کرده بودند و از این رهگنوارزش و اعتبار و محبوبیت ملی را که از ضروریات ارتش است ، از دست داده و با مردم کاملاً فاصله گرفته بودند .

امیر چون خود در کموت نظام بود، باذکاوت مخصوص خود، این عیب و آثار شوم آنرا عمیقاً درک کرده بود و لذا از همان اول کار خود ، بطوریکه در جریان حرکت موکب شاه از تبریز به تهران و در قضیه اعزام لشکر به خراسان خواندید ، برای رفع این نقص ، جدیت

و قاطعیت بخرج داد و با صادر کردن بخشنامه‌های پی‌درپی و انجام دادن مجازات‌ها و قصاص‌های سخت و تند و تلقین اخلاقیات لازم سپاهی، گام‌های بلندی در راه تهذیب اخلاق و اصلاح روحیه‌های منحرف نظامیان برداشت و آنانرا بوظایف اصلی و اساسی خویش آشنا کرد و بطور خلاصه، ارتشی را از رویه اجحاف و زورگوئی و تجاوز بعال و جان مردم نجات داد و کم و بیش بصورت يك ارتش ملی در آورد. ککنل شیل در گزارش مورخ ۱۲۶۶ خود بوزارت انگلیس در باره انضباط سربازان ایران که در مسافرت شاه به شهرستان قم، در رکاب بودند مینویسد:

«فرف» احشی میوان این مسافرت، بامسافرت‌های پادشاهان ایران بطور کلی وجود دارد. در سفر قم، جلوی تمدات کوتاکون نظامیان، سخت گرفته شده بود و ادب و آزادی جزا رعین فرسید و از آنها کسی پول و نه اخذ نکرد. ۱۰

نیروی دریائی

بعد از نادر شاه ، اولین زمامداری که شدت احتیاج ایران را به نیروی دریائی درك كرد و برای ایجاد آن، همه‌ی امکانات خود را بسیج نمود ، امیر کبیر بود . با وجود ناوگان نیرومند دشمنی مثل انگلیس ، در دریای فارس ، امیر که پنجه در پنجه‌ی استعمار انداخته بود، نمی - توانست از ایجاد نیروی دریائی قوی و مقتدری مناسب با اهداف عالی خرد، غفلت ورزد .

ابتداء برای تهیه کشتی های جنگی، به انگلستان پیشنهاد خرید کشتی های بزرگ را داد ولی همانطور که انتظار میرفت، وزیر خارجه‌ی انگلستان، پالمرستون ، با کمال صراحت مخالفت بریتانیا را با فروش کشتی بایران ، اعلام داشت .

امیر کبیر بعد از دریافت جواب منفی ، نامه‌ای در تاریخ هشتم رمضان ۱۲۶۷ به میوچان داود که برای استخدام معلم باطربش رفته بود ، نوشت که با هر دولتی که صلاح میداند گفتگو کند و برای خرید دو کشتی ، قرار بگذارد و اضافه میکند که : «زود بمن بنویسد تا قرار

ایشاع آنرا بدهم، سامحه نمائید که خیلی خیلی لازم است»

مثل کسیکه احساس کرده باشد که فرصت برای چنین اقدامات ارزنده‌ای که ریشه استعمار را می‌سوزاند محدود و وقت بسیار تنگ است، سامحه و تضييع فرصت راحتی برای يك روز روا نمیداند و لذا دنبال آن نامه، با آن همه تأکید و تعجیل، چهار روز بعد برای اینکه مبدا سامحه‌ای شود، باز ضمن نامه‌ی مفصلی مینویسد:

«... برای خرید دو کشتی بخار و يك کشتی یلکن هرچه زودتر اقدام نمائید»

انگلیسها از این اقدامات امیر کبیر که صورت دهن کجی بآنها را هم داشت، سخت ناراحت شده و بوحشت افتاده بودند و بر کوشکیهای خود میافزودند و با کمال گستاخی و بی‌پروائی از اینکه يك کشور مستقل، برای تقویت بنیه‌ی دفاعی خود، در مقابل افعی‌هائی که برای بلعیدن او، دهانی پهن تر از فلك، باز کرده بودند، تلاش میکرد، ابراز ناراحتی و نارضایتی میکردند.

وزارت خارجه انگلیس طی نامه‌ای به سفارت خود در تهران، از خبر ایجاد نیروی دریائی ایران، رسماً ابراز نگرانی کرد و جویای راه علاج شد و کلنل شیل هم بطور رسمی، بعد از تصدیق خطرناك بودن چنین وضعی برای بریتانیای کبیر، مقامات انگلیسی را چنین دلداری میدهد:

«با احتمال بسیار قوی، بعد از هرك يا عزا، ميرزا آقاي خان، تمام

تشنه‌های اورا جع به احداث نیروی دریائی در خلیج فارس به یوتاهی

فراموشی خواهد افتاد»^۱

۱- استاد وزارت خارجه انگلیس

از این نوشته بخوبی و آشکارا معلوم میشود که در آن تاریخ ، نه تنها نقشی عزل یا قتل امیر کبیر پشت پرده در دست اجرا بوده بلکه آینده بعد از امیر هم از نظر استعمارگران که عمال خود و وضع حکومت ایران و سلسله تاجاریه را خوب شناخته بودند رضایت بخش بوده است. این اقدامات دامنزار و همه جانبه و در عین حال سریع امیر برای تقویت بنیه دفاعی و جنگی ایران و ایجاد ارتباط و هم آهنگی با قدرتهای هرات و قندهار و مخصوصا احتمال ساختن و کنار آمدن با روسیه تزاری ، استعمار انگلستان را که از مدتها قبل ، با ایران بعنوان يك قسمی لید و گوارا و وسیله ای برای حفظ هندوستان نگاه میکرد ، آنچنان بو حشت انداخت که نیروهای جهانی خود را برای خنثی کردن این اقدامات ، بسیج کرد و سرانجام هم به هوس زشت و شوم خود رسید.

نهضت فکری و علمی

شعار استعمار:

«باید ملت ایران را گذاشت در دست

خائن توحش و بی رحمت ماوراءالنهر»

سرگراوژلی به-را انگلیس در ایران ۱

این شعار استعمار در کشورهای عقب نگامداشته شده است .

شعاری که پس از مدتی فکر و آزمایش و تجربه برای حفظ منافع

(I) it is now my sincere opinion that having the safety of our Indian trritorise solely in view it would be better policy to leave persia in hir persent state of weakness and barbarism than pursue an opposite plan-

یعنی من اعتقاد دارم که برای حفظ سرحدات هندوستان، ای ای ایران را

در حال ضعف و پیری و وحشیگری که دارد باقی بگذاریم از هر سیاست دیگری

بهتر است (قسمتی از نامه‌ای که «اودالی» در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۳ از پطردیورک به

وزارت خارجه انگلیس نوشته.

استعمار گران، اتخاذ شده.

شعاری که در پناه آن، ظالمانه ترین، و بی شرمانه ترین جنایات، نسبت به نسل بشر انجام شده و میشود.

شعاری که بمنظور حفظ سیادت و سلطه ای عده ای محدود جزیره نشین اروپائی، بر صدها میلیون جمعیت آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، انتخاب گردیده .

شعاری که در سایه ی شومش، چند صد میلیون انسان گرسنه ، مریض ، برهنه ، بی سواد و نیه و حتی تحویل جامعه بشریت داده شده .

شعاری که استعمار گران با تکیه آن، چند قرن، در اکثر نقاط جهان، بهشت های فکری و علمی ملت ها را درهم کوبیده اند .

شعاری که در دورانی طولانی و در عین حال حساس از تاریخ بشریت میلیاردها مغز و فکر انسان های مستعد و آماده تکامل و ترقی را در حال تحجر و جمود فکری و عقلانی، بگور فرستاده است.

شعاری که بایه های کاخ علم و صنعت و عظمت دما کشور جهان را بصورت غیر قابل اصلاحی مترازل ساخته.

شعاری که طرح کنندگان آن مسئول حقیقی وقوع مردم جهان ، در دو قطب متضاد: رفاه و آسایش و ترقی و عقب ماندگی و ذلت و نکبت میباشند.

و بالاخره شعاری که آثار نکبت بار و ضررهای خانمانسوز و خسارات جبران ناپذیر آن، بحساب تمایذ و دما سال وقت لازم است که بشریت از چنگال آن آزاد شود و شاید هم تا ابد آزاد نشود.

آتش بگور کمانی که نشستند و برخاستند و فکر کردند و برای

حفظ منافع نامشروع مثنی عزیز بلاجهت و خود خواه اروپائی ، چنین راهورسمی را مطرح کردند و آزمودند و سپس تا بلو عملیات وزارت مستعمرات بریتانیای کبیر قرار دادند .

لعنت بر آن مردم خودخواه و خودپرست و آن افکار و قلوب بیعاطفه و درنده صفت که به پیروی از این شعار، نقشه‌ی کاخ با عظمت چند میلیون جزیره نشین را بر روی ویرانه کوخهای میلیاردها مردم جهان ، طرح کردند و با نهایت قساوت و بی رحمی آن نقشه را پیاده نمودند.

چه شعار تحسینی ؟ چه برنامه‌ی فیساندی ؟ چه تا بلوی زشت و نفرت‌باری ؟ و چه ایده و فکر ناپسندی !

و ه چقدر یلندی و نانیجی و دیوسیرتی و خیانت و زالت فطری لازم دارد که کسی این همه بلا و سختی و نکبت و بدبختی را برای آنچه از افراد بشر نوع خویش بخواهد ؟

راستی که چه اندازه زشت سیرت و درنده طبع و پست فطرت و شیطان صفت بوده اند کسانی که توانسته‌اند شعاری انتخاب نمایند که این همه فلاکت و نکبت و محرومیت و فقر و جبر و مرض و آفت و خون و خونریزی و زندان و زجر و غارت و چپاول و ظلم و ستم و استبداد و استعمار و فریب و خدعه و خودپسندی و بدخواهی و دزدگویی و ... در لابلای آن وجود داشته باشد ؟

۱- در حال حاضر ، حدود یک چهارم جمعیت جهان دیوانه و نزدیک موتک جمعیت جهان گرفتار گرسنگی و فقر و کمبود غذا میباشند در حالیکه قیمت اعظم زمینهای دنیا و آبهای جهان ، هدر میرود ، و از آنها بهره برداری نمیشود و بودجه کشورهای اینک در راه تعمیر فرهنگ و علم و بالا بردن سطح فرهنگ ملتها بکار میفتند که بدینال آن خواهی نخواهی رفاه و آسایش و ثروت است

مگر مبارزه و مخالفت استعمارگران با فرهنگ و علم و مدرسه و دانشگاه و صنعت و کشاورزی و هر چه که مایه عظمت و وسیله استقلال است چنگیده و خمیره آن غیر از مضمون همین شعار است که **گور او زلی آتش بگور**، برای برنامه عمل استعمار در ایران، انتخاب کرده است؟

راه چاه و بل اسلحه سازی و انبار که دن خطر مرگ را پیش گرفته است .
خواجه گان گرامی بقتل دارند که در (شهریور ۱۳۴۴) در اعلان
افتتاحیه کنفرانس بینکار جهانی یا بی.س.وادی گفته شد که در سال ۱۹۶۲ بودجه
نظامی کشورهای جهان یکصد و بیست میلیارد دلار بوده (یعنی در هر روز حدود
سیصد و دوازده میلیون دلار و در عرصه سلامت میزده میلیون دلار) در حالیکه
پیش از هفتصد میلیون بی.س.وادی و نیمه و نیمی در جهان بر میگردند و تنها با یک
سرم این مبلغ (خرج قط یکسال) میشود دنیا را از این بلای بی.س.وادی
نجات داد .

در نبرستان که رفاه و آسایش و آقایی مردم انگلستان برهون غارت
مقدور ساله آن شبه قاره است ، در حال حاضر ، هر روز تعداد زیادی از مردم
در اثر گرسنگی میمیرند و هر سال قحط و غلا بخش عظیمی از جمعیت این کشور
استعمار زده و غارت شده را بیکام خود میکشد .

در این ده سال اخیر سرودها و غوغائی ، بنوای مبارزه با جهل و
بی.س.وادی در برابر جهان شروع شده و پیشروی این نهضت ، بیشتر ، یار هبران
کشورهای آسیا که مات آسپادینار این بلیه هستند و خطرات و مضرات آنرا خوب
لمس کرده اند و مردم جهان هم (البته بیشتر از کشورهای ، محروم و عقب مانده)
در سده استبداد خود کم کم بانی بنمایند و امید است که نتیجه ای بدست آید ،
و این اگر روزی محکمه و دادگاهی جهانی تشکیل گردد و داوران آن ،
مالی از هر گونه حب و بند و یا توجه به علت ابطال و ریشه این فقر و جهل ،
بخواهند تفاوت کنند بدون شک کشورهای استعمار گرا محکوم به پرداخت
بخارج این مبارزه و غرامات و خسارات گذشته بی.س.وادی و فقر جهانیان
میکند .

۱- Sir Gore Cusely

لرد کرزن انگلیسی می نویسد :

«تظریات مذهب از علمودان سیاسی انگلیس: سرگراوولی
و جیمز موریه و فریزر دخالت تامی در نحوه حیات انگلیس در
ایران داشته ۱».

کیست که نداند تمام الامراض ملت‌های عقب‌نگم داشته شده چهل است؟
کیست که نداند عات تشوق چند کشور بزرگ بر سه میلیارد جمعیت دنیا همان
برتری دانش و علم و صنعت است ؟

پس دیگر چه احتیاجی است که در اینجا من چند صفحه، راجع
به نقش دانش و علم و استقلال فکری، در عظمت و رفاه جاسمه یاه کنم و
بدنبال آن نقش بی‌سوادى و چهل و استعمار فکری را در عقب ماندگی و
زیر دستی و تومری خور بودن ملتها را شرح دهم .

ما و پدران ما و پدران پدران ما، گرفتار همین درد و همین یازا بودیم
و از تلخیها و ناگرمیهای که میوه‌ی این درخت نامبارک که بدست زمانداران
چندسال قبل غرس گردیده و از سر چشمتی بی‌نیایى و بی‌کفایتی زمانداران
دوره‌های بعد آبیاری شده، میباشد، سهم بزرگی بردیم و با تمام وجود
سکبت و فلاکت آنرا درآورده ایم .

برای ما که این چنین هستیم، درك این جمعیت نه مشکل است و
نه میتواند امتیازی باشد. اغلب میدانند و اکثریت احساس میکنند، گرچه
ممکن است بعضی نتوانند بیان کنند. و مهم این است که با این درك و آن
احساس، آن شور و هیجانی که برای رفع این عیب و مداوای این مرض لازم
است در اجتماع مادیده نمیشود .

اگر به‌بینیم که شخصی مثل امیرکبیر در یکصد و بیست سال قبل

۱- ایران و مسئله ایران .

خوب فهمیده و با تمام قوی و امکانات در صدد علاج برآمده است ، این قایم توجه است وادارش نوشتن و گفتن و قدردانی کردن دارد. امیر باینکه از نظر شغل و کار، یک نفر نظامی بوده است، از رفتار و گفته های او که قسمتی از آنها را مورخین ضبط کرده اند بر می آید که به تأثیر علم و دانش و بالا بودن سطح افکار ملت، در تکمل و ترقی و سیادت و استقلال کشور، توجه داشته و یک تهیست علمی و فکری را در کشور لازم میدانسته و آنرا وجهی هست خود قرار داده است .

برای رسیدن باین هدف مقدس آستینها را بالا زده و مانند قهرمانی جسور و بی پروا در مقابل صفوف دشمنان داخلی و خارجی، سینه را سپرد و علیرغم تهدیدها و کوششهای استعمارگران ، وارد گود شد و بنمایش پرداخت ، دورا دورش را دشمن و مخالف گرفته بود و او همه را بیچ گرفت و تا فرصت داشت آنی از راه خود منحرف نشد و دقیقه ای از وقت را تلف نکرد .

مدرسه دارالفنون:

چه اسم خوبی؟ هنوز هم اعتبار و حقیقت خود را از دست نداده، با حسن نیت و خیرخواهی نوأم بافداکاری و گذشت، آغاز شد و بخواست خدا انجامش بخیر است .

امیر کبیر در میان مشکلات طاقت فرسا، در سال ۱۲۶۶ قمری بنای مدرسه دارالفنون را آغاز کرد و یک سال و اندی بعد، قسمتی از مدرسه آماده بهره برداری و منتظر ورود معلمین از یروس و انریش و اسم نویسی شاگردان بود .

مقصد و هدف امیر این بود که در این مدرسه تمام فنون جدیدی که هنوز بطور کلاسیک، یا اصلاً بایران نیامده بود در این مدرسه تدریس شود

و بهین جهت نام آنرا «دارالفنون» گذاشت .

درشوال ۱۲۶۶ **مسیو جان داود** را برای استخدام معلمین و استادان فنونی که در اروپا رواج داشت و بایران نرسیده بود با اختیارات زیاد به اتریش فرستاد و باو دستور داد که يك استاد هندسه ، يك نفر دانشمند معدن شناس ، دو نفر متخصص کار معدن ، يك نفر استاد طب و جراحی ، يك معلم داروسازی ، يك نفر متخصص توپخانه ، يك استاد پیاد نظام و يك معلم سواره نظام ، با حقوق سالی چهار هزار تومان از اتریش یا پروس استخدام کند و در اسرع اوقات ممکنه بایران بیاورد .

امیر میدانست که اینکار برخلاف منافع و مصالح استعمارگران و مابین با شعار استعمار است و استعمارگران برای خنثی کردن کاریکه با شمار آنها مابینت دارد ، از هیچ عملی دریغ نخواهند کرد و شاید هم میدیدند فعالیتها و تلاشهایی از طرف آنها شروع شده ، هرچه بود ، او مثل کسی که فرصت کاری را خیلی تنگ و وقت را بسیار محدود تشخیص داده باشد ، شتاب داشت و سرعت عمل بخرج میداد . او معتقد بود که اگر این تیر بارف استعمار رها شود بر فرض که مدتها در فضا بگردد و معطل بماند ، بالاخره به پیکر دیو استعمار خواهد خورد و يك زخم کاری به آن غریت سخت جان وارد خواهد آورد و لذا برای شروع کار سلاح میدانست که آنی فرصت را از دست بدهد .

آنقدر سرعت عمل بخرج میداد که گاهی صورت عجله و شتابزدگی را بخود میگرفت . از نامه ای که ذیلا قسمتی از آنرا نقل میکنیم مقدار شور و شوق و بی صبری امیر را برای افتتاح دارالفنون ، میشود فهمید این نامه را در رمضان ۱۲۶۶ بدعیو جان داود نوشته است :

« ... البته آن عالیهاء بدون هیچ معطلی ، معلمین را

برداشته با خود بیاورد. زیادتر از این طول ندهد. باز هم از بابت تأکید، بان عالیجاء مینویسم که خیلی زیاد معطل شده و سفر خود را طول داده. بمجرد وصول این نوشته، میباید دیگر آن عالیجاء معطل نشود و با معلمین عزیمت دربارهایون نماید، که هر قدر زودتر بیاید دیر است، معلوم است که بنهج مطوب معمول خواهد داشت بسیار بسیار زود، با معلمین شرقاندوز دربارهایون خواهد شد فی ۲۴ شهر رمضان ۱۲۶۷.

راستی این به نامهای میماند که عاشقی دل سوخته و خود باختنه، بدون توجه به هر چه غیر از معشوق، نوشته باشد. از سربایای نامه، عشق و علاقه و حتی محو بودن نویسنده آن در هدف، میآرد.

عجب این است که روز بعد (۲۵ رمضان ۱۲۶۷) نامه‌ی دیگری به محمد خان مصلحت‌گذار سن پترزبورگ نوشته و با و هم سفارش میکند که او نیز نامه‌ای به بهیوجان داود بنویسد و سفارش کند که برای آوردن معلمین بیش از این معطل نشود، متن این نامه را قیلاً آورده‌ایم، خوانندگان محترم مراجعه نمایند. فقط یکی دو جمله از آنرا در اینجا مینویسیم:

«... امامشارالیه سفر خود را زیاد طول داد و خیلی معطل شد، مدرسه شناعیه دارالخلافه ساخته شده و به اتمام رسیده است و هنوز معلمین نیامده‌اند... خود آن عالیجاء به‌امشارالیه بنویسند که چرا خود را معطل داشته... البته دیگر معطل نشود و با کمال تسجیل عزیمت رکاب را کرده معلمین را با خود بیاورد...»

این بی‌تایی و بی‌مبری در تعقیب هدف، رفتار بچه‌هائی را مجسم میکند که دور از هر گونه تظاهر و ریا و آلودگی و تشریفات و در نهایت بساطت و سادگی و فقط بمنظور تأمین خواسته‌های خود به‌این در و آن در می‌زنند.

۱- میرزا تقی‌خان امیرکبیر صفحه ۱۵۹.

دائمی اگر زمامداران پیش از امیر و بعد از امیر ، در کشورهای اسلامی، این حقیقت را درك کرده بودند و يك صدم از این سوز و گداز و يك قطره از این دریا جوش و خروش و پی گیری و پشتکار را از خود بروز داده بودند، امروز وضع جهان اسلام غیر از این بود که ما می بینیم و شاید اگر امیر کبیر این مقدار مصلحت می یافت که يك کاور علمی و فنی ، آنطور که شروع کرده بود تربیت نماید ، ایران ما با این همه امکانات و مشدورات، امروز در صف پشرفته ترین ممالك دنیا قرار داشت .

کار شکنی های استعمار

گرچه تمام اصلاحات و اقدامات امیر کبیر برای استعمارگران نادرست کننده بود، ولی این اقدام اساسی و این نهضت فکری و علمی که اساسی ترین و مؤثرترین گام در راه استقلال و سیادت ایران بود، برای استعمارگران که ارزش و اثر آنرا بهتر از دیگران میدانستند قابل تحمل نبود.

در اوائل کار، انگلستان حیل های بکر برد و درصدد برآمد که به امیر قبولانده که اساتید و معتمنین دارالفنون را از دانشمندان انگلیسی استخدام کند، تا ضمن اینکه صورت ظاهری از تشکیلات علمی و فنی و فرهنگی برای غریب دادن روشنفکران و طرفداران نهضت فکری و فنی حفظ میشود، جاسوسان درس خوانده و کلر آزمودمائی در شریف ترین و حیاتی ترین پستهای کشور که مریبان افکار و مفزهای جوانانند، بر کشور ایران تحمیل کرده و با یوجود آوردن یک فرهنگ استعماری، بی و بنیان استعمار را محکم تر و خصل ناپذیرتر نمایند و با در دست داشتن سر رشته معارف و علوم و فنون، شعار لعنتی استعمار: «بگفار ملت ایران در حال توحش و بربریت

بمانده را از شکست حفظ کند .

امیر با دریافت پیشنهاد استخدام استاد و متخصص ، از کشورهای استعمارگر ، به عمق اغراض آنها پی برد کف دشمن را خوب خواند و اصولاً بطوریکه در آینده خواهید خواند ، او بنا نداشت برای حفظ و حراست گوسفندان ، با گرگ مشورت کند و در طول دوران زمامداری خود ، به بیگانگان مخصوصاً آنها که سوء نیت ، از سرابای وجودشان میبارید ، اجازه مداخله در امور کشور را نمیداد .

سفارت انگلستان ، متقیم و غیر متقیم امیر را تحت فشار گذاشته بود که لااقل چند نفر استاد از انگلستان برای دارالقنون بخواهد ، ولی امیر با جواب قاطع و دندان شکن : «ما از کشورهاییکه چشم طمع بملکت ما دوخته اند انتظار خدمت نداریم» آنها را مأیوس کرد و این یأس و نومیدی از این جمله از نامه ای که وزیر مختار انگلیس به پالمرسون وزیر خارجه آن کشور نوشته ، بخوبی روشن است :

«در سراسر گفته های امیر ، هیچ شاهد و دلیلی حتی بطور اشاره هم بدست نیامد که ممکن است از انگلستان سرب می و معلم بخواهد» .

اما این یأس و نومیدی اختصاص بزمان صدارت امیر کبیر داشت ، انگلستان نسبت به آینده امیدوار بود زیرا همه ی آن اصلاحات و مبارزات ضد استعماری ، قائم به شخص میرزا تقی خان بود . یاک سازمان منظم ملی که متکی به شخص معینی نباشد و با مرگ یاک یا چند نفر منحل نگردد و چو نداشت ولذا استعمار بریتانیا با توجه به وضع ده پادشاهان ، امید داشت که پس از سقوط یا مرگ امیر کبیر ، یار دیگر آب رفته بجوی باز گردد و در ایران منهای وجود امیر کبیر یا منهای نفوذ سلطه او ، منافع استعماری آنها محفوظ بماند .

سرافجام انتظار استعمارگران و آنهمه اضطراب و دایره بایان یافت،
امیرگیر با آن شوق و شور و آن عشق و علاقه و آن سرعت عمل و شتاب که
برای تأسیس دانشگاه مورد علاقه خود داشت و مقدمات آنرا با آن
سرعت اعجاب آور فراهم ساخت، غیر از محرت و نأسف از زحمات خود
ثمری نبرد .

درست همان روزهایی که آماده بود با افتتاح کلاسهای دارالفنون
با فکر ملائی خود جامعه عمل ببوشاند و خاری که برای چشمان حریف
استعمارگران ساخته بود، بچشمشان بخالاند، خودش در گوشه‌ای تحت نظر،
بایکدایا اسف و اندوه، شاهد مسخ شدن و نابود شدن نقشه‌ها و اصلاحات
خود بنفع استعمار بود .

جان داود چند روز بعد از عزل امیرگیر^۱ همراه هفت نفر از استادان
اتریشی وارد تهران شد^۲، ورود دانشمندان اتریشی که امیر با التیاب و

۱- بعضی‌ها ورود عیث مدلین را دو روز بعد از عزل امیر و بعضی دیگر
هفت روز بعد از عزل او از صدارت و دو روز بعد از عزل از جمیع مناصب، یعنی
۲۷ محرم دانسته‌اند، ولی با توجه باینکه امیرگیر پس از ورود آنها جان نساود
را بحضور خوانده و سفارش اساتید را با و نموده است، معلوم میشود که اینها
قبل از گذشت پنج روز از عزل امیر وارد شده‌اند، زیرا امیرگیر را روز ۲۵
محرم تبعید به کاشان کرده‌اند .

۲- اسامی و تسمی هر یک از این هفت نفر بطوریکه روزنامه وقایع اتفاقیه
نوشته بدین قرار است :

- ۱- گومنس Gumones معلم ریاضه نظام
- ۲- کی‌زیز Kiziz معلم توپخانه
- ۳- ساتی Zattie معلم مهندسی
- ۴- نیرو Nemiro معلم سواره نظام
- ۵- جاردنای Carnotta مددشناس
- ۶- دکتر پالاک Pulak طبیب و جراح
- ۷- کوکاتی Cocaty دولدار

عطش فوق‌العاده انتظار ورودشان را داشت برای امیر غصه‌ای بر غصه‌های
دیگرش شد، چه او میدانست که جانشین او یا الهام از ارباب خود،
بادانشندان اثری مخالف است و نخواهد گذاشت که آنها بطور دلخواه
انجام وظیفه کنند و لذا میو جان داد را به‌حضور طلبید و باو گفت:

«این اطریشی‌ها را من دعوت کردم و من بایران آوردم اگر
مصدر کار بودم، و سایل آسایش آنها را فراهم می‌کردم و حالا می‌ترسم
با آنها خوش نگذرد می‌کن که کارشان رو برآه شود.»^۱

۱- سدسال در دربار ایران، نوشته فوریه طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه

شیر بی دم و سر و اشکم

حالا دیگر میدان‌دار سیاست ایران ، انگلستان بود . زیرا سد استعمار شکسته و مانع اعمال نفوذ انگلستان از میان برداشته شده بود ، عمال انگلستان که روی دوش و باتکاء و حمایت آن کشور ، بنوائی رسیده بودند . آماده اجرای دستورات و خواسته‌های ارباب بودند . مگر نه این است که بعد از امیر ، میرزا آقاخان نوری تحت‌الحمايه رسمي سفارت انگلستان ، ژنرال‌دار کشور بود ؟ بنابراین ، برنامه دارالفنون هم بایستی زیر نظر سفارت انگلستان تهیه و اجرا شود .

جانشینان امیر ، باللهام از سفارت انگلیس ، دارالفنون را به‌عورت آنجنان شیر بی دم و سر و اشکمی در آوردند که در عالم خلقت با عظمت و حیرت‌انگیز الهی هم ، چنین مخلوق بهت‌انگیزی وجود ندارد . از نقشه دانشگاه دارالفنون قطع‌اسمی و از اهداف مقدس و اساسی آن ، تنها کلریکاتوری ، آنهم کلریکاتوری که نشان استعمار بریتانیای کبیر ناشی کرده بودند ، تعیب ملت ایران گردید .

خوب است ماجرای اسف‌انگیز دارالفنون را بعد از عزل امیر کبیر

از زبان همان اساتید و کارشناسان فلک زده اتریشی ، بشنوید دکتر پولاک^۱
استاد طب و جراحی در کتاب خود می نویسد :

ما در ۲۴ نوامبر ۱۸۵۱ وارد تهران شدیم پذیرائی سردی از
ما صورت داد ، احدی باستقبال ما نیامد و اندکی بعد خبردار شدیم که
در این میانه اوضاع تغییر یافته و چند روزی قبل از ورود ما در نتیجه
توطئه های درباری و علی الخصوص توطئه ی مادر شاه^۲ که از دشمنان
سرسخت امیر کبیر بود ، میرزا قتی خان مغضوب گردیده است^۳

و در حای دیگر نوشته است :

« در چنین موقع ناساعدی بود که وارد ایران شدیم ،
امیر درست فهمیده بود که ما وظایف خود را نه بر طبق نظریات او
و نه بدلتخواه خودمان ، انجام دادن نخواهیم توانست »^۴

استعمار و عمال آن پس از عزل امیر ، در درجه ، او را میخواستند از
افتتاح دارالفنون جلوگیری بعمل آورند و استادان اتریشی را به کشورشان
برگردانند ، ولی ناصرالدینشاه که در ته قلب ، امیر کبیر و اقدامات او را
دوست میداشت و در عین اینکه او را عزل کرده بود بی توجه به آثار او
نبود ، زیر بار پیشنهاد انصراف از افتتاح مدرسه دارالفنون نرفت ، همین
دکتر پولاک در کتاب خود پس از شرحی که راجع به مخالفت سفیر انگلیس و
صدر اعظم جدید با افتتاح دارالفنون نوشته ، اضافه میکند که :

« شاه با نظریات میرزا آقاخان نوری و ... غیر انگلیس
مراقبت نمود و نخواست که اقدامات معلم و نیکخواه قدیمی خود
« امیر کبیر » را ضایع بگذارد »^۵

۱ - Dr . Polak

۲ - در آینده بشواهد فراوان و مدارک زیادی بر میخورید که مادرشاه از
مجریان خواسته های سیاست انگلیس در ایران بوده است .

۳ - کتاب دکتر پولاک جلد اول صفحه ۳۰۰

۴ - « » ۲۹۱

۵ - « » ۳۰۲

ایضاً در جای دیگر مینویسد :

«عیرزا آقاخان صدر اعظم جدید يك مره معیل و دیسه -
باز می بدلی بود و اساساً با کلیه اصلاحات امیر کبیر مخصوصاً
بنیاد است مخالفت می نمود سعی میکرد که از تأسیس مدرسه ای
که امیر میخواست به ترتیب اروپائی باز نماید جلوگیری کند»^۱
بالاخره با مقاومت «صرا الدین شاه» نصیم بر این شد که مدرسه
دارالفنون افتتاح شود .

استعمارگران از انجام مرحله اول خواسته ی خود مایوس گردیدند
و فعالیت خود را در راه توخالی کردن برنامه های درسی وی تمر نمودن
تدریس ها و تحصیلات ، بکار انداختند و سرانجام نگذاشتند محصولات
دارالفنون از قماشهای ضد استعماری از کار در آید. ریشاردخان فرانسوی^۲
یکی دیگر از استبداد دارالفنون مینویسد :

«پس مادام تا کوبه را بی آنکه تحقیق کنند چیزی میداند
یا نه . بازگی معلم ریاضیات کرده اند و يك ارمق دیگر را که دو سال
میشتر نزد کشیشان اسلامبول درس خوانده معلم جغرافیا و زبان
فرانسه نموده اند اگر امیر کبیر زنده بود هرگز به این اوضاع استناد
راعی نشده و این ترتیبات غلط را نمی گذاشت واقع شود»^۳

خلاصه، دارالفنون بدنبال از دست دادن بانی دلسوز و فعال خود ،
روح و واقعیت خود را نیز از دست داد و با حفظ ظاهری نسبتاً آراسته، برای
مدنی طولانی بعنوان جواب طرفداران نهضت فکری و اقتباس فرهنگ و
صنعت جدید ، در خدمت استعمار بود . گرچه صفای باطن و نیت حیر
امیر کبیر بالاخره این مدرسه را پیشرو قافله ی فرهنگی جدید قرار داد
و امید است که با انعطاف الهی روزی آرزوی امیر را جامه عمل بپوشاند .

۱- کتاب دکتر پلاک جلد اول صفحه ۲۹۶

۲- این مرد بعدها سلطان شد و بنام عیرزا رضا خان مؤدب الدوله
نامیده شد .

۳- نقل از امیر کبیر و ابران صفحه ۱۸۳ جلد اول .

امیر کبیر و مذاهب

امیر مردی متدین و متعبد و متدب به اجرای دستورات دین مقدس اسلام بوده است ولی بر خلاف بیشتر رجال متدین و متعصب آن زمان، پاک روشن بینی و خوشفکری خاصی در اعتقادات دینی خود داشته و حتی بسیاری از خواسته‌های روحانیون و مسلمانان روشنفکر و مطلع از وضع زمان امروز که نمیتوانند آنها را با سطح افکار عمومی مسلمانان وفق دهند، در برنامه‌ی اصلاحات آنروز امیر کبیر بجهنم می‌خورد.

امیر کبیر با کمال شجاعت با بعضی از بدعت‌ها و پدیده‌ها که بظلمت دین، به خورد مردم داده بودند، جداً مخالفت می‌کرد و بعضی از شخصیت‌های بنظر مذهب را که از شخصیت و نفوذ مذهبی خود سوء استفاده می‌کردند می‌کوبید.

بعضی از نویسندگان بیدین و مغرض که میل دارند برای افکار فاسد و عقاید انحرافی خویش از مردان مورد احترام و چهره‌های برجسته تاریخ همفکر و همراهی بترانند، در نوشته‌های خود کوشیدمانند که امیر کبیر را مخالف روحانیت و شعائر اسلام معرفی نمایند و با کوچکترین مناسبت،

ضمن اشاره به وضع امیر کبیر ، عقاید دینی و شعائر مذهبی را بیادفحش و مسخره میگیرند .

اما کسانیکه ۱. معارف اسلام آشنائی دارند اگر در زندگی امیر و اصلاحات دوران زمامداری او مطالعه کنند بایک حساب روشن و دقیق ، تصدیق مینمایند، اصلاحات و رفرم های امیر کبیر نه تنها ضد دینی نیست بلکه جنبه دینی و رنگ اسلامی داشته است .

من خودم فردی روحانی و تاحدی آشنا به اصول و فروع و مبانی و مبادی دستور انشراح مقدس عظم ، جداً استفاد دارم که در آن تاریخ ، اگر یک نفر مجتهد عادل و روشنفکر و آشنا بوضع روز ، بجای میرزا تقی خان امیر کبیر ، زمامدار کشور ایران میشد ، از نظر رسالت دینی و وظیفه مقدس رهبری کشور اسلامی . خود را معیور میدید که همان اصلاحات و رفرم ها را بنماید .

مگر مبارزه با نفوذ و سلطه ی کفار بر مسلمین از زیر بار استعمار غرب ، جدیت برای عظمت و اعتلای جامعه مسلمین و تقویت نیروی دفاعی کشور اسلام در مقابل کفار مهاجم که در رأس برنامه های اصلاحی امیر کبیر بوده است ، عین دستور انشراح آن کریم و پیشوایان دین ، برای وظایف زمامداران مسلمین نیست ؟

مگر مبارزه با رشا و ارتشاء و فساد و هرج و مرج و جلوگیری از غارت بیت المال و حیف و میل اموال مسلمانان و کوییدن بارتی بازی و خرید و فروش مقامها و سخت گیری در مورد اجرای عدالت و قانون و تقسیم پستها بر بنیاس لیاقت و ارزش اشخاص و ترویج صنعت و کشاورزی و کار و استخراج معادن و ذخایر کشور اسلامی و اشاعه علم و فرهنگ و هنر و اقتباس علوم و فنون جدید ، ملل دیگر و درها موضوع نظیر اینها ، از متن وظایف فرد فرد

مسلمین و مخصوصاً رؤساء و زمامداران مسلمان نیست »

بعلاوه اینکه در این کتاب و کتابهای دیگر مربوط به زندگی سیاسی امیر کبیر میخوانید همین موضوعات فوق الذکر و نظایر اینها برنامهای اصلاحی امیر را تشکیل میداده است . پس آنها که امیر کبیر را درصف مقابل مؤمنین معتقد و متعبد مسلمان، قرار میدهند، یا اطلاع از معارف بالیه اسلامی ندارند و یا معرض و معاندند .

جای تأثر و تأسف است که افراد روشنفکر و متجدد هم آنجا که میخواهند بحث از اقدامات مذهبی امیر کبیر بنمایند فقط به سراغ زیارت عاشورا و نماز شب خواندن و حضور در مجالس روضه خوانی و تعمیر مسجد و مدرسه و مقبره امامزاده و موضوعاتی دیگر از این قبیل میروند و ابتدا توجهی باین جهت که تمام رشتههای اصلاحی امیر ، عین خواسته اسلام و قرآن و ولیفه‌ی قطعی‌ی آن زمامدار مسلمان است ندیده‌اند ؟

و یا مثلاً عده‌ی زیادی از مسلمانها خیال میکنند نوشتن چنین کتاب و بحث در چنین موضوعی از مغفل‌اندیشی من که یک نفر روحانی هستم خارج است ولی من برعکس این فکر و سلبه ، معتقد و مطمئنم که اگر همین ملزمت فکر اگر از آثار استعمار زدگی نباشد ، لایزال از خواسته‌ها و آرزوهای استعمارگران است و اگر ریاضی آن از آنها نباشد ، بیشک استعمار در ترویج و اشاعه‌ی این دارد تفکر سبیم پسرانی دارد .

من امیر کبیر را نه فقط به عنوان یک رجل سیاسی ذلیق و بی دبیلمت با کدامن و شریف ، میشناسم بلکه او را به عنوان یک مسلمان متدین و وطن‌شناس و یک صالح بزرگ دینی و اجتماعی و یک زمامدار اسلامی که درست انجام وظیفه کرده است مورد ستایش قرار میدهم و غلبه اساسی نوشتن این کتاب هم این بود که عملاً به روشنفکران مسلمان نشان دهم

که اینگونه اصلاحات و اقدامات، خواستی روحانیون و مسلمانان روشن ضمیر است .

در اینجا باید باین حقیقت تلخ اعتراف نمایم : چون نویسندگان مذهبی در پیرامون اصلاحات و مجاهدات امیر، اثر قابل توجهی ندارند و گویندگان و خطبای دینی هم ضمن خطابه‌ها و مواعظ خود از اصلاحات و خدمات این مصلح بزرگ، حتی بعنوان شاهد و مثال، کمتر چیزی گفته یا میگویند. قهرآ این مرد بزرگ در افکار عمومی مسلمین راهی باز نکرده و در افکار آنها که او را میشناسند، برخلاف واقعیت، رفته رفته از صف متدینین کنار رفته و به جامعه‌ی ترقیخواهان بی اعتنا بمذهب پیوسته است و افرادی از قبیل: دکتر فریدون آدمیت از این زمینه‌ی مساعد استفاده کرده و بهوایل اینکه مثلاً :

امیر با بعضی از مظاهر عزاداری که مناسب روح اسلام هم نیست مخالفت کرده و یا با قدرت فلان عالم نما که از هوفیت دینی سوءاستفاده می کرده جنگیده و یا بایست و بست نشینی که ابداً ریشه و دلیل دینی ندارد سازگاری نشان داده و یا با خرافات دیگر که مایه تنگ و تنار دین است مبارزه کرده او را مخالف علماء و روحانیون و شعائر مذهبی و مسجد و محراب قلمداد کرده‌اند .

وظیفه نویسندگان و گویندگان دینی است که این تهمت را از امیر کبیر و این اضراف را از تاریخ بردارند و این افتخار را برای مسلمین نگه‌دارند و این حربه را از دست دشمنان دین گرفته به سینه‌ی خود آنها فروکنند .

ما در عین اینکه تقریباً تمام اصلاحات امیر را انجام وظیفه‌ی مقدس بان مسلمانان و رسالت دینی بان زمامدار متدین میدانیم ، در زندگی

شخصی امیر هم يك امتیاز بسیار مهمی برخوردار گردیم که او را از سایر زمامداران لایق و وظیفه‌شناس، ممتاز کرده است و آن این است که : در عین اینکه او صدراعظمی روشنفکر و اصلاح طلب و باصلاحات‌پسند مملکت انقلابی بود، از عبادات و وظایف شخصی اسلامی که برای صفای روح و تزکیه‌ی نفس و کسب مقامات عالی‌هی روحانی و معنوی مقرر شده، غفلت نمی‌کرده است و برخلاف بسیاری از متجددین‌ها و باصلاح‌روشنفکران و هنوز انقل‌ها که در تجدد و تحول غرق می‌شوند و از آخرت و برای دیگر و عبادت و کرنش در مقابل عظمت خالق خود بکلی فاصله می‌گیرند، او در اوج قدرت و در همان بحبوحه‌ی گرفتاری‌هایی که در راه اصلاحات و انقلاب واقعاً سفید خود داشت ، از یاد خدا و توجه به نفس و روح خود غافل نبود .

و جالب این است که در کنار آن اقدامات و اصلاحات، يك سلسله اصلاحات در اموریکه بنظر روشنفکرانهای جامعه‌ی ما ، ارتجاعی و کهنه‌پرستی مینماید، انجام داده است .

عبادت امیر کبیر

در نامه ای که در دوسه روز قبل از عاشورای سال ۱۲۶۸ (چند روز قبل از عزاش) به ناصرالدین شاه نوشته، این جمله چشم میخورد: «امیر نظام در خاناهی خود مشغول بر رت عاشورا است».

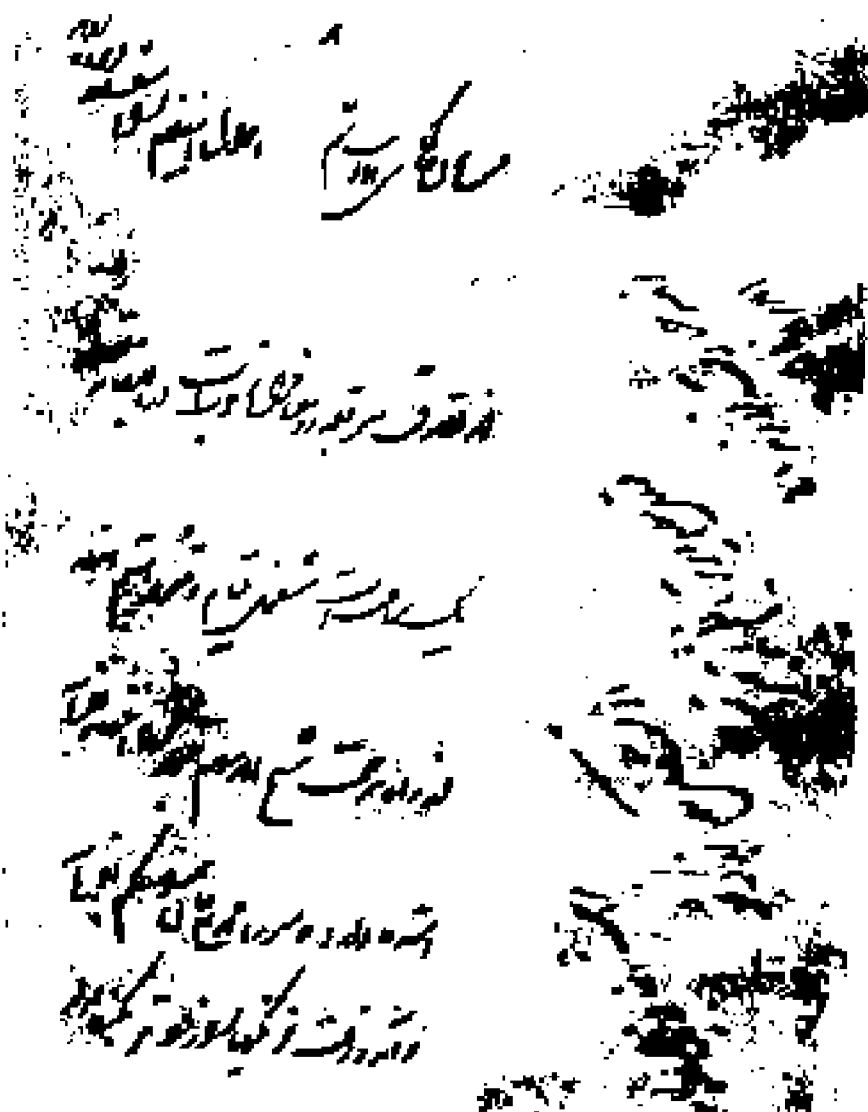
اتفاقاً سیاستمدار و مصلح کبیر و انقلابی بزرگی که در روزهای محرم با فکر ز رت عاشوراء باشد، در تاریخ رجال سیاسی اسلام گستر وجود داشته است.

بعدی دیگری که در جواب ناصرالدین شاه نوشته و در آن بر نامه‌ی سلام خود بر وی شاه تعیین میکند نوشته است:

«... این غلام را استفسار فرموده بودید از منقصر قبله‌ی عالم و روحانتهای حریب است در بالاخانه بقدر یکساعت است مشغول قیام و قعود هستیم».

امیر از زانو خواندن خود تعبیر باقیام و قعود میکند (اگر منظورش

۱- زندگانی عبیر داتقی خان امیر کبیر، صفحه ۲۰۵ چاپ سوم.



نماز خواندن باشد^۱ و این از خصوصیات مسلمانان عارف و متوجه است که عبادات خود را در مقابل نعم الهی چیزی بحساب نمی آورند .

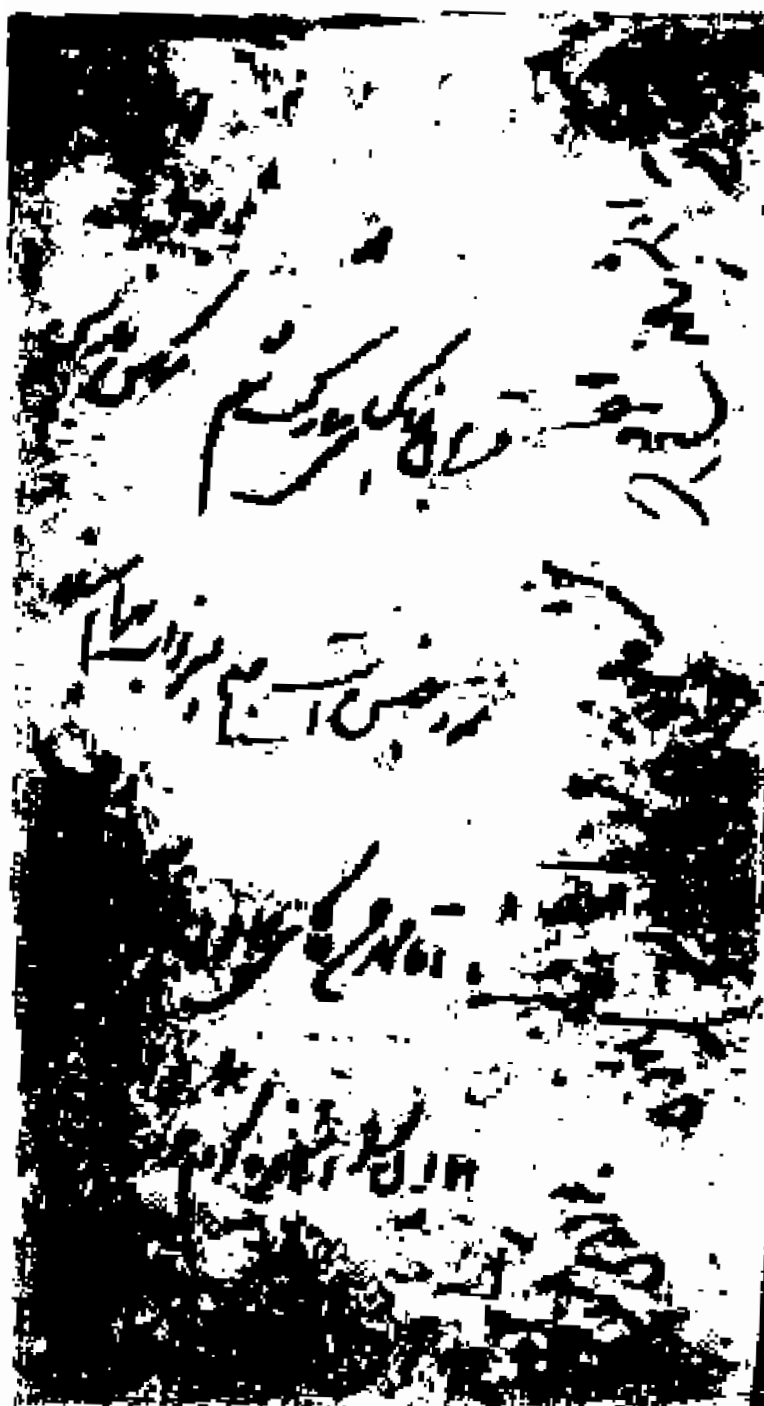
مبارزه با خرافات:

امیر مثل يك مسلمان روشن و معتقد، با پاره‌ای از خرافات و باطل‌ها که توسط جهال و مغرضان، بنام دین در میان مسلمانان رواج یافته بود مخالفت میکرد و در عین حال به بسیاری از امور کاملاً تعبدی اسلام که سنده محکم دینی دارند و بسیاری از روشنفکرانها آنها را نمی پذیرند و احیاناً مشرک می نمایند معتقد بود .

برای نمونه: امیر با نقاره خانه‌ای که ابداً ریشه دینی و مذهبی ندارد و متأسفانه بنام یکی از مظاهر مذهب هنوز هم در شهرستانهای مذهبی رواج دارد . مخالف بود ، گاه و بیگاه به مقامات درباری و شخص شاه سفارش میکرد که از نواختن «نقاره» در مراسم عید و جشن و غیره خودداری کنند . عکس یکی از نامه‌های امیر کبیر که در آن اشاره به این موضوع شده است در صفحه مقابل کلیشه میشود .

و در عین این روشنفکری گاه گاه که در کاری به بن بست میرسید و نمیتوانست مصالح و فواید کار را تشخیص دهد از مشورت هم نتیجه نمی گرفت با توسل به استخاره مشکل را حل میکرد و تصمیم می گرفت (گزارش صفحه بعد) .

۱- نویسندگان شرح حال امیر متجمله آقای فریدون آدمیت معتقدند که منظور امیر از قیام و قعود همان نماز است، ولی با توجه باینکه این نامه درباره سلام روز عید نوشته شده ممکن است منظورش نشست و برخاست در مراسم پذیرایی روز عید باشد که مردم بدینند او میرفته‌اند.



بناهای مذهبی و رد مظالم :

امیر کبیر در اواخر عمر ثلث اموال خود را برای کارهای عام‌المنفعه و رد مظالم وصت کرد ، همانند همه‌ی سلفانانیکه جداً معتقد بدروز میامت و حساب و کتاب و جزا هستند و این عقیده در زندگی آنها اثر میگذارد. مسجد و مدرسه مرحوم حاج شیخ عبدالصغیر که اکنون در بازار تهران مورد استفادهٔ مسلمانان است از همین ثلث امیر کبیر ساخته شده است. البته در زمان صدارت خویش زمین آنرا خرید و نقشی ساختن را هم تهیه کرده بود، ولی مهلت پیاده کردن نقشه را نیافت و طبق وصیت او حد از مرگش وصی او - حاج شیخ عبدالحسین آنرا ساخت و ساختمان «امراجه زید» در تهران نیز از آثار مرحوم امیر کبیر است^۱.

امیر کبیر به چاپخانه‌ها اختیار کرده بود که کلمات قرآن را روی کاغذهای باطله چاپ نکنند چون کاغذها توسط دکاندارها بصورت طرف احساس مصرف و در دست و پا می افتاد و باعث هتک احترام قرآن می شد^۲. باید تصدیق کرد که اینگونه جزئیات مورد توجه کمتر زمامداران مسلمان و مددیتی واقع می شود .

عقوبات الکلی :

امیر کبیر خرید و فروش مشروبات الکلی و باده گساری را اکیداً قدغن نمود و برای اجرای آن قانون ، که بیشتر توسط اراذل و اوباش و لوطی‌های سرگذر و نوکرهای مخصوصی در بازار و محال و قاطرچیم‌های دربار، نقض می شد ، چنان شدت عمل به خرج داد که حتی مورد انتقاد و خرده گیری واقع گردید .

۱- زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۴۰۴ حای سوم.

۲- روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۱۴

می‌نویند: امیر اشلاخ یافت که دو نفر از ادبانی و دانش‌مندی‌ها
مست کرده و در خیابانها غریبه‌کشی‌ده و بدستی‌گردانند. دستور داد آن‌دو
نفر را با گنج بدیوار چسبانند و ریشمانی به‌گردن آنها و سر دیگر ریشمان
را به دواسب بستند اسم باجورکت در آمدند و سر آن‌دو نفر باده‌گزار متخلف
را از بدن کردند.

شکستن پستیها:

سنت بست نشینی از قرنهای پیش در بسیاری از کشورهای جهان رواج
داشته. در هر حکومت و دولت (و مخصوصاً دولتهای قرون وسطی) ظلم و
ستم و عظلوم‌کشی کم و بیش وجود پیدا کرده و می‌کند. افراد بی‌تفسیر و یا
مجرم و مقصر، بی‌پناه، یکی از هزارا که مورد احترام افکار عمومی پناه می‌گیرند
و این پناه پیش آمد طبیعی است.

تکرار همین موضوع ساده، رفته رفته بصورت سنتی درآمده و
بست‌نشینی در میان جوامع بشری قسمتی از تاریخ و کم و بیش بخشی از
سهررات اجتماعی را تشکیل داده است.

این وضع در میان ملت‌هایی که امیر رژیمهای استبدادی بوده‌اند و
قانون، پناهی کامل برای مردم نبوده و بعداً رواج بیشتری داشته است.
گرچه این سنت بست‌نشینی در موارد بسیاری، مظلومی‌هایی را از
ظلم و ستم نجات داده ولی بدون شک در بیشتر موارد، باعث تعطیل
قانون و مانع اجرای مجازات‌های قانونی شده است، چون همیشه دروازه‌ای
باز و وضعی پلشت داشته و در نتیجه، باعث جرات بیشتر اشرار و مفسدین
شده است.

در ایران هم وجود رژیم‌های دیکتاتوری و استبداد و رواج ظلم
و ستم محکم و اذمال نشود و پارتی بازی و وابستگی‌ها به طبقه‌های حاکمه، از طرفی

ووجود مراکز مقدس و مورد احترام ملت و دولت از طرف دیگر، ایجاب میکرده که این سنت شیوع فراوانی داشته باشد و مردم به آستانه‌های مقدسه امام یا امامزاده‌ها، مساجد بزرگ، منازل پیشوایان روحانی و اخیراً سفارتخانه‌های خارجی، برای فرار از شر ظلم و یا فرار از مجازات پناه ببرند.

اگر کشوری مبتلا به رژیم دیکتاتوری، آنهم بدون وجود، یا اجرای قوانین عادلانه باشد و زورمندان و قلدنرها خواسته‌های خود را با تکیه‌ای قدرت خویش اجرا کنند، شکن بست و تعطیل این سنت به ضرر حقیقه ضعیف و بی‌پناه تمام می‌شود، ولی در کشوری که محاکم قانونی، بر مبنای عدل و انصاف و متکی به قانون، به دعاوی مردم رسیدگی میکنند و قوه مجریه در خدمت عدالت و حق‌کار میکند، شکن بست سنت نشینی واجب و لازم و وجود بستها نه تنها لغو بلکه جداً مضر است.

امیر کبیر ابتداء دستگاه قضائی را از تمام عیویکه ممکن بود باعث تضییع حقوق ضعیفاء شود پاک‌کرد و سازمان اطلاعات و اداره آگاهی مصلو و سالمی در راه خدمت بخلق و نظارت بر روابط طبقات بالا با طبقات ضعیف و محروم (نه برای حفظ منافع هیئت حاکمه) در سراسر کشور بوجود آورد و از این راه جداً جلو تجاوز و ستم را تا آنجا که امکان داشت، گرفت و به یاری بازی و اعمال نفوذ در روابط اجتماعی خاتمه داد.

در چنین اجتماعی، بست نه تنها ضرورت ندارد، بلکه باعث تعطیل قانون و حدود و مایندی بدنامی و هتک احترام اماکن مقدس و شریف و مورد احترام است و هم مخالف روح اسلام که هدفش پاک‌کردن جامعه و اجرای حدود قانونی و سوزاندن ریشه‌ی فساد و هرزگی و سرکوبی اشرار و اللواط مزاحم است میباشد.

در چنین شرایطی، امیر کبیر اقدام به شکن بستها و لغو سنت بست.

نشینی کرد، برای اینکه اقدام او حتی بصورت ظاهر جنبه‌ی مخالفت با روحانیت و شعائر مذهبی را پیدا نکند و در راه اجرای آن مواجیه به مانع بزرگی، مثل مخالفت افکار عمومی که تابع پیشوایان مذهبی بوده است نشود، قبل از شروع به کار، دست خود را با امام جمعه و شیخ الاسلام، در میان گذاشت و از لحاظ دینی اشراف قضیه را سنجید و زیر نظر آنها و با موافقت آنها تصمیم اتخاذ شد.

وقتی که مصادقات کار آماده شد در تاریخ ۱۲۶۶ فرمان شکستن بستها و پایان دادن به بست نشینی را رسماً صادر کرد و بمقاموران دولت اجازه داد که مجرمین را از داخل بستها، هر جا که باشد به پای میز عدالت بکشانند، فرمانی که باعث بلك کردن و دور نگه داشتن دامن منزه دین و مراکز دینی از آلودگیها و تهمت بود.

بعضی از معاندین و مخالفین دین و روحانیت، این اقدام امیر را ضربه‌ای بر بیکر جامعه روحانیت و باعث شکست قدرت و نفوذ دین و پیشوایان دین معرفی کرده اند و روحانیون و پیشوایان دین را مخالف این اقدام امیر قلمداد نموده اند. ولی خوانندگان محترم بدانند که این سنت ریشه‌ی مذهبی نداشته و ابداً دلیلی از مبانی و سادارک دینی ندارد و اصولاً دین اسلام با اجرای حدود و عدالت آنچنان اهمیت داده است که اگر مجرمی در آستین و دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام (ع) هم متحصن شود زمامدار اسلام، مؤلف است او را بیرون بیاورد و حکم خدا را اجرا نماید، پناه بردن به اماکن مقدسه و قبور ائمه از نظر شرعی نمیتواند مجوز تعطیل عدالت و گذشت از جرم مجرم باشد.

روحانیت شعبه که چنین عقیده‌ای دارد و مراجع تقلید که چنین فتوایی میدهند کجا میتوانند بفرمان گذشت از جرمی، بخاطر تحصن در

مجددی باحرمی، باشند ؟

آری در دوران حکومت‌های استبدادی و غیر متکی به قانون ، روحانیت شیعه ، بعنوان مختلف جلوظام و زور را گرفته و تا توانسته‌اند به مظلومین و بی‌پناه‌ها پناه دادند .

کسانی که شکستن بسترا مخالف با نظر روحانیون معرفی کرده‌اند حتی يك مورد هم پیدا نکرده‌اند که يك نفر روحانی به این اقدام امیر کبیر اعتراض کند ، در موردیکه به اجساع موردخین ، قنوت روحانیون در آن تزیین بقعری زیاد بوده است که می‌توانسته‌اند مانع ربا الاقلی باعث تأخیر جرای این تقسیم بشوند .

استعمار انگلستان که این بسترا بنفع خود و هم مؤثر در تضعیف قدرت مذهب و روحانیت در میان قشر متجدد و اصلاح طلب که رفت‌رفته بر تعدادشان در ایران افزوده می‌شد ، میدانست ، در مقابل امیر کبیر ایستادگی کرد و مخالفت نمود ، ولی نتیجه‌ای نگرفت و ما در بخش سیاست خارجی امیر کبیر از آن بحث خواهیم کرد .

اگر حتی زمینه‌ی مخالفت روحانیون کشور با تکستن سنت هست نشینی موجود بود ، یقیناً استعمارگران از آن زمینه استفاده میکردند و با تحریک آنها چوب‌لای چرخ کارهای امیر میگذاشتند و این خود دلیل دیگری است که روحانیت موافق شکستن بست‌ها بوده است .

بعناز امیر کبیر این اقدام مفید و ارزنده هم مثل بسیاری از اصلاحات دیگر او ، دستخوش نابودی گشت و بار دیگر آستانه مقدسه حضرت معصومه در قم و آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم درری و اما مزاده حمزه در تبریز ، از طرف دولت رسماً به عنوان بست شناخته شد .^۱

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۱۴

شئون روحانیت :

امیرکبیر چون اطلاع کافی از وضع جامعه روحانیت و شغل شریف و عظمت و خطابه و تبلیغ و تشکیلات تحصیلی و تربیتی طلاب و مبلغین داشت ، در صلاحیت خویش نمیدید که مستقیماً برای رفع نواقص جامعه روحانیت دست بکار شود و در عین حال بی توجه به نواقص روحانیون و بی تفاوت نسبت به عیوب آنها نبود و اگر چیزی را در آنها برخلاف مصالح دین و ملت تشخیص میداد ، با نهایت شهامت و جسارت ، به اصلاح آن می پرداخت .

مثلاً اطلاع پیدا کرد که یکتا فرستادن معمم و ملبس به لباس روحانیت در محکمه ای بنفع مدعی شهادت داده و پس از مدتی ، در همان محکمه و همان موضوع ، بنفع مدعی علیه هم شهادت داده و از هر دو نفر رشوه گرفته است . دستور داد لباس روحانیت را از تن او بیرون آورند و او را تنبیه کرد .^۱

شکی نیست که برای حفظ آبروی اسلام و جامعه روحانیت ، چنین سخت گیری ها و تنبیه ها واجب است و اگر خود روحانیون در صدد بودند که افراد فلاح را از خود طرد کنند و اجازه ندهند این لباس شریف را هر کس و نا کس بپوشد ، اعتبار و حیثیت آنها خیلی بهتر از وضع موجود آنها بود .

و نیز امیرکبیر در صدد بوده است که وضع روضه خوانی و تعزیمه داری . صورت آبرومند و دنیا پسندی در آورد و برخلاف آنچه که گاهی بعضی از عرف شایع در تعزیمه می نویسند ، امیر با اصل عزاداری و روضه خوانی ابتدا مخالفتی نداشته و در سراسر تاریخ زندگی او چیزی که مخالفت او

۱ . روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۳۱

را برساند ، بچشم نمیخورد .

به یکی از طمراء بنام شهاب دستور داد که اشعار شیوا ، با معنایین عالی و آموزنده‌ای برای دسته جات سینمایی بسراید و در اختیار آنها بگذارد ، تا اشعار نارسا و سبک را از عرائی سیدالشهداء حذف کنند . همین اقدام بظاهر ساده و کوچیک ، هنوز هم میتواند منشأ آثار خوبی و عالی باشد حتی در این زمان ، بعد از گذشتن یکصد و بیست سال ، ما نتوانستیم آن برنامه‌ی ساده امیر را عملی سازیم و اگر بتوانیم اشعار جالب و پرمعنائی شامل اهداف انقلابی و اساسی امام حسین و سایر شهیدای راه‌فصلت بسازیم و در اختیار هیئت‌های سینمایی و مداح‌ها و روضه‌خوانان بگذاریم میتوانیم نتایج بسیار خوبی در راه اشاعه‌ی حقایق و نشر افکار سرافرازان راه نبضت و شهیداء و امام‌المبگیریم؛ زیرا اینگونه اشعار معمولاً در میان انبوه جمعیت تحریک شده و به‌بیجان آمده ، خوانده میشود و معنایین اشعار اگر رسا و قابل توجه و منطقی باشد، تأثیر عمیقی در افکار و نفوس تهییج شده و آماده پذیرش میگذارد .

قضاوت :

امیر چون بحق معتقد بوده است که سیستم قضائی اسلام ، بهترین و کاملترین سیستم قضائی دنیا است ، از این جهت نمیتوانسته تحول عمیق و دردم بزمعنای واقعی کلمه در دستگاه قضائی کشور ایجاد کند ، کاری که میتواند انجام دهد این بوده که تشکیلات اداری محاکم قضائی را منظم و مرتب کند و مسائل اجرای عدالت را آماده نماید که پس از صدور حکم دستخوش تأخیر ، یا تعطیل نشود و این دو کار را هم به بهترین صورت ممکن انجام داده است .

دیگر اینکه تصمیم گرفت قضاوت را که بمقتضای دستور دین ، منحصر

به مجتهدین و قضاای جامع شرایط است بدست افرازی بیارد که واقعا شرایط قضاوت را داشته باشند و گمانیکه صلاحیت مقام شامخ قضاوت را ندارند از تعدی این دست حساس باز دارد.

اوائل کار، محکمه‌ی قضاوت مورد اعتماد او در مرکز محضر شیخ عبدالرحیم بروجردی^۱ بود و حداکثر احترام و اعتبار را برای قضاوت‌های او قائل بود، ولی در باب دعوی که یک طرف نزاع، یکی از نوکران مخصوص امرگیر بود، شیخ به امیر رساند که نوکر مخصوص او محکوم است، ولی هر طور که امیر میل دارد او حاضر است نزاع را فیصاح دهد، امیر با همه‌ی ارادت و علاقه‌ای که به شیخ داشت، از اوسخت و تنجید و متغیر شد و او را از منصب جلیل قضاوت برکنار کرد و از آن تاریخ به بعد، منازعات را به محضر حاج شیخ عبدالحسین تهرانی ارجاع داد.

مفردین کمی بیند امیر دست علماء و قضاة را از قضاوت کوتاه نکرده و دستگاه قضاوت را در اختیار افرادی بی‌دین و بی‌اطلاع از مبانی حقوق اسلام قرار نداده است، بدست و پا افتاده و میگویند چون امیر افراد آشنا به حقوق جدید نداشته و از نفوذ و قدرت روحانیت هم هراس داشته ناچار تن به قضاوت مجتهدان داده است.

اینها نمی‌خواهند بفهمند که اگر راستی امیرگیر با قضاوت قضاة مخالف بوده، چرا در کنار افتخارات دیگر لااقل در دست تربیت قاضی‌هایی از آن نوع که اینها می‌خواهند، بر نیامده و چرا بفکر تدوین و ترویج اصول قضائی جدید، نبوده و اگر بوده چرا ولو یکمرتبه اظهار نکرده است؟

مرحوم اقبال مینویسد: امیرگیر در اوائل کار می‌خواست قضاوت را مثل سایر کارهای کشور زیر نظر خود داشته باشد و حتی چند مورد از دعاوی

را خودش حل و فصل کرد، ولی خیلی زود در يك نزاع مرتکب اشتباه شد، حق را به غیر ذی حق داد و صاحب حق را محکوم کرد. شخص محکوم بعداً وسیله‌ای بدست آورد و اشتباه امیر کبیر را با اسناد کافی برایش اثبات کرد و امیر احساس کرد که قضاوت برای کسانی که اطلاعات حقیقی کافی ندارند و به فقه اسلام محیط نیستند، مقدور نیست. لذا از آن تاریخ قضاوت را بطور کلی در اختیار فقهاء گذاشت.^۱

چند انتقاد :

نمی‌خواهم بگویم که امیر يك مسلمان معصوم و خالی از اشتباه و یا حتی مبری از گناه و تقصیر بوده، بلکه نظر اصلی اینست که خوانندگان بدانند امیر کبیر برخلاف ادعا و تبلیغات مخالفان مذهب و روحانیت، علاقمند به اسلام و جامع‌دی روحانیت و خدمتگزاران دین بوده است.

مثل اکثریت تردیدك به تمام دیگر مسلمانان، در اعمال و کردار او چیزهایی می‌شود پیدا کرد که با دستورات دینی سازگار نیست، همچنانکه از لحاظ سیاسی و اجتماعی، اقدامات او بدون عیب و نقص نبوده و سیاستمداران خرده‌گیریهای زیادی بدکار او دارند، مخصوصاً با توجه باینکه تقریباً تنها و یکنه در برابر آنهمه مشکلات و آنهمه دشمن داخلی و خارجی، مبارزه می‌کرد و برای مشورت و همفکری، افراد قابل توجهی در اختیار نداشته و تقریباً با روشی استبداد و دیکتاتوری که شاید مناسب یا وضع آن برهه از زمان بوده است، مملکت را اداره می‌کرده است. و اینك چند انتقاد :

۱- می‌نویسند در مورد نزاع سر بازی با شخصی آو فروتنی که مدعی بود سر باز آوهای او را باخته خورده تا تعداد آوهای خورده شده معلوم

۱- میرزا تقی‌خان امیر کبیر صفحه ۱۶۴

نباشد و سرباز منکر بود، امیر کبیر احساس کرد که حق با آلو فروش است و دستور داد شکم سرباز را پاره کنند و هسته‌های آلو را بشمارند^۱.

با این‌حال چریدن اسب سرباز یا اغری در مزرعه‌های، اسپیرا از صاحبش می‌گرفت و به صاحب مزرعه می‌داد و یا برای تشیه مأموری متخلف یا مرتشی او را از هستی ساقط می‌کرد و از این قیل مجازات‌ها و سخت‌گیری‌ها که نمونه‌های فراوانی را شیخ المشایخ امیر معزی در کتاب «نوادر الامیر» جمع کرده است.

بعضی‌ها برای تیرتیمی امیر گفته‌اند: «در محیطی که فساد ریشه کرده، زورگوها و قلندرها و نورچشی‌ها به شتم کردن و زور گفتن، خو گرفته‌اند و بدون شمت عمل و سخت‌گیری، دلو در چند مورد چشم‌گیر، اجرای عدالت و محو فساد و شتم ممکن نیست. به عنوان ثانوی، مجازات‌های سنگین‌تر از مقررات قانونی نه تنها جایز بلکه گاهی واجب و لازم می‌شود و وضع امیر کبیر تحقیقاً چنین بوده و لذا بیشتر سخت‌گیری او در مورد نظامیان و نوکران دربار و گردن کلفتها که همیشه مقررات کشور را نقض می‌کردند و مأمورین متخلف ادارات که دستگاه اداری را فلج کرده بودند انجام می‌شد».

۶- از جمله ایرادها آنیکه از لحاظ سنجشی سیفود بر اعمال امیر کبیر گرفت، این است که (به ادعای دکتر فریدون آدمیت) دستور داده چند مسجد را تبدیل به قراولخانه کنند. گرچه برای این ادعا ابداً سندی نقل نمی‌کند، اگر این مطلب صحیح باشد وجهات دیگری به نظر علمای وقت به عنوان ثانوی مجوز آن نبوده، می‌شود آنرا از گناهان امیر بحساب آورد. از لحاظ سیاسی هم انتقادهای زیادی بروش امیر شده که بعضی از

۱- زندگی میرزا تقی خان امیر کبیر چاپ سوم صفحه ۱۹۵

آنها بقرار ذیل است :

۱- اواز ناپاکی میرزا آقاخان نوری در تباط او با انگلستان با شمارگر و حمایت انگلستان از او کاملاً اطلاع داشت و با این اطلاع ، نایستی در مقابل اصرار انگلیسها تسلیم شود نوری را در پست وزارت کشور و معاونت خود در کابینه دولت بگذارد .

۲- همیشه شاه را مظهر قدرت و بت مقتدر **فعال مایشاء** و منشاء تمام قدرتهای کشور معرفی کرده است و این روش با پرورش روح دموکراسی در کشور و میدان دادن به افکار ملت در سیاست کشور ، سازگار نیست و باعث تحکیم موقعیت رژیم دیکتاتوری که منشاء همه ی فساداتهای کشور است میباشد .

۳- يك گذر سیاسی يك و فرزانة و با فضیلت كه پس از خودش سلطت را اداره كند ، تربیت نکرد و تمام اصلاحات او تقریباً قائم به شخص خودش بود و اصولاً هر چه كه قائم به شخص باشد ، در معرض فنا و نابودی است همانطور كه اصلاحات امیر پس از او از میان رفت .

در پایان این بخش ، خوب است يك نکته ی دیگر از اقتضایات امیر را تذکر دم و آن اینکه ، برخلاف رویه ی بیشتر پادشاهان انقلابی كه غرق در انقلاب میشوند ، تر غلط تفكیک دین از سیاست كه ساخته و پراپر داخته ی استعمار است دریر نامه های انقلابی امیر کبیر چشم نمیبخورد . او مثلاً اینكه درك کرده بود ، نیروی عظیم دین در میان ملت مسلمان شیعه ، میتواند در مقابل هجوم و حمله ی استعمار ، سد محكمی باشد ، بطرط اینکه از آلودگیها و مفاسدی كه استعمار در راه آن قرار داده است مبری باشد و لذا سعی میکرد آبروی دین و روحانیت محفوظ بماند .

كسانكه سعی میکنند بدون سند و دلیل و با خطابه و عبارت پردازی ،

خیالهای باطل خود را بتاریخ زندگی امیر کبیر بچسبانند و کشتن نفوذ روحانیت و یا تفکیک دیانت از سیاست را بطروغ در برنامه‌های اصلاحی او وارد کنند، دانسته یا ندانسته، در خدمت استعمارند که از این راه میخواهد نیروهای کشور را از هم جدا کند و بجان هم اندازد تا خود بخود خنثی یا نابود شوند.

اصلاحات داخلی دیگر:

اصلاحات داخلی امیر کبیر منحصر به‌این چند مورد که نوشتیم نیست، بلکه او تقریباً در جمیع شؤون کشور که احتیاج به اصلاح و ترمیم داشت، دست به اصلاح زد. منتهی بعضی را بانجام رسانید و بعضی دیگر را ناتمام گذاشت و رفت.

اصلاحات اداری، تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه، تأسیس چاپخانه، تکمیل پستخانه، طبع و نشر کتب و رسالات مفید، تعمیم بهداشت، تلقیح اجباری سرم آبله، تهیه و نشر نقشه‌های کامل جغرافیای جهان و مخصوصاً نقشه‌ی ایران، مبارزه با فساد و رشوه‌خواری، اصلاح وضع قضات، حذف القاب و عناوین فراوان که بزرگان کشور همراه اسم خود ینک میکشیدند^۱

۱- واتسن مینوید: امیر کبیر عبارات و الفاظ بی‌معنی و نفرت‌آمیز را که فقط شایسته بندگان و انگلها است از میان برداشت.

امیر ضمن بخشنامه‌ای دستور داد که در نامه‌های رسمی، بیش از يك عنوان و آهنگ لفظ «جناب» برای اشخاص نوشته نشود و این کار را از خودش شروع کرد. این عمل ساده با توجه باینکه در آن تاریخ کثرت القاب و عناوین منظر شخصیت و عظمت بوده: خود اقدامی انقلابی محسوب است. برای نشان دادن رواج بازار القاب و عناوین، یکی از نوشته‌های رسمی اتعهد را که مشتمل بر القاب شاه است نقل میکنیم. در مقدمه عهدنامه ارزنة الروم که توسط حسین امیر کبیر (دو سال قبل از صدارتش) و نماینده دولت عثمانی در تاریخ

ودعه اقدام اصلاحی دیگر، از افتخارات سهال واندی دوران زمامداری
امیر کبیر است .

شرح نسبتاً کمال خدمات امیر در ضمن چند کتاب بزرگ برشته‌ی
تحریر آمده‌است و معادراین کتاب چون فقط درصدد بررسی رابطه‌ی اقدامات
امیر با استعمار بودیم تنها چند رشته از اصلاحاتی که با نقشه‌ها و سم‌پاشیها
و یامنافع استعمار ارتباط دارد مورد بحث قرار دادیم، علاقه‌مندان بسطاطالع‌ی
شرح حال امیر کبیر میتوانند به کتابهای: «امیر کبیر و ایران» تألیف دکتر
فریدون آدمیت و «زندگانی میرزا تقی خان» نوشته آقای حسین مکی و
«میرزا تقی خان امیر کبیر» اثر مرحوم عباس اقبال آشتیانی و کتب و رسالات
دیگر مراجعه نمایند .

این بخش را بایک سؤال و جواب و یک نامه از خود امیر کبیر ختم
میکنیم :

سوال و جواب:

يك روز امیر کبیر و معاونش میرزا آقاخان ، در کنار دیوار حیات
منزل معروف به گرمخانی از صبح تا نزدیک ظهر نشسته بودند و از هر دری
سخن میگفتند کم کم آفتاب به آنها رسید ، امیر درحالی که میخواست از

۱۲۶۳ منقذ شد چنین میخوانیم :

بر حسب فرمانهای علیحضرت قدرددت، کیوان حشمت ، مملکت دار
مملکت گیر ، آرایش تاج و سریر ، جمال الاسلام و الملمین ، جلال الدنیا
والدین، غیاث الحق والیقین، قهرمان الماء والطين، حل الله السدود فی الارضین
حافظ حوزه سلطانی، داور حمید، جام، داراب مستگاه ، انجم سپاه، اسلام شاه،
زیب بخش تخت کیان ، افتخار ملوک جهان ، خدیو دریای کاسران، شاهنشاه
ممالک ایران ، السلطان بن السلطان ، والخواقان بن الخاقان بن الخاقان، محمد
شاه ادام الله تعالی سلطنتی فلك الاحلال و زین قدسه بمصایح کواکب الاقبال.

آنجا برخیزد از میرزا آقاخان پرسید :

مگر من مدرا عظم نیستم ؟ میرزا آقاخان جواب میدهد :

.. چرا .

.. مگر مردم ایران حاجتی ندارند ؟

.. چرا .

.. مگر در بانان در خانه ، مانع ورود مردم و آوردن عریضه‌ها میشوند ؟

.. خیر .

.. پس چرا در این مدت کسی بما مراجعه نکرد ؟

.. با تعجب ، چه عرض کنم ؟

.. تعجبی ندارد . من هرگز با بدست فرد لایق و کردانی داده‌ام و

دیگر کاری بدون سؤال نیست که بمن مراجعه کنند .

يك نامه :

امیر در نامه‌ای که روز هشتم رمضان ۱۲۶۷ به مسیوحان داود که در

اتریش برای استخدام معلمین دارالفنون مسمی می‌شد نوشته چنین اظهار

می‌کند :

چون آن عالیجاه از ترقی این دولت ابد مدت ، خوشحال

است لازم دیدم پاره‌ای از فقرات را بان عالیجاه بنویسم .

اولاً : فرقه‌ی بایه و سایر اشرار و ضلوع‌جویان کل ممالك

محروسه‌ی پادشاهی بالمره قلع و قمع شده‌اند که احدی از آنها

بهم نمی‌رسند . ممالك محروسه ایران ، بحمدالله طوری امن و امان

است که هیچ‌کس در هیچ عهدی ندیده است .

ثانیاً : قرار در کار حکام داده شده است که يك نفر

جرات يك دینار تعدی باحدی ندارد .

۱ - زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۱۹۴ چاپ سوم

ثالثاً : امر قشون قسمی منظم شده که مافوق آن متصور
نمیشود

رابعاً : شال کرمانی طوری ترقی کرده است که شخص
صاحب رشته در کمال اشکال میتواند از شال کشیر تمیز بدهد ،
بلکه میتوان گنت که تمیز داده نمیشود .

خامساً : شکر سازنداران را نوعی سفید کرده اند که
بهتر از شکر هندوستان است .

سادساً : جباخانه مبارکه ، قسمی منظم است که ماهی
یکهزار تفنگ از جباخانه بجهت سربازان بیرون میاید که هیچ
احتیاجی به تفنگ خارجی نداریم .

سابعاً : بلومسازی و چینی سازی هم ترقی زیاد کرده است
و علی هذا القیاس ، سایر صنایع را قیاس باینها باید کرد .^۱

این را هم ناگفته نگذاریم که امیر کبیر برخلاف رزید زمانسداران
کشورهای عقب افتاده ، اهل تظاهر و ریا ، آن هم بدروغ نبود و برای کاری کوچک
یا بزرگ تبلیغات و سروصدا براه نمیآید باخت و برخ ملت نمی کشید . بلکه
بیشتر به واقعیت و حمیت فکر می اندیشید ، و تئیکه میخواست تکرهای
انجام یافته را با اطلاع ملت برساند ، بنام هیئت دولت و **امتای دولت**
معرفی می کرد ، نه بنام شخص خود .

جالب این است که روزنامه وقایع اتفاقیه که خود امیر آنرا تأسیس
کرده بود ، در تمام دوران زمامداری امیر ، فقط چهار مرتبه اسم او را
نوشته است آنهم در مواردی است که موضوع خبر ، شخص امیر بود ؛
ناچار بایستی اسم او نوشته شود .

سياست خارجي امير كبير

و خدا بپسندد کاینرا که باعث قتل امیر نظام
 شدند و الا با بودن او نفوذ روس و انگلیس، برای
 همیشه، در آسیای مرکزی از بین میرفت در آن
 زمان ممالك آسیای مرکزی، محتاج به يك مرد
 مقتدر بود که تمام آنها را تحت کلمه اسلام متحد
 نموده، وطنشان را از دستبرد اجانب، حفظ کند،
 آن مرد مقتدر امیر کبیر بود، اگر صدارت او
 ده سال طول کشیده بود نفوذ سیاسی دولت انگلیس،
 در این ممالك، برای همیشه از میان میرفت،
 از کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد
 دوم صفحه ۴۸۸.

سیاست طفیلی

باتگاهی مختصر و کوتاه به روابط خارجی ایران در نیمه اول قرن نوزدهم ، بدست می‌آید که سیاست خارجی ایران کاملاً «طفیلی» و تابع سیاست اروپا بوده و سایه‌وار بدنبال آن حرکت می‌کرده است . هرگونه تغییر و تحول در روابط دول بزرگ روسیه و انگلیس و فرانسه ، در وضع سیاست خارجی ایران اثر می‌گذاشته است .

ایران دست مثل عروسکی در دست شعبده بازی زبردست ، تسلیم استعمارگران بوده و یا مثل نوبی در میان چنگ‌هرمان ، پاس‌میشه .

تصور این بی‌شخصیتی و تسلیم‌گورگودانه ، برای چنین کشور وسیع و برخوردار از بهترین موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی آن روز ، برای یک‌فرد غیرتمند ، وحشتناک و گیج‌کننده است . ما در اینجا فقط دورنمایی از وضع سیاست اسارت‌بار چند سال قبل از امیرکبیر را ترسیم میکنیم که خوانندگان محترم عظمت و ارزش اقدامات این رادمرد را بهتر دریابند .

راه هندوستان:

اوائل قرن نوزدهم ، ایران در سایه رهبری خردمندانه میرزا
ابراهیم خان کلاکتر صدر اعظم لایق فتحعلیشاه ، کشوری مقتدر ، آرام ،

مستقل و در میدان سیاست جهانی ، وزنه‌ای قابل توجه بود .

در این موقع شبه قاره هندوستان که برای دول مترقی و صنعتی
اروپا بهترین بازار مصرف مصنوعات و غنی ترین منبع تهیه مواد خام بود ،
در زیر سلطه‌ی جابرا نه استعمار انگلستان قرار داشت و دولت استعمارگر
روسیه و فرانسه هم که در سیاست جهانی ، رقیب بریتانیا بشمار میرفتند ،
با یکدیگر حسرت و طمع و حسادت ، چهار چشمی باین شکار ارزنده که
در جنگال استعمار انگلیس گرفتار بود ، نگاه میکردند و برای ربودن
شکار از چنگال حریف و یا شرکت در خوددزدی آن ، باین در و آن در
میزدند .

بریتانیا هم که بیش از رقبای استعماری خویش ، به ارزش و اهمیت
شبه قاره هند آشنا بود و اعتقاد داشت که بدون هندوستان ، استعمار
انگلیسی ورشکسته خواهد شد ، برای حفظ منافع استعمار و ادامه‌ی
سلط جابرا نه خویش بر پهنه‌ی هندوستان ، از هیچ تدابیری و جان کندن
در بیغ نداشت .

کشور وسیع ایران ملاذیر ارزش و اعتبار خود ، در این میان
به عنوان بهترین راه رسیدن به هندوستان از نظر دولتهای استعمارگر که برای
در دست داشتن هند ، در تلاش و رقابت بودند ارزش فوق العاده‌ای بدست
آورده بود ، زیرا هر یک از این سه دولت ، آرزو داشتند که با دوستی با
ایران ، این راه پر ارج و این پل پیروزی را در اختیار داشته باشند .
«رالیسون» وزیر مختار انگلیس در ایران ، این دیپلمات ورزیدم انگلیسی
ضمن خطابه‌ای چنین گفته است:

«... ایران از حیث وضعیت جغرافیائی طوری است که بین راه اروپا و هند قرار گرفته و از اینجهت غیرممکن است که دخالت‌های عمده در تاریخ آینده مشرق نداشته باشد ، بنابراین احوال ملت و نبض حکومت آن ، محاللی است که باید دقیقاً توجه محققین دورانیش ، بآن جلب شود . ۱۴»

لرد کرزن انگلیسی این خطابه را در کتاب خود نقل میکند و بآن میافزاید که:

«... ایران مملکتی است خوب باید، بهر حال در مقدرات آینده امپراطوری بریتانیای کبیر و ممالکی که در مشرق دارد ، تأثیر مهمی خواهد داشت . بنابراین لازم است که قضایای این کشور با دقت و صبر و حوصله توسط سیاستمداران ما از روی کمال آزادی عریضه مطالعه شود . ۱۵»

در چنین شرایطی اگر کلدور هیئت حاکمه‌ی آنروز ایران، مردان ذی‌بقی و خردمندی بودند، چه بهره‌برداری‌های گرانبھائی از این رقابت‌های گران استعمار که نمیتوانستند بنمایند ؟ اما...

اما بایکدنیا تأسف ، نه تنها بهره‌گیری نشد ، بلکه برعکس از همین رهگذر که بایستی سعادت بوی ملت ایران بیاید ، خروار خروار خاک سیاه بر سر ایران و ایرانی ریخته‌اند و خسارات کشمکش‌ها و رقابت‌های دول استعمارگر را ملت دیروز و امروز ایران متحمل شده و این است نابلوی اسفبار آن:

اولین پیمان :

در سال ۱۸۰۰ میلادی و ۱۲۱۵ هجری قمری دو دولت روس و فرانسه ، برای بیرون کشیدن هند از چنگال استعمار انگلیس ، متحد

۲۵۱ - امیر کبیر و ایران صفحه ۲۹۱

شدند و برای رسیدن به هدف ، ناچار بایستی از موقعیت ایران استفاده کنند، انگلستان بمنظور بستن راه هندوستان پیشدستی کرد و با اعزام **میسو ملیکم** بدربار ایران ، يك پیمان وسیع نظامی تعرضی و تدافعی، با **تاجعلیشاه** منعقد ساخت .

با این پیمان ، ایران برای اولین بار به صحنه سیاست شوم اروپا گشوده شد و اولین قربانی این رابطه‌ی نکبت بار، نخست‌وزیر وطن پرست و فعال ایران، **اعتقادالدوله شیرازی** بود.

هنوز مرکب این پیمان خشک نشده بود که سیاست اروپا با گشتن شدن «پل» امپراطور روسیه تزاری تغییر کرد. زیرا **جان شین او الکساندر اول** با فرانسه بهم زد و با انگلستان متحد گردید .

انگلستان از خطر روسیه ، ناامید می‌شد و آن احتیاج شدید سابق بایران ، مرتفع گردید. روسیه هم که در «اتحاد سابق ایران با انگلیس» از ایران دل خوشی نداشت و از طرفی ، چشم طمع به قلمروهای زرخیز شمال ایران دوخته و هم میخواست رفته رفته خود را بمرزهای هندوستان قریب کند، ایران را تنها دید و در مرزهای شمالی، دست تجاوز و تعدی زد .

ایران گول خورده، با تکیه بقوت خود و انتظار همکاری متحد خویش انگلستان ، با روسیه وارد جنگ شد. اما در خلال جنگ متوجه شد که دولت انگلیس در جنگ ایران و روس حاضر بهمکاری و عمل به مواد پیمان نیست. نماینده ایران که برای اخذ کمک به هندوستان رفته بود، پس از مدتی مذاکرات بی نتیجه، دست خالی بایران برگشت .

ایران در دام فرانسه:

حالا دیگر نوبت فرانسه است که این مملکت را دست یاباندازد .

زیرا مزاج ایران که از انگلستان بعلم بی وفائی و خیانتی و از روسیه به خاطر تعدی و تجاوزش رنجیده بود، برای گرویدن برقیب استعماری این دو کشور، مستعد بود. ناپلئون از این زمینه ی ماعد، استفاده کرد و دربار ایران را بطرف فرانسه جلب نمود. پیمان مفصلی بین دو کشور منعقد گردید و بنا بر بناد مواد ششم و هفتم آن، یا تعمیمت نظامی مختار نفری، بریاست ژنرال **ساردان**، برای تکمیل و تجهیز و مدرنیزه کردن ارتش ایران، از فرانسه بایران آمد.

از حق نمیشود گذشت، این هیئت در همان مدت کوتاهی که در ایران بود، خدمت های شایان توجه و باارزشی بایران کرد که تا مدت ها بعد آثار آنها باقی بود. ولی از رفاقت گوسفند و گرگ، انجام خیر و نیکی و بیاید انتظار داشت.

بی وفائی فرانسه :

بنا باقتضای طبع استعمار و تجاوز، دوستی روسیه و انگلیس دیری نپائید. الکساندر امپراطور روس، خیلی زود احساس کرد که از دوستی با انگلستان غیر از ضرر چیزی بدست نیآورد. زیرا انگلستان دوستی روسیه را برای نجات هند میخواست و ادامه ی دوستی روس با انگلیس، مستلزم چشم پوشی و صرف نظر روس از هند بود، چیزی که روسیه، تحمل آنرا نمیتوانست بنماید.

بعمل فوق، روسیه از انگلستان برید و بطرف فرانسه دست دوستی دراز کرد. در تاریخ ۱۸۰۷م - ۱۲۲۲هـ امپراطور روس با ناپلئون در تیلیت (یا تیلیت) ملاقات نمود و پیمان سری علیه انگلستان بین دو کشور روس و فرانسه منعقد شد. طبق این پیمان، برادرانه ممالک آسیا و دولت عثمانی را تقسیم کردند و گویا ایران در سهم روسیه ی تزاری واقع شده بود، در

نتیجه‌ی این پیمان ، روابط ایران و فرانسه سردی و تیرگی گرائید و هیئت اعزامی گاردان از ایران بیرون رفت .

دام جدید انگلیس :

پادشاه انگلستان و ایران با کمال بر دوشی اولی و لایالی گری و بی‌غیرتی دومی ، بهم نزدیک میشوند . انگلستان که با اتحاد روس و فرانسه خطر را به هندوستان نزدیک میدید ، باز دست بکار آن شد که ایران را سپر بالای هند بنماید و ایران هم با داشتن صدراعظمی چون میرزا شفیع مازندرانی آمادگی گول خوردن و آلت دست شدن را داشت .

دو نفر از دیپلمات‌های ورزیده و کهنه‌کار انگلستان ، سر جان ملکم و سر هارد فورد با هدایا و پیشکش‌های فراوان که بهترین وسیله تقرب بر مامداران آنروز ایران بود ، بنحویز ایران آمدند و با این هدایا ، روسیاهی دولت انگلیس از عهد شکنی سابق را جبران نمودند .

ولی در این تاریخ تقریباً چهار سال سیاست اروپا در حال نوسان بود و انگلستان نمیتوانست تصمیم قاطعی درباره روابط خود با ایران بگیرد . عجب این است که در تمام این مدت بدون اینکه خود را در قید پانزده قرارداد و پیمان جدیدی قرار دهد ، موقعیت و نفوذ خود را در ایران حفظ کرد و با نگهداشتن ایران در حال جنگ با روسیه ، مرتباً از ایران بهره‌برداری میکرد .

سرانجام در سال ۱۲۲۷-۱۸۱۲ تصمیم خود را گرفت و با اعزام سرگرافولی این دیپلمات خطرناک‌خائن پیمان جدیدی با ایران منعقد ساخت .

باز هم خیانت انگلیس :

در حالیکه ایران بتحریر انگلستان و بکمک و رهبری متاران

نظامی آن کشور ، با روسیه تزاری در جنگ بود ، سیاست اروپا تغییر کرد . روس وانگلیس دست دوستی بهم دادند . بریتانیا بار دیگر از ایران بی نیاز شد ، زیرا دیگر بلاتی متوجه هند نبود که ایران سپریلا شود . سرگراوزلی که بعد از عقد پیمان ، برای کمک کردن بدستپاس میرزا ، از تهران به تبریز رفته بود با دریافت دستور جدیدی ، مأموریتش تغییر کرد . او مأمور میشود که بهر قیمتی شده وسیله صلح ایران و روسیه را فراهم آورد . صلحی که سرایا بتفع روسیه و مایه سرافکندگی ابدی برای ایران متحد انگلیس باشد .

راستی که حرص و طمع و استعمار طلبی ، تا چه حد میتواند بشر را منحصر بشهی فضائل اخلاقی و صفات عالی انسانی را در انسان بوزاند ؟ اف براین دورویی و خیانت .

انگلستان با يك تردستی مخصوص بخود و با يك پروئی که فقط مناسب استعمارگران حریص است صاحب منصبان نظامی خود را از ارتش ایران بیرون کشید و اسرار ارتش ایران را در اختیار فرمانده سپاه روس قرارداد و ذمیته را برای شکست سپاه ایران کاملاً مهیا ساخت .

روسها با راهنمایی کارشناسان نظامی انگلیس که بتازگی از سپاه ایران بیرون رفته بودند ، در ناحیهی «اصلا ندوز» يك شبی بخونیه لشکر ایران زدند و ضربهی سنگین غیرقابل تحملی بریکر ارتش ایران وارد آوردند . این ضربت ، بدعلاوه نقشه کشی ها و دوز و کلک های اوزلی خائن ، باعث شد که ایران در تاریخ ۱۲۲۸-۱۸۱۳ زیر بار عهدنامهی تنگین سملتان برود .

ارزش این پیمان برای روسیه و ضرر آن برای ایران ، آن قدر زیاد است که خود احتیاج به تألیفی جداگانه دارد ، در اینجا کافی است که

بنویسیم : این جاسوس خائن ، پس از انجام وظیفه‌ی خود ، از راه روسیه بطرف لندن حرکت کرد ، روسیه بخاطر خدمتی که این شخص کرده بود ، بقدری از او تجلیل واحترام کرد که خودش در ملاقات با الکساندر امپراطور روس گفت : « بر طبق اراده ملوکانه در سراسر کشور روسیه برای من عید بود همه جا بخاطر ورود من جشن باشکوهی برپا کرده بودند » .

وقتی که این سفیر خائن ، در پترزبورگ به کاخ الکساندر وارد میشود ، طبق نوشته‌ی خودش ، امپراطور متکبر ومترعن روس که در کنار پنجره به تنهایی انتظار ورود او را میکشید ، باستقبال او میآید ، دست او را دوستانه میفشرد وباو میگوید :

« من بی نهایت خوشحالم که باکس آشنا میوم که در مذاکره وانجام صلح با ایران ، جنان خدمات ارزنده‌ای بر روسیه کرده‌است . این صلح با ایران ، به بهترین شکل از حیث حفظ منافع و شرافت خاتمه پیدا کرده است . من با نهایت میل و شغف ، این عهدنامه را قبول نموده‌ام و غیر ممکن است من بتوانم احساسات درونی خود را نسبت بشما اظهار دارم »^۱

سرگراوولی در جواب میگوید :

« ... این خدمات من در اثر اطاعت از اوامر دولت پادشاهی انگلستان می باشد ، که انجام آن بمن دستور داده شد ، اگر این خدمت مورد قبول اعلیحضرت امپراطور شده‌است ، من خود را سعادتمندترین افراد بتر میدانم »^۲

خوانندگان محترم ، با توجه باینکه در این تاریخ ، انگلستان هم پیمان ایران بود و حتی «سرگراوولی» هم بصورت ظاهر در مذاکرات
 ۱ و ۲- مقدمه آقای محمود محمود بر امیرکبیر و ایران به نقل از یادداشتهای اوذلی .

سلج ، از طرف ایران بوده است ، می‌توانند به عمق خیانت و خلاقیتی
 این استعمارگران حيله‌باز پی ببرند و هم از خامی و بی‌ختگی و با لایالیگری
 زمامداران ایران که گول چنین حيله‌گرانی را خورده‌اند اطلاع یابند .
 جالب و در عین حال اسفبار این است که شاه و نایب‌السلطنه در موقع
 حرکت سرگراوزلی ، بعنوان پاداش خدمات او ، مقداری ظروف طلا و
 آفتابه لگن مینا (هدیه‌ای که در دربار سابقه نداشت) باو عنایت کردند^۱ .
 این **اوزلی** همان کسی است که شعار لعنتی استعمار را در بختی
 «نهضت فکری و علمی» از او نقل کردیم ، این شعار جزء نامه‌ای است که در
 همین سفر از پطرزبورگ بلندن نوشته است .

ناگفته نماند که بمقتضای پیمان ۱۸۱۲ انگلستان ملزم بوده که با
 ایران برای ایجاد قشون پنجاه هزار نفری و ایجاد نیروی دریائی در بحر خزر،
 همکاری نماید و اگر ایران بایک کشور اروپائی وارد جنگ شود، با ایران
 کمک کند و ضمناً همین انگلستان در حقیقت ایران را بچنگ یا روسیه
 وادار کرده بود . چنین است راه و رسم استعمارگران و کسانی که حرص و آرز
 آنها را از مسیر انسانیت منحرف کرده است .

سیاست خرابکاری:

از این به بعد، بر اثر شکست ناپلئون، حدود دوازده سال اروپا آرام
 بود و دول بزرگ اروپائی تصادم و جنگی باهم نداشتند و در نتیجه، مسئله‌ی
 ایران هم مثل سابق مورد توجه نبود . یکی از دیپلمات‌های انگلیسی راجع
 به وضع ایران در این تاریخ ، چنین مینویسد :

«بعد از سکوت و آرامش در قاره اروپا و رفع خطرات
 حتمی یا احتمالی برای هندوستان، موضوع ایران که بطور اغراق

۱ - مآثر سلطانی وقایع سال ۱۲۲۹

آمیزی در نظر اولیای امور انگلیس اهمیت پیدا کرده بود و یک نقد و قیمتی در این تاریخ بدوستی و اتحاد با ایران ملحوظ میباشند ، پس از این تاریخ ، دیگر از نظرها افتاد و اقدامی برای حفظ آن بعمل نیامد که از ساعده ۱۸۱۴ استفاده نمایند و برعکس اقداماتی میشد که شامرا مایوس کنند و او را بفرستند و باو خاطر نشان کنند که استقلال و تمامیت ارضی ایران ، دیگر برای انگلستان دارای نقد و قیمتی نیست . ۱۰

تنها مسئله مورد توجه انگلیس در این تاریخ این بود که با خرابی کثری و ایجاد دردسر و مشکلات ، دولت ایران را از تحصیل قدرت و نیرو باز دارد و نگذارد ایران مقتدر شود ، که مبادا روزی در کنار مرزهای هندوستان ، موی دهانی برای استعمار بریتانیا باشد . و برای این هدف ، خوب نقشه کشید و خوب عمل کرد و خوب نتیجه گرفت .

سرکشیهای لیره را باز کرد و جاسوسان زبردست و کهنه کار فراوانی را در اطراف ایران منتشر ساخت ، سران عشایر و خوانین بی سواد و کودن ایالات و شهرهای دوردست را فریفت ، خرید و تحت نفوذ درآورد و از این راه به منظور مشغول کردن و تضعیف دولت مرکزی ایران ، هر روز آشوب و فتنه ای بر راه می انداخت . در همین دوران دست مرموز استعمار بریتانیا چند امام زمان ساخت و وادار بظهور کردن نمود .

صوفی اسلام یا سید و شمس فدائی و یکمات پنجاه هزار نفر از افغانستان ظهور کرد و خطه خراسان را مدتی گرفتار آشوب و بلا و خونریزی کرد و بالاخره با فدائیانش کشته شد .

خواجہ یوسف کاشغری نیز بنام امام عصر با بیست و نه هزار مرد جنگی از میان ترکمن ها ظهور کرد و مدتی وقت ارتش ایران و حواس

۱- نقل از مقدمه آقای محمود محمود پیرامیر کبیر و ایران

دولت مرکزی را بخود مشغول داشت تا فتنه را خوابانند .

در همین تاریخ دولت عثمانی را تحریک کردند و بجان دولت ایران انداختند و در نتیجه، جنگ سختی میان دو کشور اسلامی شروع شد و عده‌ای مسلمان از طرفین تلف گردید .

در این حال مقدمات جنگ دوم ایران و روس را فراهم میگرداند، همان جنگی که منجر به انعقاد معاهده‌ی استوخوم تر کمانچای شد.

دولت ایران در حالی که مشغول ترمیم خرابیهای جنگ اول با روس و با آن همه فتنه و فساد دست یگریبان بود ، به خاطر دورنمای جنگ دیگری با روسیه ، اجبار داشت که بنیه‌ی نظامی خود را برای برخورد های احتمالی تقویت کند .

انگلستان افسونکار و جادوگر که خود موجب و مسبب همه فسادها و تباهی ها و نا امنی ها بود و از وضع نابامان و فلاکت یار ایران ، کاملاً اطلاع داشت موقع را برای تحمیل سنگر های بیشتر و امتیازات جدید در ایران و خریدن و ملحق نمودن قدرت های محلی ، مناسب تشخیص داد ، از این فرصت استفاده کرد و سلطه و نفوذ جهتی خود را در سراسر کشور بسط داد .

از این به بعد ، چه در دورانی که روابط سیاسی با ایران داشته و چه در آن مواقع که روابط آنها با ایران قطع شده ، دست هر موز سیاست بریتانیا در بسیاری از شئون کشور و تقریباً در تمام حوادث مهم دیده میشود .

باز هم برخورد با روسیه :

تازه ایران از جنگ با عثمانی قانع شده بود که باز به تحریک و نقشه کشی های انگلستان ، بجنگ دیگری با روسیه تزاری کشانده شد ،

این جنگها، هم بنیهی ایران را تحلیل میبرد و هم روسیه را مشغول میگرد که کمتر به فکر رقابت با انگلستان در هند بیفتند و اصولاً طبع توسعه طلب روسها و میل به نزدیک شدن به مرز هندوستان از طریق تصرف شمال و شرق ایران، از این گونه توطئهها استقبال میکرد.

بهر حال برای بار دوم جنگ میان ایران و روس در سال ۱۲۴۱ هجری و ۱۸۲۸ میلادی شروع شد، جنگی که پس از دو سال، با شکست ایران پایان یافت و در نتیجه، معاهده صدرسد استعماری ترکمانچای، با ایران شکست خورده تحصیل گردید. قرار دادی که مختصر استقلال و اعتباری را هم که پس از معاهده گلستان برای ایران مانده بود بباد داد و کاپینولاسیون منفور یکی از میوه های تلخ همین معاهده شوم است.

بنظر میرسد که بعد از این جنگ، ایران و روسیه، هر دو دریافته بودند که سالها آتريك انگلیس ها شده اند و نداشته برای حفظ هندوستان انگلیس، با کشتن یکدیگر، خدمت کرده اند. بعد از این توجه بیداری، دیگر میان روس و ایران حوادث مهم و پر خورده ای دامنه داری رخ نداده مگر در مورد آشوراده و چند پیش آمد کوچک دیگر که هریک دلیل خاصی دارد.

توجه به افغانستان؛

خیانتها و عهد شکنی های بی در پی انگلیس، اطمینان و اعتماد ایران را از آن دولت سلب کرد. خود انگلستان هم خیلی زود باین حقیقت، پی برد، ولی دیپلماتهای زرنگه انگلیسی، از اول، چنین دوزی را پیش بینی کرده و برای حفظ هندوستان در چنین مرحله ای هم، احتیاطهای لازم را نموده بودند.

از طرفی در داخل کشور؛ در مرکز و جنوب و شرق، بقدری نوکرو،

عامل خریدم بودند که بقول مورخان انگلیسی، قدرتی قابل توجه در مقابل قدرت دولت ایران داشتند و از طرف دیگر مقامی فراهم آورده بودند که افغانستان و سیستان را از ایران جدا کنند و در اختیار دست نشاندهای خود و زیر حمایت و سرپرستی خویش نگاه دارند. برای این منظور پولهای کلانی خرج کرده و زمینه را کاملاً مساعد نموده بودند.

آمدگی انگلستان برای این مرحله، تا آنجا بود که وقتی محمدشاه برخلاف میل و اراده انگلستان بمنظور سرکوب کردن آشوب هرات که بتحریک خود بریتانیا ایجاد شده بود، بمافغانستان لشکر کشید، انگلیها فوراً برای منصرف کردن او از هرات، نیروهای خود را بسیج کردند. از طرفی بدون هیچ مجوز و دلیل، در جزیره خارک نیرو پیاده نمودند. از سوئی در جنوب، آقاخان محلاتی را که برای چنین روزی در آستین داشتند و ادار به طغیان و شورش کردند. ترکمن های شمال را به شورش و انقلاب واداشتند و عثمانیها را تحریک نمودند که بخوزستان حمله نمایند.

محمدشاه یکباره خود را در گرداب بلا محصور دید. شمال و جنوب کشور را متقلب، خوزستان را مورد تهدید عثمانیها و جزیره خارک را در دست انگلستان دید. او میدانست که همه ی اینها بخاطر لشکر کشی به هرات برخلاف نظریه انگلستان است، ناچار از هرات منصرف شد و به تهران برگشت و با برگشتن او، همه چیز آرام گرفت. تازه این حرابکاری های انگلیس در موقعی انجام میشده که خود انگلستان بمقتضای قراردادی ملزم بود که در جریان آشوب هرات با ایران کمک کند.

در همین کشاکش، شاه شجاع را از جیب خود در آوردند و آن نوکر گوش فرمان را در پناه قدرت سپاه و لیره، در کابل بمقام سلطنت افغانستان منصوب نمودند، هر چند بطوری که در بخش های آینده خواهید

دید ، ملت افغان دمار از روزگار این عامل استعمار و ارباب او کسایکه
در این راه کمک کرده بودند بر آوردند .

در این موقع ، در اثر تحولات اروپا و کشمکش های میان فرانسه و
انگلیس در مسائل مربوط به مصر و عثمانی و نزاع مصر و عثمانی بر سر موضوع
خلافت ، باز دیگر ایران برای انگلستان اهمیت پیدا کرد ، ولی در اثر
فقدان رهبری لایق و زمامداری وقت شناس و خردمند ، این موقعیت هم
از دست ایران ، مفت و صجانی و بدون بهره گیری بدر رفت و اصولا در این وقت
خرابکاری ها و سمپاشی های استعمار غرب ، کشور ایران را فلج کرده و بصورت
محقری ناتوان در آورده بود .

جاسوسان انگلیس و پشت سر آنها وزارت خارجه آن کشور ، کلهلا
گوش بزرنگ بودند که در ایران ، رهبری لایق و ملی و موخه ظهور نکند
که میاد با استفاده از زمینه های موجود ضد استعماری آسا ، مبتل به قدرتی
بزرگ ، در مقابل استعمار شود و لذا وقتی که اوائل سلطنت محمد شاه قالم مقام
آن مرد لایق و کم نظیر ، زمام کشور را بنیست گرفت و در مدت کوتاهی
سرو سامانی به اوضاع مملکت داد و آشوبها و فتنه ها را آرام کرد و چرخ های
زنگ زده کشور را بگردش در آورد ، و سائل نابودی او را فراهم کردند و
در ماه صفر ۱۲۵۱-۱۲۵۲م در عمارت نگارستان او را بوضع فجیمی کشتند
و سرگشت او را عبرت سایر مبین دوستان و مخالفان استعمار قرار دادند .

تا چهارده سال بعد از قتل میرزا ابوالقاسم قالم مقام ، در صحنه ای
سیاست ایران رهبر لایقی دیده نشد و زمام کار بنیست مردی سادعوی خبر از
رموز سیاست ، حاجی میرزا آقاسی بود ، گرچه در بیشتر دوران حیات
آقاسی ، در اثر رنجشی که محمد شاه ، در قیثه ای هرات از انگلستان پیدا

کرده بود ، روابط ایران وانگلیس قطع ، یا بسیار تیره بود ، ولی نفوذ و
 سلطه‌ی نامشروع و قاجاقی انگلستان سراسر کشور را گرفته بود .
 عکس‌العمل تمام این ناپساامانی‌ها و خرابی‌های بی‌سابقه ، ظهور
 شخصیتی بزرگ و کم‌نظیر و مصلحی عظیم‌الشان و خبیر . یعنی میرزا تقی‌خان
 امیرکبیر شد که این کتاب ، فصلی از سیاست خارجی او است .

امیر و نفوذ استعمارگران

اولین صحنه‌ی برخورد امیرکبیر با استعمار ، در همان جریان‌ات داخلی کشور بود زیرا او بهر جا که رومیاورد در مقابل خود قدرت استعمار را مجسم میدید و بهر چیز که دست‌مزد اثری از اعمال نفوذ خارجی‌ان را در آن مشاهده میکرد. برای اصلاح کلداری و هیئت حاکمه، هر بیج و مهره‌ای را که مضر و یا بی‌خاصیت تشخیص میداد و میرفت که آنرا عوض یا اصلاح نماید ، دست استعمار را در پشت سرش مشاهده میکرد .

اما او تصمیم خود را گرفته بود . کم‌رہمت را ست و مردانه برای شکن قدرت بتان استعمار وارد میدان شد و بطوریکه در فصول مربوط به اصلاحات داخلی دیدید ، در راه اهداف مقدس خویش قدرت خارجی‌ها را بچیزی نگرفت و هم‌جا پیروز از کار در آمد .

امیر قبل از احراز کرسی صدارت عظمی هم با نفوذ اجانب در داخل کشور مخالف بود ، ولی پس از رسیدن بمقام نخست‌وزیری و برخورد بیشتر با نفوذ فوق‌العاده آنها ، در این مخالفت جدی‌تر دم‌مزم‌ن گردید و اصولا مبارزه با دخالت خارجی در کار مملکت را هدف متغلی قرارداد و هر جا

مواجهه با قدرت و اعمال نفوذ استعمارگران میشد اگر خود موضوع هم کوچک و بی اهمیت بود، بخاطر اینکه در میراراده و نفوذ استعمار واقع شده بود در نظر امیر خلی مهم جلوه میکرد. مثل اینکه مخالفت با نظریه گانگان، خود بالاستقلال برایش موضوعیت داشت.

نمونه‌ای از غرور و قدرت خارجیان:

وقتی که هیئت گاردان فرانسوی ایران را ترك گفتند و فرارشد بین ایران و انگلیس تجدید پیمان شود سفیر انگلستان، سرهارد فور و جو نر و صدراعظم ایران میرزا شفیع برای تعیین مواد و شرایط پیمان، مشغول مذاکره شدند. جو نر يك عبارت دوپهلو و کشداری را در عبارت خود نوشته بود، صدراعظم ایران که اصرار داشت آن عبارت باید عوض شود و صریح و غیر قابل تأویل گردد، در ضمن صحبت گفت: «من میل ندارم گول نخایند» انگلیس را بخورم».

همین جملهای ساده و عادی چنان سفیر انگلیس را بهیجان درآورد که از جا بلند شد و نخست وزیر ایران را محکم بپسینهی دیوار زد، قرارداد را از روی میز برداشت و یکی از همراهان خود بنام موریه داد و لگدی به چراغ زد و آنرا واژگون کرد و از اطاق بیرون رفت و نخست وزیر را در اطاق تاریك، وحشت زده و بهت گرفته، پشت سر گذاشت.^۱

۱ - بهناد امیر کبیر با دیگر غرور و گستاخی مقامات خارجی تجدید شد و شبیه این داستان در زمان میرزا آقاخان نوری جانشین نالایق امیر اتفاق افتاد.

در سال ۱۲۲۰-۱۸۵۳ (دو سال بعد از سقوط دولت امیر کبیر) در آستانهای شروع جنگ «کریمه» میان روسیه و عثمانی، دول اروپا علیه روسیه، با عثمانی متحد شدند. دولت روسیه، ناچار دست دوستی به طرف ایران دراز کرد، اینچکف نماینده مخصوص امپراطور روس موفق شد که پیمان محرمانه‌ای با

این توهین و تحقیر بی سابقه ، در داخل کشور به صدراعظم ، ابدأ
عکس العمل بدی نسبت به انگلستان بیاورید که هیچ ، بلکه باعث شد
قرارداد بدخواه وزارت انگلستان امضاء شود .

این غرور و خودسری در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی ، باتکاء
پیمان نجی ترکانچای که میزان روابط دول به اصطلاح «کلمة الوداد»
قرار گرفت ، بعداعالی خود رسیده بود و سفارتخانه های روس و انگلیس
در ایران ، دولتی در شکم دولت بودند . جنگال خود را بهم چیز و هم مجا
بند کرده و کوچکترین کاری که مختصر تماس با منافع استعماری آنها داشت
بدون مشورت و اجازه آنها نایستی انجام شود و روابطشان با مقامات دولتی
ابداً بر اساس احترام متقابل نبود . بلکه با زورگوئی و گردن کافتی ،
خواسته های خود را می گرفتند .

→
ناصرالدین شاه منتقد سازد که طبق آن ، در صورت لزوم ، ایران بایستی به عثمانی
اعلان جنگ دهد .

مخالفین روسیه از این پیمان سری اطلاع پیدا کردند و شاه را برای مخفی
آن پیمان ، تحت فشار گذاشتند شاه با صدراعظم خود در این باره مشورت کرد ،
میرزا آقاخان نوری که طرفدار سیاست بریتانیا بود ، شاه جوان را متقاعد ساخت
که اصلاح ایران در این است با روسیه بهم یزند و با انگلستان گرم نگردد .
روسیه از عقب گرد شاه مستحضر شد ، باردیگر یاد بار ایران پاپمذاکره
را باز کرد ، شاه برخلاف میل آنها قضیه و مذاکرات را به نوری صدراعظم
واگذار کرد پس از چند جلسه گفتگو ، **دالکورکی** سفیر روس از موافقت
نخست وزیر ایران مأیوس گردید . بنای تهدید را گذاشت ، از جا بلند شد ،
به میرزا آقاخان نزدیک و نزدیک تر شد و در حالیکه با عصیانیت محای خود را
چلوف او تکان میداد و عواقب خطرناک مخالفت با روسیه را بر رخ او میکشید ،
عصا از دست او رها شد و محکم به ساق پای صدراعظم ناصرالدین شاه خورد و
مذاکرات قطع گردید (تاریخ ایران دوره قاجاریه صفحه ۲۱۶) .

در یکی از نامه های آقاسی به محمد شاه که قبل از در بخش نفوذ استعمارگران درج شد ، این جمله موجود است .

«..... در اتصال ، نهصد هزار تومان از پول مراد دولت روسیه برده ، علاوه املاک ایران را ضبط کرده . علاوه مر و وزیر مختار روس ، صد هزار نامربوط که به تون تایی نمیتوان گفت ، بمن نوشته و گفته » .

جارت و گستاخی را بحدی رسانده بودند که هرکاری داشتند ، با عبارات آمرانه مینوشتند ، بدست نوکر یا قراول خود میدادند ، مستقیماً پیش صدراعظم میفرستادند ، فرستاده ی سفارتین هرکس که بود ، بدون تشریفات و معطلی ، پیش صدراعظم میرفت نامه را میداد و فی المجلس جواب مساعد میگرفت و بر میگشت^۱ .

تنبیه گستاخان :

عکس العمل آن تندروها و گستاخی ها و خلاف تراکها ، در دوران زمامداری امیرکبیر احیاناً بصورت وهن آوری نسبت به مقامات سیاسی خارجی و عمال آنها جلوه میکرد و بسیار هم بجا بود .

امیرکبیر در نقطه ای مقابل آن وضع ذلت بار قرار گرفته بود ، البته در نامه ها و برخورد های رسمی تراکت انسانی و دیپلماتی را تا حد اعلی مراعات میکرد و از این راه بیانه ای بدست آنها نمیداد و گاهی تراکت را تا حد تواضع و فروتنی نزدیک به تملق و تسلیم هم پیش میبرد ، اما در مواردی که حفظ غرور ملیت و شکستن غرور بیجا و جلو گیری از گستاخی و خود سر ی استعمارگران ایجاب میکرد ، زیرکانه و استقامتانه ، خارجی های مغرور را تحقیر میکرد و دماغشان را بخاک میمالید تا بوظیفه و موقعیت خویش در

۱- میرزا تقی خان امیرکبیر صفحه ۲۴۹ -

يك کشور متغل، آشنا شوند . ما در این جا چند نمونه از برخورد های
امیر با مقامات خارجی را که نمودار شخصیت ذاتی و کوبانند غرور و
گستاخی مغروران خارجی است نقل میکنیم :

۱ - اوائل زمامداری امیر ، مأمور سفارت روسیه تزاری نامدای
از سفر برای امیر کبیر آورد ، طبق عادت ، بعضی ورود خواست شخصاً
نامه را با مذاق کلامی ببرد ، با آنکه امیر کبیر به دربان ها دستور داده بود
که ارباب رجوع را از ورود بخدمت او ابدأ مانع شوند ، ولی چون پیشخدمتها
میدانستند امیر آن دستور را برای مردم ایران داده ، نه خارجیها ، از داخل
شدن او جلوگیری کردند . يك سفارت که برای اولین بار چنین وضعی
برخورد میکرد عصبانی شد و فریاد کشید :

- میدانید با کی طرف هستید ؟ من قاصد سفارت روسیه ام ! تاکنون
احدی مرا از ملاقات با شخص اول مملکت منع نکرده است ، شما بمن
اهانت کردید . پیشخدمتها با خونسردی گفتند :

- هر که میخواهی باش ، برای رسیدن بخدمت امیر باید اجازه بگیری .
او جا خورد و با کمال غرور گفت :

- خوب اجازه بگیرد ! یکی بداخل رفت و برگشت و گفت :
- نامدات را بخدمت امیر ببرم . اجازه ورود شما را نمادند ، قاصد
سفارت گفت :

- من برخلاف مرسوم نمیتوانم نامه ام را بکسی بدهم ، باید خودم
آنرا بدست امیر بدهم ، گفتند :

- پس به سفارتخانه برگرد و کسب تکلیف کن . بالاخره نامه را
تسلیم کرد و گفت :

- پس جواب را خیلی زود بیاورید .

مدنی در حال انتظار بصر برد، میایستاد، مینشست، راه میرفت، باخود حرف میزد، آه میکشید، غرغر میکرد، رنگ برنگ میشد و از این و آن می پرسید: پس جواب چه شد؟ چرا من را معطل میکنید؟ من یک سفیر روسم. غیر از کلمات: «به ما مربوط نیست» و «صبر کنید» چیزی نمی شنید. از کوره در رفت و فریاد کشید:

— با جواب نامه‌ی مرا بدهید یا عین نامه را برگردانید.
امیر صدای او را شنید، پرسید کیست که داد میکشد؟ گفتند قاصد سفیر روس است، جواب نامه‌اش را میخواهد، فرمود او را بیاورید.
وقتی که چشم امیر به اوقاتاد دستور داد چند سبلی بصورتش بزنند و او را در اطاقی کنار حیاط حبس نمایند.
وقتی که تمام مراجعین را مرخص کرد و همه کلرها تمام شد، امیر برای رفع خستگی مشغول قدم زدن در اطراف حیاط شد، به مقابل اطاق محبس یک مخصوص سفارت رسید، قاصد از جای پید و تعظیم کرد، امیر از او پرسید تو کیستی؟

— من قاصد سفارت روس نایب غلامان سفارتم آقا!
— از لجه و لباست پیداست که ایرانی و مسلمانی!
— آری مسلمان و ایرانی هستم.
— پیرمرد! در آخر عمری بایستی بشکر تهیهی ذخیره آخرت باشی! چرا سنگ کفار را به سینه میزنی!
— سالت است که در سفارت روس خدمت میکنم نان و نمک خورده‌ام، انجام وظیفه کرده‌ام، اکنون هر طور شما دستور بفرمائید عمل میکنم.
— از امروز باید به ملت ایران خدمت کنی. در همان سفارت خانه باش، ولی برای ایران خدمت کن. چقدر حقوق میگیری؟

– ماهی چهار تومان .

– من هر ماه بتو پنج تومان میدهم ، در داخل سفارت ، خوب مواظب باش و هر خبر و مطلب مربوط به ایران شنیدی به فلان سید تفرشی که نزدیک خانه ات هست اطلاع بده ، هیچکس غیر از تو آن سید نباید از این موضوع اطلاع پیدا کند ، اگر سوچی از این موضوع با خیر شود فوراً تو را میکشم ، فعلاً به سفارت خانه برگرد و به سفیر بگو نوکران امیر نامه را گرفتند ، جواب را بعداً میدهند .

دبانه این حکایت و خدماتی را که این قاصد به دولت ایران کرد ، در فصل مربوط به جاسوسی می آوریم . برای شکستن ابهت و هیمنه ی مأموران دول استعمارگر که اعتنائی به شاه و وزیر هم نداشتند ، چنین رفتاری گرچه تاحدی از حدود تراکت خارج باشد ، بیارمید و لازم بوده است .

۲– سفیر روس مدت یکماه . هر چه نامه به امیر کبیر ، در موضوعی مینوشت ، جواب دریافت نمیکرد ، سفیر خیلی ناراحت شده بود ، از امیر وقت ملاقات خواست ، امیر گفت : هر روز چند ساعت ، در محل کار آماده پذیرائی هستم ، هر وقت مایلند بیایند .

تعیین نشدن وقت خصوصی ، عصبانیت سفیر را بیشتر کرد ، تصمیم گرفت در موقع ملاقات این توهین ها را جبران کند .

دقیقه وارد اطاق شد ، امیر نشسته و مشغول نوشتن بود ، دستور داد : « برای جناب سفیر صندلی بیاورید » (در مجالس ایرانیها در آن تاریخ ، صندلی نبوده) سفیر با انتظار صندلی ایستاده و امیر نشسته بود ، خشم سرپايش را گرفته بود ، صندلی آوردند ، سفیر نشست و پس از تعارفات معمولی ، سفیر به امیر اعتراض کرد که چرا صدراعظم ، جواب نامه های سفارت را نمیدهد

۱– نوادر الامیر خطی .

و از این راه باعث تیره شدن روابط دو کشور میشود .

امیر گفت : از اینک فردی لیاقت مطلع ، تعجب دارم که مرا باعث تیرگی روابط معرفی میکند ، و بمن چنین نسبت ناروایی میدهد . سفیر گفت : پس چرا جواب نامه های سفارت داده نمیشود و مسئول آن کیست ؟

امیر جواب داد : شخص سفیر باید از رسوم و قوانین مکاتبات رسمی مطلع باشد . کشور ما وزارت خارجه و وزیر امور خارجه دارد ، شما باید در تمام کارها به وزارت خارجه مراجعه کنید و اگر احیاناً از آن وزارت شکایتی داشتید بمن مراجعه نمائید و یا اگر وزیر در موضوعی احتیاج به نظر من داشت بمن تماس بگیرد . اینک مسئول وزارت خارجه حاضر است اگر جواب نامه ها نیکیه با نوشته آید نداده است بگوئید تا رسیدگی کنم .

سفیر از این جواب محکم و متین خجل و محکوم شد ، امیر صندوق نامه ها را خواست ، شانزده عدد نامه ای که سفیر در آن یکماه بدامیر نوشته بود و هنوز سر آنها بسته بود ، از صندوق بیرون آورد ، بدو وزیر امور خارجه داد و گفت جواب اینها را بدهید .

راستی برای سفارت روس که عادت داشت خواسته های خود را بدون آداب و تشریفات و از هر مقامی که میل داشت بخواهند ، چنین برخوردی بیارگران تمام مینمود و برای اتحادیه حیثیت ایران هم چنین عکس العملی ضرورت داشت .

بطوریکه ملاحظه میفرمائید امیر کبیر درست در همان نقطه که خارجیه ها می تراکتی میکردند ، جواب مشابه یا شدید تر بآنها میداد و این خود حکایت از مهارت و استادی او میکند .

۱- زندگانی میرداتقی خان امیر کبیر صفحه ۲۱۶ جاب سوم و ضمناً تغییر این داستان را همین کتاب در صفحه ۲۲۲ راجع به غیر انگلستان نقل میکند .

کتاب «نوادرا الامیر» و کتاب «آگهی شہان از کار جهان» از این قبیل حکایات زیاد نقل میکنند ولی در اینجا برای سبب به نقل يك قضیه دیگر اکتفا کنیم .

شکن قدرت و جلوگیری از خودسری های نمایندگان خارجی، بسیار کار مشکلی بود که جرات و شہامت ذاتی و شخصیت ممتاز امیر توانست از عهده آن بر آید .

۳- یاشرو وزیر مختار روس، در مسئله ای مرزی ، ادعای نامناسبی داشت . وقتی که حرف او را برای امیر ترجمه کردند ، امیر دید خیلی مفرورانہ و گستاخانہ در مائل مربوط به ایران فکر میکنند ، برای اشنا کردن او به وظیفه ی خودش ، چنان او را تحقیر کرد کہ سفیر روس گیج و متحیر شدہ بود .

در جواب ادعای او ، امیر بہ مترجم گفت از سفیر پرس : هیچ بادنبجان خورده است ؟ سفیر با تعجب جواب داد : خیر ! امیر گفت بہ ایشان بگو : ما در خانہ ، يك فاطمہ خانم داریم کہ خیلی خوب كك و بادنبجان درست میکند ، این دفعہ برای شما از آن كك و بادنبجان میفرستیم بخورید و بہینید کہ خیلی لذیذ است و پس بالحن تمسخر آمیزی خواند :

آی كك و بادنبجان . آی فاطمہ خانم جان .

وزیر مختار روس از شدت ناراحتی مثل مجسمه ای خشک شده بود ، بہ مترجم گفت بگو ممنوئم . اما جواب مسئله من چیست ؟ امیر باز با همان لحن خواند : آی كك و بادنبجان . آی فاطمہ خانم جان . همین سؤال و همان جواب چند مرتبہ تکرار شد و سرانجام وزیر مختار روس کہ دید امیر باشوخی و مزاح از جواب جدی بہ تقاضای او خودداری میکند ،

با تاراحتی و مایوسانه اجازه گرفت و مجلس را ترك گفت^۱.

راستی چنین برخوردی با نماینده دولتی که با تکیه معاهده ترکمانچای قبل از امیر در ایران بهدواتها خدائی می فروخته است، دلیل استقلال فکری و عظمت روحی امیر کبیر است.

میرزا یشارد فرانسوی در نامه‌ای به یکی از دوستان خود می‌نویسد...

میرزا تقی خان یا لقب اتابکی، همه‌کاره است و به هیچ وجه

اعتنائی بمسئول فرنگیها ندارد^۲.

جلوگیری از مداخله خارجی در امور داخلی:

خارجی هر چه باشد بیگانه است و نمیتواند صد درصد مورد اعتماد باشد، مخصوصاً اگر برای استعمار و استثمار بکشوری رفته باشد، سپردن کار کشور بدست کسانی که در منافع و مصالح مملکت شرکت ندارند اصولاً غلط است، تاجه رسد به آنها که برای تاراج و یغماگری آمده باشند. درست مثل اینکه گرگ را سرپرست رعمه و یا گر به را قیم موشها کنند.

وقتی که امیر مصدق کلرند انگلیسها در رسها عادت کرده بودند، در کارهای داخلی ایران مستقلاً و یا بعنوان مشاور، مداخله نمایندگیهای مهمی که بدون نظر آنها صورت می گرفت، تا تمام و ناقص میماند.

شما قبلاً دیدید که پس از فوت محمدشاه برای اداره موقت کشور، تا رسیدن شاه جدید به مرکز، رجال ایران متوجه سفارتخانهها شدند و سرانجام با سرانگشت سفرای روس و انگلیس این مشکل حل شد.

آمدن نوری از کاشان و پناهندگی او به سفارت انگلستان و سماجت سفارت برای ابقای او در تهران و اجبار امیر به سپردن پست وزارت کشور

۱- مقالات خلیل خان تقی صفحه ۲۸۳.

۲- مقالات گوناگون اعلام الدوله صفحه ۹۱.

باو... را نیز خواندید. این گرفت و اتمن انگلیسی دیر سفارت انگلستان است که مینویسد :

«قبل از زمامداری امیرکبیر در ایران عادت چنین بود که یافکار و خواسته‌های نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در دربار ایران اعتنا و توجه فراوان میشد و نمایندگان هر يك از دو دولت که بیشتر مورد توجه شاه یا صدر اعظم بودند، بیشتر در امور داخلی کشور دخالت داشتند و این دخالت در امور داخلی، بعدی رواج یافته بود که نمایندگان سیاسی خارجی، افراد و اتباع ایران را تحت حمایت خود قرار میدادند»^۱.

برای روشن تر شدن وضع دخالت اجانب در امور داخلی، نامهای را که امیرکبیر به سفارت انگلستان در بار مداخلات بیجای قنصل انگلیس در تبریز «استیونس»^۲ آن شیطان مجسم، نوشته است در اینجا میآوریم:

«اختلالاتی که از مداخله پیوسته عالیجناب محبت همراه، مستر استیونس قنصل دولت پیه انگلیس، روی میدهد و خارج از اموریت و شغل قنصلگری خود در امور داخلی مملکت آذربایجان دخل و تصرف مینماید بدیهی و آشکار، روز بروز، در ازدیاد است و بر دای امالت پیرای آنجناب نیز معلوم است که این منی هم منافی مصالح ملکه و هم مخالف مکنونات و حسن نیاتی است که اولیاء دولت فخریمه‌ی انگلیس در پیشرفت کار این دولت و انتظام امور این مملکت دارند، سیما رفتار و حرکاتی را که عالیجناب مشارالیه در این اوقات پیشتهاد (پیشه) خود کرده است که منتج حوادث و مفاسد کلبه است.

لهذا برای حفظ رسوم مصافات و مراعات جانب معادلت و موالات دشوگین سنیتین، لازم و واجب نمود که مجملی از تفصیل

۱- تاریخ ایران دوره قاجاریه صفحه ۳۷۵

۲- Stevenne

و مختصری از تطویل رفتار او را با نجیب جلال‌آب که بر تپه‌ی
جلیله وزارت مختاریت، منصوب و باقامت این دربارهایون مأمورید،
شرح دهد :

یکی از آن جمله ، مقدمه املاک کوچک خان است که از
زوجه‌ی او که در سخافت رأی و خفت عقل در تبریز معروف است در نجیب
شوهرش احاده کرده و املاک مربوطه از مظم املاک و دهات آذربایجان
است و بجهت دادن توپچی و سرباز زیاد و بودن سر راه و دادن مالیات
و سروکار دیوانی، معامله کلیه با دیوان دارند و هر روز در باب آن
دهات با مباشرین و حکام مباحثه و مشاجره دارند و کار گزاران آنجا
برای امورات این دهات حالت سیرت را دارند ،

دوم : در کار ارامت و نصاری ایومیه ملکه در امر مسلمانهای
آنجا مداخله کرده بطوریکه میرزا صادق نامی افشار را از جانب
خود وکیل و مأمور کرده ، مستقلا در جمیع امور حکومتی آنجا
مداخله میکند

سیم : چند نفر قراول توپچی به عالیجاه مشارالیه داده
شده است حال آن قراولها را مشارالیه ، بطرز نوکریهای قنصلگری
تصاحب میکند و هر قدر میخواهند آنها را تبدیل نمایند مانع شده و
نمیگذارد و بواسطه حمایت عالیجاه مشارالیه مرتکب انواع شرارت
و هرزگی میشوند. چنانکه وقتی برادر یکی از آن توپچی‌های قراول ،
دزدی کژد ، آدمهای داروغه او را گرفتند ، پس سری زدند ،
عالیجاه قنصل آمد حاکم را مجبور ساخت باینکه داروغه را آنجا
به چوب بست -

چهارم : میرزا یوسف نام تبریزی نویسنده عالیجاه قنصل
که احوال و اوضاع و اغراض نفسانیه او در تبریز معروف و مشهور
است ، تصایخانه تبریز را که محل رجوع کامل مردم است با جاره
برداشته و باین واسطه هر روز با مردم در مناظره و گفتگو است که حاکم
را از این راه بمرارت و عذاب انداخته ، هر قدر میخواهند تصایخانه
را از او بگیرند ، عالیجاه قنصل صامت کرده ، نمیگذارد. کمال
حمایت و تقویت از او در رفتارهای نامناسب میکند و هر وقت سخنی با

یکی از آدمهای میرزا یوسف روی میدهد، قنول او را مثل اتباع قنولگری محافظت میکند .

پنجم: پسر حاج شیخ کاظم، مستاجر دهات نواب علیه علیه، والمشاهنشاهسیرور بوده، میانی از تنخواه املاک نوابمظلمالیهادا تصرف کرده، خواستند از او بگیرند عالیجاه قنول کمال حمایتدا از او کرده، نگذاشته است که مال نواب مظلمالیه وصول شود و هر وقت بخواهند برای حساب او را به تهران بیاورند خالی از مسافعت نیست .

دیگر مداخله وحایت که بمقامت وکارکنان ابراهیمخلیل خان وحسعلیخان که متصرف دولتی هستند کرده و میکند واین روزها مجدداً مسموع شد که حاج یوسفخان سرتیپ را درخانه خود پناه داده ونگاه داشته است .

ششم: حاج جعفر نامی دهخوارقانی وفات کرده بدون جهت وصیب خود را دخیل کارهای ورثه او کرده، بانواب حمزه میرزا حکمران آذربایجان، درباب امر آنها کمال تشدد را نموده و آنچه عالیجاه مشارالیه در این قسم امورات در اول طور دوستی مداخله میکند بعد امری که اتنای میافند بصفت رسمی و قنولگری مطالبه مینماید واز این قبیل بییزها خیلی است که آنها علوانی است . . .
اول رجب ۱۲۶۶ هـ .

در این خصوص میان امیرکبیر و سفارت انگلستان چندین نامه رد و بدل میشود، تمام نوشتههای امیر مستبدل و محکم و متکی به قانون و عادت و عرف است و در مقابل، اظهارات سفیر انگلیس همه بهانهجویی و عنبر بدتر از گامعیا شد. جالب اینست که از آن جوابهای سفارت، خوب استفاده میشود که مداخلات بیجای قنول انگلیس و کارشکنیهای او در کار دولت، یا الهام از وزارت خارجهی انگلیس است . ما در اینجا فقط همین يك

نامه را برای نشان دادن وضع مداخله‌ی انگلستان در امور داخلی ایران، نقل کردیم و تازه، این مداخلات در دوران زمامداری امیر است که به تصدیق دوست و دشمن، مداخلات خارجی‌ها را تا نزدیک به هیچ محدود کرده بود. در این فصل برای نمونه، چند مورد از مخالفت‌های امیر نسبت به مداخله‌ی خارجی‌ان در امور داخلی کشور را می‌آوریم:

۱- در مورد سالار:

یکی از صحنه‌های برخورد امیر با اعمال نفوذ و مداخله‌ی استعمارگران در امور داخلی کشور، قضیه‌ی سالار است. بطوریکه از مجموع شواهد و قرائن بدست می‌آید امیر کبیر بحق درک کرده بود که شورش خراسان تا حدود زیادی متکی به تحریک و کمک انگلستان است که می‌خواهند برای حفظ هندوستان خطه خراسان را در دست داشته باشند و به همین دلیل هر گونه دخالتی از انگلستان را در آن واقعه گرچه ظاهراً به نفع حکومت مرکزی می‌نمود، بر ضرر مملکت و آلوده به اغراض استعماری میدانست. انگلستان با شامی مخصوص خود، احساس کرد که امیر فتنه‌ی سالار را سرکوب و مشهد را تسلیم خواهد کرد، لذا به فکر میانجیگری افتاد و سفارت روس را هم در این کار با خود همراه کرد و دوفیر روس و انگلیس به امیر پیشنهاد میانجیگری و عدم طبع نمودن سالار را دادند. کاینکه دست انگلستان را در قضیه‌ی آشوب مشهد، پشت سر سالار میدیدند و از این جهت آمیدی به موفقیت دولت مرکزی نداشتند، این پیشنهاد را موفقیت بزرگی برای دولت امیر فرض میکردند.

ولی امیر کبیر در میان بهت و حیرت انظاریکه متوجه این پیش‌آمد بود، به نمایندگان دولت انگلیس و روس گفت:

«اگر آشنا کردن مردم مشهد به وظیفه خود، مستلزم کشته

شده بیست هزار نفر باشد، من آنرا ترجیح میدهم بر این که آشوب را با کمک خارجیها خاموش کنم»^۱.

شاید اگر واسطه، یکی از رجال ایران و از افراد همین آب و خاک بود، امیر کبیر می پذیرفت ولی دخالت بیگانه، آنهم بریتانیا که خود آتش افروز آن طغیان و زینفع در قضیه سالار بود، برای امیر غیر قابل تحمل بود.

وانسن انگلیسی در این خصوص نوشته است:

«... امیر معتقد بود که دخالت بیگانگان در امور ایران بحدی توسعه یافته که با حیثیت دولت ایران منافات داشته و بنا بر این نمیتواند از دخالت اجانب برای ایجاد آرامش در خراسان، استفاده کند و گفته اند حتی اظهار داشت که برای ایرانی بهتر است با قدا شدن بیست هزار تن، اهالی مشهد به وظایف ملی خود بازگردند تا آنکه آن شهر از طریق دخالت اجنبی بدستخواه بیفتد»^۲.

وزیر مختار روسیه در تهران، نیز ضمن تاعه ای به کمیت نلرد وزیر امور خارجه روس نوشته:

«... میرزا تقی خان اصرار دارد که در جریان امور خراسان توضیحی ندهد... علت نموده این عدم صراحت امیر، ترس از مداخله دو کشور همایه است، اومیکوید:

ما نمیخواهیم خراسان مصرثانی بشود و نمیخواهیم روسیه و انگلستان وسیله مداخله در امور ایران بدست آورند»^۳.

سرانجام با استقامت و نفقهی صحیح، مشهد تسلیم شد و سالار و دوپسر و برادرش دستگیر شدند. استعمارگران انگلیسی که برای ایجاد فتنه و آشوب بمسالار و اعوانش وعده ها و وعده ها داده بودند و از او اعیدها

۱- تاریخ ایران دوره قاجاریه

۲- شورش پایه تألیف ایوانف روسی صفحه ۱۵۱

داشتند و اینك او گرفتار و در آستانه‌ی مرگ بود ، برای نجات جان او بدمت و پا افتادند .

چه کسی می‌داند ؟ شاید اگر آنها دخالت میکردند ، سالار از این گرفتاری جان سالم بدر میبرد ؟ دخالت انگلستان و تلاش او برای حفظ جان سالار ، خود برای امیر دلیل دیگری بود که سالار را زودتر باید از میان برداشت .

سفیر انگلیس «کنل شیل» نامه‌ای در مورد سالار به امیر نوشت و با لطایف الحیل ، از امیر تقاضای عفو سالار و پیرانش را کرد ، قسمتی از آن نامه چنین است :

«... انصافاً هیچ گناهی مهتر از یاغیگری نیست... اما در هر کشور که عواطفی موجود است ، در چنین ریش آمدها ، تلافی یا عدالت و رحمت آمیخته است .

... اگر آنجناب اراده نصیحت سرور را ی اقدس شهر یاری دارند که راقم در خدمت ملوکانه را شامل احوال آن پسر ها قرار بدهد باعث انتشار نیکنامی سرکار اعلی حضرت و هم نیکنامی آنجناب که مشیر کل میباشند ، خواهد شد . نه تنها در مملکت ایران بلکه در سراسر دور دست و د کمال رضامندی دولت انگلیس حاصل میشود اگر به بیند در عین اینکه آنجناب ، عبرتی از آنها گرفته ، از راه کفایت اضافی آمیخته رحمت بکار برند...»

امیر خوب میداشت چیزی که باعث نهایت رضامندی و خوشنودی انگلستان می‌شود ، نجات جان یک نفر ، یا چند نفر قیمت زیـرا دولت انگلیس در همان تاریخ ، روزانه در سراسر جهان صدها نفر مردم ياك و شريف و از خود گذشته را که عاید نافع استعماری بریتانیا و تضعیـط و کشورشان مجاهده میکردند ، بخاك و خون میکشید ، در هندوستان ، در حاور دور ، در آفریقا و در آمریکا ، جلادان استعمار بریتانیا ، خون مردان

شریف از چنگال و دندانشان میجکد ، پس این اشک تمساح که بخاطر نجات چند نفر گمراه و یاغی میریزند ، باید دلیل دیگری داشته باشد ، آنها بخاطر اینکه چنین جاسوسها و عمال گرانبهائی در ایران برایشان خیلی اهمیت داشته و یا برای اینکه سایر عمال آنها که بایستی مثل سالار در جنوب و مرکز و شمال انجام وظیفه کنند از سر نوشت سالار وحشت نکنند و از نوکری استعمار چشم نبوشند ، و اگر بخواهیم با حسن ظن بیشتری نسبت به استعمارگران قنאות نمائیم باید بگوئیم که بخاطر جبران زحمات و خدمات سالار ، چنین اقدامی کرده اند ، بهر حال ، امیر میدانست که مصلحت اندیشی آنها فقط و فقط برای حفظ منافع استعماری خودشان است .

با این طرز فکر و این اعتقاد ، اعتنائی به وعدهها و تقاضاهای مکرر سفارت انگلیس نمیکرد ، سفارت انگلیس هم که سفیر روس را هم با خود همراه کرده بود ، به این آسانی دست بردار نبود ، مکاتبات فراوانی در این خصوص ، بین امیر و سفارتین روس و انگلیس رد و بدل شده ، گرچه همه نوشتهها در دست نیست ، ولی از آخرین نامه ای که سفیر روس در این باره به امیر نوشته بر میآید که سماجتها و تهدیدهای آنها امیر را ناراحت و خشمگین کرده و ضمن اینکه در اعدام سالار و یارانش عجله بخرج داده ، يك جواب بسیار زننده و ناراحت کننده ای هم به سفرای روس و انگلیس نوشته است ، زیرا دالگورکی سفیر روس در ۱۷ شعبان ۱۲۶۶ به امیر نوشته است :

.... در عالم دوستی نمیتواند به آن جناب اطلاع دهد که مراسلای در جواب شرح دوستانان قلمی فرموده اند که بسیار دلگرا می باشد ، دوستانان چنین تصور نمی کرده اند که بمناسبتی از سلوك دوستی آمیز میتوانستند خود را مستوجب اینگونه جواب از آن جناب بدانند ، بناء علیه ، خود را محق میدانم که قلباً به آن جناب بگویم که چقدر از جواب آن جناب رنجیده ام و تا چه حد تا آخر

السر افترده خواهم مانده^۱.

در موضوع پایان دادن به فتنه سالار يك نقطه‌ی سیاه بچشم می‌خورد که تذکر آن لازم بنظر می‌رسد. **حاکم السلطنه** فرمانده سپاهی که مشهد را تسخیر و فتنه را سرکوب نمود، سالار و یارانش را که در حرم مطهر امام رضا (ع) بست نشسته بودند، از بست بیرون کشید و شخصی سالار را برای نشان دادن محل گنجها و پولهای موجودیش، تحت شکنجه‌های غیر انسانی قرار داد.

این شکنجه دادن که در ردیف اعمال وحشیانه و میراث حکومت‌های وحشی و شمر است گرچه مستقیماً بنفرمان امیر و بنظر او نبوده است، ولی در حکومت او و توسط مأمور دولت وی و بواسطه‌ی قنوتی منشعب از قدرت او چنین جنایت غیر قابل جبرانی واقع شده است، جنایتی که لکه‌ی سیاه و غیر قابل شستوشویی بر دامان حکومت پرافتخار امیر کبیر ایجاد کرد.

۴- در مورد آصف الدوله:

وقیکه امیر زمام امور را بنیست گرفت **آصف الدوله**، پدر سالار در نجف اشرف بحال تبعید بسر میبرد^۲، سفارت انگلستان مثل کسیکه احتیاج شدیدی به وجود آصف الدوله در ایران داشته باشد، دربار ایران را برای ارجاع آصف الدوله به ایران، تحت فشار گذاشت.

ابتداءً عمال خارجی، شاه جوان و کم تجربه را معتقد ساختند که اگر آصف الدوله به ایران برگردد، توسط او می‌تواند فتنه‌ی سالار را که در رأس مشکلات آنروز کشور قرار داشت، باسانی خواباند. و مشهوراً

۱- نقل از امیر کبیر و ایران جلد اول صفحه ۱۰۰

۲- تاریخ ایران دوره قاجاریه نوشته واتس

آرام کرد .

امیر کبیر که میدانست انگلستان آصف الدوله را برای تقویت ضعف مخالفان دولت ضد استعماری امیر میخواند ، نه برای ایجاد امنیت و خدمت ، با زحمت زیاد شاه را از اهداف شوم استعماری سفارت انگلیس ، مطلع ساخت و او را متقاعد نمود که وجود آصف الدوله در ایران نه تنها دردی دوا نمیکند بلکه مشکلی بر مشکلات میافزاید .

سفارت انگلیس که از آن حیلۀ طرفی نیست ، ناچار از پشت پرده بدر آمد و بطور رسمی برای ارجاع آصف الدوله ، با دربار وارد مذاکره شد . اگر اصل مراجعت آصف الدوله آنقدرها مهم نبود ، ولی دخالت انگلستان در این موضوع صد درصد داخلی ، قضیه را مهم کرد ، برای امیر کبیر غیر قابل تحمل بود که اجازه دهد انگلستان تا این حدود در موضوعات داخلی و بی ارتباط با سفارت ، مداخله کند و بحق ، صلاح نمیدانست که روی موافقت با آنهاشان دهد و ناچار بایستی شاه را با خود همراه کند ، امیر با ادلهای قانع کننده ، شاه را معتقد ساخت که اگر در این وقت که سالار پسر آصف الدوله علم مخالفت با دولت مرکزی را برافراشته ، پدرش را بیاختخت میاوریم ، انعکاس آن این است که دولت از عهدۀ سالار یاغی بر نیامده و برای آرام کردن مشهد ، متوسل به آصف الدوله شده و اگر نیروهای اعزامی ، سالار را شکست دهند و آرامش را برقرار کنند ، به اسم خدمت آصف الدوله تمام میشود ، نه لیاقت و قدرت حکومت مرکزی و این باعث ضعف حکومت مرکزی در افکار عمومی است و اصولاً نوعی سازش با شورشیان بحساب میآید .

درست همان نقطه ای را که انگلستان برای قانع کردن شاه و جلب موافقت او انتخاب کرده بود ، امیر از دستان گرفت و بصورت معکوس آنرا

بمنوان دلیل عدم موافقت بخورد شاه داد و از آنجا که ناصرالدین شاه بهمری و معلم خود، حداکثر اعتماد و اطمینان را داشت نظر او را بر نظر عمال استعمار ترجیح داد .

۰۰۰

آصف الدوله دو نامه، یکی بشاه و دیگری بهامیرنوشت و تقاضا کرد که باو اجازه مراجعت بهایران بدهند و اشتباه او این بود که نامهها را توسط سفارت انگلیس پیش شاه و امیر فرستاد او خیال میکرد که در دوران صدارت امیرهم مثل سابق، سفارت انگلیس حلال مشکلات است .

کنل فرانت کردار سفارت انگلستان نامهها را به شاه و امیر رسانید، شاید اگر این نامهها را بدون واسطه‌ی مقامات انگلیسی به مقصد میرسند بی‌تأثیر نبود، ولی چون دست خارجی آنهم دولتی استعمارگر در آن دیده شد، کملا بی‌اثر ماند و هر چه سفارت بریتانیا بر سر این موضوع بیشتر مقاومت کرد، کمتر نتیجه گرفت .

۰۰۰

بعد از سرکوب شدن فتنه‌ی سالار و اعاده آرامش مشهد، امیرکبیر برای توسعه عمارت و باغ ارك تهران و یا بمنظور دیگری دستور داد خانه‌های متعلق به آصف الدوله را که اغلب آنها از خالصجات بود خراب کنند و بجای آنها خانه‌های کم ارزش به مباشر املاك او تسلیم کنند .

سفارت انگلیس از طرف آصف الدوله، مدعی امیر شد و با دخالت خود آنچنان را آنچنان تر و امیر را در تصمیم خود پا برجاستر کرد، سنیر انگلیس ضمن نامه‌ای در تاریخ ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۶۶ در این باره بهامیر نوشت :

۱- Colonel Frount

«... آنجناب استعمار دارند که دولت علیه انگلیس چند مراقبت در امورات جناب آصف الدوله را منظور دارند و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد و باعث این مراقبت دولت علیه انگلیس هم این است که جناب معزی‌الیه در ایام حکومت همواره اوقات کمال رعایت و حمایت و مراقبت از کان و اموران و سیاحان دولت علیه انگلیس را منظور میکرد...»

با کمال تأسف، مسرور شد که اولیای این دولت علیه، خاندنهای او و مشوین او را ضبط و خراب مینمایند، بجهت دست دارالاماره و منظور دارند که از برای آنها عمارات و اعیانی جزئی تنخواه بدهند...»^۱

امیر کبیر از مضامین نامه‌ی فوق، احساس کرد که سفارت بریتانیا باره‌ی وعده میدهد که اگر مراعات منافع و مصالح استعماری آنها را بنماید و مصالح ملت را در راه منافع آنها قربانی کند در روزهای احتیاج از حمایت و تدبیر انگلستان برخوردار خواهد شد. از این تطمیع، سخت برآشفته و احساسات ضد استعماری برافروختنهایش شعله‌ور گردید، یک جواب تند و محکم و دندان شکن به اظهارات وزیر مختار انگلستان نوشت و همی اظهارات او را حرف به حرف باطل کرد.

وزیر مختار انگلیس در مقابل منطلق قوی و اظهارات مستدل امیر کبیر متوسل به تهدید و ارباب شد و در رجب ۱۲۶۶ به امیر نوشت:

«... هر چند در بعضی فقرات که دوستدار اظهار کرده است چه در ظاهر وجه در باطن، به عکس نتیجه بخشیده است و آن جناب چنین دریافت کرده اند که این قسم مرعی داشتن بهتر از سایر شقوق است، یا آنکه دوستدار استنباط بعضی فقرات را نمیکند، گرچه میدانند که بی حاصل است لیکن دور نیست که روزی نتیجه و ثمری ببخشند، اگر هم نبخشند در دوستی تکلیف خود را به عمل آورده است

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس

اما خیلی تأسف می‌خورد که اسرار این قسم اتفاق می‌افتد بجهت
دسبب بجزیه‌های جزئی مراتب کلیه که دوستی مقتضی آن نیست بمنصه‌ی
ظهور می‌آید.^۱

جانب این است که خود سفیر انگلیس در این نامه تصریح دارد
که وساطت او نتیجه‌ی معکوس داده و کار را مشکلتر کرده و امیرکبیر
برخلاف تقاضای او رفتار مینماید، درست همان چیزی که ما در صدور
اثبات آن هستیم، این جمله از نامه‌ی شیل را تکرار میکنیم:

«... در بعضی فقرات که دوستدار اظهار کرده است چه
در ظاهر و چه در باطن به عکس نتیجه بخشیده.»

این تهدید و ارعاب هم امیر را از میدان بدر نبرد، و برعکس، ضمن
نامه‌ای بمشیل، سفیر انگلیس حالی کرد که او اطلاع دارد در اطراف سفیر
انگلیس افرادی هستند که علیه دولت امیر، تمامی و سخن‌چینی و توطئه
میکنند و ضمناً مسئولیت توقیف اموال آصف الدوله را برگردن شخص شاه
و معلول اراده او معرفی کرد و نوشت:

«... دوستدار هرگز در عالم دوستی خود، گمان نداشت که
اقوال غرض‌آمیز را که در حق دوستدار بآن جناب می‌گویند باور
نمایند...»^۲

سفیر انگلیس که از تهدید خود نتیجه‌ای نگرفته و علاوه‌ی چیزی
هم بدکار شده بود، لحن خود را عوض کرد و ضمن نامه‌ی ملایم و مهربانگیزی
حسن ظن خود را نسبت به امیر اظهار کرده و ضمناً مسئله‌ی اموال
الهیاریخان آصف الدوله را هم به‌مروت و اتصاف شخص امیر واگذار کرد.
خلاصه‌ی بحث اینکه: وساطت‌ها و دخالت‌های سفارت انگلیس در

۱- اسناد وزارت امور خارجه انگلیس.

۲- * * * *

موضوع مراجعت آشفالدوله ومصادره اموال او، نه تنها نتیجه‌ای نداد ، بلکه کار را سخت‌تر کرد .

در مورد شکنج بستها:

سابقاً در بخش سیاست مذهبی امیرکبیر و اجمع به بست نشینی و انقضاء آن توسط امیر بحث کردیم و این‌که فقط به‌عکس العمل سیاست استعماری انگلیس، در مقابل این اقدام می‌پردازیم .

سنت بست نشینی، از نظر اینکه باعث آلوده کردن ساحات مقدس مذهب و مراکز دینی و پیشوایان دین میشد و هم از اینجهت که مفر و مأمنی برای مخالفان دولت و کسانی‌که میل داشتند در خدمت استعمار باشند بود، استعمارگران میل داشتند که لغو نگردد و لذا وقتی‌که امیرکبیر دستور انقضاء بست‌ها و اجازه جلب بست‌نشینان را به‌محاکم قضائی صادر کرد اول کسی که علم مخالفت را برداشت، سفارتخانه‌ی انگلیس بود ، کلنل شیل^۱ ضمن نامه‌ای در تاریخ ۲۵ رجب ۱۲۶۶ به‌امیر نوشت :

«... آشکار است که ناعت منفعت‌کامی و آسایش رعایا این است که چنین مراجع و مقری برپا و برقرار باشد، از دست ظلم و تعدی خصوص در جاهایی‌که دور از پایتخت است... چون اعتقاد باطنی دوستدار اینست که بودن بست در این مملکت ، از برای همه‌کس خوب است، امید دارد که آنجناب در این فقره درست تفکر فرمایند و این اظهاری که کرده است ، بعضی دوستی بشمارند . در انگلستان يك دفعه این قانون بود ، بند در سج منسوخ شد بنا بر ترقی در سبیل راسیون علم و انسانیت و نظم و ترتیب در طبیعت خلق، کمال امید دارد که ایران هم به‌دادن سیاق بتواند خود را از این قانون به‌رماند سازد»^۲.

۱- Colonel Shil

۲- نقل از امیرکبیر و ایران صفحه ۲۳۲-جواب اول

ولی امیرکبیر که قبلاً بخاطر منافع ملت و مملکت تصمیم خود را گرفته بود، دخالت سفارت انگلیس در يك چنین مسئله‌ی صدهود داخلی او را معصوم تر کرد و کارشکنی‌ها و مخالفت‌های استعمارگران و کسانی که این انقلاب را مخالف منافع خود می‌پنداشتند، توانست او را وادار کند که حتی یک قدم عقب‌نشینی کند.

ناگفته نگذاریم که سفارت انگلستان برای مقابله با این اقدام و کارشکنی در مقابل این اصلاح، اشرار و مفسدین را تحت حمایت رسمی خود میگرفت و از آنها دفاع میکرد و همیشه از این راه مزاحمت دولت و مانع چرخش سریع چرخ‌های کشور میشد، نمونه‌هایی از این کارشکنی و مزاحمت را در آینده خواهید دید.

۴ در مورد شکنجه :

شکی نیست که شکنجه دادن و آزار نمودن انسانها جز در موارد محدودی که دین یا قانون برای تنبیه مجرمین آن‌هم بخاطر حفظ منافع افراد و اجتماع، تعیین کرده‌اند، از وحشیانه‌ترین ظلم‌ها میباشد.

عمر این بدیده لعنتی و این جنایت وحشیانه به مقدار عمر حکومت و دولت موجود رئیس و مرئوس و شاید قوی و ضعیف، در تاریخ بشریت است. قلدرها و زورگوها برای اشباع غریزه غضب و درنده خوئی و برای انتقام و حداقل برای وصول با اهداف خویش، این ظلم را اختراع کرده‌اند و هر کس آمده چیزی بر آن افزوده، تا اینکه تاریخ شکنجه و آزار مشهورین صفحات بیشماری از تاریخ بشریت را پر از ترس و وحشت و نفرت‌بارترین صورت، اشغال کرده و مخصوصاً در کشورهای گرفتار رژیم جهانی استبداد و دیکتاتوری که ملت‌ها بدخواه و میل خود تسلیم نبودند و طبعاً میان مأموران دولت و مردم، تصادم‌های فراوانی رخ میداد، این سنت شوم شیوع بیشتری

داشت، مأموران دولت، برای گرفتن اقرار از متهمین و کشف بایدهای مخالف دولت و کشف محل دینها، مردم را به چوب و فلک می بستند و یا در شکنجه گاهها به انواع و اقسام شکنجه که مطالعی آنها بتدبیر انسان را بلرزه در می آورد دچار میکردند^۱.

۱- این سنت مذموم و رویه شوم سابقه ای باندازه عمر خودخواهی و شخص پرستی انسانها در جامعه بشریت دارد و باینروئی که از شیطنیت و درنده صفتی انسانها گرفته تطورات و تحولات و تنوعی هم بخود گرفته است.

چینی ها و ژوزیت های اسپانیا در تاریخ، افراطی تر از سایر ملل در این خصوص شناخته شده اند و درسیاهی آنها از این لحاظ از دیگران بیشتر و بیش از همه از این رمگذر لکهای تشنگ و سیاه برداشتن بشریت گذارده اند ما اینجا چند نمونه از شکنجه های معمول در کشورهای مختلف جهان را از کتاب سال ۱۳۴۱ کیهان صفحات ۸۱۸ - ۸۱۹ نقل میکنیم.

در چین:

چینی ها در گذشته، متهمان و مجرمان را بطور رسمی با طرق و وسائل دلیل شکنجه میدادند:

۱- مرب و یا فلز گذاخته و عذاب دیگر در دهان یا گوش یا بینی آنها میریختند.

۲- تریشه نی لای ناخنهای متهم یا مجرم می کردند.

۳- موهای سر متهم را می تراشیدند و او را در جایی محکم می بستند که اصلاً نتواند حرکت کند سپس قطرات آب بسیار سردی از بالای سر با هواصل زمانی معین و حساب شده، بر سر او میچکاندند، ممکن بود این وضع روزها پشت سر هم ادامه یابد تا متهم یا اعتراف کند و یا دیوانه بشود.

۴- متهم را محکم به جایی می بستند و با ابزار مخصوص، کف پای او را قلقلک میدادند، از شدت خنده و تحریکات عصبی چه بسا اشخاص دیوانه میشدند.

۵- گوسفندانی تربیت کرده بودند که با لیپدن کف پا و یا مواضع دیگر تحریک پذیر، همان حالت قلقلک را بوجود می آوردند.

۶- متهم را به تیرستونی می بستند، و بشه بند بدن او را از سرانگشتان

←

در دوران سلطنت محمدشاه ، حالت ترحم و شکنجی که مرض

دست و پا به بالا قطع میکردند .

۷- منجم را چندین روز متوالی تشنه نگذاشتند و پس از مدت‌ها عطش و التهاب، آب شور و مملو از نمک به او میدادند.

در اسپانیا :

مسیحیان اسپانیا که صبحه سیاه تاریخ شکنجه آنها بیشتر بر بوط بهایذاع و آزار ملکانان است طریق دلی را در شکنجه‌کار میبردند .

۱- میل سرج شده در آتش ، بیضم منجم میکشیدند.

۲- با گاز انبر جضم منجم یا مجرم را بیرون می آوردند و بجای آن فلز گداخته مغاب و یا فلزلی میریختند .

۳- زبان منجم را مخصوصاً در اتهام کفر ، میریختند.

۴- دستگاه مخصوصی برای شکنش استخوانها و خدا کردن بند بند منجم اختراع کرده بودند این دستگاه مورد استفاده سایر دول اروپا هم واقع شده،
۵- کف پا و کف دست منجم را میوزاندند .

۶- ناخنها را میکشیدند .

۷- پوست سر را میکشیدند .

۸- فلز گداخته در منافذ بدن انسان‌های زنده میریختند .

در فرانسه :

فرانسویها منجمان و مجرمان را بطرف ذیل تحت شکنجه قرار میدادند:

۱- زنده منجم و یا مجرم را در دیگه‌های بزرگ در حال جوش می انداختند (در سال ۱۲۵۷ بودولگا یکی از پولداران فرانسه که حاضر نشده بود بفرانسوای اول ، پادشاه فرانسه ، پول قرض دهنده به اتهام جعل سکفیل ، در میدان خوک قروشان پاریس در دیگه جوشانده شد و جز قالهایی را پیش خوکها انداختند .)

۲- بدن منجم را روی آتش کباب میکردند .

۳- پس از طناب پیچ کردن منجم قینی در دهانش میگذاشتند و آنقدر آب بخلق او میریختند که یا اعتراف کند و یا شکنش بترکد .

۴- پس از طناب پیچ کردن منجم ، با کف او را آویزان کرده و بهر دوپای

طولانی شاه در او بوجود آورده بود و وجود بعضی از صفات روحی انسانی

- ۵- اوتد ریجاً آنتدر وژنه آویزان میکردند تا مفاصل او از هم جدا شود .
- ۵- بر بدن متهم داغ میگذاشتند .
- ۶- اعضاء بدن را قطعه قطعه و تدریجاً قیچی میکردند .
- ۷- دندانهای متهم را با گازانیر میکشیدند و فك او را میشكندند (این عمل بیشتر بایهودیان انجام میشد).
- ۸- میل سرخ شده به چشم میکشیدند و یا فرو کردن چیزی در چشم، متهم و یا محرم را کور میکردند .
- ۹- با گازانیر چشم را بیرون میآوردند و قتلل و یا قلز عذاب بجایش می ریختند .
- ۱۰- دست و پا و سایر اعضاء را می بریدند .
- ۱۱- در مورد اشراف شکنجه مخصوصی بکار میرفت به نام «استراپاده»؛ متهم را به داره میکشیدند تا گهوان ریمان دار را آزاد میکردند، مصلوبی محکم بر زمین میخورد و اعضاء او خورد میشد و این عمل بارها تکرار میشد تا اعتراف کنند یا بمیرند .
- ۱۲- کفشهای مخصوصی که در کف آن اسکنجهای متعددی بکار رفته بود پای متهم و یا محرم کرده و آن قدر با چکش بر کف کفش میکوفتند که استخوانهای پای او خرد میشد .
- ۱۳- کیسوی ذنبا را به دم اسب می بستند و اسب را داغ کرده به قرار و امیداشتند .

در روم :

رومیان قدیم برای شکنجه، جنایات زیر را مرتکب میشدند :

- ۱- به سیخ و میخ میکشیدند .
- ۲- به چنگك آویزان می نمودند .
- ۳- فك میکردند و چوب میزدند .
- ۴- متهم را با مرغ یا گربه یا مار و یا حشرات و جانوران دیگر در يك کبه میکردند .

در حاج میرزا آقاسی صدر اعظم وقت، ایجاب کرد که فرمانی از دربار شاه بطور رسمی صادر گردید که بموجب آن مأموران دولت حق نداشتند منتهرا برای گرفتن اقرار، تحت شکنجه و آزار قرار دهند و بدون اثبات جرم و تقصیر کسی

۵ - بسیاری دیگر از همان نوع شکنجه‌هایی که در مورد سایر کشورها نوشتیم مرتکب میشدند. و طبق قانون، اشراف می‌توانستند شکنجه خود را با پول بخرند و ضغاء از این حق محروم بودند .

در یونان :

یونانیها هم علاوه بر بسیاری از انواع شکنجه‌های فوق‌الذکر :

- ۱- انسان را به چهار پایه می‌بستند و شلاق میزدند.
 - ۲- سر که در بینی متهم میریختند .
 - ۳- پوست بدن متهم یا مجرم را تدریجاً میکندند ،
 - ۴ - بدن متهم را مجروح میکردند و بر جراحتها سر که می‌پاشیدند .
- و طبق رسم ظالمانه‌ای صاحبان برده می‌توانستند بردگان خویش را بجای خود برای شکنجه معرفی کنند.

در ایران :

- ۱- زبان ، گوش و بینی و سایر اعضاء را می‌بریدند .
 - ۲- پوست را تدریجاً می‌کندند .
 - ۳- انسان را زنده زیر خاک میکردند ، یا قسمتی از بدن او را زیر خاک میکردند (انوشیروان به اصطلاح عادل، مزدکیان را از طرف سر تا پینه در یک محوطه زیر خاک کرد و باغ مزدکیان درست کرد) .
 - ۴- میل سرخ می‌کشیدند .
 - ۵- غل و زنجیر میکردند .
 - ۶- شمع آجین مینمودند .
 - ۷- فلک می‌گرفته .
 - ۸- مواد مذاب در حلق میریختند .
- البته منظور این نیست که تمام انواع شکنجه‌های تاریخ را بشماریم و فقط به‌عنوان نمونه چتمورد را آورده‌یم .

را تنبیه نمایند . این فرمان بتمام نواحی کشور و همه حکام ولایات ابلاغ گردید و تاحدی برای افراد مظلوم و بی پناه مفید واقع شد، ولی بی حالی شاه و وزیر و خرابی اوضاع اداری و مأموران دولتی ، باعث شد که این فرمان درست اجرا نشود و از طرفی ، با نبودن دستگاه منظم و مقتدر امنیتی در کشور، این فرمان بر شرارت عفسدین و الوابط افزود و ناامنی های بیشتری ایجاد کردند ، همه ی این جهات سبب شد که این فرمان مفید و این اقدام انسانی خیلی زود عملاً متروک شود .

در اوائل زمانداری امیرکبیر ، آشوبها و فتنه ها و یاغیگری های فراوان و بی درپی ایجاب میکرد که امیر به حکام ولایات و فرماندهان نیروهای مأمور سرکوب کردن فتنه ها ، اجازه شدت عمل و اعمال فشار بدهد، طبعاً شکنجه و آزار و تنبیهای سخت در اطراف کشور و مخصوصاً در محیط های آلوده و شورش، زیاد انجام میشد، در میان افرادی که مورد مواخذه و تنبیه مأموران دولت واقع میشدند ، نوکران استعمار و دوستان و یا مأموران سفارت انگلیس در روس هم وجود داشتند و طبعاً ازار باب خود تقاضای چاره و رفع این ناراحتی را مینمودند و سفارت روس و انگلیس را وادار کردند که با دولت در این خصوص وارد مذاکره شوند ، دو سفارت انگلستان و روسیه با دداشت مشترکی به امیر کبیر تسلیم کردند و خواستار تحدید فرمان منع شکنجه که در زمان شاه سابق صادر گردیده بود ، شدند .

امیر گرچه خود جداً مایل بود چنین فرمانی را صادر کند و جلوتجاوز و ظلم مأموران دولت را بگیرد ولی پیشنهاد و اصرار استعمارگران، او را بر سر دید واداشت، زیرا او تردیدی نداشت که دول استعمارگر، بخاطر حرص انسان دوستی و مبارزه با پیدادگری، چنین تقاضا و اصرار و پشت کاری ندارند چون در همان تاریخ مستعمرات انگلستان در سراسر جهان و مخصوصاً

هندوستان، هر روز و هر شب شاهد رها شدنهای زجر و شکنجه نسبت به مردم آزاد و فداکار و مبارز که بخاطر منافع مردم محروم، با استعماریکاری میکردند بود و همواره مدعیانفر انسان شریف و مبارز در سیاه چالهای زندانهای مستعمرات انگلیس زیر شکنجههای قرون وسطایی، بابت نهای مامور سوخته شده خان میدادند و اجساد قطعه قطعهی آنها بدون اطلاع بازماندگان شان با زیر خاک میرفت و با طعمهی نهنگان دریا میشد.

اگر مردم عادی از این جنایات، اطلاع نداشتند، امیر کبیر که خود اهل بنیه بود کمالاً از این جنایات و مظالم استعمار اطلاع داشت و نمیتوانست باور کند که کلنل شیل، سفیر انگلستان بخاطر عدهای دزد و یاغی و حامسوس و غیره که در ایران شکنجه دیده اند، برای خدا و وجدان، چنین سینه چاک بزند و شکی نداشت که این هاشک تماشای ریختن ها جزئی از همان برنامه وسیع استعماری است که انگلستان در بیشتر نقاط جهان در دست اجرا دارد. امیر میگفت: اگرگر بهار روزی بخاطر خدا موش گرفتند، گرگان استعماری هم که خون هزاران انسان بیگناه از چنگال و دندان تنان میچکد، برای وجدان، با خدا در راه حمایت انسانهای ضعیف قیام خواهند کرد. شاید اگر این نامه را دوفسارت روس و انگلیس نوشته بودند، در همان تاریخ خود امیر دستور منع شکنجه را صادر کرده بود. ولی این دخالت بیجای استعمارگران که بحق امیر را وادار کرده مطالعهای بیشتری در جواب نظر بنماید، تا در مسیر منافع استعمار قدیمی بر نداشته باشد، چند مباحثی کلراً به تأخیر انداخت، اما عملاً جلوا این عمل وحشیانه را گرفته بود.

در جواب نامه سفارتین يك نامهای متین و محکمی به عنوان شاه نوشت و با صراحت اعلام داشت که انجام چنین اصلاحاتی احتیاج به دخالت

یگانگان ندارد و هر وقت مناسب وضع کشور ایران بدانیم خودمان اقدام میکنیم ، قسمتی از آن چنین است :

و ... دریاب شکنجه‌ی حکام نسبت برعیت، فرمایش سرکار اقدس همایون پادشاهی این است : از اینکه خداوند عالم نعمت با عظمت سلطنت را بما ارزانی داشته یا و قانون ما بایندگان خدا مبنی بر عدل است بی آنکه در این باب از خارج مداخله و اظهار شود ، بدیهی است که راضی نیستیم که از حکام چنین عملی صادر شود و برخلافی عملکردی و رعیت پروری لازم میدانیم که بنفسه الشریف مراقب و ملتزم انتظام امور مداخله‌ی مملکت شده ، نگذاریم که حکام کسی را شکنجه نمایند ولی از قراریکه آنجنابان استحضار دارند که از بدو سلطنت ما تابعان الواط و اشرار در فارس و عراق و یزد و خراسان و دیگر ولایات جقدرها باعث اغتشاش و خرابی مملکت و رعیت شده‌اند و مشغول نهب و غارت اموال تجار گشته‌اند ، اگر در خلال این اوضاع و احوال اینگونه احکمی که اشرار قطاع الطريق عمل بر عدل نمی‌نمایند ، صادر شود باعث ازدیاد جرات و جارت الواط و اشرار خواهد شد. انشاء الله در این اوقات که امر مالک معز و به را مظلوم و مقتضی وقت دانستیم البته ما خود حکم صادر خواهیم فرمود که حکام نتوانند رعیت ما را شکنجه نمایند ...^۱

باین جواب آنها را مأیوس کرد ، سفارت روس و انگلیس مطمئن شدند که امیر به تقاضای آنها ترتیبی اثر نمیدهد و در ناصحا صراحتاً دخالت آنها را در کارهای داخلی کشور معکوم مینماید ، لذا دست از اصرار و الحاح برداشتند و سپس امیر شاه را وادار کرد که فرمان ذیل را برای جلوگیری از شکنجه‌ی خلق خدا صادر نمود :

و در این وقت از قرارشایانیکه معروض سمع همایون افتاد ، حکام ولایات مکرر ، بندگان خدا را خواه بجهت اقرار تقصیری که

۱ - استاد رسمی دولتی .

متهم میشوند و خواه محض ایراد جای اموالشان که پنهان بوده ،
 بهشکنجه عیبگذاردهاند ، چنین حرکت ، منافی مروت و احکام شرع
 و خلاق رای اقدس شهر یاری است . لهذا قدغن میفرمائیم که هیچ
 بهانه ، متهمین را به شکنجه نگذارند . پس از آنکه تقصیر متهمین
 ثابت و محقق گردید به اندازه تقصیرشان گرفتار همان سزای
 شرعی و عرفی گردند و مراقب باشند : که اگر احدی مرتکب چنین
 عملی گردد ، مورد ملاحظه و سیاست واقع خواهد شد . میباید
 حسبالمقرر معمول داشته ، تخلف و تجاوز از مدلول حکم قنا شمول
 ننمایند . ۱۷

مهم این است که برخلاف فرمان محمدشاه ، این فرمان فقط در
 مرحله انشاء و حکم باقی نماند بلکه لیاقت و کردانی و پشت کلامیر کبیر
 آنچنان آمارا بمرحلهای عمل درآورد که موارد تخلف در زمان امیر یا
 دیده نشده و یا بسیار کم و محدود بوده است .

امیر فرمان شاه را همراه با نامه‌های اکید و جدی ، به حکام ولایات
 ابلاغ کرد و برای اینکه ملت هم از مضمون آن مطلع شوند و موارد تخلف
 را با اطلاع دولت مرکزی برسانند ، دستور داد شرح مبسوطی در این خصوص
 در روزنامه وقایع اتفاقیه ، درج شود و اینک قسمتی از آن شرح :

« ... رسم شکنجه را که در عهد سلاطین ماضیه ، فیما بین
 حکام و ضباط ولایات معمول و مدلول بود ، به مراقبت طبع «بارک»
 خوضان بکلی موقوف و متروک داشته ... »

بعد از این ، نعل شیع شکنجه را مرتکب نشوند . در این
 اوقات نیز برای مزید تأکید احکام سابقه اوامر علیه ، عزتقاذ یافت:
 که هیچیک از حکام به این عمل ارتکاب ننموده اسدی را شکنجه
 ننمایند . ۱۸

۱ - امیر کبیر و ایران صفحه ۱۶۶ از اسناد رسمی دولتی نقل میکند .

۲ - روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۳۲ .

از این نوشته برمیآید که قبل از صدور فرمان هم ، حکم ولایات را از شکنجه دادن مردم منع کرده بود .

. امیرکبیر خیلی اصرار داشت : هم به مردم و هم بمقامات خارجی بفهماند که دخالت سفارتخانه‌های روس و انگلیس ابداً در صدور این فرمان ، اثری نداشته است و لذا در روزنامه ، مخصوصاً قید شده بود : « بمصرافت طبع مبارك خودشان » و هم ضمن نامه‌ای به سفارتین انگلیس و روس نوشت :
 « اعلیحضرت ... بی آنکه تهنیتی در این باب به دولت دیگری نمایند یا به داخله خارجی راضی شوند ، به صراقت طبع هایون ، محض اینکه فرخ رعیت پروری و مملکتداری و امور داخله خودشان میدانستند . این رأفت و رحمت خدیوانه را در حق رعایای خود قبول داشتند . که حکام ولایات ممالك محروسه‌ی پادشاهی نتوانند آنها را شکنجه نمایند . »^۱

۵ - در مورد بانی‌ها :

در فصل جاسوسی ، بحث مفصلی از بهائیت و ارتباط آن با استعمار خواهد آمد ، در اینجا فقط از لحاظ اینکه در این مسئله‌ی داخلی دخالت خارجی‌ها و حمایت استعمار ، زیاد چشم می‌خورد بعنوان مثال بآن اشاره میکنیم :

امیرکبیر علاوه بر اینکه از نظر دینی نمیتوانست وجود چنین فرقه‌ی گمراه و گمراه‌کننده‌ای را تحمل کند ، از جنبه‌ی سیاسی هم وجود حزبی که در داخل سفارتخانه‌های دول استعمارگر تطفه‌ی آن منعقد شده و از پستان دایه‌ی استعمار شیر خورده بود و در دامان استعمار رشد یافته و بزرگ و بزرگتر میشد ، برای او غیر قابل تحمل بود .

عنمای معتقد بودند که شدت عمل در مورد آن گمراهان بخرج

۱ - امیرکبیر و ایران صفحه ۱۶۶ از اسناد رسمی دولتی نقل میکند .

دادن ، صحیح نیست، زیرا وجهی مظلومی بخود میگیرند و بلندگوهای
استعمار هم برای آنها نوحه‌رایی و عزاداری براه می‌اندازند و آنچنان را
آنچنان تر میکنند و اگر دولت بتواند ماهیت آنها را آنطور که هست برملا
سازد ، خود بخود این حزب سقوط میکند .

ممکن است این نظریه تاحدی هم صحیح بوده ، ولی امیر کبیر
در مورد خطرات استعمار و عمال و جاسوسان آن ، تاسرحد حساسیت تهییج
شده و عمق خطرا درك کرده و مخصوصاً میدید که استعمار در جلد این
با اصطلاح «منهب» در بسیاری از شهرهای ایران و مخصوصاً در مرکز و شمال
و شرق سخت به تکاپو افتاده و میرود که بصورت خطری علاج ناپذیر درآید
لذا مصمم شد به بر قیمتی که تمام شود ، این قتنه را بخواباند و با نیابت
جدبیت و شدت عمل دست بکار شد و شاید هم حق با امیر بود .

استعمارگران روس و انگلیس که نوزاد نامشروع خود را در خطر و
زحمات و مخارج گزاف و کلان چندین ساله‌ی خویش را هباء منثوراً و
در نتیجه ، نقشه‌های استعماری را که از این رهگنر بایستی پیاده شود ،
نقش بر آب دیدند ، به دستوپا افتادند که شاید در امیر نفوذ کنند و او را
از این تصمیم منحرف نمایند ، آنها خوب میدانستند که امیر اگر با این
بشکل ، مبارزه با جاسوسان بایی را ادامه دهد ، این باند را بکلی ریشه‌کن
خواهد کرد و مسلماً اگر چند سال دیگر او زنده و مصغر نگر مانده بود ،
بایگیری و مشتقات آن را فقط در زباله‌دان تاریخ میشد پیدا کرد .

یکی از اقدامات استعمارگران برای نجات دست پرورده‌های خود ،
این بود که سردمداران بایه را تحریك کردند که از دولت عثمانی و دولت
انگلیس تقاضای میانجیگری و دخالت کنند . درست ، همان چیزی که برخشم
و نفرت امیر کبیر افزود و او را در تصمیم خود جدی تر و راسخ تر کرد . وزیر مختار

روس در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۵۰ ، بایانس و نومییدی به وزارت خارجی روسیه درباره یارپهای زنجان که در اثر شدت عمل دولت ، متأسل شده بودند و انقلابشان سرکوب شده بود چنین گزارش میدهد :

«محمدعلی سردسته آنها از سامی افتدی سفیر دولت عثمانی و کلنل شیل وزیر مختار انگلیس در تهران ، درخواست وساطت نمود . ولی مسکرا انگلیسی من ، معتقد میباشد که مشکل است دولت ایران راضی به دخالت بیگانه برای خاطر این فرقه شود . ۱۰

۶- در مورد يك استخدام:

وزیر مختار روسیه شخصی را بنام محمدعلی که از کرمانندان قتلگیری روسیه در گیلان بوده به امیر معرفی کرد و از خدمات او بسیار اظهار رشایت نمود و از امیر کتباً درخواست کرد که به او شغل خوبی واگذار کند . او بامیر نوشت :

«... لهذا متوقع است که اظهار التئانی درباره او بشود و بهترین التئانی که در حق مشارالیه میشود ، به نظر دوستدار چنین مینماید که او را بمنصب نیابت توپخانه مبارکه ، سرافراز فرمایند .
حرد فی شهر جمادی الاولی ۱۲۶۷ ه .

سفیر روس کار محمدعلی را مشکل کرد ، اگر این شخص لیاقتی داشت و برای شغل مستقیماً به مقامات مربوطه مراجعه میکرد ، تحقیقاً موفق میشد ، ولی اشتباه او این بود که از راه توصیه ی یک مقام خارجی ، آنهم دولتی که به انکاء پیمان ترکمانچای ، میخواست به ایران اربابی بفروشد ، وارد شد . امیر کبیر در جواب سفیر روس نوشت :

«... آنجناب خواهش کرده بودند که منصب نیابت توپخانه به او داده شود ، اولاً : دوستدار نمیداند که مومی الیه استحقاق این

۱- خودش بایده ، تألیف ایوانف روسی ، سند شماره ۱۶ .

منصب را در توپخانه دارد یانه ؛ زیرا که در خدمات توپخانه هرگز
ممدر خدمتی نشده ، علاوه : البته بسمع آن جناب رسیده که از بدو
این دولت ، بموجب کتابچه مهوره ، قرار شده که مناسب توپخانه
موقوف به بودن جا باشد^۱

با اینکه موضوع خیلی ساده و کوچک است و در شرایط عادی ، وساطت
سفیر يك دولت مقتدر و متنفذ باید بی تأثیر نباشد ، اما امیر کبیر به این
وساطت ، نه تنها ترتیب اثر نمیدهد ، بلکه بخاطر اینکه يك نفر ایرانی
برای گرفتن شغلی که ابتدا ارتباطی به خارج ندارد ، متوسل به يك خارجی
شده و بمنظور اینکه اثبات نماید : دوران نفوذ و قدرت خارجی ها
سپری شده بکلی او را مأیوس کرد .

شبه همین قضیه ، در مورد يك نفر ارمنی ایرانی که میخواست از
ایران به قفقازیه مهاجرت کند ، اتفاق افتاد . قنصل روس در تبریز
« اینچکوف » که سابقه ی دوستی و رفاقت با امیر داشت ، بآنکاء دوستی خود ،
از امیر تقاضای صدور اجازه مهاجرت برای او کرد ولی امیر کبیر باز بخاطر
اینکه امور داخلی توسط اجاب حل نشود و باب توسل به بیگانه و دخالت
بیگانه در امور داخلی بگشود ، ترتیب اثری به تقاضای او نداد و در ضمن
جواب نامه ی او نوشت : که قبل از اینهم سفارت روس در تهران ، در مورد
همین شخص همین تقاضا را کرده است و باین جمله ، خیلی زیرکانه به او
فهماند که با سرانگشت مقامات خارجی ، امور داخلی ، سامان پذیر نیست .
از لابلای تاریخ زندگی امیر کبیر موارد بسیاری بدست می آید که
در مورد کله ها ئیکه دخالت و توسط خارجیها میخواست به آنرا حل کند ،
چه کوچک و چه بزرگ ، مقاومت کرده و نگذاشته قدرت بیگانه در داخل
کشور حائل مشکلات شود .

۱ - میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۲۵۲ -

شاید از نظر عده‌ای و مخصوصاً در شرائط عادی، توسل به خارجی، تا این حد شایان سخت‌گیری و شدت عمل نباشد، اما در شرایطی که امیرزمام کلرا بنصرت گرفت و وضعی که تفوز و سلطه‌ی خارجیها در کشور ایجاد کرده بود و امیرکبیر برای به‌مزدن آن بساط ننگین، نیروها را بسیج نموده بود و برای ملرد استعمار که تا اعماق وجود مملکت ریشه دوانیده بود، عفو و اغماض و گذشت و سهل‌انگاری حتی در مسائل و موضوعات جزئی و ساده، عقب‌نشینی از تعقیب هدف محبوب میشد و طبعاً بمسائل بزرگ و اساسی‌تر هم سرایت میکرد.

تاریخ انقلابها گواهاست که چنین سخت‌گیری‌ها و انعطاف‌ناپذیری‌ها، از شرایط اصولی موفقیت و برعکس، سهل‌انگاری‌ها و سامحه‌ها از آفت‌های خسران‌آور انقلاب است.

امیرکبیر، بحق، در راه مبارزه مقدسی که علیه استعمار شروع کرده بود هر چیز جز هدف را ندیده میگرفت و مصالح مملکت را بر همه چیز مقدم میداشت، رفاقت‌ها، سوابق دوستی، وعده‌ها، وعیدها، هدیها، رشوها، و ماطلت‌ها و اعمال تفوزها نمیتوانست او را از راهی که پیش گرفته بود بازدارد.

و فیکه امیرکبیر برای جلوگیری از مداخلات بیجای استیونس قنصل انگلیس در تبریز، با سفارت انگلیس، در کتبخار بود، سفیر انگلیس بمنظور اینکه از عظمت خلافت‌های استیونس در نظر امیر بکاهد سوابق او را یا امیر، و خدماتیکه بخمال خود، به امیر کرده بود تذکر داد، ضمن نامه‌ای نوشت:

«... آبا بهتر نبود که آجتاب به خاطر بیاورند که این

استیونس همان نوکر دولت علیه انگلیس است که در هنگام جلوس

سرکار اعلیحضرت شهریار، به قول همه‌ی خلق، خدمت خیلی

پسندیده و مقبول به پادشاه ایران کرده است و این شخص است که میگویند به بعضی از وزرای ایران^۱ در همان وقت به قدر مقنن درآمد و حمایت خود را دریغ نکرده ، بلکه اهتمام کلی کرد ۲۵۰۰۰ شیبان المعظم ۱۲۴۴ء ، ۲.

امیر کبیر در جواب او نوشت :

« ... اینکه نوشته بودید مستر استیونس خدمت به پادشاه ایران کرده ، دوستدار دردد و قبول این معنی حرف ندارم ، لکن همین قدر از آن جناب استفسار مینماید که اگر کسی وقتی مصدر خدمتی شده باشد ملاحظه ی پاس آن ، تاحدی لازم می شود که اگر مداخلت بهر کار داخله ی مملکتی نماید درباره او سکوت اختیار شود ؟ »^۲

آنها که ادعای میاستعداری و مملکتداری دارند ، از این جواب امیر کبیر درس بگیرند که چگونه با این جواب دندان شکن حریف را مجاب مینماید .

باو میفهماند اولاً خدمتی که اومدنی است مورد تصدیق امیر نیست و ثانیاً او از آن قبیل مردان ساده و کم ظرفیت نیست که بخاطر خدمت کوچک یا بزرگ نمایندگی دولت استعمارگر ، منافع ملك و ملت را نادیده بگیرد و همچنین کشور را در اختیار او بگذارد .

۱ - لایحه منظور خود امیر است .

۲ - استاد وزارت امور خارجه انگلیس .

۳ - امیر کبیر و ایران جلد دوم صفحه ۴۹۱ .

جاسوسی بنفع اجانب

جاسوس بیگانه! چه لفظ زشتی؟ چه واژه منفوری؟ چه جنبش آور
و نفرت بار است؟ و هکذا این همه زشتی و نکبت و نفرت از کجا در این کلمه
کوچک جمع شده؟ و این دو سه حرف، چگونه این همه زشتی و پلیدی
را در خود جای داده است؟

راستی که چگونه معانی در الفاظ اثر میگذارند و هر چه از زشتی
و زیبایی در خود دارند به الفاظ بی تفاوت، منتقل مینمایند و بعضی الفاظ
را آلوده و یا زشت میکنند که مردم دنیا گمانه مسئول بدیها و منشا خوبیها
همین الفاظ را که در واقع نقشی جز نشان و معرف بودن ندارند، میدانند.
در دوران قبل از زمامداری امیر، عمل زشت جاسوسی و خدمت
برای بیگانگان در میان رجال دریاری و خوانین و سران عشایر، خیلی
شیوع داشت و میرفت که در اثر شیوع و عمومیت، زشتی و نفرت خود را
از دست بدهد، آخر وقتی مردابی مثل آقاخان نوری با کمال بی پروائی،
با سفارت انگلستان سر و سر داشته باشند و ورقه تحت الحما یگی و یا
نبیت انگلستان را مایه ای اقتدار و افتخار خود قرار دهند و شخصیتی مثل

آصف الدوله که بقول واتسن یکی از نیرومندترین مردان ایران آنروز بوده، عثاً با انگلستان همکاری کند، از مأموران جزء و دون پایه دولتی و افراد عادی، نمیتوان انتظار داشت که برای تحصیل قدرت و پول، از همکاری با مقامات خارجی و خدمت برای آنها امان داشته باشند.

امیرکبیر و فیکه زمام امور را بدست گرفت، رد پای خدمتگزاران و موکران استعمار را در بسیاری از شئون کشور و مناطق مختلف مشاهده کرد، همان چیزیکه تا سرحد حساسیت از آن تنفر داشت در نادرعالی هشت حاکم، در افراد وابستگی پندربار، در شرق، در غرب، در جنوب، در شمال، در میان عتایر و ابلات، در میان اقلب های مذهبی و معصوم و درین افراد حزب جدیدالولادهایی، بداین سطح افراد حائس وطن فروش، زیاد برخورد میکرد.

برای اینکه وضع این قبیل موکران استعمار را روشن تر مورد بحث و انتقاد قرار دهیم، بهتر این است که انواع و اقسام این سبندار خدمتگزاران استعمار را قبال بنویسیم:

کسانی که در داخل کشوری، بشفیع کشور دیگری خدمت میکنند چند دسندی دلیل تقسیم میشوند:

۱- مأمورین خود کشور خارجی که رسماً بدعنوان جاسوسی استخدام شده و بکشور مورد نظر اعزام گردیده اند.

۲- افرادی که از کشورهای خارجی بمعنوان کارشناس و متخصص امور فنی و علمی و غیره بکشورهای مورد نظر، اعزام میشوند و ضمن خدمت برای آن کشور، خدمات لازم را در راه منافع مملکت خویش از راه های مختلف انجام میدهند.

۳- مردمی که دانسته، برای منافع پست شخصی، بطور رسمی در

کادر جاسوسان خارجی، علیه منافع و مصالح ملت و کشور خویش خدمت به اجانب و خیانت بخودی مینمایند .

۴- افرادی که با مقامات خارجی تماس دارند و بخیال خود بدون اینکه عامل اجرای مقاصد آنها باشند میخواهند از آنها استفاده نمایند ولی گول میخورند و بدیگانه خدمت میکنند .

امیرکبیر وارد کشوری بود که از هر چهار نوع جاسوسان فوق ، در آن وجود داشت و مخصوصاً جاسوسان انگلیسی (که بیش از هر کشور دیگری به تریست جاسوس اهتمام میداد و میداد و چون از این مجرای نفع انسانی منافع کلانی بقیمت نابودی و ورشکستگی دها کشور جهان برده، گمان نمیرود که هنوز هم از آن دلزد باشد) در گوشه و کنار کشور زیاده تر بودند .

جاسوسان انگلیسی از نوع اول و دوم در ایران آنروز بصورت های مختلف ، فبیض درویشی، گدائی، تاجر، کلب، دلیب، کلشناس نظامی و فنی و روحانی، در سراسر کشور منشر شده بودند، بنهمه جا میرفتند و هر کسی کمیل داشتند تماس برقرار میکردند و از هر جا که لازم میدانستند نقشه برداری میکردند و با ابزار مخصوص کلر که در اختیار آنها بود حداکثر استفاده را از موقعیت مینمودند .

از جمله این جاسوسان «سرا دارد لدویج میتفوره انگلیسی» است که پنج سال مأمور مراکش بوده و در سال ۱۸۳۹ از مراکش بطرف ایران حرکت میکند ، در بغداد که در آن تاریخ مرکز جاسوسی ایران بوده با نمای از شاهزادگان فراری و تبعیدی که در آنجا تحت حمایت انگلستان بودند و با جاسوسان دیگر که اطلاعات کلفی در باره ایران داشتند، تماس میگیرد و در ربيع الاول ۱۲۵۶ با ایران میآید .

در کرمانشاه، یکی از همراهاتی که میخواستند پولی از او دریاورد
و او تمیذاده او را بمقامات دولتی معرفی میکند و چند هفته‌ای هم در
کرمانشاه و کنگاور در اردوی شاه گیر بوده است و با اینکه مأموریت او در
اصفهان و یزد و کرمان و بلوچستان و سیستان تا افغانستان بوده است موفق
نمیشود که از دولت ایران اجازه مسافرت از این راه به افغانستان را تحصیل
کند و با اجازه از راه تهران و خراسان بطرف افغانستان حرکت میکند.
مدتی در خراسان میماند و مورد پذیرائی گرم آصف الدوله واقع میشود و
در همان مدت اقامت در خراسان، اطلاعات گرانبهایی از وضع ایران و روابط
ایران با هرات و امیرنشینهای دیگر افغانستان بدست میآورد و سپس
به افغانستان میرود.

میتفورد شرح این مسافرت خود را در دو جلد کتاب چاپ و منتشر
کرده است^۱.

یکی دیگر از جاسوسان زبر دست انگلیس «سراوستن هری
لایارد»^۲ است که دوباره بمقام معاونت و وزارت خارجه بریتانیا رسیده،
این جاسوس، همراه میتفورد به ایران آمده و در همدان از او جدا شده
بطرف حوزه مأموریت خود «ایل بختیاری» رفته است و به قدری با محمد
تقی خان رئیس ایل بختیاری دوست و صمیمی شده که به تعبیر خودتی جزء
خاندان او محسوب میشده، در همان تاریخ محمد تقی خان بستاور مستقر
کردن منطقه بختیاری و جدا کردن آن از ایران، علیه دولت مرکزی
قیام کرده بود.

لایارد رابط میان بختیاری‌ها و مقامات انگلیسی بود، از طرف

۱- روابط سیاسی ایران و انگلیس نوشته آقای محمود محمود جلد دوم
صفحه ۲۶۱ تا ۲۶۴ چاپ دوم.

۲- Sir Austin Henry Layard

انگلیسها برای بختیاری‌ها اسلحه و پول میگرفت و با وعده‌های مختلف آنها را تحريك و تقويت ميكرد و بآنها الهام میداد. درست در همان تاریخی که نیروهای انگلستان در جزیره خارك برای منصرف کردن محمد شاه هرات، پیاده شده بودند و شایع بود که انگلستان میخواهد شیراز و خوزستان و اصفهان را اشغال کند، لایارد و محمد تقی خان درباره رسمیت تناختن دولت مستقل بختیاری از طرف انگلستان، پس از اشغال فارس و خوزستان و اصفهان، مذاکره میکردند.

لایارد از طرف محمد تقی خان برای مذاکره، پیش کلمات هسل ورموند قشون انگلیسی در جزیره خارك و وزیر و سفیر کمپانی هندشرقی، رفته و پس از مذاکره به ایل بختیاری مراجعت کرده و در تمام مدتی که بختیاری‌ها با دولت مرکزی در جنگ وجدال بوده‌اند، در میان آنها مانده و آنها را راهنمایی میکرده است و نامهای هم از طرف محمد تقی خان به «مسترفرت» تاجر انگلیسی در هندوستان نوشته و از او تقاضا کرده که «ب تجارت ما ایل بختیاری و رودپل کالامیان هندو بختیاری‌ها را بگشاید. این مردم را از شکست محمد تقی خان از نیروهای دولتی، خود را با اصفهان میرساند و از آنجا پس از اتمام مأموریت خویش، به استانبول میرود».

یکی دیگر از جاسوسان انگلیس دکتر ژوزف ولف است که در ۱۸۳۰

سال و افغانستان سفر کرده است: باراول در سال ۱۸۳۰ و بار دوم ۱۸۳۳ ولف به صورت يك نفر روحانی و کشیش و مدعی کشف و کرامت و ارتباط باعیب، با مردم تماس میگرفت و از طبقات مختلف آنچه که میخواست بشنید در میآورد و ضمناً خود را مبشر حضرت مسیح (ع) قلمداد میکرد.

مأموریت ولف بیشتر در خصوص مسئله‌ی افغانستان بوده و لذا

۱ - روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۳۶۵ تا ۳۸۰

جانب دوم.

اغلب در خراسان که مرکز ولایت جاسوسان انگلیسی بود، اقامت میگزیدند.^۱
 افراد دیگری از قبیل فریه^۲ و ادوارد استویک^۳ و گلداسمیت^۴
 و ژنرال سایکس^۵ و دهها دیپلمات و صاحب منصب دیگر انگلیسی که
 نامتان و شرح مافرت و خدماتشان در سفرنامهها و سایر مدارک سیاسی،
 ثبت است، در ردیف همین نوع جاسوساناند و لزومی ندارد که در اینجا
 مابشرح حال و خدمات آنها را بیادیم.

و اما جاسوسانی که در لباس مستشار و کارشناس بایران می آمدند
 خیلی فراوان و ضمناً بسیار هم خطرناک و مضر بوده اند که نمونه ای از آنها
 همان سرگراوولی است که در جنگهای ایران و روس، آن خیانت بزرگ
 را نمود و آن شعار استعمار را ابتکار کرد.

امیر کبیر با ایجاد یک کادر ضد اطلاعات، سراسر کشور و مخصوصاً
 مناطق آورده و مشکوک را زیر نظر گرفت و نگذاشت که مأموران خارجی
 در داخل کشور، میدان فعالیت پیدا کنند. مخصوصاً در داخل سفارتخانهها
 افراد زیرک و کاردانی را گماشت و نه تنها مانع جاسوسی اجانب میشد بلکه
 اسرار سیاسی آنها را هم کشف میکرد و از طرفی بخشنه ای صادر کرد و هرگونه
 تماس مردم عادی را با مأموران سیاسی کشورهای بیگانه، قنغن کرد و در
 راه اجرای آن هم شدت عمل بخرج داد.

چنان مأموران خارجی را تحت نظارت و کنترل در آورده بود که حتی
 در داخل سفارتخانهها کمتر توطئه و حادثه ای از نظر او دور میماند.

اعضاء سفارت روس در این خصوص می گفتند: ایرانی به بی جهت

۱ - روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۳۸۰ تا ۳۸۳

جانب دوم.

۲ - Ferryer

۳ - Eastwick

۴ - Goldsmid

۵ - Jenreal Six

قائل بوجود جن نیستند و لابد امیر نظام تسخیر جن کرده است که تا این حد از اسرار سفارت ما اختلاع دارد^۱.

خدمتگزاران بیگانه:

دو دسته سوم و چهارم را در يك فعل و تحت عنوان «خدمتگزاران بیگانه» مورد بحث قرار میدهیم، زیرا تاریخ، لکه‌نگ خدمت به بیگانه را بر دامن عدد زیادی از افراد زده، ولی تشخیص اینکه این افراد، از دسته سوم، یا چهارم اند کلاً آسانی نیست. زیرا این موضوعی است که اصولاً مبنای کوشش بر اختلاف و سراسر و اغلب، از مجرای آثار، چیزی از آن معلوم و آشوف می‌گردد و آثار عمل این دو صنف از نوکران اجانب، در بسیاری از موارد یکسان است و ما نمی‌خواهیم در نوشته‌ی خود فردی را که گول خورده و عدل خلاقی برنگ شده، بنام جاسوس رسمی و عمدی و مقصر معرفی کنیم.

عبر ما این دمام، اغلب در پشت پرده بوده‌اند و بسیاری از غل و عوامل و نتایج اقدامات آنها حتی بر خودشان هم روشن نیست و بسیاری اسرار آن، از دسترس تاریخ هم بدور مانده و در سینه‌ی روزگار مدفون شده است.

حلی لازم است که در این خصوص نویسندگان دقت و بررسی کفلی ببندند و با احتیاط راجع به افراد تفاوت نمایند که مبدا برخلاف واقع و حقیقت، شخص یا خاندانی را آلوده و رسوا سازند و روی همین جهت، در این بحث ما نام بسیاری از افرادی را که در تاریخ بعنوان «خادم بیگانه» و خائن به وطن ذکر شده، نمی‌آوریم که مبدا دامن پاکی را آلوده نمائیم و در عین حال، نویسنده ناگزیر است نام بعضی را هم بیاورد و در این صورت

۱- میرزا تقی خان امیر کبیر از نوادگان امیر ص ۲۵۹ نقل کرده است.

مصادرو مأخذ مطلب را نیز ذکر میکنیم که اگر خلاف باشد، مسئول اصلی آن هم بر خوانندگان محترم معلوم باشد و اگر این بخش از ارکان اساسی موضوع کتاب نبود، بطور کلی از آن صرف نظر میکردیم ولی انصاف را که بدون این بخش، کتاب ناقص است.

تعداد جاسوسانی که ندانسته و بدون توجه در خدمت خارجی‌ها هستند در ملت‌های کم‌رشد و مخصوصاً در کشوری مثل ایران آنروز که میدان تعادم واصطكاك منافع کشورهای استعماری باشد کم نیست. این افراد نادان و سفيه، بدون اینکه خود استفاده‌ای مناسب با خدمت خود داشته باشند، در تضعیف دولت مرکزی و نیروهای ضد استعمار و ایجاد تفرقه و تشتت و ایجاد بلواها و شورشها آن هم در مسیر اهداف استعمار، به استعمارگران خدمت میکنند.

قل هل انبئکم بالاخرین اعمالا، الذین ضل سعیم فی
الحیوة الدنیا لهم یحبون انهم یحسنون صنعا^۱.

این عدد، در حقیقت، چوب نفهمی و نپختگی خود را می‌خورند و لذا اینها را به عنوان جاسوس نباید مورد انتقاد قرار داد و بلکه از لحاظ خامی و بی شعوری بایستی مورد نکوهش قرار گیرند و در حقیقت، لبه نیز اشتقاد بایستی متوجه کسانی باشد که سر رشته تبلیغات و ابزار و عوامل فرهنگی عمومی و تنویر افکار را در اختیار گرفته‌اند و افکار ملت را بیدار نکرده و آنها را به وظائف خود و دامها و دانه‌های استعمار و خطرهای آن آشنا نکرده‌اند و اینك چند نفر را مورد بحث قرار میدهم:

۱- بگو آیا میخواهید افرادی را که بیش از همه دچار اصال زیانبار هستند، به شما معرفی کنم؟ اینها مردمانی هستند که زحماتی بی‌ارج متحمل شده‌اند و زمره‌ای نچیده‌اند و در عین حال خیال میکنند که اصال شایسته و رفتار مناسبی دارند.

آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ از سوره کهف

مهدعلیا :

از نوشته‌های تاریخی و سیاسی داخلی و خارجی، چنین برمیآید که «مهدعلیا» مادر ناصرالدین‌شاه، یکی از طرفداران سرسخت سیاست انگلیس در ایران بوده و شخصیت و نفوذ فوق‌العاده‌ای را که در دربار داشت در راه حفظ منافع و خواسته‌های بریتانیای کبیر بکار می‌برده، گرچه ممکن است این خدمت را بمنظور جلب حمایت انگلستان، برای حفظ خاندان قاجار انجام میداده ولی در هر حال وجود یک چنین فردی در درباری که منشأ و مرکز تمام قدرتها و تصمیمهای کشور بوده، مخالف با مصالح ملی بوده است، کلردار سفارت انگلیس در ضمن گزارشی بهوزارت خارجه انگلستان نوشته :

«در ملاقات خصوصی که با مهدعلیا سودم اوپن اطمینان داد که دائماً به شاه تلقین خواهد کرد که نظریات و راهنماییهای انگلیسها را بپذیرد»^۱.

قدرت و شخصیت این زن بقدری بود که در دوران قدرت پس از مرگ محمد شاه و پیش از آمدن ناصرالدین‌شاه از تبریز به تهران، در رأس شهربانی قرار گرفت که کشور را اداره میکرد.

در صفحات آیند کتاب مدارکی راجع به همکاری این زن با یکی دیگر از طرفداران سیاست انگلیس (میرزا آقاخان نوری) و همکاری این دو نفر در راه عزل و قتل امیر کبیر خواهد آمد.

آصف‌الدوله :

یکی دیگر از نگهبانان سیاست و منافع انگلیس در ایران اللهیار خان آصف‌الدوله است که در آن عصر یکی از شخصیت‌های متنفذ کشور

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس.

و مدتی هم صدراعظم فتحعلی‌شاه بود . او در دوران زندگی سیاسی خود
 ضربه‌های شگفتنده و غیر قابل جبرانی به کشور ایران وارد آورده است .
 در جنگ‌های اول ایران و روسیه که نخست وزیر کشور بود ،
 به ایران خیانت کرد و از رساندن کمک به سپاه ایران خودداری نمود و در
 نتیجه لشکر ایران در جنگ گنجه ، روز ۲۳ ربیع الاول ۱۲۴۲ شکست فاحشی
 از روس خورد و تمام یی‌رقتها و فتوحاتی که در سه هفته اول جنگ نصیب
 ایران شده بود از دست رفت .

بکسال بعد در اثر بی‌لیاقتی و سهل‌انگاری اوسپاه ایران در جنگ
 قلعه عباس آباد منهدم شد و قلعه بدست روسها افتاد و در سال ۱۲۴۴ هم که از
 طرف شاه مأمور حفظ تبریز بود بی‌کفایتی او و خیانت میرفتحاح ، باعث
 سقوط تبریز شد ، این بی‌کفایتی‌ها یا خیانت‌ها خشم فتحعلی‌شاه را بجوش
 آورد آصف‌الدوله را در ارك تهران به توبه‌روارید بست و چوب زد .

میرزا ابوالقاسم قائم مقام از آصف‌الدوله بخاطر اینکه وسائل
 شکست سپاه ایران از روسیه تزاری را فراهم کرده ، دل پر خونی داشت و
 در همین خصوص ضمن اشاری او را هجو کرده است .

نگریز بهنگام که هنگام گریز است

رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

جان است نه آن است که آسایش توان داد

بشناس که آسان چه و دشوار چه چیز است

از رود ارس بگذر و بشتاب که اینک

روس است که دنبال تو برداشته ایز است

ای خائن نام و نمک شاه و ولیعهد
 حق نمک شاه و ولیعهد گریز است ؟
 آن صلح بهم برزن و از جنگ بدر زن
 نه مرد نبرد است ، زنی فحیه و هیز است
 گوید که غلام در شاهنشهم اما
 بالله نه غلام است ، اگر هست کنیز است
 بار و بنه را ریخته از مرکه بگریخت
 آن ظلم پیر بین که چه با عجز بریز است^۱

این حوادث موجب شد که آصف الدوله اعتبار خود را از دست بدهد اما در اثر ارتباط خانوادگی که با خاندان قاجار داشته ، حسن جامطلبی و هوس برگشت به صدارت ، او را بداین در و آن در میرانده و به بندوبست با دولتهای خارجی ذی نفوذ ، وادار میکرده است .
 وزیر مختار انگلیس در گزاردشی به وزارت خارجهی انگلستان چنین نوشته :

« آصف الدوله و تمام افراد خاندان او همیشه کاملاً در اختیار دولت انگلیس بوده اند و من قبلاً منتظر فرصتی هستم که در یک ملاقات خصوصی نام را وادار کنم که پست وزارت با و بدهد »^۲.

آقای محمود محمود در کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم مینویسد: ژنرال فریه جاسوس انگلستان که یکمرتبه بجرم جاسوسی از ایران اخراج شده بود ، برای بار دوم با لباس درویشی وارد ایران میشود وقتی که بمنطقه ذی نفوذ آصف الدوله (خطه خراسان) میرسد لباس درویشی

۱- میز را تقی خان امیر کبیر صفحه ۱۱۸

۲- اسناد وزارت خارجه انگلیس

دژمن بیرون می‌آورد و با کمال آزادی و رفاه ، به نایبهم و غلبه می‌پردازد ،
 می‌شغورد جاسوس انگلیسی نیز که به هزار زحمت از شاه اجازه عبور
 از خراسان به هندوستان را تحصیل می‌نماید در خراسان یکسره بمنزل آصف
 الدوله می‌رود ، آصف الدوله پذیرائی شایانی از او می‌نماید ،

میرزا آقاخان نوری

یکی دیگر از کاتیکه تاریخ، لکدی تنگ خدمت بداجانب را برایشان زده، **میرزا آقاخان نوری** است. اگر این مرد، خیانتی جز شرکت در توطئه‌ی عزل و قتل امیرکبیر نداشت، باز میشد بخاطر همین يك خیانت، او را نوکراجانب معرفی کرد، زیرا برای استعمارگران هیچ خدمتی نمیتوانست ارزنده‌تر از تمام کردن کار امیرکبیر باشد. ولی علاوه بر این جرم غیرقابل عفو، کارهای دیگری نیز از او سرزده که سرسپردگی او وادرمنایل انگلیس، اثبات مینماید.

نوری بامهدعلیاروایط بسیار نزدیک و دوستاندای داشت و بطوریکه در اواخر کتاب خواهد آمد، در توطئه قتل امیرکبیر، همکاری داشتند و حسن روابط این دو نفر یحیی بود که عنای از مورخین، از آن بدروابط نامشروع تعبیر کرده‌اند.

میرزا آقاخان با سفارت انگلیس رفت و آمد و سر و سر داشته و باتهام جاسوسی بنفع آنها از طرف حاج **میرزا آقاسی**، به قتل بسته شده و دوپست ضربه شلاق نوش جان کرده است. گرچه بعضی علت این کتله‌ها

را داشتن روابط نامشروع با ملکه مادر «مهدعلیا» نوشتند. «خان‌مات»
ساسانی، مینویسد :

«... در زمانی که محمد شاه علیل و مریض بود، میرزا -
آقاخان نوری با جهان خانم مهدعلیا روابط سری پیدا میکند .
حاج میرزا آقاسی صدراعظم وقت که از روابط او با خانم مطلع میشود،
برای آنکه پرده عفاف حرم شاه را نهد، در انتظار فرصت دیگری
می‌نشیند. تا اینکه روزی به او خبر میدهند که میرزا آقاخان شبها با
لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون می‌آید، حاجی در اطراف سفارت
مأمورانی می‌گنارد. تا يك شب، میرزا آقاخان را در حین خروج از
سفارت دستگیر کرده، بحضور او می‌برند. فردای آنروز میرزا آقاخان
را بجرم جاسوسی، فلك می‌کند و سپس به کاشان تبعید می‌مایند»^۱.

از این عبارت بر می‌آید که کت‌خوردن نوری برای هر دو جهت روابط
نامشروع با ملکه، و همکاری با سفارت انگلیس بوده است. عبارت
«اتمن‌منشی سفارت انگلستان در تهران هم در این باره جالب است او
نوشته است :

«یکی از باخودترین تجبای ایران، یعنی میرزا آقاخان،
واسنه به دسته آصف‌الدوله بود که سابقاً مقام وزارت جنگ را داشت.
ولی بتحریر حاجی میرزا آقاسی، پس از اینکه او را زدند و مجروح
کردند از تهران طرد شد در این هنگام (مقصود پس از مرگ محمد
شاه و افتادن کارعا بدست مهد علیا است) جلوی یکی از دروازه‌های
شهر آمد و از کاردار سفارت انگلیس تقاضا کرد که باو اجازه ورود
بشهر داده شود. مادرشاه از بازگشت مرد مطرود استقبال کرد...»^۲

آقای حسین مکی در کتاب عزندگانی میرزا تقی‌خان امیرکبیر،
پس از آنکه شرح مفصّلی از کت‌خوردن نوری در اثر ارتباط او با سفارت

۱- سیاستگران دوره قاجاریه، نوشته‌ی خان‌مات ساسانی

۲- تاریخ ایران دوره قاجاریه صفحه ۳۳۴

انگلیس مینویسد، اضافه میکند:

در این اثنا میرزا آقاخان کاغذی نشان میدهد که من در تبعیت دولت انگلستان میباشم ، ضمناً انگلیسها هم در قضیه دخالت کرده، واسطه میشوند که دیگر صفات جانی باو نزنند ... پس از آنکه ناصرالدین شاه بهسلطنت رسید چون دربدو سلطنت بود، تاگزیر گردید که بانمایندگان خارجی بطور مدارا و معاشات رفتار نماید ، انگلیسها اصرار داشتند که اعتمادالدوله (نوری) سدر اعظم ایران گردد، ولی شاه زیر بار نرفته او را به مساوت سدارت عظمای ایران منصوب نمود... در اواخر دوره سدارت امیر کبیر، میرزا آقاخان باز شروع به بعضی تحریکات و عملیات غیر مشروع نمود، امیر کبیر دستور توقیف او را صادر کرد و خیال داشت که او را هلاک کند ولی در این مرتبه هم چنانکه اغلب نویسندگان خارجی از جمله: کنت دو گویتوا در نامه‌ی خود نوشته، از طرف انگلیسها حمایت میشود، وزیر مختار انگلیس در منزل امیر کبیر با امیر ملاقات میکند و از او تمهید میگیرد که علیه جان اعتمادالدوله اقدامی ننماید .

امیر کبیر در حالیکه این نوشته را امضاء میکرد به وزیر مختار انگلیس اظهار داشت: پس شما به این ترتیب میخواهید فرمان قتل مرا بگیرید...ه

پس از عزل امیر کبیر اعتمادالدوله ناگهان به سدارت عظمای ایران رسید و در کلیه تحریکاتی که علیه امیر کبیر میشد دست داشت^۱.

مینویسند: وقتی که میرزا آقاخان بعد از مرگ محمد شاه از کاشان به تهران بر میگردد لیدی الورد، یکمراه بفرات انگلیس میرود و از آنجا به دستور مهد علیا به کاخ خورشید منتقل میشود .

سپهر مؤلف تاسخ التورینج که از طرفداران سرسخت نوری است و همه جا از او دفاع کرده، در این باره چنین نوشته است :

۱- Count de Gobinau

۲- زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۳۸۴ چاپ سوم

«... پس چنان صواب شمرده که نخستین شازده دافرد دولت انگلیس را دیدار کند و از آنجا به دربار شود ، تا امراء بدانند که اگر با او طریق مخالفت سپرده ، دولت انگریز به خصمی ایشان جنبش خواهد کرد پس با پیرو شده گان از دروازه دارالحلقه درآمده شازده دافرد را ملاقات کرد...»^۱.

سیاست گران دورۀ قاجار مینویسد: خبر آمدن نوری از کلشان به تهران درین راه تبریز به تهران ، به امیر کبیر رسید. امیر کبیر از طرف شاه جدید به او نوشت که به کلشان برگردد، نوری وحشت کرد، به سفارتخانه انگلستان پناه برد کلدار سفارت انگلیس برای ابقاء نوری وساطت نمود، امیر شفاعت او را نپذیرفت و سرانجام اعلان داشت که نوری از تبعه‌ی دولت انگلیس و در حمایت آن دولت است و بالاخره امیر کبیر تسلیم شد، انگلیسها به این مقدار اکتفا نکردند و ناصرالدین شاه و امیر کبیر را تحت فشار گذاشتند تا پست وزارت کشور و معاونت نخست وزیر را در کابینه‌ی امیر کبیر برای نوری گرفتند .

این مطلب سرسام آور است که : یک نفر که ورقه‌ی تحت الحمایه‌ی یا تبعیت انگلستان را در جیب خود داشته و هنوز جای شلاقهایی که بجرم جاسوسی خورده بود بر تن داشته باشد، چگونه توانسته در کابینه‌ی امیر کبیر، خصم استعمار و دشمن خونی خائنین، دو پست حساس را اشغال کند. این بهترین سند گویا و گویاترین گواه بر شدت نفوذ استعمار گران، قبل از زمامداری امیر است .

ولابد این فرد ایرانی برای سیاست انگلیس خیلی ارزش داشته که تا آن درجه، مورد حمایت و پشتیبانی آنها بوده است و تا او را بر مسند ممدارت آنها بجای امیر کبیر نشانیدند از پای نشستند .

۱- ناسخ التواریخ سلاطین قاجاریه جلد چهارم چاپ اسلامیة صفحه ۱۶۱

از نوشته‌های وزیر مختار انگلیس که در اسناد وزارت خارجه‌ی انگلیس موجود است بدست می‌آید که انگلستان مصمم بوده است در حمایت از نوری ناهر کجا که لازم شود، پیش برود و او را در دستگاه رهبری سیاست ایران بهر قیمت که شده نگهدارد. در یکی از نامه‌های او به وزارت امور خارجه انگلیس چنین آمده است :

... باید نیست که میرزاتقی خان امیرکبیر فرصتی بدست آورد، نوری را توقیف و اموالش را ضبط نماید... اگر چنین امری اتفاق بیفتد، ضربتی سختی بمقام و شهرت سفارت انگلیس در تهران وارد خواهد شد... در این صورت وظیفه‌ی خود میدانم که به حمایت میرزا آقاخان برخیزم و مانع شوم که نسبت به او آزادی برسد و در این باره از هیچ اقدامی دریغ نخواهم کرد^۱.

و نیز از اسناد وزارت خارجه‌ی انگلیس بر می‌آید که در زمان صدارت امیرکبیر عم، میرزا آقاخان نوری، با همه‌ی کنترل و نظارتی که امیر در مورد او داشت، اسرار دولت ایران را به سفارت انگلیس میداده است^۲. اینها که نوشتیم سمدای از وضع مرکز و آنهم داخل دربار بود و تقریباً در هر جا که استعمارگران نیازی به وجود خدمتگزاری احساس احتیاج میکردند، نوکری را استخدام کرده بودند.

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس به نقل میراث حواد اعتماد صفحه ۴۵۳

۲- میراث حواد اعتماد صفحه ۴۵۲

استفاده از مذهب

بعضی از عمال و نوکران استعمار فضلی اند ، یعنی در موقع خاصی و برای یک هدف مخصوصی ، استخدام میشوند و پس از انجام کار و یا اتمام موضوع ، خاصیت آنها تمام میشود و خدمتشان پایان میپذیرد. درست مثل سنگ استنجا که هنگامی آنرا استعمال نماید و پس از رفع حاجت آنرا به دور بیندازد .

گرچه ممکن است آثار خدمت و خیانت این مزدوران نامدتها بماند. ولی آنها آمدند و خیانت و خدمتی کردند و رفتند .

بعضی دیگر از ابزار کار استعمار ندتها فضلی و موقتی نیست ، بلکه در حال رشد و توسعه هم هستند و چه بسا پس از شکست استعمار و حتی انقراض استعمار گر هم مثل خود به جهان ملت و کشوری که در آن بوجود آمده اند افتاده و آنرا تضعیف میکنند و بطرف نابودی میکشاند .

مثلاً: وضع جمعیت جاسوسی با بیان در داخل کشورهای اسلامی ، چنین است که اگر روزی فرضاً استعمار انگلستان هم منقرض شود ، ممکن است این مولود پلید استعمار ، بصورت ماده خون چکانی در پیکر جامعی

اسلامی بماند همچنانکه روسیه‌ی تزاری که در انعقاد نطفه‌ی این فرزند با وفای استعمار شرکت داشت، خود از میان رفت و رفتن آن در ادامه‌ی وجود این «صنعت بدیع» تأثیری نگذاشت.

نقش مذهب :

دیپلمات‌های مجرب و آزموده‌ی استعمار، پس از مطالعات همجانبه‌ای در داخل کشورهای اسلامی و شاید بطور کلی کشورهای مورد نظر استعمار، به این نتیجه رسیدند که مذهب مثل رشته‌ای محکم و خلل ناپذیر، افراد و قبیایل و تیره‌های مختلفی را آنگونه بهم مربوط و متصل و متحد میکند که عوامل طبیعی اختلاف، از قبیل زبان و رنگ و نژاد، حتی مرز و حکومت، با همه‌ی نیرو و کشتی که دارند، نمیتوانند اثر سحر انگیز آنرا خنثی یا نابود کنند.

در بر تو همین مطالعات، این نتیجه را هم گرفتند که برای تجزیه و تفرقه ملت‌ها که خواسته‌ی استعمارگران است، همین عامل مذهب که از سرچشمه برفیض عقیده سیر آب میشود و از آن منبع عظیم نیرو میگیرد برنده‌ترین حربه و مؤثرترین وسیله است، برای استخدام مذهب در راه اهداف استعماری مطالعاتها کردند، نقشه‌ها کشیدند، خرجها نمودند، وقتها تلف کردند و از طرق گوناگون وارد شدند و سرانجام نتیجه‌های شایان و ارجحاری هم گرفتند. گرچه در بعضی موارد هم نقشه‌هایشان نقش بر آب شد.

کلیسا در خدمت استعمار:

بیش از تمام مذاهب جهان و مراکز دینی و رهبران مذهبی، نصرانی‌ت و کلیسا و اربابان کلیسا به استعمار و استثمار خدمت کرده‌اند، کلیساها در بسیاری از کشورهای جهان لانه و مرکز جاسوسی و پایگاه استعمار بوده و

میباشند، کشیشها و مبلغین مسیحی. در آفریقا و آسیا و سایر قاره‌های جهان بنام خدا و دین، راه تسلط و حشیانه استعمارگران را هموار کرده‌اند و چه بسا بیشتر اول استعمار بوده‌اند. روزنامه ضمیمه، در شماره ۲۱۴ دوره جدید خود باستاد مدارکی که از کشورهای عربی بدست آورده نوشت:

«رادپوواتیکان ضمن يك برنامه‌ی رمزی که برای کاردینا‌های خود در کشورهای اسلامی انتشار میدهد برای اخلال در زندگی مسلمانان و اختلال وضع آنها و توسعه خلاق بین فرق مختلفی اسلامی دستور میدهد.»

آقای «علال فاسی» در مجله ماهانه «الحضارة الاسلامیه» در بنره همکاری کلیسا و استعمار نوشته:

«رجال کلیسا در جنگ الجزائر، با رجال سیاس فرانسه کاملاً موافق بودند. تا آنجا که کشیشی بجرم اینکه در مجمع اسقفی مآلهی کشتار و حشیانه استعمارگران فرانسوی در الجزائر راه طرح کرده بود از آن مجمع مطرود و در دادگامای فرانسوی سحا که کشیده شد»^۱.

کتاب «ثورة افريقيا» نوشته «ماده‌پانیکار» هندی و تعریب «خیری حماد» در این خصوص می‌نویسد:

«بیشتر مسائل تعلیم و تربیت در مستعمرات بریتانیا و بلژیک به‌دفعه گروه‌های تبشیری مسیحیت بود. هدف دیگر این تبلیغات تربیت افریقائیان برای تمکین بخدمت نیروهای استعماری و شرکت‌های تجارتی بود و همین تعلیمات مذهبی مسیحی باعث شده بود که نخست افریقائیان سیاه خیال کرده بودند سبدها و پوستان مورد توجه مخصوص خدا هستند... جمعیت تبشیری کلیسا منافع اساسی بریتانیا را حفظ

۱- ماهنامه «الحضارة الاسلامیه» چاپ دمشق شماره ۴ مال سوم صفحه ۷۰

به نقل دومذهب، نوشته آقای سید هادی خسرو شاهی.

میکند. چنانکه گروههای تبشیری «معمدانی» مصالح آمریکا را در نظر دارند.

مسئله اساسی مورد توجه کلیسا در مناطق نفوذ بریتانیا و بلژیک دخالت در موضوع تعلیم و تربیت و امور بهداشتی است و کلیسا به افریقاییان تعلیم میدهد که تمدن سفید پوستان حق برتری بر گردن سیاهان دارد و از اینجا است که بر سیاهان واجب است از حکومتهای سفید پوستان اطاعت کنند، کلیسا و حکومت ارتباط محکم و نیرومندی در افریقاییان فراتر از باهمدیگر دارند»^۱.

و نهر و نخستوزیر فقید هندوستان در کتاب نگاهی به تاریخ جهان درباره همکاری مبلغین مسیحی در چین، با استعمار مینویسد:

«... به علاوه چین مجبور شد، هیئتهای مبلغین مذهبی مسیحی را هم قبول کند، بسیاری از آشفتگیها و ناراحتیهای بعدی چین، بر اثر کارهای همین هیئتهای مذهبی بود، اما در بار چین نمیتوانست در مقابل آنها کاری بکند...

بنظر چینیها این مبلغان، برای تبلیغ مذهب نیامده بودند و بیشتر حسن نیت نبودند. بلکه اعمال امپریالیسم بحساب میرفتند و بطوری که يك نویسنده انگلیسی گفته است، در نظر چینیها جریان امر چنین میباشد که: ابتدا مبلغان مذهبی و بدنیال آن کشتیهای جنگی میآیند و بعد هم تصرف اراضی شروع میشود»^۲.

مجله «نور عالم» که توسط خود مسیحیان در تهران منتشر میشود، همکاری استعمار و کلیسا را این چنین اعتراف میکند:

«... استعمار غربی، مسیحیت را نیز چون پارهای دیگر از جنبههای تمدن غربی در این کشورها گسترش داده است. در طول سه قرن گذشته، مسیحیت دوشادوش لشکریان غربی در کشورهای جنوب شرقی گسترش یافت و برای سروجان غربی مسیحیت، به دور افتادهترین

۱- نقل از کتاب دومذهب صفحه ۲۸ جابیموم

۲- نگاهی به تاریخ جهان جلد اول

روستاهای این سرزمین را گشوده شده.

خدمت کلیسا و اربابانش به استعمار و استعمارگران غرب از نظر تاریخ جدید مثل آفتاب روشن است و احتیاج به بحث و استدلال ندارد و ما هم این چندجمله را برای خالی نگذاشتن عریضه آوردیم. خوانندگان برای اخلاص بیشتر، در اینخصوص، میتوانند به کتابهای *التبیر والاستعمار فی البلاد العربیه* نوشته **دکتر مصطفی خالسی** و *دکتر فروج بنعل وارونه* نوشته **دکتر میخندی نژاد** و دو مذهب نوشته **سید مهدی خسروشاهی** و «مذهب در اتحاد جماهیر شوروی» تألیف **ش. فردوف**، ترجمه **عباس باقری** مراجعه نمایند.

مسیحیت در ایران :

روزی که استعمار غرب بفکر تسلط بر ایران افتاد مثل سایر نقاط مورد طمع خویش، کلیسا و اربابان کلیسا را بعنوان وسیله پیشرفت و نفوذ استخدام کرد. آنروزه حکومت ایران در دست سلاطین صفویه بود، سیاست صفویه ها هم بخاطر خطری که از ناحیه امپراطوری عثمانی آنها را تهدید میکرد بر مبنای ترویج مذهب شیعه و تظاهر بعرضه داری که از نظر افکار عمومی زمینهی کامل اسماعیلی داشت، استوار بود.

غریبه ها از خصوصیت شدید میان ایران و عثمانی که تاحدی خودشان را تشدید میکردند و در نتیجه، احتیاج ایران بکمک دولتهای دیگر کاملاً مطلق بودند.

و خوب میدانستند که سلاطین صفوی در راه جلب همکاری دولتهای مسیحی که خود بیش از ایران، بر امپراطوری عظیم عثمانی هم وحشت داشتند و هم صبر میبردند، حاضر بگذشتها و اعطاء امتیازاتی هستند.

لذا خواستند. این زمینه برای تحکیم موقعیت اقلیت مسیحی

ایران و رونق بازار کلیسا و هیئت‌های باصطلاح مبلغین، استفاده‌کنند و از این‌راه ایران را در دام مسیحیت و در نتیجه بکام استعمار بکشند. همان‌راهی که در کشورهای خاور دور و آفریقایی سیاه و آمریکای لاتین بيمودند و خوب نتیجه گرفتند .

فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا کثیثی را بنام پرسیمون مورالس (Pere Simon morales) به‌مدربار سلطان محمدخدا بنده‌لو^۱ فرستاد یکی از خواهسته‌های این-غیر از شاه ایران این بود که به‌پیر و ان‌مذهب کاتولیک در سراسر ایران آزادی کامل داده شود^۲.

جندمال به‌مد فیلیپ سوم پادشاه اسپانی به‌نایب‌السلطنة هندوستان و اسقف بندر «گوا» دستور داد که یک هیئت روحانی به‌مدربار شام‌عباس بفرستد، نایب‌السلطنة و اسقف هندوستان به‌کثیث را بنام‌های «ژرومینو دا کروز»^۳ و «گریستوفولو دوست»^۴ و «آنتونیو دو گوآم»^۵ به‌ایران اعزام داشت. این هیئت در تاریخ ۲۲ شعبان ۱۰۱۰ هجری قمری (۱۵ فوریه ۱۶۰۲) از هندوستان حرکت کرد، شام‌عباس در مشهد بود، دستور داد استقبال مفعلی از آنها بعمل آورند و با احترام تمام آنها را به‌بای‌تخت خود، اسفهان آورد، یکی از مواد درخواستی شاه اسپانیا آزادی کامل تبلیغ دین حضرت مسیح، در سراسر کشور ایران بود. هر چند که شرایط موجود امکان اعطاء چنین امتیازی را به‌شاه‌عباس نمیداد، ولی با زیرکی و زرنگی، این هیئت را با وعده و نوبت، راضی و خشنود نمود و اجازه ساختن یک صومعه و کلیسایی

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه نوشته نصرالله فلسفی صفحه ۲۵

۲- Jeromino da Cruz

۳- Cristofolo de Sant

۴- Antonio de Gouvea

در اصفهان برای مسیحیان صادر کرد و مخارج کلی کارهای آنرا هم خودش پرداخت.^۱

انگلستان و پرتغال و هلند و آلمان هم نظیر همین اقدامات را می‌کردند. مزاج سیاست ایران برای پذیرفتن نفوذ مسیحیان که دشمنان خوین حکومت اسلامی عثمانی بودند، آماده بود، پذیرائی‌های گرم و احترامهای زیاده از حد و اندازه شاه عباس بزرگ، نسبت به مسیحیان و فرستادگان کشورهای اروپائی گاهی به صورت فروتنی و تواضع بسیار زننده‌ای در می‌آمد.

مثلاً از طرف انگلستان یک هیئت است و پنج نفری بریاست سر آنتونی شرلی^۲ که برادر کوچکش رابرت شرلی را نیز همراه داشت در سال ۱۰۰۶ هجری قمری (۱۵۹۱ میلادی) به دربار شاه عباس صفوی آمد. دربار صفوی با آن غرور و تکبر که در مقابل ملت ایران داشت، بقدری از این هیئت احترام و تجلیل کرد و مخصوصاً شاه عباس به برادران شرلی آنقدر محبت کرد و صمیمیت و یکدلی نسبت با آنها داشت که باعث حاجات و سرافکندگی ایران است، ما در اینجا چند نمونه از برخورد های دربار ایران را با آنها می‌آوریم.

موقعی که هیئت انگلیسی، به قزوین بایستخت ایران رسیدند، شاه در مضاعفات خراسان برای جنگ با ازبکان بر می‌گردد، لزوماً نجا برای حفظ احترام میهمانان، فرمانی صادر کرد و چاپاری به قزوین فرستاد قسطنتی از این فرمان چنین است:

«باید انهمیهمانان فرنگی ما پذیرائی کامل شود... هر کس که برخلاف این فرمان رفتار نماید، جانش در خطر خواهد بود. هرگاه

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۴۷

۲- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۱۷۷

کمی به پست‌ترین ملازمان ایشان بد رفتاری نماید سرش بی درنگ
بریده خواهد شد.^۱

شاه عباس پس از مراجعت از خراسان، در اولین برخورد با نمایندگان
انگلستان بنا به نوشته «جرج منوارینگ» یکی از اعضاء هیئت از اسب
پیاده می‌شود، بایرادران شرلی رویوسی مینماید و سحر آتونی شرلی را می‌گیرد
و قسم می‌خورد که همیشه او را مثل برادر، عزیز خواهد داشت (و از آن
پس نیز او را برادر خطاب می‌کند) و سپس شرلی را در طرف راست خود
قرار میدهد و روانه شهر می‌گردد.

در مجالس خصوصی و محافل عیش و طرب، برادران شرلی را شرکت
میداد و احترام فوق‌العاده‌ای برای آنها قائل می‌شد و با اینکه طبق عادت
تمام حضار روی زمین می‌نشستند، برای انگلیسی‌ها صندلی حاضر می‌کردند،
یکی از همراهان شرلی، در شرح یکی از محافل طرب نوشته است که:

«... در بزم طرب پس از آنکه شاه به ملامتی ما جامی نوشید

گفت: «من نعل کفش يك عیوی را بر بزرگترین مردان
عثمانی کر جیح می‌بهم»^۲... شب همان روز ما را به بازار قزوین
که چراغانی کرده بودند با خود همراه برد، در محل مخصوصی که
برای شاه و همراهان معین کرده بودند يك صندلی سیمین مزین بغیروزه

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۱۷۹

۲- راستی که خود خواهی و غفلت اسماعیل عمومی چگونه انسان را کور و
کر میکند و حقایق و واقعیت‌ها را صیغ می‌کند، لرد کرزن در کتاب ایران و مسئله
ایران از سفرنامه «حن کن سین» که برای اولین بار از طرف ملکه الیزابت انگلیس
و امپراتور روسیه، پدربار شاه طهماسب اول آمده بود، نقل می‌کند که شاه به او
گفته بود: «آه شما کافران! ما نیازی به دوستی شما نداریم و وقتی که می‌خواست
از کاخ بیرون برود يك نفر با ظرفی خاك، بدنیال او روان شد و هر جا که او قدم
می‌گذاشت بجای پای او برای تطهیر، خاك میریخت. چندی سال می‌گذشت، اوضاع
و احوال سیاسی چنان وضع را عوض می‌کند که شاه عباس چنین اظهار می‌نماید.

و با قوت و الماس های درشت برای شخص شاه گذاشته بودند. شاه به آنتونی شرلی اشاره کرده که روی آن مندرلی بنشیند. آنتونی بزانو درآمد و معذرت طلبید و گفت تکیه بر جای بزرگان زدن خلاف ادب است، ولی شاه قانع نشد و به مرتضی علی قمش داد که اطاعت کند و گفت هر يك از ایرانیان که از نشستن او بر جایگاه شاهی، اظهار اکرام کند، هر چند هم که عزیز باشد، سرش بریده خواهد شد و سپس دست شرلی را گرفت و روی مندرلی نشانید... چون مجلس به آخر رسید شاه دست آنتونی شرلی را گرفت و با او در کوچه و بازار به گردش پرداخت.^۱

شاه عباس نمایندگان انگلیس را از قزوین با خود به اصفهان میبرد و در آنجا حداکثر احترام را از آنها میباید و مخصوصاً آنتونی شرلی که توسط سپهسالار ایران که از عیویان جدید الاسلام بود و بخاطر روحیه ضد عثمانی شدیش، بی نهایت، به شاه نزدیک و با اوصیمی شده بود، تا آنجا که او را با حسینعلی یگگیات با نامه ها و پیغامهایی بعنوان سفارت نزد سلاطین اروپا فرستاد و ضمن تعریف و تمجید فراوان از او و اظهار اطمینان باو، او را وسیله انعقاد پیمان اتحاد، با سلاطین مسیحی علی عثمانی قرار داد، در ضمن مطالب پیشنهادی و درخواستی، شاه عباس به سلاطین مسیحی اروپا وعده داده بود که در صورت همکاری آنان با ایران، در جنگ با امپراطوری عثمانی، سراسر کشور ایران را بروی کلیساهای آنها باز کند و با آنها آزادی کامل تبلیغاتی بدهد، ما در اینجا عین عبارت آقای نصرالله فلسفی را از کتاب «سیاست خارجی ایران در دوره صفویه» نقل میکنیم:

۱۲۰- تمهد میکرد که هرگاه دولتهای اروپائی با او متحد شوند، سراسر کشور ایران را بروی تمام پیروان دین مسیح از هر فرقه باز کنند و به ایشان اجازه دهد که بهر کجا میخواهند بروند

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۱۸۱ و ۱۸۰

و هر کجا که خواهند بیایند و برای خود خانه و کلیسا بازند و مراسم
دینی خود را به آزادی و بی هیچگونه مانع انجام دهند.^۱

«سراء این دو نفر ، عده دیگری از جمله دو نفر کشیش به نامهای
نیکولادی ملو^۲ و آلفونسو کودرو^۳ بودند، شامعباس آنها را تا دولت-
آباد مشایعت کرد و در آنجا مهرطلائی خود را به آنتونی شرلی داد و گفت :
«برادر هر چه را تو بپسندی گرچه بقدر سلطنت من ارزش داشته
باشد قبول دارم»^۴.

سپس روی او را بوسید و دست برادرش را برت شرلی را در دست
گرفت و وعده داد که در غیاب آنتونی با او چون برادر رفتار کند.

سر آنتونی دیگر از این سفر برگشت، ولی برادر او، رابرت شرلی
چندین سال در ایران ماند و در جنگهای ایران و عثمانی خدمات برجسته‌ای
به ایران کرد و پیش شاه بسیار معزز و مکرم بود و یکی از اهداف او این
بود که نگذارد شاه با عثمانیها صلح کند .

روحانیت ایران را نجات داد :

بطوریکه دیدید مقدمات نفوذ و سلطه‌ی کلیسا و میلغان مسیحی، آن
پیشقراولان استعمار، در ایران از لحاظ سیاسی کاملاً آماده شده بود و پیش-
روان استعمار، خود را برای شروع فعالیت در کشورها مهیا ساخته بودند
و اگر مانعی بزرگ همانند سدی محکم و نفوذ ناپذیر جلوی این سیل
خاتمان برانداز را نگرفته بود، ایران ماه‌ها در همان حملات اولی استعمارگران
بسانند هندوستان و چین و سایر نقاط آسیا بدام استعمار افتاده بود . ولی

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۲۴

۲- Nicolao di Mélo

۳- Alfonso Codero

۴- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۲۵

ایران در مقابل هجوم استعمار، دارای استحکامات و قلعه‌های بسیار محکم و خلل ناپذیری بود که بسیاری از کشورهای دیگر مورد حمله استعمار، فاقد آنها بودند و آن عبارت از نفوذ و قدرت عمیق دین اسلام و روحانیت شیعه بود، نفوذ قدرتی که باسلطه بیگانگان مخالفتی آشتی ناپذیر داشت. صفویان فقط بخاطر کسب قدرت، در مقابل حریفی چون امپراطوری عظیم عثمانی به عمومی‌ترین و عمیق‌ترین احساسات ملت ایران که عبارت از توجه به دین، آئین بر مبنای تشیع بود، به‌ظاهر دین و پیشوایان دینی اعتباری فوق‌العاده داده بودند در نتیجه، روحانیت شیعه، در دستگاه حاکمه روز و در میان مردم نفوذی عمیق و دامنه‌دار داشت. شاید شخص شاه عباس هم در واقع مایل نبود که به اجانب و مخصوصاً کفار، میدان فعالیت و تبلیغ بدهد. ولی شرایط سیاسی و وحشت از همسایگان ترک، ممکن بود او را وادار بدادن چنین امتیازی بکند و فقط نفوذ و قدرت روحانیت مانع او بود و او هم نمی‌خواست و نمی‌توانست برخلاف دستورات دین که طبعاً با مخالفت روحانیت مواجه میشد اقدامی بنماید. در اینجا برای نمونه مذاکره‌ای که در همین خصوص، میان شاه عباس و هیئت اعزامی پادشاه اسپانی رخ داده است، می‌آوریم، (آنتونیو دو گوئا) که ریاست هیئت اسپانیایی را داشت و از شاه تقاضای آزادی کامل تبلیغ مسیحیت را نموده بود در سفرنامه خود چنین می‌نویسد :

شاهما را بجز مرای خود برد... در آنجا بها گفت: میل دارم آنچه را که به‌خوا می‌گویم یا دداشت کنید سپس قلم و دوات خواست و دستور داد تا آنچه می‌گوید بنویسند و گفت :

من حاضریم که در ایران کلیسائی بسازم و بسیار مایلم که همه‌ی عیسویان از زن و مرد بکشور من بیایند ولی روحانیون ما به اینکار راضی نمی‌شوند و مرا منع می‌کنند و می‌ترسم اگر دست بچنین کاری زنم مرا بکشند اگر شما حاضرید که من باوجود چنین خطری

به آنچه می‌خواهید اقدام کنم سرفی ندارم... اما به‌مقدمه من بهتر است که اول پادشاهان شما یا ترکان از در جنگ در آیند و بعد از آن به ساختن کلیسا اقدام کنید، در این صورت شما می‌توانید گذشته از اسفهان در تمام شهرهای کشور من کلیسا بسازید، زیرا اگر باز هم روحانیون بخواهند مخالفت کنند و مانع ایتکار شوند، من به ایشان خواهم گفت که دیگر هیچ‌گونه حق مخالفتی ندارد و من نمی‌توانم برخلاف میل و خواهش کسانی که بر ضد دشمنان ایران مرایاری می‌کنند رفتار کنم، مأموران خاص هم خواهم فرستاد تا از خزانه شخصی من هر چه شما بگوئید بسازند و دستور خواهم داد که همه بازرگانان از عیسوی و یهود و مسلمان و غیره با هر من تجارت کنند (جزیره هرمن مرکز تجارت با اروپا بود) خواهش دارم به پاپ و دن‌فیلیپ پادشاه خود بنویسید که آن‌ها مرا مثل پدر و برادر دوستدارم... پس آنچه را نوشته بودند، ماهری که بر انگشت داشت مهر کرده^۱

البته در آن تاریخ مسئله استعمار و مبارزه با آن مطرح نبود و حتی نسبت به ایران که خود از کشورهای اروپائی قوی تر و غنی تر بود احتمال استعمار هم در مخیله‌ی سیاستمداران و رجال روحانی خطور نمی‌کرد و بلکه یکی از اهداف شاه عباس این بود که از این راه بازار مناسبی برای کالای عمده صادراتی ایران که برشم بود و تجارت خارجی آن در انحصار شخص شاه قرار داشت در اروپا به دست بیاورد، ولی روحانیت و مسلمانان مؤمن اصولاً با آزادی بی‌حد و حصر و خارج از حدود مقررده اسلامی عیسویان مخالف بودند و اجازه نمی‌دادند که دین و مصالح اسلام و احکام قرآن ملعبه دست سیاست شود.

کسانی که از روی جهل و نادانی یا غرض ورزی، روحانیت شیعه را با لکهای تنگ حمایت از استعمار و استثمار که سفت روحانیون مسیحی است آلوده می‌کنند و می‌خواهند با این نهبت ناجوانمردانه، این دژ محکم

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۴۹

که مدت طولانی تاریخ، در راه حفظ ایران از شر هجوم استعمار بارها باعث نجات ایران شده تضعیف نمایند، خوب است به حقایق و واقعیات تاریخی توجه بیشتری کند و دانسته یا ندانسته عامل اجرای اهداف استعمارگران که تضعیف نیروهای ملی و اصیل کشورهاست، نشوند.

و آن‌ها که، یا الهام از استعمارگران، ترغیظ جدائی دین از سیاست را نشخوار میکنند و طرفدار طرد رجال دین و علمای اعلام، از صحنه سیاست کشور هستند اگر راستی به سر نوشت کشور علاقه دارند، خوب است تاریخ چهار قرن اخیر کشور ایران را به دقت مطالعه کنند و مبارزات ضد استعماری روحانیون شیعه را ببخوانند و متفحصی که از این رهگذر عاید ایرانها شده است ارزیابی نمایند و اگر راستی مغرض و دشمن نیستند دست از این شیطنت و جادوگری بردارند.

و آن‌ها که به تقلید از دیگران و بدون توجه به برنامه‌های عالی و آسمانی اسلام که مصالح و منافع تمام افراد بشر را بر اساس عدالت منظور داشته است، اسلام را مایه عقب افتادگی و علت گرفتاری شرقی‌ها در دام استعمار غریبان می‌پندارند، خوب است که قدری در همین خصوص مطالعه و دقت کنند و ببینند که پیشتر اولان استعمار در کشورهایی که از نفوذ روح اسلام و سلطه‌ی دستورات آسمانی آن محروم بوده‌اند از قبیل چین و هندوستان و هندوچین و کشورهای آفریقائی چه موفقیت‌هایی بدست آورده‌اند و چگونه راه استعمار را هموار کرده‌اند و بدینال خود ارتش و پرچم استعمار را بآن کشورها گشاده‌اند، ولی در کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران فقط در اثر دفاع طرفداران اسلام، این موفقیت نصیب استعمارگران نشده و هر چه بیشتر خرج کرده‌اند و نیرو مصرف نموده‌اند کمتر نتیجه گرفته‌اند گرچه بالاخره از راه‌های دیگر وارد شده و پیشی رفته‌اند.

اینکه نوشتیم از این راه نتیجه شایانی نگرفتند به این معنی نیست که مسیحی‌ها و کلیسا در ایران به استعمار خدمت نکرده و نمیکنند، زیرا کلیسا در ایران توانست پیش‌تر از استعمار باشد و الاجاسوسی و خبرگزاری برای استعمار چیزی بود که از عهدۀ اقلیت مسیحی ایران ساخته بود و آنها هم در انجام آن کوتاهی نکرده و نمیکنند.

اختلافات مذهبی:

اروپائیان از اعزام مبلغین و هیئت‌های تبشیری به کشورهای اسلامی و متجمله ایران و تفویت کلیساها و اقلیت‌های مسیحی چند نظر داشتند: یکی همان بود که نوشتیم و دیدید که موفقیت بدست نیاوردند.

هدف دیگر آنها تشکیل شبکه جاسوسی بود که تا حدودی موفق گردیدند و مخصوصاً انگلستان که در این خصوص پشتکار و ورزیدگی بیشتری داشت و با تشکیل و توسعه «اینتلیجنت سرویس» شبکه جاسوسی‌اش، قسمت اعظم جریانات جهان را زیر نظر داشت.

هدف دیگر آنها بهره‌برداری از اختلاف مذهبی که میان شیعه و سنی در کشورهای اسلامی وجود داشت بود، باین هدف هم رسیدند و بیش از آنچه انتظار داشتند از آن بهره‌برداری کردند، زیرا زمینه آن همانطور که آنها میل داشتند مهیا بود.

حساسیت سلاطین صفوی نسبت به عثمانیها تا آن درجه بود که میل داشتند حکومت اسلامی عثمانی توسط سلاطین مسیحی، مغلوب و منضحل شود و نه تنها میل داشتند، بلکه با نامه‌ها و پیغامها سلاطین اروپا را نصیحت مینمودند که یا هم متحد شوند و اختلافات خود را کنار بگذارند و با همکاری، دولت عثمانی را از میان بردارند «سرتامس هریرت» یکی از اعضاء هیئت اعزامی چارلز اول، پادشاه انگلستان که در تاریخ یکشنبه ۲۵ ماه مه ۱۶۲۸

بحضور شاه‌عباس رسیده بودند در سفرنامه خود نوشته است که شاه‌عباس ضمن نطق مفصلی که بزبان ترکی ایراد کرد چنین گفت :

«... امیدوارم که عیسویان نیز یزودی متحد شوند، زیرا امپراطوری عثمانی وقتی از بزرگی و قدرت محروم خواهد شد که این اختلافات و جدائی از میان برخیزد و هرگاه عیسویان با هم اختلاف و دشمنی تمیذاشتند، تا بحال این امپراطوری، پست و ناچیز گشته بود»^۱.

این وضع، مخصوص دوران شاه‌عباس کبیر نبوده، بلکه از اوایل تشکیل دولت صفویه در ایران، تقریباً چنین بوده است، مثلاً شاه اسماعیل اول در سنه ۹۲۹ هجری ضمن نامه‌ای به «شارلکن»، امپراطور آلمان چنین می‌نویسد :

«... ما باید دعاء آوریل باهم از دو جانب بر دشمن مشترک خویش سلطان عثمانی حمله کنیم از ماه آوریل تا هر وقت که فتح نصیب ما شود باید بجنگیم، چنانکه از رعایای عثمانی شنیده‌ام پادشاهان عیسوی بایکدیگر در جنگ و جدالند و این مایه حیرت است، زیرا مخالفت ایشان بر جرات دشمن خواهد افزود... البته به سلطان عثمانی اعتماد نکنید. سلطان کسی است که بر اتحاد و سوگندوفاداری وقتی نمی‌تهد و در راه نابود کردن شما از هیچ کاری دریغ ندارد»^۲.

این نامه بموقع بنعت امپراطور آلمان فرسید و وقتی رسید که موعودی که شاه برای حمله به عثمانی مقرر کرده بود سپری شده بود و لذا امپراطور ضمن جواب آءادگی خود را برای حمله در اوقات آینده اعلام داشت و اینك دوسه جمله از نامه‌ی او :

«... امید کامل داریم که دیگر کاری جز آنکه بنا بر میل و

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۲۳۰

۲- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۲۸۸

اعتیاق مشترک، بر ضد ترکان عثمانی بجنگه پردازیم نمائند، باشد ... در این امر هر چه زودتر اقدام شود مناسبتر است، چه ماکاملاً آمادهایم که با قوای خود و سپاهیان آن اعلیحضرت بجنگه یا این دشمن بی آذرم پردازیم^۱.

در همان موقعیکه شامتباس کبیر، با لشکرگرانی برای بیرون آوردن آذربایجان از دست ترکان عثمانی با آنان مشغول جنگ بود، امپراطور آلمان هیتی را برای ایجاد اتحاد میان آلمان و روسیه و ایران از راه روسیه به ایران فرستاد. این هیئت پس از انجام کار خود در روسیه، در بیست و هفتم ماه صفر ۱۳۱۲ به انگرود رسید. رئیس و اکثر اعضاء آن در اثر بیماری، در ایران در گذشتند و یکی دو نفر باقی مانده، در تبریز به حضور شاه رسیدند و نامه های خود را به شاه تقدیم کردند «تکتاندر فن در یابل»^۲ کمپس از مرگ رئیس بجای او انجام وظیفه میکرد، در سفر نامه ی خود ضمن شرح مذاکرات و وضع مجلس شاه، نوشته است :

«... یکی از اسیران ترک را به حضور شاه آوردند، دست و پایش در زنجیر بود، در برابر شاه برانودرآمد. سپس دوششیر پیش شاه گذاشتند... شاه ازجا برخاست وی آنکه خم به ابرو آورد آن اسیر را که پیش وی استغاثه میکرد گردن زد. من از این منظره ترسیدم؛ اما شاه تبسم کنان نشست و رو بمن کرد و گفت : عیسویان هم با ترکان چنین باید رفتار کنند و او هرگز جز این رفتار نخواهد کرد...»^۳.

جلال الدین محمد یزدی منجم مخصوص شاه عباس در ضمن وقایع سال ۱۰۱۸ هجری قمری نوشته است :

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۲۹۱

۲- Tectander von der Jabl

۳- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۳۰۰

.... روز نهم رجب ۱۰۶۸ کتله کون فرنگی آلمانی برسم
 ابلجیگری بشرف پای بوس مشرف گشت و مریشه ی پاتی (پاپ) و
 پادشاه آلمان را آورد: مضمون آنکه امداد کنید که شر و میان، از
 سر اهل عالم بر طرف کنیم...^۱

هیزم کشان جنگ:

در چنین وضعی، کشیش ها و اربابان کلیساها که آنجا، وظیفه ی سفارت
 و قاسدی آنروز از طرف سلاطین مسیحی اروپا را به عهده داشتند، باطایفه
 لحیل، آتش اختلاف میان این دو قدرت عظیم اسلامی را دامن میزدند و
 راین اختلاف و جنگ عم برای تحویل نفوذ بیشتر و جای پای محکم تر،
 بهره برداری میکردند و هم در استعنائی را که برای سلاطین اروپا به خطر نال
 بود وجهه یسا اگر نیروهای آن، در راه جنگ به ایران مصرف نمیشد،
 قسمت عمده ای از اروپا را اشغال میکرد و با اقل مانع نفوذ اروپا
 به هندوستان میشد، تضعیف نمایند. (آتی بود و گو آه های کشیشی که در
 رأس هیئت اعزامی آسیا به دربار ایران آمد در سفر مهدی خود مینویسد:
 ناء ظاهراً بمعالجه با عثمانیها تن در داده بود و

این مسائل با آنکه از اسرار سیاسی بود به گوش من رسید، معلوم شد
 که شاه یکی از پادشاهان ترک را که در جنگی 'میر شده بود به سفارت
 گزیده، تا به استانبول بفرستد و عقده های مسلح را فراهم کند. همین
 سبب من بیدنگ موضوع سفارت خود را فانی کردم تا بگوشت حاسوسان
 ترک که ممکن بود در اردوی شاه باشند و پادشاهی که قرار بود به سفارت
 برود برسد شهرت دادم که شاه مرا به هر گستان میفرستد تا
 پادشاهان عیسوی در برسد ترکان بر انگیزم و تا سلطان را یکبار
 از پای در نیاورده اند آسوده نشینند. ممتناً شاه میخواست تجارت
 ایرسم را از راه عرب دایر کند تا ترکان از سود آن محروم شوند.
 منظورم آن بود که به نوسيله سلطان عثمانی دریا بد که شاه عباس فریش

۱- سیاست خارجی ایران در دوره مشروطه صفحه ۲۰۶

میدهد و در همان حال که با او سخن از مصالحه میگوید عیویان را
 بجنگه با او تشویق میکند تا بقول شاه اعتماد نکند و سپاهی آماده
 جنگ در مرزهای ایران نگاه دارد و شاه نیز سپاه مجهزی در سرحد
 عثمانی داشته باشد، زیرا اگر این دو حریف سرگرم جنگ باشند
 جهان مسیحی در صلح و سلامت خواهد بود.^۱

اعتراف این کشیش منحصر به همین یک مورد نیست، بلکه از سراسر
 سفرنامه‌ی او بدست می‌آید که این شیطان، مأموریت داشته که ایران را با
 عثمانی در حال جنگ و نزاع نگه‌دارد و از همین زمینه برای تحکیم موقعیت
 عیویان و کلیسا در ایران بهره‌برداری کند و متأسفانه خامی در بارصفویه
 به‌انسانهای حساسیتی که در مقابل عثمانیها داشته‌اند، راه را برای او هموار
 نمیکرده‌است، مثلاً وقتی برای دومین بار از طرف امپراطور اسپانی، باهدایا
 و تحفه، برای تحریک شاه بجنگ با عثمانی و توجه بیشتر، بمسیحی‌های
 ایران، بحضور شاه رسیدم، شاه که اطلاع یافته بود امپراطور آلمان علی‌رغم
 قول و قرارها با عثمانیها صلح کرده است در همان جلسه از او می‌خواهد که
 برای منصرف کردن امپراطور آلمان از طرف شاه به اروپا برگردد، او
 می‌خواهد از پذیرفتن این مأموریت شانه خالی نماید، شاه به او می‌گوید:
 «... لابد بیاد داری که تو خود، در سفر اول مرا بجنگ
 با ترکان تشویق کردی، حال نیز باید پادشاهان فرنگ را بجنگ
 وادار کنی...»^۲

کشیش تمارنی می‌کند و با مریضی می‌شود شاه زیر نظر پزشکان معالج
 مخصوص خود او را مداوا می‌نمایند و سپس بدیدن او می‌رود و بار دیگر موضوع
 سفارت او را به اروپا مطرح می‌کند و ضمن تشریح اهمیت قضیه و خطری که

۱- سیاست خارجی ایران از صفحه ۴۶۹ تا ۴۷۱ سفرنامه اتونیو نقل میکند

۲- سیاست خارجی ایران از صفحه ۴۴۹ تا ۴۵۱ سفرنامه اتونیو نقل میکند

جنگ با ترکان برای او دارد به گریه می افتد و چند قطره اشک میریزد و با نهایت تأکید به او میگوید :

«شما باید بروید و پاپ را مجبور کنید که از امپراطور آلمان بسبب اینکه با ترکان عثمانی صلح کرده است گله کند و از او بخواهد که باردیگر با سلطان از در جنگ درآید زیرا نزد خدا پستترینه نیست که پاپ و دیگر فرمانروایان فرنگ دست مرا در چنین امر خطیری بند کنند (این جمله با سراجت میرساند که محرك اصلی جنگهای ایران و عثمانی فرنگها بوده اند) و خود با ترکان از در آشتی و دوستی درآیند تو چون خود سبب جنگ هستی با ترکان بوده ای خود نیز باید در این راه فداکاری کنی...»^۱

بالاخره انتونیو تسلیم میشود و از طرف شاه با چند نامه و هدایای فراوان بسوی اروپا حرکت میکند، در نامه ی شاه عباس به سلطان اسپانی در این خصوص نکات زیادی بیچشم میخورد و جمله آنرا ذیلا نقل میکنیم:

«... آن پادشاه عالیجناب هفت سال پیش نیز همین «پاپ» اثنوا را به سفارت، نزد من فرستادند تا مرا بجنگ با ترکان عثمانی تحریص کند... لازمی محبت و دوستی آن است که چون من وظیفه خود را به انجام رسانده ام، آن اعلیحضرت نیزه شجاعان و دوستان وزیرستان خود را بجنگ با سلطان عثمانی تشویق فرمایند. چنانکه آن پادشاه الهه بخوبی دریافته اند، من به عیسویان علاقه و محبت دارم و بهمین سبب ما یلم که از آن جانب کشیش عالی قدری به اینجا فرستاده شود تا بر تمام عیسویان ممالک من ریاست داشته باشد... نظر به محبتی که به آن اعلیحضرت دارم به تمام کشیشان و روحانیون

- ۱- مفرنامه انتونیو در گوته آ صفحه ۴۲۵ به نقل سیاست خارجی ایران
- ۲- در همین نامه شاه عباس پیشنهاد کرده است که محاکات و محاذات عیسویان زیر نظر همان رئیس خودشان انجام گیرد و در حقیقت ریشه کاپیتولاسیون از این پیشنهاد است.

میجی که در بایسته من اقامت گزینمانند منازل و ماکن شایسته
 داده ام... ۱۴۰۰.

احترام فوق‌العاده شامعیاس نسبت بهفرنگیها ومنصوصاً نمایندگان
 یاب وکشیها وحمايت اوازاقليت عیسوی ایران بخاطر همین جهت بوده
 واکر بود نفوذ روحانیت وروحیه دینی ملت، مسلماً این حربه‌ی اروپائیان
 کارگرنده وایران مامم بدام افتاده بود .

بهره برداری اقتصادی

علاوه بر تضعیف بنیه دو کشور اسلامی ایران و عثمانی و خنثی شدن نیروهای مسلمین در صدام با یکدیگر و آسایش دول مسیحی، اروپائیان از این کشمکش نتایجی اقتصادی هم، در نظر داشتند .

امپراطوری عظیم اسلامی، در راه شرق و غرب واقع بود و کالاهایی که از اروپا به آسیا می آمد و آنچه از آسیا به اروپا میرفت، از آن کشور عبور میکرد. وقتی که امپراطوری عثمانی بوجود آمد، این راه بر روی اروپا بسته شد اروپائیان از آنجا که به کالاهای آسیا و مخصوص هندوستان احتیاج داشتند به تکیه و تلاشی افتادند و ماکشف **دماغه امید** . . . را در دریا خود به هندوستان رساندند و از آن به بعد اروپا از راه دریای شرق ارتباط داشت ولی کالاهای ایران از راه خشکی به اروپا میرفت و مخصوصاً ابریشم ایران که قلم بزرگی از کالاهای وارداتی اروپا بود از حاک عثمانی عبور میکرد و شهر حلب مرکز تجارت میان ایران و اروپا شده بود .

غریبه از قزاق و خصوصت ایران و عثمانی استفاده کردند و به شام عباس پیشنهاد نمودند که ابریشم ایران را از جزیره هرمز توسط کشتی به اروپا

بفرستد و از راه استانبول بفرستد .

سراشتونی شرعی که سابقاً او را معرفی کردیم و نوشتیم که از طرف شاه عباس برای جلب همکاری سلاطین مسیحی علیه عثمانی ها بهار و بارفت و دیگر بر نکشت، در اروپا بیکار نبود و وظیفه امان زدن جنگ های ایران و عثمانی را خوب انجام میداد. پادشاه اسپانیا این مرد را که مورد اعتماد شاه ایران بود مخصوصاً به فرماندهی يك ناوگان برگزید و علی الظاهر اختیاراتی در مورد جنگ با عثمانی ها، در مدیترانه، به او داد و او نیز برای تحریک شاه ایران، این منصب خود را با آب و تاب ضمن نامه ای به شاه عباس نوشت و شاه را مطمئن کرد که سلاطین مسیحی، دست از پیکار با عثمانی برنمی دارند و خود او نیز آنی از انجام وظیفه کوتاهی نمیکند و سپس به شاه پیشنهاد می کند که خوب است ابریشم ایران ، دیگر بحلب نرود و بلکه هرگز با تجار اروپائی مبادله گردد ، قسمتی از نامه ای او که توسط اتنویر به شاه عباس رسیده و به وسیله يك کتیب دیگر ، به فارسی ترجمه شده چنین است :

«... پادشاهان فرنگیه متفق التول و متفق اللفظ شده اند که در محاربه ی ترك در پیوندند و چون میانه نواب اعلی و پادشاه اسپانیه نهایت محبت بود سخن چند ضرورتی که بفرمان رسانم :

اولاً: در باب ابریشم چنین مقرر شد که سودای ابریشم در هرگز بشود، چرا که مردم فرنگ هر ساله زیادهای کلی از آلت حرب، به الکای روم میبرند و سودا می نمایند... پادشاه اسپانیه حکمی به کپیتان هرمز فرستاده که از مردم عجم که در ملیت بندگان نوایند و ابریشم به هرمز می آورند ، عزت و حرمت بدهد...»

اتنوی علاوه بر این نامه، در نابولی نایب السلطنه اسپانیا دکت دو

بتوانت»^۱ را تحریر کرد که با شاه ایران مکاتبه کند و از او بخواهد که ابریشم‌های ایران را بجای عثمانی از راه هرمز به اسپانیا بفرستد و کنت هم نامه‌ای نوشت و توسط کشیش دیگر، بنام «دومی نیکو استروپین» به ایران فرستاد شاه عباس ضمن جوابی که در تاریخ جمادی الثانی ۱۰۱۷ به اتنونی شری داده چنین نوشته است :

«... می‌باید آن امارت سائب به نوعی می‌تواند که حضرات پادشاهان فرنگی در محاربه ترك سامی بوده، تقصیر نمایند و آنچه در باب ابریشم نوشته شده که بعد از این از ولایات عجم ابریشم به حلب بفرستند و به هرمز آورده و در آنجا بفروشند و دوستی که فرنگی با روحیان بجهت آموش حلب و بردن ابریشم اظهار نمایند بر طرف شود، بسیار خوب است .

چه بهتر از این که ابریشم عجم به هرمز آورند و تجار فرنگی ، امتیحه واجناس فرنگی به هرمز آورده بفروشند و در عوض ابریشم ببرند . انشاء الله تعالی بعد از این مقرر می‌فرمائیم که عجم ابریشم را به هرمز آورده بفروشند. ایشان نیز مقرر دارند که در هرمز با سوداگران سلوک خوب گردد ...»^۲.

رابطه شری برادر کوچک اتنونی شری، در داخل ایران و اتنونی در خارج ایران، با جلب اعتماد شاه عباس، از این رهگذر خدمات شایانی به نیای مسیحیت و خیانت‌های بزرگی نسبت بجهان اسلام نمودند و کار را بجائی رسانده بودند که شاه عباس با آنهمه میهن دوستی ، حاضر شده بود «بندر عباس را به دولت اسپانیا ببخشد، تا آن دولت مدخل دریای احمر را بروی کشتی‌های عثمانی ببندد و نگذارد که عثمانیها از راه دریا با هندوستان و بحر و حجاز روابط تجاری داشته باشند»^۳. بیخود نیست که امپراطور آلمان

۱- Conte de Benavent

۲- سیاست خارجی ایران ۶۲ *

۳- سیاست خارجی ایران صفحه ۸۳

بغرابرت شرلی لقب «کنت پالان» میداد و او را مقام ارجمند «شوالیه» عطا می‌کرد^۱ و از طرف انگلستان نیز مرتبه «شوالیه درباری» باو داده می‌شود.^۲

ایران بیدار میشود :

کم‌کم صفویان دریافته‌اند که پادشاهان مسیحی آنها را دست انداخته‌اند و این اظهاردوستی‌ها و اعزام هیئتهای حسن‌نیت و ارسال نامه‌های دوستانه، صرفاً بخاطر منافع اروپا و حفظ موقعیت مسیحیت و تضعیف مسلمین است و لااقل در حسن نیت آنها تردید پیدا کردند .

میان‌مادر سلطان عثمانی و زینب بیگم عمه‌ی شاه‌عباس، چند نامه در این خصوص رد و بدل شد، اعمال دولت عثمانی توسط حاکم بیگ اعتمادالدوله سرداعظم ایران و برخی دیگر از رجال دولت ، به شاه نزدیک شدند . شریف‌مکه هم که به استانبول رفته بود از آنجا نامه‌هایی به شاه‌عباس نوشت و مضار جنگهای داخلی را که طرفین را از پای در می‌آورد تشریح کرد.^۳

مجموع این عوامل، به‌اضافه‌ی تلفات و خسارات کمرشکن که برای طرفین کاملاً محسوس بود، طرفین را متوجه بدقتشعی محرکین و آتش‌افروزان جنگ کرد و تصمیم گرفتند که دیگر آتش بک اروپائیان واقع نشوند .

و علی‌رغم تحریکات اجانب، شاه‌عباس و سلطان عثمانی پیمان صلح منعقد ساختند بعد از شاه‌عباس کیر ، تا دوران سلطان حسین هم تقریباً ، صلح بین دولین برقرار بود و اروپائی‌ها هرچه بیشتر برای ایجاد جنگ و جدال سعی میکردند کمتر نتیجه می‌گرفتند «سامون» کنیش فرانسوی که در ۱۶۸۳ میلادی (زمان شاه‌سلیمان) به ایران آمده، در سفرنامه‌ی خود شرح

۱- سیاست خارجی ایران صفحه ۳۰۳

۲- سیاست خارجی ایران صفحه ۱۹۲

۳- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۷۲

مبسوطی از مساعی غریبان برای تحریک ایران به جنگ با عثمانی آورده است قسمتی از آن چنین است :

«... سنیران آلمان و لهستان و مسکو به ایران آمده و از شاه سلیمان درخواست کردند که با دولتهای ایشان بر ضد عثمانی همداستان شود... اعتمادالدوله صدراعظم بهر یک جوابهای محکم و مقینی داد و گفت اینک شاه با سلطان عثمانی صلح کرده و قول داده است که مزاحم او نشود... دولت ایران بی میل نیست که سلطان عثمانی شکست یابد و ناتوان گردد، ولی میل ندارد که دولت او یکبارہ منقرض شود زیرا دولت عثمانی عیان کشورهای اروپا و ایران سدی است و هر چه باشد با ایران در مذهب شریک است^۱... ما چوب درلاندی زبیر نمی کنیم زیرا اگر ما با سلطان به جنگ برخیزیم تا ناچارها و ازبکان و مغولان هم به سبب وحدت منعی که با ترکان عثمانی دارند بر کشور ما خواهند تاخت^۲».

نامه‌ای از شاه سلیمان به پاپ اینوسان یازدهم در دست است که جمله ذیل از آن نامه به اینجا مربوط است :

«... آنچه در باب جدال با سلطان روم عرقوم نموده بودند چنانکه مکرر به پادشاهان فرنگه و روس اعلام شده (از این عبارت بدست می آید که اصرار و التماس از طرف سلاطین اروپا ادامه داشته) چون دیر باز و زمانی دور و دراز است که این خانواده معدلت رسوم، یا پادشاهان آن مرز و بودم صلح نموده اند و در این مدت متضادی، از آن جانب، امری منافی، ظهور نرسیده، در این وقت ،

۱- با این جمله به آنها میفهماند که کشورهای اروپایی برای ایران خطرناک تر از عثمانی اند .

۲- سیاست خارجی ایران صفحه ۳۰۵-۳۰۶ از این جا بدست می آید که اروپائیان علاوه بر ایجاد نزاع بین دو دولت، میخواستند در داخل ایران هم میان شیعه و سنی جنگ برپا کنند و صدراعظم ایران کنایه با آنها میفهماند که کف دستشان را خوانده است .

ارتکاب المراتب، خلاف رغای پیهنا و مخالف فرموده حضرت و در عهده تعویق و موقوف به وقت خود است...^۱

در این تاریخ، انگلستان با تشکیل کمپانی تجارنی هند شرقی در آسیا پایگاهی برای خود ساخته بود و مقدمات نفوذ و تسلط جهانی خود را بر قاره هند و کشورهای اطراف آن مهیامیکرد اما بیداری ایران پس از آن همه خسارات، تلفات و ضررها، کار را بر انگلستان دشوار کرده و لذا در زمان صفویه و بعد از آن نادر زمان نادر و زندیه نتوانست در ایران یسرفت قابل ملاحظه‌ای داشته باشد تا رسید بدوران قاجار .

در زمان قاجاریه ، بیش از تمام دولتهای غربی، انگلستان برای بدست آوردن امتیاز و تسلط، در ایران فعالیت داشت، انگلستان از مجموع تجارب گذشتگان ، بدست آورده بود که اولاً وجود اختلاف در میان کشورهای اسلامی و در داخل کشورها زمینه را برای استعمار مساعدینماید و ثانیاً اقلیت‌های مذهبی گرچه نمیتوانند در مقابل اسلام و مسلمین اظهار اندامی کنند ولی مزاج آنها برای خدمت به استعمار از مجرای جاسوسی و خرابکاری کلامساعد است طبعاً آنها هم از این زمینه‌ی مساعدت نمیتوانستند بهره گرفتند و هنوز هم که هنوز است بهره می گیرند .

اما در جریان عمل معلوم شد که اختلافات مذهبی هم ضامن کفای برای حفظ منافع استعمار نیست، زیرا طرفین اختلاف بالاخره درك میکنند که این اختلافات بنفع دشمن مشترك تمام میشود و لذا دست از دعوی بر میدارند و بجان دشمن مشترك میافتند و جاسوسان حرفه‌ای هم برای استعمارگران با توقع مزدهای کلان خیلی گران از کاردرد می‌آمدند، این مجاری نمیتوانست هدف استعمارگران را تأمین کند، استعمار احتیاج به جاسوس خودکار و اتوماتیک و کم خرج دارد، و لذا به فکر راه بهتر و کم خرج نری افتادند .

۱- سیاست خارجی ایران در دوره صفویه صفحه ۲۱۷

راهی که از منسوب منشعب شود و با عواطف دینی ملت سروکار داشته باشد.

امام زمان :

استعمارگران از اوایل قرن نوزدهم باین نتیجه رسیدند که در ایران زمینه‌ای برای ایجاد فرقه‌ی جدیدی که اختلاف تازمای بدنیال داشته باشد، وجود دارد و آن مسئله‌ی «امام زمان» است که شیعیان مشتاقانه در انتظار ظهورش دقیقه شماری می‌نمایند و لذا به فکر افتادند که با استفاده از این زمینه، اختلاف تازمای بوجود آورند و نوکران جدیدی که درست با اختیار خودشان باشند بسازند.^۱

۱- بعضی از نویسندگان مغرض و یا جاهل که دانسته یا ندانسته با تخریب سنگر دین و توهین و تحقیر عقاید مذهبی، در خدمت استعمارند، در این موضوع هم بخاطر اینکه اعتقاد بوجود امام زمان (ع) چنین دردسرهایی پیش آورده، این عقیده را در نهایت خاسی و نپختگی پیاد اشتقاد گرفته و شاید عده‌ای را هم گمراه کرده‌اند، منجمله احمد کسروی، از این راه نیش‌های کاری زده و دکتر فریدون آدمیت هم در کتاب امیر کبیر و ایران و در خصوص همین مورد، با کمی احتیاط، سپاسی‌هایی کرده است، ما در اینجا مناسب میدانیم که چند جمله ذیل را برای تذکر بنویسیم :

شکی نیست که مفاهیم مقدس و موضوعاتی که در افکار اکثریت ملتها اعتبار و ارجحی دارند، میتوانند دستاویز و سوزن‌های برای فتنه جویان و مفسدان بشوند و آشوب‌طلبان هم، بدون تردید اگر بتوانند از آنها بهره‌گیری میکنند .

مثلاً از صدر تاریخ بشریت، موضوع اعتقاد بخداوند عالم که مقدس‌ترین و عمومی‌ترین فکر بشری است، بارها مورد سوءاستفاده قرار گرفته و افرادی خودخواه، با ادعای الوهیت جمع‌کنندگی از مردمان گمراه کرده و فسادهای فراوانی بپا آورده و خونهای زیادی ریخته‌اند .

مسئله نبوت و مسئله جانشینی پیغمبران نیز، دست‌کمی در این خصوص، از مسئله الوهیت ندارند و تقریباً در تمام دوران زندگی انجساعی بشر، افرادی پیدا شده‌اند که بدوغ خود را پیغمبر خدا و یا جانشین پیغمبر معرفی کرده‌اند

←

مشکلی که در راه داشتند این بود که امام زمانی با آن صفات و خصوصیات که شیعه در انتظار مقدم مبارکش بودند، قابل انطباق بر لوگران استعمار نبود، و هر کس در این راه پیشقدم شود رسوا خواهد شد و حیثاً جانش در خطر خواهد بود، ولی اینهم برای استعمارگران که اصولاً برای نابود کردن ملت‌ها آماده شده بودند، اهمیتی نداشت، رسوا شدن يك تئوریا کشته شدن مدهای، برای آنها چه مانعی دارد، اگر امکان داشته باشد که از آن مجری، جزیره‌نشینان انگلیسی منفعتی ببرند ؟

صوفی اسلام:

ابتداء شخصی را بنام «صوفی اسلام» از افغانستان به عنوان امام

ادعائیکه منتهی به ضلالت جمعی کثیر شده است .
 افکار و ایده‌ها و مفاهیم شریف اجتماعی هم از سوء استفاده مصون نمانده‌اند، مثلا از عنوان مقدس آزادی، در تاریخ جدید چه سوء استفاده‌هایی که نشده و چه حیثاتی که بنام آزادی در جامعه بشریت صورت نگرفته است ؟
 مفاهیم مقدس: صلح جهانی، امنیت عمومی، خدمت به خلق، مبارزه با کمونیسم، مبارزه با امپریالیسم، جنگ با استعمار، عدت و عصمت عمومی و هر مفهوم مقدسی که شما فرض کنید، بارها و تقریباً در همه جا مورد بهره‌کشی خود خواهان و حمایت پیشه‌گان و مخصوصاً استعمارگران واقع شده‌اند .

سگرایان خونی‌ریزی که در همین روزها در سراسر جهان می‌شود، عنوانی بجز یکی از عناوین مقدس و مورد احترام دارد ؟
 سگرایان گعهای بی‌نام و کوره، جنایات انتونتری، کشتارهای هندوستان، جنایات عدن، ظلمهای فلسطین... همه و همه باسم حفظ آزادی و حمایت از دموکراسی و مبارزه با کمونیسم و غیرها نیست ؟

پس آقایانیکه بخاطر چند سوء استفاده، عقیده شریف و مقدس «وجود مهدی ع» را که در حای خرد منشأ آثاری عالی و ارزنده است، بیاد اشتقاد می‌گیرند، بایاردهمة مفاهیم عالیه را محکوم نمایند و با قبول کنند که مفروض و عامل استعمار و یا لاقل با دین و پیخته‌اند .

زمان علم کردند و با لباس زهد و سورتی آراسته ، او را سوار بر هودجی نمودند ، سید و شصت نفر فدائی اطراف هودج را احاطه کرده و پنجاه هزار نفر شمیر زن و مرید هم همراه او بود ، به طرف خراسان حرکت کرد ، خونها ریخته شد و خرابیهاییارآمد و سرانجام ارتش ایران باکشتن «صوفی اسلام» و تمام فدائیش و تارو مار کردن سربازانش آتش فتنه را خاموش کرد .

امام زمان ترکمن :

شخص دیگری را بنام «خواجه یوسف کاشغری» از میان ترکمن ها بعنوان امام زمان علم کردند و با بیست و نه هزار جنگجو برای تسخیر ایران بسوی کرگان حرکت دادند این جمعیت ، درکنار «گرگان رود» با ارتش ایران تصادم نمود ، خواجه یوسف و بسیاری از یارانش کشته شدند و بقیه فرار کردند ولی ریشه قباد باقی ماند . البته اگر ارتش ایران در آذربایجان قوی نبود و از عهد سرکوب کردن چنین بلوی ها بر نمی آمد ، این جنگها مدتی طول میکشید ، طبعاً این اشخاص هم جای پائی بازمیکردند و چه با با حمایت استعمارگران قطعهای از خاک ایران را هم جدا میکردند و کشور مستقلی در اختیار امام زمان انگلیسی ! قرار میگرفت و همانند اسرائیل امروز در پیکر جامعه اسلامی مادامی خون چکانی باقی میماند .

شیخ احمد احسانی :

شخصی که نه معلوم است از کجا آمده و نه کسی میداند که بکجا رفته است ، این مرد یکنفره ، در حوزه علمیه نجف سبز شد ، و پس از کمی تحصیل به گشت و گزار پرداخت و پس از سالها سیاحت ، در اطراف ایران و شیخ نشینهای خلیج فارس ، به نجف برگشت و در آنجا عدای شاگرد به دور خودش جمع کرد و با ادعای رابطه با مقامات عالیه روحانی و ادعاهای بسیار

بزرگ که خودش را ازائمه و پیمبران هم گاهی بالاتر میدرد ، اختلافی در حوزه نجف بوجود آورد ، علمای نجف او را تکفیر کردند ، سپس شرحی بر زیارت جامعه نوشت و در آن کتاب «شرح الزیارة» بخلفاء راشدین را سخت مورد توهین و تحقیر قرار داد ، و با این عمل بهانه‌ای به دست «داود پاشا» حاکم بغداد داد ، داود پاشا لشکر خونخواری به کربلا فرستاد و بخاطر همان توهین ها یازده ماه کربلا را بمحاصره کشید و عده‌ی زیادی را کشت. به حریمهای مطهر امام حسین و ابوالفضل (ع) آسیب وارد کرد ، و بدین ترتیب جنگ داخلی میان شیعه و سنی ، همان چیزی که استعمارگران به آن عشق میورزند عداوتها و کینه‌ها را بار دیگر برای مدتی مشتعل کرد . خوانندگان محترم میتوانند برای اطلاع بیشتر از وضع این مرد مرموز به کتاب «شیخ احمد احسائی» نوشته‌ی آقای مرتضی مدرس چهاردهی مراجعه نمایند .

غائله‌ی این مرد مرموز با فراری شدن و یا مرگ او خاتمه پیدا نمیکند ، بلکه تازه بهره‌برداری استعمارگران شروع میشود ، زیرا او در نجف عده‌ای را بنام شاگرد بدور خودش جمع کرده و آنها را برای انجام اهداف شوم استعمارگران کاملاً مهیا نموده بود . **بهائیت و شیخیت** و چندین رشته بدعت و انحراف دیگر که نضج نگرفت و در همان نطفه خفه شد ، از آثار وجود شوم حسین عنصر مرموز و خطرناک است .

سید کاظم رشتی:

یکی از شاگردانش 'سید کاظم رشتی' است که در جمله‌ای که علمای جنبه برای امتحان احسائی تشکیل داده بودند حاضر بوده و حتی حکم تکفیر او را هم امضاء کرده است .

این مرد از استاد خود هم مرموزتر و خطرناکتر از آب درآمده، اصل

و نسب او ابداً در رشته معلوم نیست و کسی خاندان او را نمیشناسد، و با احتمال قوی از روسیه تزاری به نجف رفته است، پول هنگفت و بیحصایی در اختیار داشتند، خرج میکرده و ریختوپاش می نموده، با اینکه در تشیع، بصورت ظاهر غلو میکرده و عداوت شدیدی نسبت به خلفاء ابراز میکرده است یا مقامات حکومت عثمانی هم بی ارتباط نبوده و آنها را بزرگ می شمرده اند. تا آنجا که در قتل عام کربلا که مسبب اصلی آن شیخ احسائی بوده، خانه این مرد بست بوده و حتی علیرضا پاشا که مردم خرمشهر را بخاطر تشیع آنها قتل عام کرد، «قصیده عبدالباقی عمری» را به او میدهند که شرح بر آن بنویسد (این شرح قصیده اکنون از کتب مورد احترام و تقدیس شیعیان است).^۱

در این کتاب به فقهی خرافات و مطالب باطل و بوج وجود دارد که راستی خواننده را گیج و گم میکند، سید زشتی همان اظهارات و عقاید سخیف «احسائی» را توضیح و تشریح و ترویج میکند. «رکن رابع» که زمینه ای برای مسلك شیخیه گردید، از موهومات و بافته های همین شاگرد و استاد است.

سید زشتی هم مثل استادش حوزه دینی داشت و شاگردانی تربیت کرد که هر يك بتوبه ی خود، ادعائی کردند و دینی ساختند و آشوبی پیا کردند و خدمات تنایائی به استعمارگران کردند و میکنند، سید علی محمد باب حاج محمد کریم خان کرمانی، میرزا طاهر اصفیائی و ده ها فرد دیگر از افراد منحرف و منحرف کننده، در محضر درس! همین استاد تربیت یافتند.

ظاهریه :

یکی از شاگردان سید زشتی «میرزا طاهر حكاك» اصفهانی است

۱. مقدمه مرحوم خالصی زاده بر کتاب کینا زدا لگور کی

که در استانبول، ادعای مهنویت کرد و بلوانی براد اذداخت، گرچه خودش در حدود سال ۱۳۰۰ مرد یا کشته شد، ولی طرفدارانش بنام «طاهریه» تمدتها بعد، وسيله اختلاف و تشست در میان جامعه‌ی اسلامی و وسیله‌ای در دست استعمارگران بودند و شاید هنوز هم در گوشه و کنار جهان اسلام افرادی از این فرقه باشند.

شیخ مهدی قزوینی سید ولی الله هندی، میرزا حسن همدانی
که هر یک برای خود داعیه‌ای داشتند و بیاری از افرادی که اطراف علی محمد باب را گرفتند، از قبیل ملا علی نوشیزی، ملا حسین بشرویه، قرقاالعین.... همه از شاگردان حوزه درس! همین سید کاظم رشتی بود مانند، عجب حوزه با برکتی؟!

بابیه :

شاگردی که اسناد خود بالا زد، «علی محمد باب» بود، باب همانگونه که آرزوی استعمارگران بود، مذهب جاسوسی و استعماری خود را ابراز کرد و بابت مورد نظر را با حمایت استعمارگران و عمالتان بوجود آورد و بابت جمعیت مزدوری که از حسین قلم در خدمت استعمار تالاشی کنند و با مزدی کم بشارند، تشکیل داد.^۱

۱ - در اینکه ریشه بابیه و بیانیها، روسی است یا انگلیسی، اختلافی بین مورخان بجنبه وجود بعضی ها معتقدند که «بابیگری» دنباله همان ادعای ارتباط با امام زمان (ع) «دواسطه بودن» شیخ احمد احسائی، و سپس «سید کاظم رشتی» است، که متجس به «شیخیگری» کریمخان کرمانی و «میرزا شفیع» تبریزی و سپس به بابیگری «سید علی محمد شیرازی» گردید. «ملاحسین بشرویه» که مدتی در مشهد و مدتی در بین النهرین جزء شبکه‌ی جاسوسی انگلیسی، زیر نظر آرتور کونولی، که با تفاق «سید کرامت هندی» از مستوستان به ایران آمدند کار میکرده، فکر «بابیگری» را به «سید علی محمد»

بنظر میرسد که در این میدان ، روسها ، از رقبای استعماری خود جلواقتادند و اقتضای ساختن مذهبی از وجود کثیف «سیدعلی محمد» را بدست آوردند ، گرچه انگلستان در زمینه سازی و تهیه مقدمات این کارو حتی در توسعه و ترویج آن و حمایت سردمداران این مذهب و مخصوصاً در گرفتن نتیجه ، سهم بیشتری داشته و دارد .

بر خلاف رویه ی معمول که انگلستان و روسیه ، نقشه های یکدیگر را در ایران خشن می کردند ، در این يك پدیده ، همکاری داشتند . این

شیرازی القاء کرد و در ترویج ادعای اوماعی فراوانی بخرج داد. (شرح فعالیت این یانده جاسوسی را خود آرتور گرنولی در ضمن سفرنامه ی خود آورده است). و عده ای ریشه ی «بایبگری» را روسیه تزاری میدانند ، اینها به انگلیز نوشته های «شاهزاده دالگورکی» که در تاریخ شروع فتنه باب عضو سفارت روس در ایران بوده و پس از سقوط تزارها و روی کار آمدن بلوچکها ، خاطرات خود را در مجله «شرق» منتشر کرده و ضمن آنها سفارت روس را عامل اصلی ایجاد فرقه بابیه و بهائیه معرفی کرده است ، و علائم صدق و صحت زیادی عم در سراسر نوشته هایش وجود دارد. این حزب جاسوسی را روسی الاصل دانسته اند. هردو دسته ی از مورخین هم دلائل غیر قابل انکاری برای اثبات نظریه خویش آورده اند .

ولی با کمی دقت و توجه به مجموع نوشته ها و قرائن ، بدست می آید که هردو «شیطان» هر يك به نوعی ، در تخم ریزی و انتقاد تطفه ی این مولود پاك! شرکت داشته اند . منتهی آخرین جتیش توسط سفارت روس انجام گرفته و باصلاح حکماء ، جزء اخیر علت ، سفارت خانه روس شده است. البته پس از اعلام موجودیت ، هردو سفارت برای حفظ و حمایت آنها همکاری داشته اند و قبل از سقوط روسیه تزاری و بعد از مرگ باب ، دو فرقه بهائی و اذلی بوجود آمدند ، از اینها در حمایت انگلستان و بهائیه در حمایت روس بودند ، بعد از سقوط روسیه تزاری ، جویبار بهائیت هم پرود تا بهر ریخت و هردو شعبه ی حزب ، اقتضای جیره خواری انگلستان را یافتند .

مولود نامشروع هم پس از رشد و تکامل ، اصل و نسب روسی خود را فراموش کرد و بذیل عنایت دایه انگلیسی خود چسبید ، بالاخره ، خائن خائن است از کسی که بملک و ملت خود ، آبی و خاک خود ، به مذهب و دین خود ، خیانت کند ، نبایسد انتظار داشت که به اربابی مجازی که خود درس خیانت به مزدوران خویش میدهد ، خیانت نرزد ، لذا بروسیم به خیانت کردند و به انگلستان پیوستند و چه با از مدتی قبل ، نسبت به ارباب انگلیسی هم ربه بی وفائی گرفته باشند و به ذیل عنایت ارباب پول دار تر و سخاوتمندتری مثل آمریکا توسل جسته باشند و اگر هم تاکنون نکرده باشند ، مانعی در وجود افراد و تشکیلات آنها برای چنین خیانتی وجود ندارد و هر وقت که مصالح آنها ایجاب کند دریغ نخواهند داشت .

اسناد جاسوسی:

در اینجا مادر صمد این نیتیم که داستان بوجود آمدن فرقه‌ی بایی و بیانی و علل و عوامل آنرا بیاوریم ، در این خصوص کتابهای فراوان و جالبی نوشته شده و در اختیار همگان است ، و حتی در این مدد هم نیتیم که تمام اسناد و مدارکی را که دلالت بر جاسوسی و مزدوری این فرقه ، برای استعمار دارند ، بیاوریم ، زیرا این خود احتیاج به کتاب مستقل دارد و بلکه فقط چند سند زنده برای نمونه ، بیاوریم و سپس به عکس العمل امیر کبیر ، در مقابل این باند جاسوسی ، که قسمتی از هدف این بخش را تشکیل میدهد ، میپردازیم . و اینک چند سند :

۱- «**امیرزاحین علی بیاء**» که پس از باب رهبری حزب را بعهده گرفت و رفتن و رفتن مقامی فوق مقام باب ، در میان احباء ! بدست آورد و حتی به خدائی نیز پذیرفته شد ، طبق نوشته‌ی کینیاژ دالگورکی ، یکی از جاسوسان رسمی سفارت روسیه و همکار **دالگورکی** بوده است ، و مخصوصاً

بنظر میرسد که در این میدان ، روسها ، از رقبای استعماری خود
جلو افتادند و افتخار ساختن مذهبی از وجود کثیف «سیدعلیمحمد» را
بدست آوردند ، گرچه انگلستان در زمینه سازی و تهیه مقدمات این کار و
حتی در توسعه و ترویج آن و حمایت سردمداران این متعصب و مخصوصاً
در گرفتن نتیجه ، سهم بیشتری داشته و دارد .

بر خلاف رویه ی معمول که انگلستان و روسیه ، نقشه های یکدیگر
را در ایران خنثی میکردند ، در این يك پدیده ، همکاری داشتند . این

* * *
شیرازی القاء کرد و در ترویج ادعای اومساعی فراوانی بخرج داد . (شرح فعالیت
این باند جاسوسی را خود آرتور گرنولی در ضمن سفرنامه ی خود آورده است) .
و عده ای ریشی و بایگري را روسیه تزاری میدانند ، اینها به اتکای
نوشته های «شاهزاده دالگودکی» که در تاریخ شروع فتنه باب عشق سفارت روس
در ایران بوده و پس از سقوط تزارها و روی کار آمدن بلشویکها ، خاطرات
خود را در مجله «شرق» منتشر کرده و ضمن آنها سفارت روس را عامل اصلی
ایجاد فرقه بابیه و بیانیته معرفی کرده است ، و علام صدق و صحت زیادی هم در
سراسر نوشته هایش وجود دارد ، این حزب جاسوسی را روسی الاصل دانسته اند .
هر دو دسته ی از مورخین هم دلائل غیر قابل انکاری برای اثبات نظریه
خویش آورده اند .

ولی با کمی دقت و توجه به مجموع نوشته ها و قرائن ، بدست می آید که
هر دو «شیطان» هر يك به نوعی ، در تخم ریزی و اشتاد نطفه ی این مولود پاك
شرکت داشته اند ، منتهی آخرین جنبش توسط سفارت روس انجام گرفته و
با اصطلاح حکماء ، جزء اخیر علت ، سفارت خانه روس شده است ، البته پس از
اعلام موجودیت ، هر دو سفارت برای حفظ و حمایت آنها همکاری داشته اند و
قبل از سقوط روسیه تزاری و بعد از مرگ باب ، دو فرقه بهائی و ازلی بوجود آمد ،
از اینها در حمایت انگلستان و بیانیته در حمایت روس بودند ، بعد از سقوط روسیه
تزاری ، جویبار بهائیت هم پرود تایمز ریخت و هر دو شبهه ی حزب - افتخار
حیرخواهی انگلستان را یافتند .

مولود نامشروع هم پس از رشد و تکامل ، اصل و نسب روسی خود را فراموش کرد و بذیل عنایت دایه انگلیسی خود چسبید ، بالاخره ، خائن خائن است از کسی که بمملک و ملت خود ، آب و خاک خود ، بمعنیه و دین خود ، خیانت کند ، نباید انتظار داشت که به اربابی مجازی که خود درس خیانت بمعز دوران خویش میدهند ، خیانت نورزد ، لذا بروسیمم خیانت کردند و به انگلستان پیوستند و چه با از مدتی قبل ، نسبت به ارباب انگلیسی هم زهیی وفائی گرفته باشند و به ذیل عنایت ارباب پولدارتر و سخاوتمندتری مثل آمریکا توسل جسته باشند و اگر هم تاکنون نکرده باشند ، مانعی در وجود افراد و تشکیلات آنها برای چنین خیانتی وجود ندارد و هر وقت که مصالح آنها ایجاب کند دریغ نخواهند داشت .

اسناد جاسوسی:

در اینجا مادر صند این سیستم که داستان بوجود آمدن فرقه ی بایی و بهائی و علل و عوامل آنها بیانوریم ، در این خصوص کتابهای فراوان و جالبی نوشته شده و در اختیار همگان است ، و حتی در این سده هم نیستیم که تمام اسناد و مدارکی را که دلالت بر جاسوسی و مزدوری این فرقه ، برای استعمار دارند ، بیانوریم ، زیرا این خود احتیاج به کتاب منقلی دارد و بلکه فقط چند سند زنده برای نمونه ، میآوریم و سپس بهعکس السلسله امیر کبیر ، در مقابل این باید جاسوسی ، که قسمتی از هدف این بخش را تشکیل میدهد ، میپردازیم . و اینك چند سند :

۱- «میرزا حسین علی بهاء» که پس از یاب رهبری حزب را بعهده گرفت و رفتن و رفتن مقامی فوق مقام باب ، در میان احباء ! بنمت آورد و حتی به **خدائی** نیز پذیرفته شد ، طبق نوشته ی کیناز دالگورکی ، یکی از جاسوسان رسمی سفارت روسیه و همکار **دالگورکی** بوده است ، و مخصوصاً

در فاجعه‌ی عظیم قتل «قائم مقام» سهم عمده‌ای دارد. دالگور کی می‌نویسد:

«... یکروز دوشنبه، «میرزا حسینعلی» در گرمی‌ها آمده بود که مرا ملاقات نماید ولی من در دوفرنگی شهر بودم، پس از آمدن شهر، در صندوق نامه‌هایم یک نامه از میرزا حسینعلی دیدم که نوشته و چنین را پورت داده بود: دیشب غروب قائم مقام، صدر اعظم بخانه حکیم احمد گیلائی آمده بود، و من بوسیله علی محمد، نوکر حکیم، بتوانم اینکه صدر اعظم را بهینم وارد اتاق قهوه خانه شدم، حکیم با قائم مقام، از هر دری صحبت می‌کردند و قائم مقام می‌گفت: این شخص (محمد شاه) لایق سلطنت نیست، نوکر است، و باید یک نفر ایرانی با کطینت مثل زندیه: پادشاه شود، و سایل کار را توسط اعیان و سردارها باید فراهم کرد، عسایه جنوبی حاضر است، همه جور یارها مساعدت کنند، حکیم احمد هم تصدیق می‌کرد و می‌گفت: شما و تدابیر شما این شخص را به سلطنت رسانید... قائم مقام فرمود: ملاحظه خواهید نمود که این جوان در عرض که نوکر اجانب است، مثل پدرش، ناکام از دنیا خواهد رفت و حق به حدقه‌اش خواهد رسید.

پس از خواندن این نامه فوراً به سعادت رفتم غلام باشی را خواستم بدون اینکه مطلب را نادگیری بیان بگذارم، یکسره بیاب همایون رفته، پیغام کردم که مطلب و احیی از طرف دولت خود دارم و باید به شخص شاه عرض کنم.

شاه اراندرود، سراسیمه آمد، تعظیم کردم و گفتم مطلب محرمانه‌ای است، و مواد مکتوب را به او دادم. با خود من مشورت کرد و گفت: چند ماهی است که صدر اعظم با اینکه تمام اخبارات را باو داده‌ام می‌خواهد مرا وادار کند که با دولت امپراطوری (روس) مخالفت کنم و شهرهای ایران را واپس بخوام و صاحب‌نصبانی چند از فرانسه یا انگلیس بخوام، سر باز تربیت کنیم و اسلحه جدید از دولت خارجی بگیریم و مدینه، چون فرنگیان باز کنیم و بی‌گویند مبلغ گزافی هم دولت انگلیس، بلاعوض، برای انجام این کار بدهد.

من متحیر از سفاقت او (شاه) شدم ، با اینکه چندی نمی بود که من با او راه یافته بودم ، همه اسرار دولتی خود را بمن گفتم .

عرض کردم : باید هر دو را از میان برداشت ، فرمود : قائم مقام را به کیفر اعمال خودش می رسانم ، ولی حکیم احمد بسیار مشکل است ، چون جنبه روحانیت و ارشاد و بزرگی دارد. عرض کردم : کار او به سه من - اذاین تعهد من بسیار خوشحال شد. مرا بوسید و گفت : **یا رزك الله**، از وقتی که تو مسلمان شدی، پدر مسلمانها میخوری . **ویك انكشتر الماس بر لیان ویك انكشتر زهر** گرانیها بمن مرحمت فرمود ، من آمدم منزل ، زهر قتالی تهیه نمودم . **میرزا حبیبعلی** را خواستم (میرزا حسین علی و دالگورگی هر دو از شاگردان حکیم احمد بودند) **یک اشرفی** تحلیلیهای به او دادم و آن زهر را به او سپردم، تا هر طور ممکن است ، داخل گل نبات گیلانی (حکیم احمد) نماید و کارش یکسر شود... و او به وسیله ای کمیدانست در هشتم صفر ۱۲۵۱ به حکیم خوراند و کار حکیم را یکسر نمود ، و شاه هم قائم مقام را که در خیابان لاله زار منزل داشت ، دعوت به ننگرستانش نمود و کار او را هم در صبح ۱۲۵۱ یکسر کرده ، ۱.

البته این ماجرا ، چندین سال قبل از ظهور قندهی باب به وقوع پیوست ، ولی اگر در تمام پرونده پیروان باب ، بجز همین یک خیانت نبود ، باز برای روسیاهی ازل وابد آنها کفایت میکرد .

۴- منشی باب:

شخصی بنام «**سید حسین یزدی**» از اوائل فاهور باب به او پیوسته و همه جا همراه او و حتی منشی و کاتب او هم بوده است، در زندان **ماکو و چهریق** هم با باب همزنجیر بوده است، و قتی که حکم اعدام باب صادر شد، از او تبری جست و توبه کرد و پس از مدتی باز در صف پیروان باب در آمد و حتی طبق نوشته های خود بهائیه ، اسناد و مدارك مربوط به جانشینی باب، توسط

۱- پرنس دالگورگی با حتمه آقای مرتضی آخوندی صفحه ۷۷ .

همین شخص به جانشین باب رسیده است .

اسنادی در دست است که این مرد روابط مرموزی با سفارت روسیه داشته و در حقیقت الهامات سفارت را به باب میرسانده . کتاب «نخلة الکاف» که از کتابهای مورد احترام خود بهائی هاست و دلبعا نوشته‌های آن علیه خودشان حجیت دارد، در صفحه ۲۱۷ مینویسد :

«ایلچی دولت روسیه تزاری، مخصوصاً برای ملاقات سید حسین یزدی» به تبریز می‌آمد و با او ملاقات متعدد کرده است».

۳. حمایت‌های روسیه:

باب، در شیراز، محاکمه و زندانی گردید، «منوچهر خان گرچی معتمدالدوله» حاکم اصفهان که خود، از مردان مرموزی است که جزء سران گرچستان بوده و اسلام را پذیرفته و در اثر لیاقت و پشت هم اندازی و شاید خواسته‌ی استعمارگران، حاکم اصفهان شده بود، توسط عمال خود باب را از زندان شیراز فرار میدهد و بد اصفهان می‌آورد. همین دالگورکی که در این تاریخ وزیر مختار روسیه در ایران بود، مینویسد :

«... همیشه بن اطلاع رسید، وارد اصفهان شده، يك نامه دوستانه، بمعتمدالدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش دادم که خودم که از دوستان بن و دارای کرامت است، از او نگاهداری کنید، الحق معتمدالدوله چندی از او خوب نگاهداری کرد، ولی از بدبختی سید، معتمدالدوله مرخوم شد، سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه نمودند، منم توسط میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر در ته ان هو و جنجال براه انداختم که صاحب الامر را گرفته‌اند و اذا بمعنور دولت، او را از دکناره گرد، روانه رباط کریم و از آنجا به طرف قزوین و یکسره به تبریز و از آنجا به همدان بردند، ولی دوستان بن تلاش کردند و جنجال براه انداختند... اگر سید را در تهران نگاه میداشتند و سنوالاتی از او میشد، آشکا را مخالف را میگفت و مرا رسوا نمیشد، پس بفکر اقدام که سید را

در خارج از تهران تلف نموده و پس از آن جنجال برپا نمایم ...».

بعد از اعدام باب و تشکیل کمیته‌ی تروریسم، در پیروان او، سوء قصد به جان ناصرالدین‌شاه، عمده‌ی زیادی از پایان منجمه میرزا حسینعلی گرفتار میشوند، باز سفیر روس به حمایت آنها برمیخیزد و آنها را نجات میدهد، خودش در این باره می‌نویسد:

«... میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مراحم گرفتند، من از آنها حمایت کردم با هزاران زحمت، همه کارکنان سفارت، حتی خود من شهادت دادیم که اینها یابی نیستند، لذا آنها را از مرگ نجا داده به بغداد روانشان کردیم. من به میرزا حسینعلی گفتم که تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را «من ینظره اله» بخوان و نگذار با کسی طرف مکالمه شود و مبلغ زیادی پول به آنها دادم که شاید بتوانم کاری صورت بدهم... چه باید کرده کاری را که با آن همه زحمت، بچریان انداخته بودم نمیتوانستم دست بردارم، و انگهی مبلغ زیادی از برای اینکار خرج کرده بودم...»

«... يك قسمت کار ستادخانه، منحصر به تهیه الواح و انتظام کاربایها بود، هر کسی را که ستواری بود و روی درختن به وطن نداشت بامبلغی جزئی به عنوان زیادت کر بلا پیش میرزا حسینعلی میفرستادیم، تا جمعیت زیادی دور او جمع شد، همه ماعه برای او دردمش، دو سه هزار تومان پول میفرستادیم، در این بین دولت عثمانی آنها را به استانبول و از آنجا به «ادرنه» فرستاد، دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت، خانه و مکان برای آنها ساخت، قسمت عمده لوايح آنها به وسیله وزارت خارجه ما برای آنها تهیه میشد...»

در این بین، میرزا حسینعلی با برادر خود، سردیاست هم زدند و میرزا یحیی زیر بار برادر خود نرفت، معلوم شد که تحریک رقیب ما (انگلستان) سبب اختلاف آنها شده، میرزا یحیی بطرف «جزیر قیبرس» رفت... و بعضی آنکه بین میرزا حسینعلی و میرزا

یحیی بهم خورد، میرزا حسینعلی، من پلهراله شد، ولی ازیسوادی
 من پلهراله، چه بگویم؟! الواحی که ما تهیه میکردیم نمیتوانست
 بخواند... هر کس در تهران بهائی میشد، یا او همراهی و مساعدت
 میکردیم.. تا اینجا کار من به خاتمه رسید و اختلاف دین جدید را
 در دین اسلام درست نمودم، تا خود آنها یا دین جدید چه کنند؟^۱

۱۲۴۵

روسیه تزاری پس از تحکیم موقعیت این جاسوسان و نوکران پست-
 فطرت در ایران، تصمیم گرفت که مرکز آذربایدر روسیه وزیر حمایت مستقیم
 خود قرار دهد و لذا در عشق آباد، زمینی به آباداد و با خرج خود و زیر
 نظر مهندسين روسی برای آنها منزل و معبد ساخت، و چه بسا اگر بلخویکها
 به عمر تزارها خاتمه داده بودند، هم اکنون روسیه، بجای اسرائیل و یا
 لندن و یا امریکا پایگاه اصلی این مذهب استعماری بود. مرحوم آیتی در
 کشف الحیل در این باره نوشته :

«... دولت روسیه زمین داد و مهندس فرستاد و معبد هائی
 (مشرق الاذکار عشق آباد) بر پا کردند و اگر کمونیستها، آنجا را
 تبدیل به محنته‌های نمایش نکرده بودند، شاید در روسیه مذهب باب
 و بهاء سر و سوزنی بخود میگرفت».

بیخود نیست که بهاء اله برای تشکر از امیر اسوز روسیه، لوح نذاری
 میکند و او را چنین مورد خطاب قرار میدهد :

هیا ملک الروس!.. قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی
 الجن تحت السلاسل والاغلال^۲.

و نیز میرزا ابوالفضل گیلایگانی در نامه‌ای به میرزا اسدالله خان

مینویسد :

-
- ۱- پرنس دالگورکی صفحه ۱۱۶ تا ۱۱۹
 - ۲- کتاب مبین صفحه ۷۸ سطر ۲ تا ۹ (خطی)

سزاوار است جمع دوستان به‌دعای عمر و دولت و ازدیاد
حشمت و شوکت اعلیحضرت امیراطور اعظم، الکماندر سوم و
اولیاء دولت قوی شوکتش، اشتغال ورزند.

حمایت و پشتیبانی روسیه تزاری از این فرقه که محصول زحمات
خود اوست، منحصر به‌همین چند فقره نیست، و ما برای نمونه، چند مورد
را آوریم و خوانندگان محترم را بکتاب‌های: «مزدوران استعمار»، در
لیاس مذهب و «پرنس دالگورکی» و «محاكمه و بررسی باب و بهاء» و «کشف
الحیل» و خاطرات صبحی و... راهنمایی میکنیم.

۴- حمایت‌های انگلستان:

انگلستان، در کنار اقدامات و فعالیت‌های سفارت روس، در مورد
بابیه‌ها، مواظبت و مراقبت کامل داشت که بیج و مهره‌های کار را بداند، و چون
وجود چنین حزبی را در داخل کشورهای استعماری برای اغراض استعمار
خویش هم مناسب و بلکه لازم میدانست از حمایت و کمک غیر مستقیم و احیاناً
مستقیم هم خودداری نداشت.

و بطوریکه قبلاً در نوشته‌های دالگورکی خواندید، سعی داشت که
آنها را تحت سلطه و نفوذ خود داشته و شاید هم داشت، و دیدید که میرزا
یحیی را از میرزا حسین علی جدا کرد و به‌قبرس برد و تحت حمایت خویش
قرار داد.

پس از سقوط روسیه تزاری، یکبارہ تمام شعب بابیه را بطرف خود
جلب کرد و مرکز آنها را در شهر «عک» واقع در قلمطین که تحت‌الحمایه
بریتانیای کبیر بود قرار داد و از راه‌های مختلف به تقویت آنها پرداخت
و شاید هم میخواست که از وجود آنها پایگاهی همانند اسرائیل در داخل
کشورهای اسلامی بسازد.

۱- مصابیح حللہ دوم صفحه ۲۳۲ که از طرف بهائیان در تهران منتشر شده.

در جنگ جهانی اول، عباس افندی به قنصلی خدمت به انگلیسها کرده بود که لرد آلبنی^۱، فرمانده نیروهای انگلیسی، پس از فتح فلسطین، بمحض اینکه وارد حیفا میشود، در اولین فرصت با «عباس افندی» ملاقات کرده «مدال دولت انگلیس را به سینه‌ی او چسباند و او را به لقب «سر» (Sir) مفتخر ساخت و با او عکس گرفت.

آقای علی اصغر حکمت در کتاب «به گفتار در تاریخ ایران» صفحه ۹۷ در این باره نوشته :

«عبدالیهاء نظر بخاطر خدماتیکه بمیاست دولت انگلیس در ایام جنگ نمود از طرف آن دولت لقب «نایت هود» Sir در سال ۱۹۲۰ به او عطا شد.»

همین عبدالیهاء در جریان جنگ اول بیجرم جاسوسی برای انگلستان از طرف مقامات عثمانی دستگیر میشود و پس از محاکمه محکوم به اعدام میگردد، و سپس تعهد میکند که از آن به بعد برای اغوا کردن دولت انگلیس گزارش غلط بدهد. و آزاد میشود، و به این تعهد عمل نمیکند^۲.

عبدالیهاء، در نامه‌ای به «نصرالله باقراف» یکی از بهائیان تهران پس از فتح فلسطین توسط انگلیسها، چنین نوشته است :

«در این ایام، الحمد لله، بفضل الهی، ابرهای تیرم تلاشی و نور راحت و آسایش، این اقلیم را روشن نمود و سطره جابره (مطلوبش دولت عثمانی است) ذائل و حکومت عادل (حکومت انگلستان) حامل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند»^۳.

ولیز همین شخص، پس از شکست دولت نیرومند عثمانی از ارتش انگلستان، برای انگلیس استعمارگر چنین دعا کرده است :

۱- Lord Allenby

۲- ساختمانهای بهائیت، نوشته آقای انور و دود صفحه ۱۱۳ و ۱۱۴.

۳- خاطرات صبحی صفحه ۷۸.

«... اللهم ابد الامير اطور الاعظم ، جورج
الخامس ، انك لتر ايتو فيقاتك الرحمانيه وادم ظلها الظليل
على هذه الاقليم الجليل ...»^۱

هنوز هم که هنوز است، بی‌اثیت دست از این دایهٔ میربان بر نداشته
و استعمار هم هنوز خود را مستعنی از چنین افراد خود باخته و خدمتی
نمیداند، و لذا آنها را در اسرائیل پایگاه استعمار در خاور میانه،
زیربالی گرفته، و هم‌اکنون در کشورهای اسلامی، یهودیان و بی‌اثیان که
هیچگونه وجه مشترکی جز نوکری استعمار غرب، ندارند با هم همکاری
میکنند.

ادوارد برون انگلیسی در کتاب A Year amongst The Persia
(یکسال در میان فارسها) شرح میدهد که مدتهای طولانی در شهرهای
ایران بنوعی و ردا و سجاده مسافرت میکرده و بیشتر با مردم عوام معاشرت
داشته و محور بحث او هم بایبگیری بوده و از این راه این مذهب را ترویج
میکرده است.^۲

۱- خاطرات صبحی صفحه ۷۹.

۲- ادیر کبیر و ایران صفحه ۲۵۷ چاپ اول

اقلیت یهودی

وضع عمومی یهودیان ، در داخل کشورهای اسلامی و مخصوصاً کشورهای اسلامی خاورمیانه، عبارت است از : خرابکاری ، جاسوسی ، ایجاد بلوی بنفع کشورهای استعماری و علیه منافع کشوریکه در آن زندگی میکنند .

تاریخ زندگانی نکین آنها، در این یکی دو قرن اخیر این مطلب را بوضوح اثبات میکند و قطعنامه‌ی کنگره حزب صهیونیسم بین الملل ، بصراحت همان مطالب فوق را ، وظیفه‌ی یهودیان میداند، کتاب «اسرار سازمان مخفی یهوده که برنامه‌ی آینده یهودیان جهان را تعیین کرده است در صفحه ۹۳ چنین نوشته :

«... بدیهی است که جاسوسی کارشرم آوری نخواهد بود، بلکه قابل تحمیل نیز میباشد، ولی اگر کسی این وظیفه‌ی خود را بدانشجام دهد، بیرحمانه تنبیه خواهد شد» .

ژنرال «فریه» که خود یکی از جاسوسان زیر دست انگلیسی، در ایران بوده، در این باره نوشته :

«کلیسایان نیز، مدایران از حمایت انگلستان که پشتیبانی

از اقلیت‌ها را جزء مواد سیاست خود میدانند . بهره‌مند بودند و بسیاری از جاسوسان ، از میان ایشان انتخاب میشدند و معمولاً جاسوسان یهودی، انگلیس در افغانستان و خراسان و ترکستان نقش مهمی بعهده داشتند^۱.

در مشهد عده‌ای از یهودیان بظاهر مسلمان شده بودند و از اینجهت ، در میان مسلمانان موقعیتی کسب کرده و از آن موقع ، بفتح استعمار انگلستان بهره‌برداری میکردند . در میان اینها یک نفر بنام «ملا مپدی» پس از اسلام آوردن ، سمت « وکیل‌التجار » را احراز کرده بود ، ملا مپدی مرتباً اخبار و اوضاع خراسان و وضع جمعیت‌های مخالف دولت از قبیل ترکمن‌ها را به سفارت انگلیس ، در تهران ، گزارش میداد . « فریه » که چند سطر قبل نام او را بردیم ، در سفرنامه‌ی خود از ملاقات خویش با این یهودی و همکاری‌های او با انگلستان مقصداً نوشته‌است. «سرجان لوگین» انگلیسی ، در پاروقی کتاب *فریه* نوشته‌است که : «خیلی جای خوشوقتی است که «ملا مپدی» هنوز در مشهد، خدحات معوّله را خوب انجام میدهد». سند و شاعدی زنده‌تر و گویا از وجود اسرائیل در خاورمیانه و در قلب کشورهای اسلامی و خرابکاری‌های او بفتح استعمارگران غربی وجود ندارد . از آنروزی که استعمارگران غربی بـفکر تجزیه امپراطور وسیع عثمانی افتادند در کنار سایر نقشه‌های شوم خود، جمعیت یهودی این منطقه را زیر حمایت خود گرفتند و آنها را تقویت کردند و آنها هم که مزاجشان آماده تخریب و خیانت بود از این خواسته‌ی استعمارگران استقبال نمودند و رفته رفته منجر به تشکیل حزب صهیونیسم بین‌الملل و سپس ایجاد دولت غاصب و متجاوز اسرائیل در فلسطین گردید .

در کتاب « سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار »

۱- روابط سیاسی ایران و انگلیس.

نوشته استاد اکرم زعیر و ترجمه اینجانب . علاوه بر شرح کامل اقدامات و فعالیت‌های استعمار برای تشکیل دولت اسرائیل و تقویت یهود، یک فصل مخصوص ، در مورد جاسوسی و خرابکاری ، یهودیان در کشورهای اسلامی ، وجود دارد . خوانندگان گرامی را به مطالعه آن کتاب سفارش میکنیم .

امیر کبیر و اقلیت‌های مذهبی:

اصول کلی سیاست امیر کبیر در مورد اقلیت‌های مذهبی آن روز ایران ، خیلی دور از برنامه دین مقدس اسلام نبوده است ، اسلام اهل کتاب را در داخل کشورهای اسلامی با شرایط خاصی برسمیت شناخته و اگر آنها به شرایط «ذمه» عمل نمایند ، با نهایت اطمینان و آرامش خاطر میتوانند زیر پرچم اسلام ، بزندگی خویش ادامه دهند . اما مردها و ادیان ساختگی از قبیل «بهائیت» از نظر اسلام بطور کلی قاچاق‌اند و ابداً به آنها به عنوان «فرقه» و «دین» و حتی «جمعیت» رسمیت داده نمیشود .

امیر کبیر ، اقلیت‌های مذهبی یهود و نصرائیت ، وزردشنی را بحال خود گذاشت ، و در «قابل فرقه‌ی «بایی» شدت عمل فوق‌العاده‌ای بخرج داد . همانطور که و نلیفه‌ی يك زماندار مذهبی است .



امیر در مورد اقلیت‌های رسمی مذهبی ، به صحیح یا غلط ، معتقد بود که بایستی با آنها مهربانی و محبت کرد ، و از این راه ، آنها را از داهان استعمارگران بیرون کشید و بگذاشت که استعمارگران ، از زمینه‌ی ناراضی‌ی آنان سوءاستفاده کنند ، البته روی اصل کلی ، مخالفت با جاسوسی ، اگر از آنها چیزی در این خصوص ، کشف میکرد ، گذشت و نادیده گرفتن در کار نبود . باید گفت که امیر کبیر پی به عمق خطر این اقلیت‌ها نبرده بود ، و مقدار کینه و عداوت و حسادت‌ی که در سینه‌های آنها نسبت به اسلام و مسلمین

وجود دارد ، درست ارزیابی نکرده بود ، و این خود یکی از اشتباهات سیاسی امیرکبیر به‌شمار میرود، و حتی اگر می‌خواست به‌دستور اسلام دربارهٔ آنها رفتار نماید، چون از شرایط زمانه خارج شده بودند و تحت لوای اسلام، بهمین خیانت می‌کردند ، احترام خود را از دست داده و مستحق شدت عمل و لاقفل کنترل شدید بودند .

گویا در اواخر دوران زمامداری و عمر خود ، خطر آنها را احساس کرده و به‌فکر چاره افتاده و تصمیم گرفته بود نگذارد افرادی که وطن‌فروشی و توجه به اجانب با سرشت‌شان عجین است و بیگانه‌پرستی و خدمت به‌استعمار برای آنها وظیفه و یا طبیعت ثانوی است ، در کشور، مصدر کار و یا مسئول پستی باشند .

یك تقریر یهودی، بنام «محمد بيك» در شامات ، نماینده امور تجارنی ایران بود ، این یهودی برخلاف مصالح اتباع ایران و در مسیر مصالح دشمنان ایران کله‌هایی انجام داد که به‌اطلاع امیرکبیر رسید ، امیر نامه ذیل را در این خصوص ، به «محمد خان» مصلحت‌گزار و نماینده سیاسی ایران هراسلامبول نوشت :

«الحامد اعززا! اینروزها از شام و حلب، شکایات زیادی ارسوء سلوك وکیل تجارت تبعه‌ی دولت علیه ، نوشته بودند. این «محمد بيك» هرزه‌گیت که در شام تعیین گردیده؟ یهودی چرا باید وکیل امور تجارت تبعه‌ی دولت علیه باشد که با مردم اینطورها رفتار و سلوك بکنند؟ البته، یومول نوشته، آنها را از شغل عربود عزل کرده و کسانی که شایسته و قابل باشند، به‌شام و حلب تعیین نمایند و در این کار کوتاهی ننمایند . ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۶۶هـ.

امیر و بابیه :

با آنکه سیاست امیر در مورد اقلیت‌های مذهبی سیاست نرمش و انعطاف پذیری بوده است، درخصوص حزب جاسوسی «بابیه» سخت انعطاف ناپذیر بود و اعتقاد داشت که آنها باید ریشه کن شوند، زیرا بحق، درک کرده بود که اصل و نسب و ایندو عمل آنها، از استعمار و در مسیر منافع استعمارگران و علیه اسلام و مسلمین است.

تقریباً پنجاه سال پیش از مصادرت امیر کبیر موجودیت این حزب کثیف اعلام شده بود و در آن مدت، برای افرادی از قبیل امیر کبیر که در قسمت بالایی تدر سیاسی کشور قرار داشته، ماهیت استعماری آنها کاملاً مکشوف شده بود، وجود دست استعمار پشت سر آنها و روابط آنها با سفارتخانه‌ها چیزی نبود که از نظر مثل امیر کبیر مخفی بماند. و طبعاً از شخصیت ضد استعماری امیر کبیر انتظار میرفت که برای قلع و قمع آنها و کندن شرشان از جامعه اسلامی، از هیچ اقدامی دریغ نکند.

وقتی که امیر زمام کشور را بدست گرفت، در کنار سایر انواع کار شکنیه‌های استعمارگران در سراسر کشور، بابیه‌ها هم با الهام از سفارتخانه‌ها در چند نقطه‌ای ایران، انقلاب آشوب برپا انداختند. در خراسان، مازندران، زنجان، تبریز، شیراز، اصفهان، یزد، تهران و بسیاری از دهات و شهرها، از طرف بابیه‌ها و به الهام و کمک استعمارگران، فتنه و آشوب بوجود آمد. امیر احساس کرد که فتنه باب ریشه دار و عمیق است و اگر در سرکوبی آن معاطله و مسامحه شود. ممکن است، کم‌کم غیر قابل شکست شود.

استدخال می‌کرد که بهتر است با معرفی کهل باب او را رسوا و مقتضح کند و از ایشان آتش فساد او را خاموش نماید. ولی در جریان کار به این حقیقت تلخ برخورد کرد که دست‌های مرموز حامی او خیلی قوی‌تر از آن است که با تبلیغات و حرف حساب بشود او را از میدان بدر کرد و آن دست‌ها

را شکست، و معتقد شد که تا باب زنده است، هر روز شورش از گوشه‌ای بروز خواهد کرد و عده‌ای را همراه خواهد نمود، و لذا علی‌رغم فشارها و مخالفت‌های خارجی‌ها، تصمیم گرفت، او را از میان بردارد.

فتوای قتل «باب» را از علماء گرفت و در روز ۲۷ یا ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ (۹ یا ۱۰ ژوئیه ۱۸۵۰) در شهر تبریز، مقابل ارگ دولتی او را به‌دار آویخت، و شورش‌هایی که در شهرهای مختلف کشور از طرف بایها بروز کرد، با نهایت جدیت و شدت عمل سرکوب نمود و فتنه جویان را مجازات کرد.

توطئه ترور:

اعدام باب و شدت عمل، باینکه باعث خوابیدن شورش‌ها و آشوب‌های دسته‌جمعی و عمومی گردید، وسیله‌ای هم برای استعمارگران شد، که طرفداران نادان باب و یارندانشان را در راه اهداف استعماری خویش بصورت دیگری استخدام کنند.

به عنوان گرفتن انتقام خون باب و طرفداران مقتولش، کمیته‌ای تروریستی از بایان باقیمانده تشکیل دادند، نقشه کشیدند که ناصرالدین‌شاه و امیرکبیر و امام جمعه را ترور کنند. اداره آگاهی قوی و مجهز امیرکبیر، این توطئه را کشف کرد و قبل از آنکه تروریستهای بایی، دست‌بکار شوند، آنها را تاز و ملر نمود، ما در اینجا خلاصه‌ی ماجرا را از نوشته‌های اعتضادالسلطنه که خود او از نزدیک شاهد جریان بود ماقتباس کرده و می‌نویسیم:

«امیرکبیر اعتضادالسلطنه را بخلوت می‌طلبید، گزارش یکی از مأموران مخفی را که نوشته بود: «روز جمعه آینده عده‌ای از بایها خیال دارند اول به مسجد شاه بریزند، امام جمعه را ترور کنند و سپس به ارگ دولتی رفته، شاه و نخست‌وزیرش را بکشند» برای او می‌خواند، در میان افراد این

کمیته، **علاشیخ علی و میرزا عبدالرحیم و میرزا احمد حکیم باشی** (طیب مخصوص مهدعلیا) بودند که بعضی از آنها با اعتضادالطنه آشنائی واقعی داشتند، و اگر این افراد قبل از موعد دستگیر میشدند، توطئه عظیم میماند. امیرکبیر این افراد را از او مطالبه میکند.

اعتضادالطنه، پس از مدتی فکر، بهکاری یکی از دوستان خود بنام «میرزا طاهر دیباچه نگار» از راه توقیف **میرزا عبدالرحیم**، موفق میشود چندتن از افراد باند را به دام اندازد و از این رهگذر بسیاری از بانیهای مخفی گرفتار میشوند و عدماى از آنها را امیرکبیر اعدام و جمعی را بزدان میفرستد.

این واقعه، سبب میشود که فعالیتها و خرابکاریهای بایان در زمان امیرکبیر تقریباً خاتمه پذیرد و مردم و مملکت از شر آنها راحت شوند. امیرکبیر در نامه‌ای که در تاریخ هشتم رمضان ۱۲۶۸ به **مسیو جان دآرد** که برای استخدام استادان دارالفنون به انریش رفته بود نوشته و اقدامات اصلاحی خود را شرح میدهد، در این باره، قبل از بیان اصلاحات دیگر، چنین مینویسد:

«اولاً: فرقه پایه و سایر اشراک و مفید و جوان کل مسائل محرومه ایران، بالمره قلع و قمع شده‌اند که احدی از آنها بهم نمیرسد».

ولی بعد از عزل و قتل امیرکبیر، بخایانی همین افراد که با شفاعت اشخاص متنفذ و کمک استعمارگران از مرگ نجات یافتند و از زندانبندی آزاد شدند، توطئه‌ی دیگری علیه **جان ناصرالدین** ترتیب دادند، ولی توفیق اجرای کامل آنرا نیافتند و در نتیجه، ناصرالدین‌شاه بایان را سخت تحت فشار گرفت و بپیری از آنانرا باوضع فجیعی گشت. بعضی‌ها اعتقاد دارند که همین بگیر و ببندها و اعدامها و زندانبانیها

سبب توسعه و پیشرفت مرام باب و بهاء شده و میگویند اگر از اول آنها را بحال خود گذاشته بودند، ملت ایران، پس از پی بردن به معایت آنها، از آنان کناره می گرفت و طبعاً از بین میرفتند.

اگر دست استعمار و کمکهای استعمار و عمال ییشمار که از آن تاریخ به بعد در ایران و مخصوصاً در پستهای حساس کشور داشتند، در نظر نبود، این عقیده خیلی نادرست بنظر نمی رسید ولی با توجه به اینکه استعمارگران، خواستههای خود را هر چند هم باطل و غافل باشد با الطائفه الحیل و حیثاً بزور و قدرت تحمیل کرده اند و میکنند، با اطمینان کامل میشود گفت که این عقیده غلط است، وجهه با اگر امیر کبیر، آن شدت عمل را بخرج نداده بود و جلو آنها را باز نمی گذاشت و آن تصفیه ها را انجام نمیداد، در همان حملات اول، قسمتی از ایران را جدا کرده بودند و تحت حمایت و قیمومت استعمارگران، حکومتی مثل اسرائیل غاصب بوجود آمده بود.

امتیاز بیگانه یا دزدی رسمی

«ما بدون استثناء بزرگترین راهزنان و چپاولگران دوران خود هستیم، ما از اینجهت که مودی و منافق نیز هستیم، بدتر از سایر جهانیا نیم. ما درعین اینکه غارتگری و چپاولگری میکنیم، غارت وینمای خویش را به خیر و صلاح جهانیان وانمود مینمائیم». قسمتی از سخنرانی «هائری لایوچر» در پارلمان انگلستان

امروز مدعی فکر کردم که برای توضیح و تفسیر کلمه «امتیازات خارجی» کلمه‌ی مناسبی پیدا کنم، بالاخره لفظی گویاتر و رساتر از واژه «دزدی رسمی» بنظرم نیامد. اعتراف میکنم که از عهدی پیدا کردن کلمه‌ای که تمام معنای، این «اصطلاح» را برساند و همه‌ی زشتی‌ها و ضررها و خطرات آنرا بنمایاند، بر نیامده‌ام چه میدانم؟ شاید کلمه‌ای به این زشتی، در قلموس لغات و مکالمات جهانیان، هنوز نیامده باشد، و شاید هنوز سالها وقت لازم باشد که مردم دنیایی به همه‌ی ضررها و زشتی‌های «امتیازات» بپردازند، تا ادباء و لغت‌پژوهان، بتوانند نامی برای آن همه کثافت و قباحات انتخاب کنند.

چه کسی میداند؛ شاید سرانجام، تنگی قیافه، لغت‌سازان را مجبور کند که همین واژه «امتیازات» را که در طول چند قرن، از جنایات اروپاییان امتیاز، کجیب زشتی و ناموزونی کرده، برای آن اقیانوس بیکران جنایت و ستم انتخاب کنند، البته اینهم در شرایطی واقع میشود، که در پشت کره زمین، یک نفر هم موافق دادن «امتیاز» بدشمن، یا بیگانه نباشد، به امید آن روز.

اینکه نوشتم کلمه‌ی «دزدی رسمی» نمی‌تواند آئینه‌ی سر تا پا نمای بدی‌ها و پلیدی‌های این اصطلاح باشد، قصد مبالغه و اغراق نداشتم، بلکه واقعیتی است که به آن معتقدم.

زیرا یا بخورد، یا پاک باندسارق، هر چند که از عواقب برخورد نرسد و از اضطراب و وحشت و دل‌بره دزدی فارغ باشد، باز نمیتواند، همانند اروپاییان امتیاز، خطرناک و مضرب باشد دزدهای معمولی شعاع عملشان خیلی وسیع و صدورصد، حساب شده نیست، و از صاحب‌حال، دیگر چیزی طلبکار نیستند و ادعائی هم بر او ندارند.

اما استعمارگران که در کشورهای عقب مانده، امتیازی تحصیل کرده‌اند، نه تنها دغدغه‌ی خاطر و وحشت از رسوائی و افتضاح ندارند، بلکه با نهایت تکبر و تبختر و گردن کلفتی، عنوان پرطمطراق فداکاری و منجی و خادم و حتی غیاث المستغیثین را هم بدنبال خود کبابه میکنند.

مگر کشورهای استعمارگر و استثمارچی، دست اندازی و غارتگری نسبت به منابع ثروت ملت‌ها را به عنوان فریبنده؛ رساندن ملت اسیر، به نان و آب و تمدن، شروع میکنند و ادامه نمیدهند؟ و مگر ادعا نمی‌کنند که دانشمندان و کارشناسان تحصیل کرده خود را در نهایت فداکاری و شکسته نفسی، میان جوامع نیمه وحشی، می‌فرستند که دست آنانرا بگیرند و به

این غارتگران با اصطلاح تمدن، با این عنوان آبرومند و با این نقاب فریبا وارد کشوری میشوند، برای شروع غارت، با رتبه‌های ازجیب ملت اسیر، و وعده ارتقاء، با حفظ مقام، و یادادن چند سیم از هزاران سهام مورد غارت، به زمامداران وقت و یا با تهدید و ارغاب آتبارا که ممکن است احیاناً مزاحم چپاول و غارت‌نشدن شوند، می‌غریزند و می‌خردند و زیر فرمان درمی‌آوردند، بعدی که عجز و شتاب و حرص این پادشاهان و نگهبانان حقوق بگیر ملت، برای ریختن ثروت کشور به جیب اجانب، به مراتب بیشتر از خود حیوان‌نگران است.

استعمارگران، به چنین شرایطی، در روز روشن، با در دست داشتن اجازه دزدی (امتیاز) و با حمایت خود پادشاهان کشور که از طرف ملت با حقوق گراف مأمور حفظ مافع و مصالح مملکت شده‌اند، در حد اعلا‌ی اطمینان و آرامش و احیاناً به تضمین عدم ضرر، چپاول شروع میکنند و نمی‌خواهند و نمی‌توانند ادامه می‌دهند، و در هر تو جراح تا بک علم و فن که در اختیار دارند، بر اسر کشور تا اعماق دریاها و نظامات زیرزمینی، از دستبرد آنها در امان نخواهد بود.

از همه اینها گذشته، این دزدان رسمی، بر بودن ثروتهای مادی و فلج کردن اقتصاد ملتها نمی‌توانند قناعت کنند، و بلکه لازمی چپاول اینها نیست، که فضائل و معصوبات و خصایص انسانی را که مایه ترقی و تکامل بشریت است، نیز از هر دو اسیر سلطه کنند. انعام بدهند، «اربابان امتیاز خطرناک‌ترند یا دزدان رسمی»!

اگر خوانندگان محترم در اثر غریب‌زدگی و استعمار زدگی به تفاوت و فهم خویش، در این باره اعتماد ندارند، به تفاوت یکی از افراد همان

کشورهای صاحب امتیاز و استعمارگر که ذیلاً می‌آوریم توجه کنید :
 روزی رئیس دولت انگلستان در جلسی رسمی پارلمان آن کشور
 ملی لطفی گفت :

«ما برای انجام وظیفه بشر دوستانه خود ، در راه بسط
 و نشر تمدن و انسانیت در سراسر جهان، مجاهده مینمائیم و این رسالت
 خود را انجام میدهم» .

یکی از نمایندگان با اوصاف بنام «هانری لایوچر» Henry
 Laboucher از جای برخاست و ضمن نطق مفصلی گفت :

**«We are without exception the greatest
 robbers and marauders that ever existed on
 the face of the globe . We are worse than
 other Countries because we are hypocrites also ,
 for we plunder and always pretend we do so for
 other peoples good» .**

یعنی: ما بدون استثناء بزرگترین داهزتان و چپاولگران دوران
 خود هستیم که بر روی زمین زندگی مینمایند، ما از اینجهت که موزی و
 منافق نیز هستیم، بدتر از سایر جهاناییم. ما درعین اینکه غارتگری و
 چپاولگری می‌کنیم ، غارت و یغمای خویش را بخیر و صلاح جهانیان
 وانمود مینمائیم^۱.

خطر امتیازات خارجی:

خطرناک‌ترین و بالافضل یکی از خطرناکترین دامهای استعمارگران
 برای صید ملت‌ها و کشورها از اول تاریخ شوم استعمار تحصیل «امتیازات»
 بوده و هنوز هم با اینکه ده‌ها دام دیگر ابتکار کرده‌اند. برای آنها ارزش

۱- همین است حقیقت سیاست. نوشته «جان اسکاتلون» John Scanlon

و اعتبار و برای ملت‌های عقب‌نگاه داشته شده ضرر و خطر خود را از دست نداده است .

چه کشورها که یدنبال اعطاء «امتياز» خودشان هم همراه ثروت و اعتبار خود، راه اضمحلال و نابودی را در پیش گرفتند. و چه ملت‌ها که پس از دادن امتياز، بالاجبار یوغ بندگی بریتانیای کبیر یا ایالات متحده امریکا و یا کشورهای استعمارگر دیگر را به گردن نهادند، و فرهنگ و مذهب و زبان و اعتبار کشور صاحب امتياز را با خفت و خواری تحمل نمودند.

از مجرای وسیم همین امتیازات، دریا دریا نفت، کوه کوه سنگ‌های قیمتی، کشتی کشتی، مواد خام صنعت و یار یار طلا و فلزات گران قیمت دیگر از کشورهای استعمار زده، به کشورهای استعمارگر منتقل شده و یدنبال اینها سعادت و سیادت و استقلال و عظمت و افتخارات و هر چه که در برنامۀ زندگی ارزش و اعتباری دارد، از آن کشورهای فقیر و دزد زده، رخت بر بسته است .

صیادان پیرحم و ماهر، دستوپای کشورهای استعمار زده را آنچنان در این دام محکم گیر می‌اندازند که قدرت دفاع بطور کلی از آنها سلب میشود و نیمه جان خود را تسلیم استعمارگران مینمایند . راستی که دام ساز و دام آور و دام گستر و محافظان و پاسداران این دام، ملعون ازل وابد و مبغوض ترین مردم جهان از اول تا آخر، در پیشگاه خدا و وجدان‌های پاک مردم آزاده جهانند .

تاریخ گرفتن امتیازهای نو در ایران، تقریباً همراه با تاریخ باز شدن پای کشورهای اروپائی در این کشور است . از همان اوائل که آمدند ، صحبت از اعطاء امتیاز بود، منتهی در حدود اقتضاء زمان، یکوقتی بود که علم و صنعت خیلی در اروپا اوج نگرفته بود و خیلی بیش از آنچه خودمان

از منابع ثروت ایران می‌توانستیم بهره بگیریم، آنها نمی‌توانستند استفاده کنند؛ در آن تاریخ فقط در صدد تحصیل امتیازات سیاسی و نظامی بودند و متوجه آنکه کفه علم و صنعت، در اروپا سنگین و سنگین‌تر می‌شد و امکانات بهتری برای بهره‌کشی از ثروت‌های طبیعی و مواد خام، بدست می‌آوردند حجم طمعکاری و حرص آنها نسبت به انبارهای یسکران ثروت طبیعی ما رشد می‌کرد.

امیرکبیر و امتیازات :

آزاد که امیرکبیر زمامدار ایران شد، گرچه در اثر عدم اقتضاء زمان، بازار خرید و فروش و تقاضا و اعطاء امتیازات گرم نشده بود، ولی اروپایی‌ها تا آنجا که عقلشان قلمداد و در چیزهایی که احتمال امکان بهره‌کشی از آن را می‌دادند، امتیاز گرفته بودند و خلاصه، از مقتضای زمان اگر جلو نبودند عقب هم نبودند.

بدون تردید، غیر از عده بسیار معدودی از رجال ایرانی، کمی از خطر «امتیازات بیگانگان» اطلاعی نداشت، جالب اینست که میرزا تقیخان، در چنین شرایطی، بجز در یکی دو مورد که تیغش تبرید، نه تنها در سراسر عمر زمامداری خود، امتیازی بخارجی‌ها نداد، بلکه با حسن تدبیر و سیاست، بسیاری از امتیازاتی را که دولت‌های سابق به اجانب داده بودند، رسماً و با عملاً لغو کرد، و معمم بود که تمام امتیازهایی که امکان داشت مایه ضرر گردد، لغو نماید. مادر این بخش، چند مورد از امتیازات را که باعث کشاکش میان دولت امیرکبیر و دولت‌های خارجی گردیده است، مورد بحث قرار می‌دهیم :

کاپیتو لاسیون :

در اثر شکست ارتش ایران از قوای روسیه تزاری، در جنگ‌های

دوم ایران و روس ، قرارداد ذلت‌بار و استعماری «ترکمانچای» در تاریخ ۱۲۲۳ هـ ۱۸۲۸ م منعقد گردید و ضمن آن «کاپیتولاسیون» (قنات کنسولی و بقول نهر و ، حقوق بیرون مرزی) بر ایران تحمیل شد .

با این قرارداد ، بنیان حاکمیت ملی و استقلال قضائی ایران متزلزل و بلکه منهدم گردید . چند صباحی «کاپیتولاسیون» در انحصار دولت روس بود ، ولی انگلستان و به دنبال آن چند کشور دیگر ، به اتکاء داشتن روابط «کامله الوداد» با ایران ، بدون دردسر ، موفق شدند این حق را از دولت قاجار بگیرند و از این بدعت ، سوء استفاده نمایند .

این «امتیاز» به سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های کشورهای حاکم‌داد که در محاکمه افراد تابع کشور خود و مستخدمین سفارت ، یا کنسول‌خانه ، نظارت و از آنها حمایت کنند و بانفوذ و قدرتی که دو کشور بزرگ انگلیس و روس در ایران آن روز داشتند آشکاراست که چه سوء استفاده‌ها از این حق می‌مودند .

رفته رفته ، دامنه‌ی این بدعت وسیع و وسیع‌تر میشد مجرم‌ها و خائن‌های ایرانی فرار از مجازات و انتقام ، خود را تحت حمایت دولتهای خارجی قرار میدادند و با تحصیل يك ورقه تابعیت یا حمایت کشور روس و انگلیس ، برای خود سند مصونیت بدست می‌آوردند ، و این رهگذر برای اشرار و اخلاص‌گران و مخصوصاً جاسوسان و مزدوران استعمار مأمور و مفر ، و برای استعمارگران هم دامی جهت حید جاسوس و نوکروسیلهای برای کارشکنی‌ها و رسیدن به اهداف استعماری خویش ، و برای ایران هم مایه دردسر و خسارت و ضرر بود .

انتضاح این راه و رسم زشت و این بدعت خسران‌بار بجائی رسیده بود که «گرت واتسن» منشی سفارت انگلستان در ایران هم از تجاوز

... کنسول انگلیس و سایر گماشتگان دول دوست، حق ندارند متصرفین ایرانی را در حمایت خود بگیرند و بایستی این سؤال را جواب دهند که به چه مناسبت این گونه دخالتها در امور داخلی ایران میشوند. یا فوراً شخص مقصر را تحویل دهند و یا برای عمل خلاف خود دلیل موجهی ارائه دهند که به مرکز گزارش دهم.

امیر شاه را وادار کرد که بموجب فرمان جدیدی، فرماندائی را که در آذربایجان و در راه تبریز به تهران، قبلاً از تاج گزاری رسمی، صادر کرده بود لغو کند، طبق این فرمان جدید، حمایت کنسول تبریز از آرامنه که باتکاء فرمان شاه موقع حرکت از تبریز رسمیت یافته بود، ممنوع میشد، پس از ایجاد آرامش در سراسر کشور، در تاریخ ۱۷ محرم ۱۲۶۶ ضمن نامه‌ای رسمی، انقضاء حمایت کنسول، از آرامنه را به سفارتخانه انگلستان ابلاغ داشت و ضمناً توسط وزیر آذربایجان، لغو آن امتیاز را به کنسولخانه روسیه در تبریز نیز اطلاع داد. سفیر انگلیس، در یکی از نامه‌های رسمی خود راجع به آرامنه، به امیر کبیر نوشته:

... دولت انگلیس خیلی ترحم دارد و خیر خواهد طوایف ارمنیه و صرانیه است که هم ملت هستند، و خیلی طالب است که هیچ تعدی و بدرفتاری نسبت به آنها نشود.

چندین نامه، در این خصوص بین مقامات ایرانی و سفارتخانه انگلستان، رد و بدل شده و طرفین برای نظر و خواسته خود استدلالاتی کرده‌اند، منجمله امیر کبیر در یکی از جوابها چنین میگوید:

دیر آنجناب پس از امان نظر و نکته‌دانی و تأمل بمنانه، معلوم میشود که اگر در خاک دولت علیه ایران از هم ملت، دولت بهیه انگلیس معدودی باشد. از هم منهبیان و هم کوشان، دولت ایران، در خاک دولت عثمانی و مملکت هندوستان جمع کثیری هستند، از این قرار، آنها نیز همین حکم را دارند.

این رفتار قانونی و شرافتمندانه‌ی امیر کبیر ، به‌ذائقه‌ی خارجیانی که به‌لجام گسیختگی و خودسری خو گرفته بودند، بسیار گران بود، و حاضر نبودند به آسانی تسلیم قانون شوند، و کاری به کارهای داخلی کشور نداشته باشند .

کنل شیل وزیر مختار انگلیس ، از امیر کبیر گله داشت که: «مردم را با تهدید و تنبیه از ارتباط با سفارتخانه انگلستان بازداشته» و از وزیر آذربایجان شکایت داشت که : علناً اظهار میدارد همانگونه که امیر کبیر در مرکز مردم را از آمدوشد به سفارتخانه انگلیس منع کرده اوهم مأمور است نگذارد مردم آذربایجان با کنسولخانه انگلیس آمد و رفت داشته باشند .»

میرزاتقی خان ، برای نشان دادن زشتی و تلخی عمل سفارتخانه‌ها در مورد پناه دادن مطرودان و مبعوضان دولت ، گاهی «مقابله بعمل» میکرد و مطرودان آنها را پناه میداد و از آنها دلجوئی مینمود .
شخصی ، بنام «میرزا آقاخان» که در سفارت انگلستان منشی بود ، بخاطر بی‌علاقگی‌اش به مصالح انگلستان ، از سفارت اخراج شد ، امیر کبیر ضررهای او را جبران کرد و عملاً به آنها فهماند که حمایت از مطرودین و یا مجرمین چه اندازه تلخ و ناگوار است ..

سفارت انگلستان که خود بارها مرتکب چنین عملی شده بود ، گناهان خویش را فراموش کرد و به امیر ضمن نامه مفصلی اعتراض نمود که چرا برخلاف قرارداد رسمی که : دو دولت دوست حق ندارند مطرودین بکدیگر را پناه دهند ، چنین اقدامی کرده است ؟

مصونیت جزائی :

کارمندان سفارتخانه‌های روس و انگلیس به‌اتکاء کاپیتو لاسیون،

خودسری و غرور را بعدی رسانده بودند که ابتدا از مجازات‌های قانونی و حشمتی نداشتند و در حقیقت خوش را در کشور ایران معاف از مجازات و بازخواست میدانستند .

يك روز به امیر کبیر اطلاع دادند که یکی از مأموران سفارت روس شراب خورده و در انتظار عمومی بدعستی کرده ، عریده کشیده و شرارت نموده است . دستور داد او را گرفتند و در میدان ارك ، با حضور خودش به نوپ مروارید بستند و زیر شلاق انداختند . در همین حال ، از طرف سفیر روس که قبلاً از ماجرای آگاه شده بود ، نامه‌ای به دست امیر رسید ، امیر مشغول قلیان کشیدن بود ، نامه را روی زمین گذاشت ، کارشلاق تمام شد قاصد دیگری از سفارت آمد و پیغام دیگری آورد ، امیر نامه را باز کرد ، دید اعتراض به تنبیه کارمند سفارت روس است ، گفت : جواب بنویسید : «ما خودمان مختصری اورا تنبیه کردیم ، اینك او را بحضور خودتان فرستادیم تا کاملاً ادبش نمائید» .

تجارت قاچاق :

بموجب معاهده ترکمانچای ، افراد کادر سفارتخانه و کنسولگری‌های روسیه کالائی را که برای لوازم زندگی خود میخواستند وارد نمایند ، از حقوق گمرکی معاف بود . این حق هم مثل سایر حقوق خارجی‌ها مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفت ، خارجی‌ان طماع و حریص که اصولاً برای تحصیل ثروت و تأمین معاش بدایران آمده بودند ، به عنوان خود ، کالاهای زیادی وارد می‌کردند و از این راه تجارت می‌کردند و طبعاً اجناس زیادی بدون پرداخت گمرک وارد ایران میشد و بهرآمد گمرکات لطمه وارد می‌آمد . هنوز هم در کشور ما این بدعت شایع دارد .

این خیانت و سوءاستفاده از نظر نکهت‌منج‌امیر مخفی نماند و بخشنامه‌ای

مادر کرده: «اتباع دول خارجه، یا باید از تجارت، بطور کلی صرف نظر کنند و یا اینکه مثل تجار ایرانی عوارض و حقوق مالی دولت را بپردازند» و با آنها حالی کرده که این بازار آفتورها هم که آنها خیال میکنند آشفته نیست.

شیلات بحر خزر:

در دوران صدارت حاج میرزا آقاسی روسها با شتاب و اسرار از ایران خواستند که امتیاز بهره برداری از آن قسمت بحر خزر که در عهدنامه «ترکمانچای» سهم ایران شناخته شده بود، به آنها واگذار شود. صدراعظم پس از اندکی مقاومت تسلیم شد و معروف است که در نامه‌ای که بعنوان موافقت نوشته اظهار کرده است: «ما کامشیرین دولت را برای مثنی آبشور، قلع نمی‌کنیم»^۱.

سرانجام امتیاز شیلات به اعضاء آقاسی رسید ولی محمدشاه آنرا اعضاء نکرد و لذا اعتبار قانونی نداشت. دولت روسیه هم شیلات را به حاج میرزا ابوظالب دریاییگی که از تبعی دولت روس بود، اجاره داد (گرچه بنا نوشته آدمیت در امیر کبیر و ایران، در سال ۱۲۶۵ شیلات ایران در اجاره شخصی بنام «عبدل» بوده است).

در دوران صدارت امیر کبیر، میرزا ابراهیم خان دریاییگی از دولت تقاضا کرد که شیلات بحر خزر را از قرار سالی نود هزار تومان به او اجاره دهد. امیر کبیر چون بهی اعتباری اجاره سابق واقف بود، سوابق امر را

۱- زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر نوشته آقای حسین مکی صفحه ۱۴۲

جانب سوم. ولی آقای محمود محمود، در مقدمه‌ای که بر کتاب «امیر کبیر و ایران» نوشته، اظهار میدارد که این مطلب صحیح نیست و آنرا سرپرسی سایکی Sir Percy syke انگلیسی بدروغ به حاج میرزا آقاسی که انگلیسها از او دل خوشی نداشتند، نسبت داده است و برای نظریه خود دلایل هم اقامه میکند.

ندیده گرفت و سیلات را بطور رسمی به مقتضای جدید، اجاره داد و وزارت خارجه هم دستور داد که مراتب را به مقامات روسیه اطلاع دهد. وزیر خارجه هم نامه‌ی ذیل را به سفیر روس نوشت :

«... جناب جلال‌نساب اتابك اعظم امير كبير دام اجلاله خودشان سیلات بحر خزر را از استارا الى اترك به اجاره دادند . عالیجاه میرزا ابراهیم خان دریاییگی ، رعیت دولت علیه ایران ، از اینکه باید اسباب صیادی از حاجی ترخان، بیاورد و تهیه و تدارک خود را از آن طرفها نماید. لهذا از آن جناب متوقع است که تشریحی در سفارش او بجاگم حاجی ترخان مرقوم دارند که اسباب صیادی از حاجی ترخان میخواهد بیاورد ، مسامحت ننمایند و کمال اعانت و حمایت از او و کسان او بنمایند و تیر سفارشی به بزرگه سفاین حریه قلمی دارند که عالیجاه مشارالیه را مستأجر سیلات بحر خزر دانند ... تحریراً فی شهر ربیع الاول ۱۲۶۵»^۱.

انصافاً نامه خیلی ماهرانه تنظیم شده، اصلاً اشاره‌ای به سابقه‌ی اجاره نمیکند و برداشت نامه عنوان «سفارش نامه» دارد و ضمناً مراتب را به اطلاع روس میرساند. یکی از شاهکارهای امیرکبیر، در چنین موارد، همین بوده که کار را شروع نمیکرد و طرف را در مقابل عمل انجام شده قرار میداده و طبعاً اعتراض و نامدنگاری و استدلال از طرف رقیب شروع میشده .

از سوی دیگر، از مدتی قبل به ناموران دولتی محرمانه دستور داده بود که در کار مستأجر سابق ایجاد مشکلات و کارشکنی نمایند ، تا او از

۱- آدمیت معتقد است که دو نفر از اقوام «ابوطالب» که از تبعه‌ی روس بودند بر او ادعای مالی داشتند و ممکن بود به این بهانه دولت روس در امر سیلات دخالت کند و ضمناً ابوطالب پرداخت اجاره بهار را به تأخیر انداخته بود امیر باین بهانه اجاره را قسغ کرد .

۱- زندگانی میرزاتقی خان امیرکبیر صفحه ۱۴۴

کلش خسته شود و در تسلیم مورد اجاره اجابت و سماجت بخرج ندهد .
 مأموران هم خوب انجام وظیفه کردند . میرزا ابوطالب از دست مأموران
 ایران به سفارتخانه روس در تهران شکایت برد . و سفارت روس به وزیر
 خارجه ایران «میرزا معود» چنین نوشت :

«... اعلایه مشهوره (بابلس) بنا بحکم مشهوری آقا ،
 کدخدای آنجا ، نه تنها مضایقه در فروختن آذوقه (به فرستاده های
 میرزا ابوطالب) داشتند بلکه به آنها اعتنائی نکرده اند . عالیجاه مشارالیه
 اینگونه رفتار خصوصاً انگیز را به اطلاع عالیجاه مغرب الخاقان
 «عباس خان» بیگلریبکی باز ندان رسانیده ، در جواب عالیجاه مشارالیه
 اظهار داشته : اگر چه ملوک مشهوری آقا بزرگی را نمی بستند ولی چون
 عزالیه ، در نحت حکم مشارالیه نبوده است ، نمیتواند بطوریکه باید
 نسبت به او رفتار نماید . بناء علیهذا دوستدار متوقع است که آنجناب
 سامی زحمت کشیده مراتب را به عرض اولیاء دولت قاهره رسانیده ،
 حکمی بهر کسی لازم است بشود که لازمی تنبیه و مؤاخذة از مشارالیه بعمل
 آورد تحریراً فی ۱۲ صفر المنظر ۱۲۶۵»^۱

وزیر مختار روسیه خیلی تلاش کرد که امیر را از این تصمیم معارف
 نماید ولی امیر تصمیم خود را گرفته بود و به ادعاه و تقاضای او جواب های
 مناسب میداد سرانجام ، سفارت روس که سند محکم قانونی در دست نداشت
 و مخالفت ها و کارشکنی های مردم ایران و مأمورین دولت زمینه بهره برداری
 را خراب کرده بود ، اجاز بد تسلیم گردید و دست از اصرار برداشت و بدین طریق
 امتیاز شیلات بحر خزر به خود ایرانیها برگشت .

در خاتمه این مطلب ، خوب است تذکر دهیم که نوشته های مورخین ،
 در این خصوص اختلاف زیادی دارد و مایستر مطالب را از کتاب زندگانی

۱- میرزا تقی خان امیر کبیر - صفحه ۱۴۳ چاپ سوم .

میرزائی خان امیر کبیر، نوشته آقای مکی نقل کردیم و چون هدف از تألیف این کتاب، تشریح وضع امیر کبیر در مقابل استعمارگران است، خیلی مناسب نیست که در هر فصل و بخشی به تحقیقات تاریخی بپردازیم و از اصل مطلب دور شویم.

آشوراده

در سال ۱۰۷۹ - ۱۶۶۸ جمعی از قزاقهای روسی ، به بیانه اینکه بمقر نمایندگی روس در ایران ، توهین شده ، بنای هرزگی و تجاوز بماندگاران را گذاشتند ، در مقابل حمله سربازان ایرانی عقب نشستند و در جزیره «آشوراده» منگر گرفتند. و از آن تاریخ به بعد ، بین ایران و روس ، بر سر این جزیره نزاع و کشمکی و احیاناً زد و خورد بوده است .

بموجب فعل پنجم عهدنامه گلستان ، ۱۲۲۸ - ۱۸۱۳ که بعد از جنگهای اول ایران و روس ، در زمان فتحعلشاه ، بر ایران تحمیل گردید . روسیه تزاری میتواند تعدادی کشتی های جنگی در سواحل ایرانی بحر خزر آمد و رفت داشته باشد و طبق همین قرارداد . ایران از حق داشتن کشتی های جنگی ، در آبهای خزر ممنوع گردید^۱ .

۱ - متن فعل پنجم عهدنامه گلستان چنین است :

«کشتی های دولت روسیه که برای معامله ، بر روی بحر خزر تردد مینمایند به دستور سابق ، مأذون خواهند بود . که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی ، از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه
...»

خلاء قدرت نظامی ایران در سواحل بحر خزر با وجود مردمی وحشی و شرور چون ترکمانان و نفوذ عمال و جاسوسان خرابکار استعمار - گران انگلیسی و روسی در میان قبایل وحشی شمال مسبب شد که دشت گرگان و سواحل خزر در چار بلوی و آشوب و نا امنی گردد و کنترل حفظ امنیت آن منطقه از دست دولت مرکزی بدر رود .

در سال ۱۲۵۳ که محمدشاه علیرغم خواسته انگلیسها بهرات لشکر کشید، و عمال انگلستان در گوشه و کنار ایران برای منصرف کردن شاه از هرات ، چندین انقلاب برآه انداختند ، پهنه‌ی ترکمن صحرا هم با تحریکات جاسوسان انگلیسی از قبیل : فریزر ، آرتور کونولی ، دکتر ولف و دیگران غرق در آشوب و انقلاب شد تا آنجا که جزیره «چرکن» از تصرف دولت ایران بیرون رفت .

نسبت بانها بشود و کشتی‌های جانب ایران هم بمستور سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند و بهمین نحو ، در هنگام طوفان و شکست کشتی ، از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه در باره ایشان معمول گردد .

در خصوص کشتیهای عسکری روسیه بطریقی که در زمان دوستی ، یاد هر وقت ، کشتی‌های جنگی دولت روسیه ، با علم در دریای خزر بوده‌اند ، حال حاضر اذن داده میشود که بمستور سابق معمول کرده واحدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس ، کشتیهای جنگی در دریای خزر نداشته باشند .

و فصل هشتم عهدنامه ترکمانچای (۱۲۴۴-۱۸۲۸) همین مضمون را چنین قید کرده است :

«در باب بنایین حریبه که علمهای عسکریه روسیه دارند، چون از قدیم الایام بالاتفاق داشتند که در بحر خزر سیر نمایند. لهذا همین حق مخصوص کفائی السابق امروز با اطمینان به ایشان داده میشود بشعوی که غیر از دولت روسیه هیچ دولت نمیتواند در بحر خزر کشتی جنگی داشته باشد» .

اردشیر میرزا از طرف دولت مأمور سرکوبی ترکمنها شد و ضمناً دولت ایران که در حال جنگ با هرات و از طرف جنوب هم مورد تجاوز نیروی دریائی انگلیس که در خارک تیروپاده کرده بود واقع شده و داخل کشور هم چندین نقطه‌ی آماده انفجار یا در حال آشوب داشت، ناچار از روسیه برای سرکوبی یاغیان شمال استمداد کرد.

قبل از رسیدن قوای روس، **اردشیر میرزا** موفق به سرکوب کردن یاغیان شده بود ولی مهمانان دعوت شده جل و بالاس را در آبهای خزر بین کردند و به بهانه اینکه کشتیهای جنگی انگلیس، جزیرهٔ خارک را در آبهای جنوب اشغال کرده‌اند، حاضر نبودند از سواحل ایران دور شوند. در سال ۱۲۵۸ نیز که بار دیگر تراکمه دست به آشوب و یاغیگری زدند، چند کشتی دیگر روسی به سواحل ایرانی خزر آمدند و کنار جزیرهٔ آشوراده لشکر انداختند.

اعتراض‌های بی‌درپی و تقاضاهای متوالی ایران، برای فراخواندن چهارات جنگی روس ابداً اثری نداشت. روسها هم مثل انگلیسی‌ها و سایر استعمارگران، برای خود يك منطق فریبنده درست کرده بودند و خود را دارای رسالت «حمایت از حریم انسانیت» معرفی میکردند! آنها مدعی بودند:

حضور کشتیهای جنگی روس در سواحل ایران، برای کمک به تمام بشریت و تمدن جهان و خاموش کردن آتش طغیان وحشی‌های ترکمان است، و تا این ترکمنهای وحشی وجود دارند و خطر طغیان آنان در میان است ما که به دعوت اعلیحضرت شاه آمده‌ایم، باید در اینجا بمانیم و نه تنها بیرون نسیزقتند، بلکه با عجله و شتاب مشغول سنگر بندی و تهیهٔ پایگاه در خاک ایران هم بودند.

در جزیره آشور، دست به ساختن منازل و بیمارستان و سربازخانه و لشکرگاه برای کشتی‌های بزرگ زدند، چندین کشتی جنگی را مأمور حفظ سواحل جزیره و آبهای نزدیک آن نمودند و حتی قایقهای ایرانی و ترکمنها هم بدون اجازه میهمانان زورکی نمیتوانستند بحرکت درآیند! روسها هم مثل حریف استعمارگر خود، برای فریقن و خریدن افرادی دست بکار زدند و موفق شدند، چند توکر برای خود در میان ترکمنها تهیه کنند، یکی از این افراد، شخص پست و شروری بنام «خدرخان» بود که در طول چند سال، با الهام روسها و تحت حمایت آنها در دسرهای فراوانی برای حاکم مازندران و حتی دولت مرکزی ایجاد نمود.

امیر کبیر و مسئله آشوراده :

امیر از اشغال آشوراده توسط روسها سخت ناراحت بود و در پی میرد، از اوائل کمر در صدق آزاد کردن آن و بیرون راندن اشغالگران برآمد، و در این راه اقدامات لازم را هم کرد ولی عمق نفوذ روسیه تزاری در سواحل بحر خزر و وجود جهازات جنگی متعین آنان در آنجا از طرفی، و کمر شکنی‌ها و ایجاد ددسرها از ناحیهی سیاست شوم خرابکارانه انگلستان در سراسر کشور از طرف دیگر، نگذاشت امیر کبیر بتواند نقشه‌ی عالی خود را آنطور که میخواست پیاده کند.

در ربیع الاول ۱۲۶۶ نامه‌ای در مورد بیمارستان روس در ایران به وزیر خارجه روسیه گنت نستلرد نوشت و خیلی ماهرانه، با يك جمله، مالکیت ایران را نسبت به جزیره آشوراده که در تصرف روسها بود مسلم گرفت و مطالبه‌ی تخلیه آنجا را نمود، آن جمله چنین است :

«... البته مسموع داشته‌اید که توقف بحریان وسایل آن

دولت بهیه در جزیره آشوراده ملك طلق این دولت، زیاد

مایه استیحاظ شده است... وقراردی دریاب تخلیه جزیره عاشوراده
ملك دولت علیه ایران خواهند فرموده .

گنت نامتورد هم در جوابی که در چهار آوریل ۱۸۵۰ - جمادی
۱۲۶۶ به نامه امیر کبیر داده، ملکیت ایران را تصدیق مینماید و چه با
اگر کلر شکنی های دشمنان روابط ایران و روس داتیره نمیکرد، امیر روسها را
از جزیره بیرون کرده بود .

ولی دشمنان ایران برای اینکه نگذارند امیر باین مسائل اصولی
بپردازد، هر روز مسئلهای تازه و فرعی را بصورتی حاد و آتشین، پیش میآوردند
و دولت را مشغول مینمودند .

مثلاً میان کنسول و دریا سالار روس که در جزیره آشوراده مستقر بود
و حاکم مازندران ، **مهتدی قلی میرزا**، عموی ناصرالدین شاه که شخصی
وطنخواه و ضد نفوذ بیگانه بود، کشمکش ها و تضاد ها بوجود میآمد، روسها
برای اینکه امیر را مشغول کنند از دولت تقاضای عزل او را که بسیار سنگین
و مشکل بود میکردند. حسن خدمت، لیاقت، شخصیت و وابستگی بخاندان
سلطنت، هم مانع آن بود که امیر به تقاضای روس ترتیب اثر بدهد. **دالگور کی**
سفر شیطان و لجوج روس هم مراتب را طوری گزارش میداد که باب تقاضا
توافق را میبست و وانمود میکرد که بهین بست رسیدن مذاکره ممکن است
بجنگ میانجامد .

امیر کبیر که برای ترمیم خرابیهای دو جنگ سابق روسیه کمربسته
بود و میخواست کشور را از شر دو پیمان شوم گلستان و ترکمانچای نجات
دهد و کشتی نیمه شکسته مملکت را پس از سالها سرگردانی و گرفتاری در
امواج متلاطم جزر و مد های سیاست های متضاد کشور های اشغالگر ،
به ساحل نجات برساند از گرفتار شدن در جنگ تازه ای جداً پرهیز
داشت.

صدر اعظم خردمند ایران ، بمنظور اینکه جو سیاسی را برای دنبال کردن هدف اصلی مناسب نماید در مسائل فرعی ترش و انعطاف بخرج میداد و در این مورد هم قسمتی از کارهایی را که باعث تهاجم میان مهدیقلی میرزا و روسها میشد ، از او گرفت و حوزه اقتدار او را محدود کرد. و ضمن نامه ای مشفقانه عذر قابل قبول خود را بمهدیقلی میرزا ارائه داد و آن شاعرزاده باهوش را بمضروبت سیاسی این اقدام متقاعد کرد. امیر کبیر خیال میکرد با تحمل این تاراجی و سرکشییدن این داروی تلخ ، راه بهانه جوئی برحریف بسته میشود ، ولی برخلاف انتظار ، معلوم شد که استعمارگران ، در راه اهداف استعماری خویش برای حادثه آفرینی و ایجاد دستاویز ، از هیچ اقدامی دریغ ندارند ، محدود شدن اختیارات حاکم نیرومند مازندران ، نه تنها دردی را دوا نکرد ، بلکه باعث جسارت و جرأت اشرار گردید و دخالت بیگانگان در امور داخلی رو بمغزونی و وسعت گذاشت .

امیر احساس کرد که استعمارگران در صد دانده حادثه ای خلق کنند و از آن بهره برداری نمایند ، لذا قبل از اینکه حادثه ای اتفاق افتد نامه های زیادی بمقامات روسیه نوشت و خرابکاریها و صحنه سازیها را تذکر داد. مثلا در ضمن نامه ای که بهم رجب ۱۲۶۷ به سفیر روسیه نوشته ، جملات زیر موجود است :

«... دریایگی آن دولت پیله ، خطر نام ترکمان را حمایت و نگاهداری نموده و مداخله در امور ترکمانان مینماید و بدین جهات راه معاملات و آعدوشه ترکمانان تپه استرآباد ، از دریا بمآزندران و استرآباد مسدود شده و از آوردن نفت و نك که محتاج - الیه عمده اهالی دارالمرز است و بردن شالی که متاع مازندران و مایه گذران ترکمانان مزبور است ممانعت و چند لشکر ترکمانان مزبور را ضبط نموده اند و همچنین چند نفر از منسده جوانان ترکمانها

راه خلد نام با خود همراه و جدت نموده، از کنار فرشته‌مازندران به اسیر بردن و حرکات ناهنجار مشغولند و آدم بسیاری به اسیری برده‌اند.

... در صورتیکه عالیجله دریاییگی از خلد نام تقویت نماید و مداخله در امور ترکانان کند و اهالی ایل که بر حسب و نسب و اعتبار از او بیشترند تمکین از این معنی که عایه تعصب آنها میشود تسلیمند. . . و این مردم محراقی به طبیعت، اقدام بجارتی کنند، آری نتیجه این اعمال در عهد عالیجله دریاییگی خواهد بود. با حکام اینطرف ۲ . . . ۱.

مهمانی که برای تأمین آرامش دعوت شده بودند و بدون اینکه ندرای در این راه کمک کنند بر خلاف میل صاحب‌خانه، جل و پلاس پهن کردند بجای کمک برای ایجاد امنیت، دست به خرابکاری و تحریک و تقویت آشوبگران زدند و کار را بجائی رسانیدند که رئیس دولت ایران از آنها تقاضای عدم همکاری با اشرار میکند و آنها ترتیب اثر نمیدهند!

دست‌انیز مناسب :

با اینکه امیر کبیر، نهایت احتیاط را برای ایجاد محیط مناسب گفتگو و تعقیب منفا علی مراعات میکرد، شدت ناراحتی مردم مرزنشین از تجاوزهای عمال روسیه، وضع را به صورت «انبار بارونی در کنار جهنم» درآورده بود و برای انگلیسها که بدنبال چنین زمینه‌ای بودند و خودشان در بوجود آوردن آن، سهم به‌سزائی داشتند، فقط ایجاد يك جرقه کافی بود، و بالاخره آن جرقه هم بوجود آمد و آنچه که امیر کبیر نمی‌خواست روی داد!

۱- آئیناد رسمی دولتی

۲- گرت وائن انگلیسی در این باره نوشته: . . . با وجود اینکه امیر کبیر پیش از هر کسی در ازدیاد قدرت حکومت مرکزی و حفظ استقلال کامل ماعی بود، اگر اختلافی با هیأت شمالي پیدا میکرد برای احتراز از خطر آنها راه موافقت را می‌پیمود و این را بایستی از سیاست مدبرانه او بحساب آورد. .

امیرکبیر، در رکاب شاه‌عازم سقراصفهان بود که خبر ناراحت‌کننده ذیل را دریافت کرد :

در شب عید پاک ماه آوریل ۱۸۵۱ (جمادی‌الثانی ۱۲۶۷) درحالیکه تمام روسی‌های مقیم آشوراده، جشن گرفته و سربازان و پاسداران و ملوانان پنج‌گشتی جنگی روسی که در کنار جزیره پهلو گرفته بودند، در جشن شرکت داشتند، جمعی از ترکمانان یصوت، به جزیره آشوراده شیخون زدند، جمعی را کشتند و عده‌ای را به اسارت بردند.

بهمان اندازه که «کور بهر چشم شهادت عطا می‌دهد است، روس‌های این حادثه که به قیمت جان چند روسی تمام شد، عشق میورزیدند، همان چیزی که میخواستند واقع شد، روس‌ها مست بودند و فقط سرود نمی‌دانستند، این حادثه سرود یادشان داد.

کنسول روس در مازندران، بدون کوچکترین سند و دلیل، مهدیقلی میرزا را مسئول حادثه معرفی کرد و سفارت روس هم از دولت تقاضای عزل او را نمود. امیرکبیر و خود مهدیقلی میرزا تقاضای تشکیل کمیسیون بازرسی و تحقیق کردند ولی روس‌ها مسئولیت او را مسلم می‌گرفتند و زیر بار تشکیل کمیسیون تحقیق نمی‌رفتند.

دالگورکی قضیه را خیلی مهم جلوه میداد و شخص امپراطور روسیه را در جریان مکاتبات قرار داد، از این طرف هم امیرکبیر متقابلاً ناصرالدین‌شاه را بمیدان کشید، ولی سفیر روسیه اولتیماتوم داد که بدستور امپراطور روس، دیگر به مکاتبه و مذاکره نمیتواند ادامه دهد و اگر به خواسته او ترتیب ندهند، روابط را قطع میکند و از ایران میرود.

در همین کشاکش، یک‌هنگام از سال‌اندنهای روسی در جزیره آشوراده پیاده شده و سفیر روس هم از دولت رسماً خواست که اگر حاکم مازندران

معزول نمیشود تذکره مافرت او را صادر کنند و مهمانداری برای حرکت وی تعیین نمایند .

بار دیگر هیولای جنگ با روسیه در مقابل امیرکبیر خودنمایی کرد ، و امیر کبیر که ایران را آماده چنین جنگی نمیدید ، بار دیگر در نهایت بردباری دندان روی جگر گذاشت و تسلیم خواسته نامشروع روسیه گردید .

تسلیم شد و خطر جنگ را برطرف کرد . ولی تصمیم گرفت کدورتی اینگونه پیش آمدها را از سیخ برکنند جلوی بروز چنین حوادث را که منجر به این تلخکامی ها میشود ، بگیرد .

تا آن تاریخ ، ایران در کشورهای اروپائی سفارتخانه نداشت و تمام کارها را توسط سفرای خارجی انجام میداد ، و با اینکه فرستاده مخصوص برای حوادث مهم اعزام میداشت .

امیرکبیر احساس کرد که برای استیفاء حقوق ملت ، لازم است در برابر دولت های بزرگ نماینده سیاسی داشته باشد ، تا وسیله آنها ، مطالب حقهی دولت ایران ، بدست سران کشورها برسد ، و سفرای خارجی نتوانند به هوس خویش حقایق را مسخ کنند .

و از طرف دیگر شخصی را بنام « میرزا عباس خان » برای روشن کردن حقیقت حوادث اخیر بر روسیه فرستاد و از خلافتکریها و تجاوزات مأموران روسی شکایت کرد و خواستار شد که سران روسیه را از ایران فراخوانند ، سفیر اعزامی نتیجه مطلوب را نگرفت و در مراجعت به ایران در شهر « نوچرکس » خبر عزل امیر را دریافت کرد .

شاید اگر به امیرکبیر چند صباحی دیگر مهلت میدادند ، روسها را از آشوراده بیرون میکرد ، ولی او این آرزوی طلائع را همراه با دهها

آرزوی دیگر بگور برد و روح بلند پروازش در اطراف این جزیره منصوبه
بال زنان باقی ماند .

روسها رفته رفته آن جزیره را مبدل به پایگاهی مستحکم و مجهز
نمودند و تا آخر دوران تزارها آشوراده را در تصرف داشتند، پس از سقوط
تزار و روی کار آمدن شوراهای این جزیره ، از سالداتهای روسی تخلیه
شد و تحویل ایران گردید .

امتیاز بیمارستان :

اواخر دوران محمدشاه روسیه تزاری با اصرار و فشار، امتیاز ساختن
يك بیمارستان ، در استرآباد برای اتباع روسی که در بحر خزر و سواحل
ایرانی آن بودند، تحصیل کرد، قسمتی از عبارت امتیازنامه، که دلپره و
سوءظن واکراه و ناراحتی از آن میبارد چنین است :

« بیمارخانه‌ای که جای زیاده از حدود استعداد بیمارخانه
نداشته باشد و تصور چیز دیگر نشود و استحکام آن ، همیشه باشد که
آن بتارا بیمارخانه توان گفت، به فاصله و ترکیب جایهای معمولی
یعنی استرآباد که بکارسکنی دادن مریضها بخورد، و با اخراجات
جزئی میتوان ترتیب داد، بسازد لا غیر... » .

در زمان محمدشاه موفق بد ساختن این بیمارستان نشدند و اوائل
صدارت امیرکبیر، با ارائه سند امتیاز ، از دولت تقاضای صدور اجازه
ساختن آنرا نمودند .

امیر که اصولاً با سپردن امتیاز به بیگانه مخالف بود، و هم نمیخواست
سند دولت سابق را بی اعتبار معرفی نماید، ابتدا با مذاکرات فراوان، مقامات
روسی را قانع کرد که خود دولت ایران، بیمارستانی بسازد و بعنوان اجازه
به دولت روس واگذار نماید . به شرط اینکه مأموران محافظ بیمارستان
از پاسبانان ایرانی باشند و نه از سالداتهای روسی . امیر گرچه بتاداشت

که این بیمارستان را سازد ولی این شرط را احتیاطاً تحصیل کرد، تا اگر روزی و روزگاری این امتیاز عملی شود، روسها همانطور که سیره و شیوه استعمارگران است به بهانه حفظ بیماران، سرپاز و مهمات در ایران پیاده نکنند.

وقتیکه زمینه را برای اظهار هدف نهائی خود مناسب دید، در ۲۶ رمضان ۱۲۶۵ ضمن نامه‌ای، پس از تذکر مراتب دوستی و مودت دو دولت به سفارت روس اطلاع می‌دهد که صلاح دو دولت اینست که اصولاً از ساختن بیمارستان صرف نظر شود، زیرا ایلات و عشایر و مردم مازندران، از این امتیاز سخت ناراحتند و اسباب زحمت و دردسر دو دولت را فراهم خواهند آورد. دالگورکی که از این نامه هدف نهائی امیر را خوب می‌خواند، ضمن نامه‌ی تشدی از حق امتیاز دولت متبوع خود چنین دفاع می‌کند:

... نوشته‌هایی که آنجناب مناسب دانسته به دوستان دوقلمی و

ارسال فرموده بودید رسید، در ضمن آنکه فقرات چند از دوستی رسمی مندرج بود، آنجناب به قدر قوه، ساعی و جاهد بوده که طفره بزنند از اقرار و اعتراف بحق که دولت روسیه، بموجب فرمان مبارک شاه جنت مکان تحصیل نموده برای ساختن بیمارخانه در ساحل استرآباد. دوستدار میل ندارد که حالی و خاطر نشان آنجناب نماید که چه خیالی باید داشته باشد از دولتی که تعهدات خود را محترم نمیدارد و بدون جهت و سبب حسابی بهم میزند کلام پادشاهی را که جمیع خلائق مقدس می‌شمارند و نقض آنرا جایز نمیدانند. ولی دوستدار وظیفه‌ی خود را در این میدانده که به طریق اکمل (پروتست) و ایراد بگیرد اینگونه نقض و عدم کلی حسن ظن نسبت به دولت همعوار و دوست بزرگ و درست کار را. ۲۹ رمضان ۱۲۶۵ هـ^۱.

چندین نامه میان امیر کبیر و سفارت روسیه در همین خصوص رد و

۱- امیر کبیر و ایران جلد دوم صفحه ۳۱۰ و زندگانی میرزا تقی خان امیر

کبیر صفحه ۱۴۹ چاپ سوم.

بدل میشود و چون مضامین آنها تقریباً تکراری است، از درج آنها صرف نظر میکنیم. لحن صریح و اظهارات جدی دالگورکی امیر را معتقد کرد که اگر کار دست خود همین مأمور باشد، دست بردار نیست و لازم دید که نقطه نظر خود را صریحتر و روشن تر، هم به سفارت و هم به وزیر خارجه‌ی روسیه بنویسد و لذا دو نامه صریح و محکم نوشت، در نامه سفیر چنین اظهار میکند:

«... هیچوجه نمیتوان دخی بساختن بیمارخانه شد، زیرا باحالت خلق ایران، این تکلیف را مصلحت دولت خود نمیدانند. پاره‌ای جهات ملکیه، که نگارش آن مایه اظتاب و زحمت است، این عمل را باعث بی نظامی و بی قوامی مملکت خود می‌شمارند».

در نامه‌ی وزیر خارجه روس «گنت لورد» بعد از تذکر مراتب دوستی و اتحاد و بیان سیر و سرگذشت امتیاز بیمارستان، اشاره به مکاتبات میان ایران و سفارت روس چنین نوشته:

«... چونکه عالمیم به حالت رعیت مملکت خود، بجایات مسطورۃ فوق، قبول آنرا باعث ضرر فاحش و خرابی امور مملکت خود میدانیم...».

در همین نامه از وزیر خارجه می‌خواهد که امپراطور روس را قانع کند که از این امتیاز صرف نظر نماید و علاوه دستور دهند که جزیره آشوراده را هم که از مدتی قبل در اشغال نیروهای روسی بوده تخلیه نمایند. وزارت خارجه روس در تاریخ آوریل ۱۸۵۰ (جمادی الثانی ۱۲۶۶) در جواب نامه امیر کبیر، با انصراف موقتی از ساختن بیمارستان موافقت کرد و مالکیت ایران را به جزیره آشوراده اعتراف نمود، ولی حاضر به الغاء امتیاز بیمارستان نشد، در نتیجه، امیر کبیر گرچه به هدف نهائی خود نرسید ولی عملاً از ساخته شدن بیمارستان روسی جلوگیری کرد.

۲۵۱- اسناد رسمی دولتی

تجارتخانه روسی

سابقه تاریخی :

روسها از قرنهای قبل، چشم طمع به سواحل ایرانی بحر خزر دوخته بودند و برای تصرف آن تلاش داشتند، در سال ۱۷۱۱ میلادی از آقامحمدخان قاجار که آنوقت در مازندران بود، اجازه‌ای تحصیل نمودند که در مازندران تجارتخانه‌ای برای خود بسازند. ولی بجای تجارتخانه، يك قلعه نظامی محکم، در دوازده فرسخی استرآباد بنا کردند و هیجده ارابه توپ هم اطراف آن سوار نمودند .

آقامحمدخان، پس از اتمام قلعه، بتمشای آن رفت، و از دیدنش به‌سوء نیت روسهایی برد، صاحب‌مصبان روسی و شخص فرمانده آنان «وواتویچ» را به‌شام دعوت کرد .

وقتی که همه در خانه اوجم شدند، دستور داد همه را توقیف کردند و به آنها گفت: «اگر قلعه را خراب نکنید و تمام ابزار جنگ را از آنجا بروسیه مراجعت دهید، جان و مال شما هدر است» .

سردار روسی، از همان بازداشتگاه، یرویان دستور داد، قلعه را

خراب کنند و اسلحه را به کشتی برای ارسال به روسیه منتقل نمایند^۱.

از آن به بعد تلمذاتی روسها با همعی علاقه‌ای که برای ایجاد پایگاهی در ایران داشتند، توفیتی بدست نیاوردند، تا اینکه پس از جنگهای دوم روس و ایران که منجر به انعقاد پیمان شوم ترکمانچای شد، آرزوی خود را در مواد آن پیمان گنجانده و بر ایران تحمیل کردند.

فصل پنجم پیمان ترکمانچای چنین می‌گوید:

«چون موافق عاداتی که در ایران موجود است، برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و دکان مخصوص، برای وضع امتعهی خود به اجاره پیدا کنند، لهذا به تبعه‌ی روس در ایران، اذن داده میشود که برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت، عم احاره کنند و هم به ملکیت، تحصیل کنند. و متعلقات دولت ایران به آن خانه‌ها و انبارها و مکانها عتفاً و نصیباً داخل نمیتواند شد...».

روسها با این امتیاز، چندین خانه و انبار و تجارتخانه اجاره کردند و در زمان محمدشاه مشغول ساختن چند انبار شدند و مخصوصاً در سال ۱۲۶۲ يك انبار بسیار مهم و جالب توجه، در بندر گز ساختند.

در دوران زمامداری امیر کبیر این انبار در سال ۱۲۶۷، آتش گرفت امیر فرصت را غنیمت شمرد و تصمیم گرفت نگذارند خود روسها آنرا تجدید بنا کنند و لذا دستور داد به طور غیر مستقیم مشکلاتی در کار ساختمان آن از طرف روسها، ایجاد شود و معاون وزارت خارجه هم به دستور امیر ضمن نامه‌ای به سفارت روس اطلاع داد:

«دولت علیه ایران، میل دارد انباری که پنج سال قبل از

این به خرج تجارت کپانی روس در کنار جزء ساخته شده بود و این روزها آتش گرفته و سوخته است، به خرج خود از نو بازده^۲.

۱- منقلم ناصری جلد سوم صفحه ۳۸

۲- اسناد رسمی دولتی

و پرو این نامه بالطایف الحیل و اصرار و فشار «سفارت روس را متقاعد کرد و در ۱۳ شوال ۱۲۶۷ بین ایران و روس توافق می‌شود که : دولت ایران تحت نظارت تجار روسی» آن تجارتخانه را تجدید بنا کند و بمدت چهار سال آنرا به‌اجاره روسها بدهد .

گرچه اصل قضیه خیلی مهم نیست» ولی امیر کبیر که تصمیم گرفته بود نفوذ استعمارگران را از کشور ریشه کن کند «لازم میداشت» کوچکترین چیزی را هم که باعث نفوذ آنها یا پیاپیانه دخالت آنها و یا جای پای آنان است از میان بردارد و علاوه خرده گیری در چنین موارد جزئی و مقاومت در مقابل هوسهای کوچک، آنها را از تحصیل امتیازات بزرگ و آرزوهای دراز باز میداشت .

امتیاز ورود کشتی ها به مرداب انزلی

در کنار شهرستان بندر پهلوی « متعل بدریای خزر، باطلای است که برای لنگر انداختن کشتیها بسیار مناسب و مخصوصاً در زمان سابق که کشتی های جنگی خیلی بزرگ نبوده اند و برد توپها و اسلحه های آتشى آنها خیلی کم بوده «این مرداب از نظر نظامی اهمیت بسیار داشته است. روسها در مورد تسلط بر دریای خزر و تصرف نقاط حساس آن « همانقدر اهمیت میدادند که به دریای سیاه و تنگه بسفور و دردانل اهتمام داشتند «و برای تسلط بر آنها سخت در تلاش بودند، با این تفاوت که در دریای سیاه، مستقیماً با رقیبها و حریفهای استعمارگر اروپائی و مخصوصاً انگلستان مواجه بودند و در بحر خزر که دولتهای اروپائی راهی به آن نداشتند، فقط بخاطر حفظ هندوستان مورد توجه انگلستان بود.

رقابت و صادمستقیم وجود نداشت .

و لذا امتیازی را که روسها در سال ۱۸۲۳ با پیمان «خونیکار اسکلسی» در دریای سیاه از دولت عثمانی گرفتند، انگلیسها با جدیت و پشتکاری عجیب «در سال ۱۸۴۱ با عقد پیمان «بغازها» آنرا لغو کردند. ولی تسلط روسها بر دریای خزر سالها بدون مزاحمت دول اروپائی دیگر ادامه داشت .

روسیه تزاری بموجب فصل پنجم قرارداد گلستان و فصل هشتم عهدنامه ترکمانچای ، امتیاز انحصاری ورود کشتیهای جنگی و تجارتی روس در آبهای ایرانی بحر خزر را از ایران گرفته بودند ، ولی در قراردادها اسمی از «مرداب انزلی» باطلاق بندر بهلوی برده نشده بود .

اواخر سلطنت محمد شاه «میان ایران و روسیه» بر سر حق ورود کشتیهای روسی به مرداب انزلی «اختلاف رویداد و چندین نامه میان حاج میرزا آقاسی و مقامات روسی مبادله گردید .

در ماه شوال ۱۲۶۲ وزیر خارجه روسیه نامی مفعلی به حاج میرزا آقاسی نوشت و طی آن راجع به حق ورود کشتیهای روسی به بندر انزلی از عهدنامه ی ترکمانچای و گلستان چنین استظهار کرد :

«... در آنجا قید شده کشتیهای روسی، آزادانه میتوانند در دریای خزر رفت و آمد کنند به مرداب انزلی از خزر جدا نیست و اینکه تا آروز کشتیهای روسی وارد مرداب نشده بودند ، به علت نقص کشتیها بوده که در گل مینشستند، نه به علت منع قانونی».

در ضمن همین نامه، ایران را تهدید میکند و منع ورود کشتیها را به مرداب انزلی باعث کسر شأن امپراطوری روس معرفی مینماید . حاج میرزا آقاسی «پس از یکماه فکر و بررسی جواب بسیار محکم و مستدل

و دشمنان شکی به «گنت نلرد» نوشت «خوانندگان گرامی می‌نوانند متن آنرا در کتاب امیر کبیر و ایران جلد دوم صفحه ۲۳۴ چاپ اول مطالعه نمایند .

روسها بر اصرار و فشار خود میافزودند « و حاجی هم‌پله به‌پله پائین می‌آمد و با به‌پا بقب می‌نشست » مارگزیماس «آثار شو و کمر شکن دو جنگ سابق هنوز در مرئی و منظر اوست » از گرفتار شدن در جنگ دیگری وحشت دارد و نمی‌خواهد بار دیگر ایران را به جنگ بکشانند. یک روز به سفارت روس اطلاع داد که اعلیحضرت موافقت کرده‌اند فقط یک فروند کشتی روس وارد مرداب انزلی بشود .

سفیر روس که از این تسلیم شدن غیر مترقب «خود را پیروز میدید» باقیافه‌ی پیروز مندانده پیش آمد و تنزل از حق مسلم! تحصیل شده امپراطوری روس و محدود کردن تعداد کشتی‌های مجاز را غیر ممکن معرفی کرد ، و سرانجام حاجی میرزا آقاسی دستور ذیل را به «محمد امین خان» دریاسالار سواحل گیلان صادر کرد :

« ... در این وقت اظهار میشود که هر وقت کشتی‌های جنگی آتشی دولت به روس به مرداب انزلی می‌آیند بهیچ وجه من‌الوجه مانع و متعرض آنها نشوند و گذارند به انزلی و مرداب آن بیایند. ۱۰۰
۱- اسناد رسمی دولتی .

گویا این فرمان به امضاء شاه ترسیده بود و اعتبار قانونی نداشته‌است.

در زمان امیر کبیر :

امیر کبیر اصولاً با رفتن و آمد آزاد کشتیهای جنگی روس در آبهای ایران مخالف بود و از اینکه حق مسلم داشتن کشتی جنگی در آبهای خزر از ایران سلب شده بود ، جداً رنج میبرد و بطوریکه در بخش مربوط به

۱- اسناد رسمی دولتی

«آشوراده» خواندید ، مقدمات برچیدن این بساط نکبت بار را فراهم می کرد .

همزمان شروع مخالفت با اشغال جزیره آشور و سایر تجاوزهای روسیه در سواحل خزر ، ورود کشتیهای روس را به مرداب بندر پهلوی غیرقانونی اعلام داشت .

آقای حسین مکی در کتاب زندگانی امیرکبیر صفحه ۱۳۰ چاپ سوم نوشته است :

« دیگر از کارهای مهمی که امیرکبیر صورت عمل داد موضوع قدغن ورود کشتیهای تجارنی و جنگی دولت روسیه در مرداب انزلی بوده است . چه ، روسها در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی ، نوشتههای بدعهد اطلاع و اجازه محمدمشاه ، از وی تحصیل کرده بودند که بموجب آن ، کشتیهای تجارنی و جنگی آنها حق داشتند داخل مرداب شده ، لنگر اندازند و چون این موضوع اسباب زحمت ایران را فراهم میکرد ، صدراعظم (امیرکبیر) به عنوان اینکه این امر برخلاف عهدنامه منعقد فیما بین دولین است ، بر نوشته حاج میرزا آقاسی خط بطلان کشید و آنرا از درجه اعتبار ساقط داشت و روی همین اصل از ورود کشتیهای روسیه به مرداب انزلی جلوگیری بعمل آورد » .

بقیه غرامات جنگ

به موجب فصل ششم عهدنامه ترکمانچای ، دولت ایران بایستی مبلغ ده کرویر تومان (پنج میلیون تومان) به عنوان غرامت جنگ به دولت روس بپردازد . مبلغ هشت کرویر تومان آن را تا حدود یکمאה نیم بپردازند

تا سربازان روسی آذربایجان را تخلیه کنند و مبلغ دو کرو در دیگر، دو سال بعد پرداخت گردد.

فتحعلی‌شاه شش کرو را از خزانه پرداخت و برای پرداخت دو کرو دیگر عباس‌میرزا عاقد قرارداد سخت به زحمت افتاد، دولت انگلستان هم از احتیاج ایران استفاده کرد و با پرداخت مبلغ دویست هزار تومان، دوماه از پیمانی را که در سال ۱۲۲۹ با ایران بسته بود و طبق آن مجبور بود، در جنگ ایران با دول اروپائی به کمک ایران بشتابد، خرید و الفاء کرد و سند الفاء آن دوماه را از شاه و نایب‌السلطنه (عباس‌میرزا) جداگانه گرفت.

دو کرو دیگر از این بابت بر ذمه می ایران باقی می ماند. در جریان قتل «عمربایکوف» که ایران هیئت حسن نیتی برای عذرخواهی به دربار روس اعزام داشت، امپراطور روسیه يك کرو از آن را به خسرو میرزا رئیس هیئت بخشید و برای تأدیه يك کرو در دیگر هم پنج سال مهلت داد.

در عهد محمدشاه مبلغی از این يك کرو طبق سندی که در دست است، پرداخت شده و مبلغی هم باقی مانده بود. امیرکبیر میل داشت که بقیه این پول را نپردازد و آنرا از عهد ایران ساقط کند، و اقداماتی هم در راه این خواسته‌ی خود کرد و حتی آنرا در دستور مذاکرات نماینده‌ای که او آخر کار خود به روسیه اعزام داشته بود قرارداد. آقای مکی در این باره نوشته: «یکی دیگر از اقدامات سیاسی امیرکبیر مسئله عدم پرداخت بقیه غرامات جنگهای ایران و روسیه بود که با مذاکرات ممته، موفق شد نوشته‌ای از دولت روسیه بگیرد که مبلغ بانصد هزار تومان یا قیمانده مبلغ غرامات جنگ به پادشاه ایران بخشیده شده است.»^۱

ولی معلماً این مطلب همه‌اش صحیح نیست، زیرا اولاً طبق سندی

۱- زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر صفحه ۱۲۴ چاپ سوم.

که زیلا می‌آوریم مبلغی از یانصد هزار تومان را محمدشاه پرداخته بود و نیز
 اواخر عمر امیر هنوز باقیمانده طلب روسیه، مورد مذاکره بوده است،
 متن حواله حاج میرزا آقاسی که سفارت روس بعهده منوچهرخان گرجی
 حاکم اصفهان، داده چنین است:

« خدمت مقرب الخاقان معتمدالدوله، عرض می‌فود که
 از بابت قسط اول کروار آخرین، ازوجه عهدنامه مبارکه، موازی
 یستوچهار هزار و دویست و سی و هفت مثقال و یک نخود باقی است،
 رحمت کشیده، موازی سی و دو هزار و سیصد و بیست و شش عدد
 «گشورستانی» که مبلغ یستعدته هزار و هشتاد و چهار تومان و چهار
 هزار دینار است، دروجه جناب جلالت و نیالت نصاب «غرافیمینویج»،
 وزیر مختار دولت بهیه روسیه کارسازی نمائید... تحریراً فی روز
 چهارشنبه یستد پنجم شهر جمادی الاولی ۱۲۵۲، ۱.

در حاشیه همین حواله نوشته شده:

« به موجب همین حواله نامه مبلغ و مقدار مزبور متن
 تسک از سرکار جناب جلالت نصاب معتمدالدوله به اینجانب رسید که
 انشاءاله به درود بنده در گام، به دار الخلافه تهران کارسازی نماید.
 تحریراً فی شهر جمادی الاولی ۱۲۵۲، »

دکتر آدمیت هم می‌نویسد: مبلغ یکصد و هفتاد هزار تومان از کروار
 باقی، در زمان محمدشاه پرداخت شده است، بنابراین بطور مسلم بخشیدن
 یانصد هزار تومان به ناصرالدین شاه صحیح نیست.

قدر مسلم اینست که در زمان امیر بکشاهی هم از بقیه غرامت جنگ
 از طرف ایران پرداخت نشده ولی ظاهراً تمامی آن پول تا زمان جنگ
 گریه بر ذمعه ایران بوده و در آن تاریخ بخاطر عدم همکاری ایران با
 انگلستان، روسیه آن را بخشیده است.

۱ - میرزاتقی خان امیر کبیر صفحه ۲۶۱.

ایجاد سفارتخانه در خارج

بسیاری از کشورهای بزرگ جهان، از مدت‌ها قبل، در ایران سفارتخانه داشتند، ولی ایران در خارج سفارتخانه و نمایندگی سیاسی نداشت و فقط چند مصلحت‌گزاری در بعضی از کشورهای جهان داشت. و معمولاً کارهایی که با دول خارج پیش می‌آمد، توسط سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های سیاسی آنها در ایران، انجام میداد و اگر انجام کاری در تهران مقدور بود و یا سفیر مخالفت میکرد، يك مخصوص اعزام میداشت.

بطوریکه در فصول گذشته نمونه‌هایی از آن را دیدید، این وضع برای ایران خوب نبود و چه‌بسا مأموران خارجی بشغل خودشان تحمیل‌هایی بر ایران روا میداشتند.

برای امیرکبیر، این نفس بزرگ در سیاست خارجی ایران، قابل تحمل نبود و مصمم شد که آنرا از میان بردارد، مقدمات ایجاد سفارتخانه در لندن و پترزبورگ که آنروز میدان‌دار سیاست خارجی در ایران و تمام نقاط دیگر آسیا بودند، ایجاد کرد و سفیر و اعضاء سفارتخانه، برای آن دو مرکز معین نمود و بسیاری از کارهای معوق را که در اثر سماجت و لجاجت سفرای خارجی نابه‌سامان مانده بود، در برنامه عمل آنها گنجانید و متأسفانه پیش از آنکه به آنها سروصورتی دهد و از اقدام خود نتیجه‌ای بگیرد معزول و مقتول گردید.

اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه که نماینده مخصوص امپراطوری روس برای عرض تبریک به تهران آمده بود، امیرکبیر موضوع ایجاد سفارتخانه، در روسیه را مطرح کرد. اما مقامات روسی روی اغراض استعماری که داشتند، موافقت نمیکردند، نامعای فراوانی میان ایران و روسیه مبادله

شده و روسها به بهانه اینکه این عمل فقط تشریفات است و امور ضروری را همان سفارت روس در تهران انجام میتواند داد ، با خواستی امیر مخالفت مینمودند .

امیر کبیر هم چنان بیخی نبود که از آن باده‌ها بلرزد و سرانجام با ادله‌ی محکم و دندان‌شکن آنها را متقاعد کرد .

اوائل ذیحجه سال ۱۲۶۷ یعنی فقط حدود یک ماه و نیم قبل از پایان صدارت امیر ، اعضاء سفارت روسیه تحت ریاست میرزا محمدحسین صدر قزوینی با دستور العمل لازم ، به طرف روسیه حرکت کردند ، اما قبل از رسیدن به محل مأموریت خیر اسف‌آور عزل امیر را دریافت داشتند ولی آنها دنبال مأموریت خود را گرفتند و سفارتخانه تأسیس شد .

در دستور العملی که امیر کبیر برای سفیر ایران تعیین کرده بود چند موضوع زیر شایان توجه است :

۱ - توقف و رفت و آمد کشتی‌های جنگی روس در آبهای ایرانی خزر .
۲ - تخلیه جزیره آشوراده که ملک طلق ایران و تحت تصرف روسها بود .

۳ - تنه‌ی غرامات جنگی که تفصیل آن گذشت .

۴ - حل داستان تذکره اتباع طرفین که سالها میان روس و ایران مورد مشاجره بود و روسها برای خودشان امتیازات و تسهیلاتی بدست آورده بودند ، مثلاً تذکره اتباع روس در ایران فقط یک‌شعربه رسیدگی و در دفتر ثبت میشد . در صورتیکه ایرانیها در روسیه ، هر جا که میرفتند ، ناچار بایستی به وضع تذکره آنها رسیدگی شود .

۵ - رفع نهبت از مهدیقلی میرزا و رفع موانع برگشت او به کور .

۶ - منع دریاسالار روسی از اصدار تذکره برای آمدن ترکمانان به استرآباد .

۷ - تحت‌الحمايکي که از فروغ کاپتولاسیون بوده و از این راه مصنوعات زیادی بر ایران وارد آمده و استقلال قضائی کشور را مخدوش کرده بود .

۸ - تحدید اختیارات دالگورکی سفیر روس که خیلی مستبد و خودسر بود و از حدود اختیارات يك سفیر تجاوز میکرد .

۹ - تعدیل صادرات و واردات دولت .

۱۰ - قضیه میرزا داود خواهرزاده متوجه خان کرچی حاکم اصفهان که پس از مرگ او در سال ۱۲۶۳ میرزا داود ، مبالغ زیادی از موجودی بیت‌المال اصفهان و جواهر و زیست‌آلات او را برداشته و به روسیه پناه برده و تحت حمایت روس قرار گرفته بود .

در مورد ایجاد سفارتخانه در انگلستان ، بدون دردسر و کشاکش ، کلر روبراه گردید زیرا انگلیس ها مخالفتی باین اقدام نداشتند و اصولاً روح جاسوس پروری آنها بیشتر متوجه خریدن نماینده‌های سیاسی و از خود کردن پیچ و مهره‌ها بود .

امیرکبیر «شفیع خان آجودان‌باشی» را برای تأسیس سفارتخانه به لندن فرستاد و مسائل : هرات، تحت‌الحمايکي اشرار، و چندین مسئله دیگر را در برنامه مذاکرات او قرارداد .

و میرزا حسین خان سپهسالار را که بعداً صدراعظم شده و قرارداد استعماری منحوس «رویترا» را با انگلیسها امضا کرده است، کنسول کسولگری بمبئی نمود و به او هم دستور العمل جامعی برای اداره امور اتباع ایران ، در آنجا که خیلی زیاد بودند ، ترتیب داد .

امتیاز حکومت بر خلیج فارس

برده فروشی:

بی شك آئین برده داری و برده فروشی ، از جنایات بسیار زشت و غیر قابل اغماض تاریخ بشریت است و خوشبختانه در این قرون اخیر اکثریت نزدیک به تمام ملل روی زمین به این پدیده و بدعت نفرت بار بدچشم بغض و خشم مینگرند .

اسلام در چهارده قرن قبل ، با روشی بسیار مدبرانه و بی دردسر ، به بارزه با این عمل کیف بر خواسته و در همان حملات اول خود، پیشرفت های قابل توجهی هم نموده است ، اولاً با دستورهای اخلاقی واجب و مستحب وضع زندگی بندگان را که تقریباً بصورت حیوانات در میان انسانها زندگی میکردند رو برام کرد و آبرو و حیثیتشان را تا سطح حیثیت مردم آزاد بالا برد . و ثانیاً از راه تحدید مجرای تحصیل برده و تکثیر و توسعه طرق و اسباب آزادی آنها وضعی پیش آورد که خود بخود این سنت پلید عملاً منسوخ میشد ، یعنی در سایه برنامه ی آسمانی اسلام روزانه تعداد زیادی برده از دمه طریق که اسلام تعیین کرده بود آزاد میشدند و در مقابل در اثرباشدن راه های تحصیل برده ، فقط افراد بسیار معدودی به غیر رقبت در میآمدند .

بشهادت تاریخ ، در مدتی کمتر از يك قرن در اثر این مبارزه آرام و متین ، راه و رسم برده گي که در آن تاریخ از شایع ترین و پول ساز ترین رشته های تجارت بود ، خیلی محدود و ضمناً منقرض شده بود و تحقیقاً اگر اسلام را از مجرای صحیح و اصلی خود منحرف نکرده بودند . در محیط های اسلامی

این پلای‌سیاه از جان بشریت دور میشد. خوانندگان محترم برای دریافت برنامه‌ی مبارزه‌ی اسلام با بردگی می‌توانند به کتابهای برهان قرآن نوشته آقای صدر بلاغی، بردگی در اسلام مقاله آقای مکرم در سالانه اول مکتب تشیع و نوشته آقای موسوی زنجانی در شماره ۲ نشریه سه ماهه مکتب تشیع و کتاب اسلام و بردگی مراجعه فرمایند.

در قرون اخیر، از لحاظ قانونی، محاکم قانونی انگلستان از پیشروترین مبارزان علیه بردگی و بندگی بشمار می‌روند که در تاریخ ۱۷۷۲ میلادی قانون لغو بردگی در جزیره بریتانیا را تصویب کردند. ولی از نظر اجرا و عمل، دولت فرانسه، گوی سبقت را از دیگران برده است، زیرا در سال ۱۷۹۴، دولت فرانسه، قانون منع فروش و خرید برده در سراسر مملکت و مستعمرات خود را وضع کرد و به مرحله اجرا درآورد و بدینال آن، حکومت انگلستان در سال ۱۸۱۱ میلادی با گذراندن قانون دیگری تجارت برده را ممنوع کرد و برای متخلفین مجازاتهای سنگینی قرارداد و در راه اجرای آن چندین سال تلاش و مبارزه نمود. و سرانجام در سال ۱۸۳۴ میلادی (۱۲۵۰ هجری قمری) قانون دیگری به تصویب رساند و به موجب آن تمام برده‌های موجود در سرزمین‌های تحت تسلط بریتانیای کبیر را آزاد اعلام داشت.

مبارزه با برده‌فروشی نقاب استعمار:

این مبارزه مقدس تا اینجا در مجرای اصلی خود و روی هدفهای انسانی بود و نتایج بسیار گرانبهائی هم داشت، و بهمین جهت در میان افکار زنده و خیرخواه جهانیان ارج و ارزش فوق‌العاده‌ای کسب کرد، و همین اعتبار و احترام سبب شد که مورد سوء استفاده استعمارگران و بهره‌برداری

طعمگران اروپائی قرار گیرد و همانقدر که در خدمت بشریت بوده، علیه بشریت بکار رود.

بطوریکه در فصل‌های گذشته دیدید، یکی از عادات زشت و ضرر بار استعمارگران اینست که از موضوعات و مفاهیم مقدس و آبرومند در راه پیش برد اهداف استعماری خود بهره برداری میکنند. این عمل زشت، علاوه بر پلیدی اصلی اهداف استعماری، باعث بدنام کردن مفاهیم مقدس و در عین حال بدترین نوع تفاق دھوروی و حیلہ گری است.

بیشتر عناوین و مفاهیم مقدس و مورد احترام لاقبل برای یکبار بصورت ابزار کار استعمار استخدام شده و برای مدتی ماسک و نقاب چهره کریمه و قیافه زشت استعمار و استثمار بوده‌اند. مذهب، آزادی، مبارزه ملی، مبارزه با بیسوادی، مبارزه با فقر، فرهنگ، بهداشت، مسجد، کلیسا، بیمارستان، راه، تلگراف، صنعت، نان، آب و هر چیز دیگر که در افکار ملتی یا ملی اعتبار و احترام دارند، در خدمت استعمار کار کرده و پس از آنکه اعتبار خود را از دست داده‌اند باز نهشته شده‌اند.

دیپلمات‌های انگلیسی در مورد مبارزه با برده‌فروشی، صلاح دانستند که نقابی از این پیکار مقدس برای چهره منفور استعمار بریتانیا ساخته‌شود، نقابی که در بین آن‌ها آسانی نخواهد بود. در پرتو راهنمایی‌های این شیاطین استعمار، دولت انگلیس علم مبارزه با آئین بردگی را بدست گرفت و این ماسک قریبا را بصورت خود بست و اطراف دنیا بر آه افتاد.

از سال‌ها قبل، انگلیسها هوس و آرزوی تسلط بر خلیج فارس را که منظم تسلط بر تمام سواحل آن بود، در سر داشتند. منتها برای شروع کار دستاویز دنیایستندی بدست نیاورده بودند و همیشه دنبال بهانه میگشتند.

رواج تجارت برده در ممالك اطراف خليج فارس و آمد و رفت کشتیهای حامل برده در این آبها، در کمیون «بها نه جوئی برای استعمار» مورد توجه قرار گرفت و به عنوان بهترین وسیله تحصیل فرمانروائی برای این آبها تصویب گردید .

به دنبال آن تصمیم، قرار شد ابتدا نقشه را در حاکم نشینهای خليج فارس که حکومتهای ضعیف و کم شخصیت داشت پیاده نمایند و لذا در سال ۱۸۲۰-۱۲۳۵ با حکومتهای کوچک خليج فارس قراردادی منعقد ساختند که بموجب آن، آوردن برده از سواحل آفریقا و جاهای دیگر به آن امیر- نشینها ممنوع گردید .

این قرارداد فقط زمینه سازی و در حقیقت گام اول بسوی هدف بود و به دنبال آن در سال ۱۸۲۲ یعنی دو سال بعد، قرارداد دیگری میان انگلیس و سلطان سعید امام فقط امضاء شد که بموجب آن، در نقاط مصرفی فقط از طرف انگلستان گماشتگانی معین شدند تا کشتیهای حامل برده را توقیف کنند. طبق این قرار :

۱- هر کشتی که در خارج از منطقه مجاز مظنون واقع میشد ، انگلیسها میتوانند آنرا بازرسی نمایند .

۲- در صورت وجود برده در کشتی ، انگلیسها حق داشتند آنرا توقیف کنند .

در نتیجه انگلستان این قدرت را در قسمتی از آبهای خليج فارس بدست آورد که هر کشتی را بخواهند به بهانه بازرسی مدنی معطل کنند و احیاناً اگر میل داشته باشند به اتهام داشتن برده توقیف نمایند .

این نکته را هم باید اضافه کنم که استعمارگران برای پیدا کردن بهانه ، پس از قانونی کردن موضوعی ، توسط عمان و یادی خود، در راه

اجرای آن، ایجاد مانع و مشکلات میکردند و عملاً اثبات مینمودند که حکومت محلی از اجرای قانون عاجز است، برای جبران عجز دستگاه، تقاضای همکاری و شرکت در اجرای قانون مینمودند، پس از تحصیل چنین اجازه‌ای، مداخله را شروع کرده و رفته رفته تسلط خود را ببط و توسعه میدادند و روزی هم حاکم بالا معارض میشدند .



اواسط دوران سلطنت محمدشاه ، انگلستان در مورد جلوگیری از برده فروشی، با ایران وارد مذاکره شد. اما چون در اثر حوادث هرات و تجاوز انگلیس به بوشهر روابط دو دولت تیره بود نتیجه مطلوب را نگرفتند .

در سالهای آخر سلطنت محمد شاه که انگلستان ، میل داشت باز با ایران روابط دوستانه داشته باشد . کلنل شیل سفیر انگلیس بلندن احضار شد، و کلنل فرانت (Ferrant) کارپرداز سفارت انگلیس کمردی خوش اخلاق و نرم بود، مقصدی امور سفارتخانه گردید .

این افسر ، با خوش خلقی و ظاهر بسنا و صمیمیت توجه شاه را بخود جلب کرد تا آنجا که شاه به او قول داد که بخاطر شخص او ، نه بخاطر انگلستان، دستور منع برده فروشی را صادر کند .

مدتی گذشت و خبری از فرمان منع برده فروشی نشد و رفته رفته دوران کارپردازی سرعنگه فرانت هم پایان میرسید. لذا بار دیگر نامدای به حاج میرزا آقاسی صدر اعظم نوشت و جواب صریح و روشنی در این موضوع تقاضا کرد. در اینجا قسمتی از نامه او را نقل میکنیم تا خوانندگان محترم عطش و التهاب بریتانیای که برادرای گرفتن فرمان منع برده فروشی

از شاه ایران به بینید :

.... هر گاه دولت علیه ایران تقاضای اینجانب را در این موضوع قدر میدانست یقیناً حکم منع آن تا بحال تسویب شده بود...
 تمنا مینمایم که يك جواب صریح و روشن در این باب به اینجانب داده شود که آیا دولت علیه ایران يك چنین فرمانی دایر بمنع ورود غلام و کنیز از راه دریا صادر خواهد نمود یا نه؟ هر گاه نیت اولیاء دولت این باشد که این فرمان را صادر نمایند من تمنا میکنم امروز این مژده بمن داده شود و اگر خیال آنها بر خلاف اینست ، در این صورت بهتر است همین امروز صریحاً این اطلاع به اینجانب برسد...
 دولت انگلیس با نهایت نگرانی تصمیم دولت ایران را در این باب انتظار میکشد ۱۲ جون ۱۸۴۸.^۱

اگر این شور و شوق و این عطش و التهاب و این عجله و اصرار، از کسی غیر از انگلیسها سرمیزد ممکن بود انسان احتمال بدهد که اینها هدف انسانی دارند و برای حفظ شرافت جامعه‌ی بشریت و ازاله لکه‌ی ننگ انسان فروشی از دامن انسانیت ، اینطور جان میکنند و تلاش می‌کنند .

ولی قهرمان این صحنه، دولتی است که حدود يك سوم مردم‌دروی زمین را خود به بردگی کشیده و خون صدها میلیون بشر را مکیده و دها کشور و ملت را به فقر و جهل و فلاکت و نکبت و بلا و بدبختی کشیده است.

کسانی برای چند صد بنده و برده که از راه دریا به ایران آورده میشدند، سینه چاك میزدند و نوحه میخواندند که خود صدها هزار انسان سیاه و سیه بخت را از کشورهای آفریقا دزدیده و در اصطبل‌های کشتی‌های حیوان‌کشی، برنجیر بسته، رویهم افکاشته ، در حال نیمه‌جان ، با بیجان، آنطرف اقیانوس اطلس، در سواحل امریکا پیاده کرده، در مزارع پنبه و

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۴۰۳ چاپ دوم.

گندم و در اعماق معادن مملو از گازهای کشنده، در سایهٔ سر نیزه ژاندارمهای
 ملج بیرحم، به کارهای طاقت فرسا و جانکاه، باغذای بخور و نعر، در
 بدترین شرایط زندگی، و دور از زن و فرزند و خانواده، نگاه داشته بودند.
 این هدف مقدس را مردمی با سوز و گداز تعقیب میکردند که در همان
 تاریخ هزارها انسان آزاده و آزادی طلب و فداکار را در مستعمرات آسیائی
 و آفریقائی و امریکائی خود بجرم دفاع از مرز و بوم و ثروت و حیثیت و
 هموطنان و هموعان خود به قتل رسانیدند و در سیه چالهای زندانها در حال
 برزخ میان مرگ و زندگی نگهداشته بودند.

دولتی خود را فرشته‌ی نجات معنود می‌پندارد و قلمداد میکرد که در چندین
 کشور اسیر استعمار، دیو صفته دیوانه‌وار، ب مردم آزاده و وطن دوست چنگ
 و دندان نشان میداد

کشوری، بنیل صفت برای حمایت بردگان اطراف خلیج فارس
 چه چه میزد و نغمه می‌رود که قیافه واقعی او همانند جغد شومی در آفریقا
 و آسیا و امریکای لاتین، پشت ملت های ضعیف و گرفتار دام استعمار را
 می‌لرزاند، و در هندوستان، بیخ گوش کشورهای اطراف خلیج فارس، خون
 آزادگان مسلمان و هندو از چنگال و دندانش می‌چکید.

مگر جرم استعمار ملتها از جرم استعمار افراد کمتر است؟ مگر
 غارت کردن دار و ندار ملت‌ها و بختک‌سیاه نشان دادن آنان و سلب آزادی و حقوق
 اولیه اجتماعی آنها دست کمی از بردگی شان دارد؟ مگر استعمار و استعمار
 کم‌صفت بارز این قهرمان مبارزه با بردگی است غیر از همین بردگی است؟
 یا مگر تحمل بلاهت و رنج‌های ناشی از استعمار و شکنجه گام‌ها و تبعیدگاه‌ها
 و زندان های مخوف استعمار، آسان تر از تحمل رنج بندگی و بردگی

رسمی است ۱۹

اگر اینها از نظر مردم آنروز ایران روشن نبوده، امروزها که استعمار رسوا شده و واقعیت آن هویدا گشته، کسی نیست که در سوء نیت انگلستان از مبارزه با برده فروشی در خلیج فارس، تردید داشته باشد.

بلکه بسیاری از افراد نکتہ سلج و روشن ضمیر در همان تاریخ هم، پشت آن نقاب و ماسک فریب را خوب می دیدند و باغراض شوم استعماری آنها بی میبردند. برای نمونه قسمتی از مذاکرات **حسام السلطنه** استاندار خراسان را با **استویک** انگلیسی که نشانه دراز اهداف استعماری انگلیس است و خود استویک در کتاب خود جریان مذاکراتش با **حسام السلطنه**، متعلا آورده است نقل میکنیم. **حسام السلطنه** پس از شرح مفصلی از استعداد و اهمیت خطه خراسان را با ادبهای سابق آن و تفصیلی خراساریهایی که توسط ترکمنهای وحشی بحریران انگلستان رخ میدهد، چنین میگوید:

«انگلستان خودش ظاهراً مدعی است دوست وفادار ایران میباشد و باین احوال، جداً با اقداماتی که دولت ایران برای حفظ سرحدات خود بعمل میآورد مخالفت میکند.

دولت انگلیسی خود را در عالم تمدن، ضمن خطرناک برداشتهایی معرفی میکند و ادعا میکند که در این راه خود را دچار شررهای جنگند نموده است. تا امرای افریقایی را آزاد نماید در سوریه که با آنها هیچ رابطه خصوصی ندارد. در آنکه به عقیده خود، این جهاد را برای خاطر عالم انسانیت تعقیب میکند. اما از طرف دیگر، این معما برای ما ایرانیها لاینحل است. چونکه با تمام این احوال، تا امروز متعده دولت انگلستان یکسانگست کوچک خود را بلند کرده، برای نجات صدراعظم ایران که توسط قرا که

۱- Eastwicke

به اسارت رفته و آنها را در بازارهای ترکستان بفروش می‌رسانند.^۱
 نه اینکه این کار را نمیکند. برعکس، در مقابل اقدام دولت
 ایران، برای حفظ اتباع خود، موانع و مشکلات ایجاد نموده،
 بزور و فشار، مرات را از دست دولت ایران بیرون می‌کشد و حتی
 مانع می‌شود که بین ایران و افغانستان دوستی و اتحاد برقرار شود.^۱
 جالب این است که خود استویک پس از نقل حرفهای شاهزاده
 حسام‌الطنه، چنین اعتراف میکند:

« I Must Contess I thought there was a -
 great deal of truth in the remarkt of the -
 province . (۲)

« یعنی من باید اعتراف کنم که این گفتار حسام‌الطنه
 تا حدود زیادی به حقیقت مقرون است. »

بالاخره، فرات موفق شد در تاریخ دهم رجب ۱۲۶۴ یعنی چهار ماه
 قبل از وفات محمدشاه فرمان ذیل را در مورد فتح ورود برده از راه دریا،
 تحصیل کند:

« جناب حاجی، نگذارید دیگر از راه دریا غلام و کنیز وارد
 شود. بگذارید از راه خشکی بیاورند. این امر حجت فقط در حق فرات
 صاحب میشود. من از او حوشنود می‌باشم و به این طلب در نهایت ادب،

۱- برای توضیح باید اشاره کنم که ترکمن‌ها و افغانها، سالهای استمادی
 در سرحدات شمالی و شرقی ایران آنها را می‌زدیدند و به صورت برده، در
 ترکستان و افغانستان می‌فروختند. جاسوسان انگلیسی و روس هم برای تضعیف
 دولت مرکزی و ایجاد بلوا و ناامنی بر سرحدات کشور رفته بودند، آنها را
 راهنمایی و تحریک میکردند.

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس.

۳- Three years Residence in Persin.

By . Edward . B . Eastwicke Vol ۴ . P . Z54 .

در این باب به حکام فارس و عربستان بنویس، من این اجازه را فقط
برای حسن رفتار «فرانت» میدهم والا بین ما و دولت انگلیس هنوز هم
خیلی اختلاف موجود است. شاه^۱

گرچه این فرمان مقدمه کرائیکلیس^۲ است، ولی با توجه به بغض و
رنجشی که محمدشاه از انگلیسها داشت، فرانت قدم بسیار بزرگی در راه
هدف استعماری بریتانیا در خصوص بسط نفوذ بر خلیج فارس برداشته بود.
آقای محمود محمود در این باره چنین اظهار نظر میکند:

«چنانکه ملاحظه میشود ابتدای این عمل، خیلی ساده
و بدون نمایشات و تهدیدات سیاسی بوده ولی بطوریکه بعد ملاحظه
خواهید نمود، بر روی یکی از مسائل مهم بسط نفوذ سیاسی انگلیس،
در خلیج فارس شد. در تحت این عنوان کشتیهای جنگی دولت انگلیس
بنام عدالت و انصاف و بشردوستی، داخل آبهای خلیج فارس شدند،
رفته رفته برای خودشان حق تقدم و تفوق قائل شدند، امروز هم
وقتی صحبت از خلیج فارس میشود، انگلیسها جزء دلائل خود سیاسی
خود یکی هم موضوع جلوگیری از بردهفروشی را ذکر کرده و
میگویند: ما این خدمت را بخاطر عالم انسانیت، بدون اجر و مزد
انجام داده ایم.»^۳

امیر کبیر و موضوع برده در خلیج فارس

اوائل صدارت امیر کبیر، سرهنگ فرانت نامه‌ای بهوی نوشت و
ضمن اینکه منع ورود برده از راه دریا را مسلم گرفت، مسائل دیگری
را که متفرع بر آن و در حقیقت گامهای بعدی استعمارگران بسوی هدف
اصلی بود، مطرح نمود بعضی از آن مسائل فرعی اینها بود:

۱- جزای کشتیهای متخلف که برده حمل میکنند چیست؟

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۴۰۴ چاپ دوم.

۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۴۰۵ چاپ دوم.

۲- مأموران دریائی انگلیسی ، آیا حق دارند مطالبه اجرای مجازات کنند ؟

۳- کشتی‌های متخلف درچه محلی باید مجازات شوند ؟

امیر در ماه صفر ۱۲۶۵ جوابی که ملا دیپلماسی به این نامه داده که ضمن آن غیر از اصل فرمان محمدرضا شاه چیز دیگری را که بتواند برای انگلیسها مفید باشد ، دست نمیدهد و ضمناً میرزا محمد علیخان معاون وزارت امور خارجه را طرف مذاکره با کاپر داور سفارت انگلستان تعیین مینماید. سرهنگ فرانت همان مطالب را بصورتی تندتر و جسارت آمیزتر ، به میرزا محمد علیخان مینویسد . امیر کبیر که موضوع را زیر نظر داشت به او دستور میدهد که به فرانت بنویسد مطالب او را به عرض شاه رسانده و شاه دستور داده اند در جواب چنین بنویسد :

«ما محض دوستی دولت بهیه انگلیس ، سیماالتفانی مخصوص که بهما لیاجه «قولونل فرانت» داریم ، آن قراری که شامشام مرحوم ، در باب سیامما دستخط فرمودند معنی داشتیم که تنبیهی ماسیاه از راه دریا نیاورند و دیگر قرار تازه نخواهیم داد. زیرا که محل تنبیه و تنبیه آنها بعهده خود ماست و بعهده دولت دیگری نخواهد بود» .

این جواب صریح و قاطع ، فرانت را مأیوس کرد و او از آن پس ، لحن خود را تغییر داد و تا آخر مأموریت خود ، در این خصوص نتوانست گامی بجلو بردارد ، و پس از یکسال و اندی جای خود را به کلنل شیل داد .

دولت ایران بمنظور جلوگیری از ورود برده ، مجازات‌های مالی برای متخلفین تعیین کرده و مأموران لایقی جهت نظارت بر اجرای فرمان گماشته و دستورهای اکید و جامعی در این خصوص بفرمانداران خوزستان و فارس صادر گردیده بود. نا انگلیس‌ها برای بدخالت خود بهانه‌ای بنمست نیاوردند.

در این شرائط ، سفیر انگلیس بجز اینکه از راه نصیحت و دلسوزی وارد شود ، چاره‌ای ندید و لذا در ربیع الاول ۱۲۶۶ نامه‌ای به امیر کبیر نوشت و از اینکه جریمه‌ی تعیین شده ، برای ضمانت اجرا کافی نیست و علاوه بر آن عشار گردن کلفت که حاضر نیستند مالیات به دولت بپردازند ، کجا حاضر میشوند که جریمه بدهند و در نتیجه فرمان اعلی حضرت آنطور که بایست اجرا میشود و لازمه آن استخفاف به فرمان اعلی حضرت است .

و پس با کمال مهارت پیشنهاد میکنند که چون دولت ایران نیروی دریائی ندارد که بتواند با کشتیهای متجاوز و متخلف مبارزه کند ، خوب است مثل شیوخ امیر نشین های خلیج فارس به کشتی های انگلیسی اجازه تمندی اجرای این فرمان را بدهد و اگر هم حاضر نیست تنبیه و مجازات را به انگلستان واگذار کند ، لااقل اجازه دهد که متخلفین را توقیف کنند و پس از توقیف بهر جا و بهر کسی که دولت ایران دستور دهد تحویل دهند .

بطوریکه ملاحظه میکنید ، انگلیها کم کم هدف اصلی خود را با کمی احتیاط پیش میکنند ولی علاوه بر ماسک خدمت به بشریت ، ماسک خدمت به ایران و حفظ احترام فرمان شاه را هم بصورت خود میکنند.

اما این نقابها و ماسکها نمیتواند مانع تشخیص هوش سرشار و دیندار نیزین امیر گردد ، امیر کبیر هدف اصلی انگلستان و چهره کریمه استعمار را از پشت نقابها خوب میدید و ابدأ گول آن ظواهر فریبا و غلط انداز را نمیخورد .

صدراعظم خردمند ایران ، برای اینکه راه بهانه جویی انگلستان را به بند ، باریک و دستورهای مؤکدی برای اجرای فرمان شاه صادر کرد و با اجرای کامل فرمان ، عملاً به انگلیها نشان داد که در اجرای مقاصد دولت مرکزی ابدأ احتیاجی به نیروی دریائی انگلیس ندارد. کلنل شیل

ناچار در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۶۶ خواسته‌های انگلستان را لغت و پوست‌کنده، ضمن نامه ذیل به‌امیر کبیر نوشت:

«دولت انگلیس زیاده‌طالب است که کشتیهای دولت انگلیس، مأمون باشند که کشتیهای ایرانی که احتمال می‌رود غلام و کنیز سیاه در آنها باشد، جستجو کرده ... و آن کشتیها را با اهالی آنها که در این معامله مشغولند، به‌دولت ایران بپارد که خود تنبیهی را که برای سرگردان احکام سرکار اعلیحضرت شهرباری شایسته می‌باشد جاری نماید. در این باب، دولت انگلیس زیاده از حد مراقب‌پیاشد و امید زیاد دارد که دولت ایران این خواهش را قبول نماید و آن اذن را بدهد، زیرا اگر چنین اذنی نباشد، صدور چنین فرامینی، بی‌حاصل خواهد بود، قبول کردن دولت عثمانی^۱ این تکلیف را دلیل کاملی است بر حقیقت این مطلب^۲»

در روز ۲۷ همین ماه ضمن نامه دیگری مطالب فوق را تأکید میکند

و مینویسد:

«علاج کار همین است که دولت انگلیس آن کشتیها را محفل نماید ... و امنای دولت، خاطر جمع باشند که دولت انگلیس هرگز این تکلیف را نسیک کرد، هر گاه ضرورتی از برای این دولت داشت»^۳

حالاکه سفير انگلیس، صریح و روشن اهداف انگلستان را نوشته و تنها نقاب خیرخواهی ایران را بر صورت باقی دارد، نوبت‌امیر کبیر است که وضع خود را روشن کند و لذا ضمن نامه‌ای در تاریخ نهم جمادی الاول ۱۲۶۶ بعد از تعارفات معمولی و اظهار یگانگی و دوستی با دولت انگلیس

۱- شیل بنظور تشویق امیر کبیر قبولی دولت عثمانی را تذکر می‌دهد، و گویا همین ادعا هم صحیح نیست، زیرا تاریخ نشان میدهد، تا آن زمان دولت عثمانی هم مثل ایران، اجازه نقشی کشتیها را به انگلیسها نداده بود و فقط خلیفه عثمانی فرمان منع ورود برده توسط کشتیهای عثمانی را صادر کرده بوده.

۲-۳ اسناد وزارت خارجه انگلیس

و تأکید مضمون فرمان شاه ، با صراحت مینویسد :

« ... اما علاوه از آنچه شاهنشاه مغفور، در باب نیاز و نیاز
 بپناه از راه دریا قرار داده اند ، صرفه و صلاح دولت خود نمیدانیم و
 برای خود مضر میدانیم. »^۱

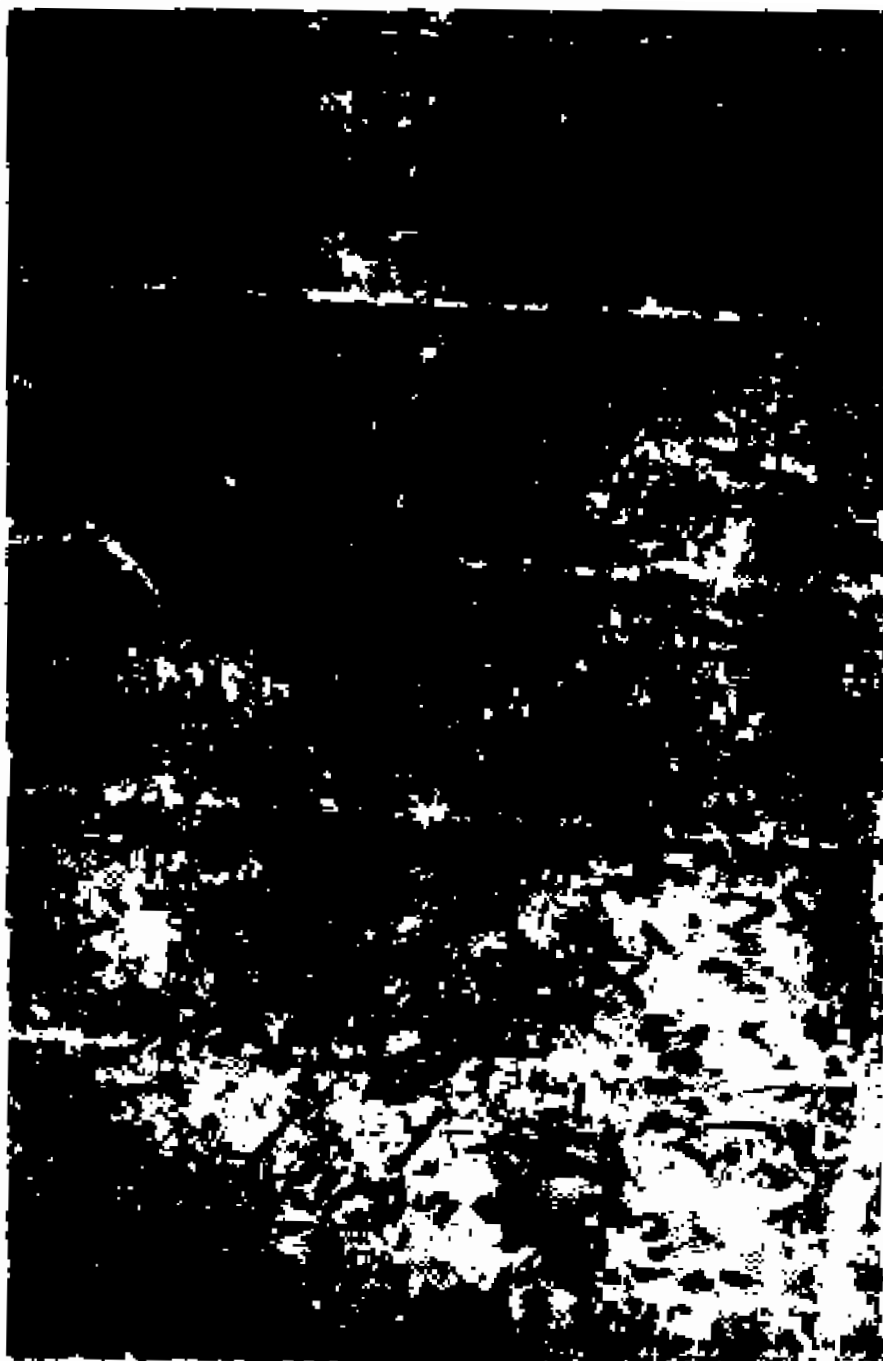
کشتل شیل از اینکه بتواند امیر را گول بزند ، و یا در او نفوذ کند ،
 مایوس شد و به فکر افتاد از همان راه که کشتل فراغت فرمان منع ورود یدیه
 را تحصیل کرده بود وارد شود ، و لذا مستقیماً با شخص شاه تماس میگرفت
 و ضمن مذاکرات و تعارفات ، از شاه وعده مساعدت میگرفت و همانند فراغت
 بدنبال آن وعده تقاضای عمل به آنرا مینماید .

امیر کبیر که کاملاً مواظب جریان مذاکرات شیل با شاه بود ، شاه جوان
 را بخطر این عمل توجه داده و او را از فکر وفای بوعده منصرف میکند .

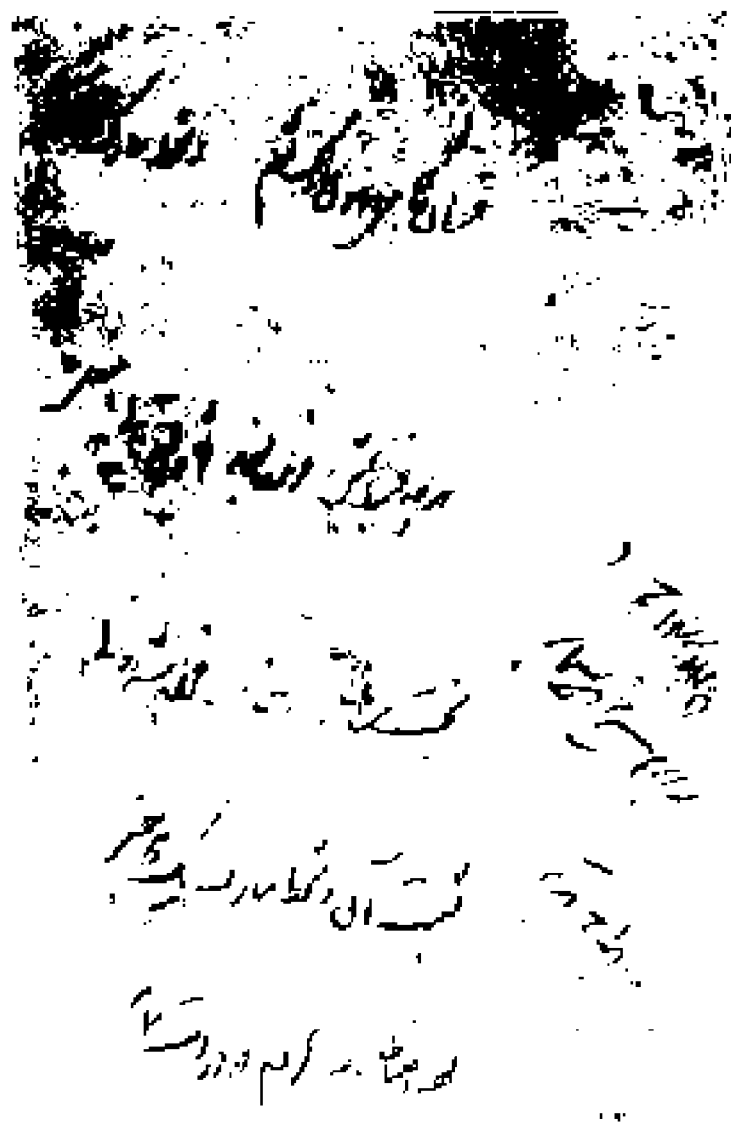
۱- اسناد رسمی دولتی .

۲- از مراسلات روزانه میان امیر و ناصرالدین شاه برمیآید که امیر کبیر
 معمولاً مطالب را به شاه تلقین میکرد و مخصوصاً در مواردیکه شاه مستقیماً با
 مقامات خارجی طرف مذاکره میشده امیر کبیر ، به او میفهمانده که چه بگوید
 و چه نگوید و کم کم خارجیها هم درک کرده بودند که امیر مانع نفوذ آنها در
 شاه میشود و شاه را در مقابل آنها راهنمایی مینماید و لذا در این مورد سخت
 از او کله داشتند ، همین موضوع اسناد تفتیش کشیها که شیل مستقیماً با شاه در
 میان گذاشته بود یکی از آن موارد است .

در یکی از نامه های امیر کبیر که به خاطر مذاکرات شاه و سفیر روسیه
 نصایحی به شاه نموده است ، این جمله موجود است : « جوابهای حساسی درست ،
 در عین ملایمت و آدابی بفرمائید که بسیار مستحسن شود و نقل و سیاه و ایلچی
 انگلیسی » ننود که شش ماه است متصل میگویند : « شاهنشاه داضی بود » ، تودقی
 هم زدی و در نامه ی دیگری نوشته : « به خاک پای هایون جارت میشود قبل از
 آنکه به دستخط مبارک لفظی مقرر فرمایند » . همانرا بفرمائید نزد این غلام
 بیاورند . تا تجدید شود »







شیل درمیآید که امیرگیر را پشیمان کرده و نقشه‌های او را نقش بر آب نموده است، سخت از دست امیربخشم می‌آید و مراتب ناراحتی و کله خود را ضمن نامه‌ای به امیر مینویسد :

«... آیا موافق با عدل است که وزرای باددایت، دستور الملک بسلطین بدهند که از آنچه فرموده اند اختلاف رای بهم رسانند».

مکاتبات میان سفارت انگلیس و ایران، در این خصوص خیلی زیاد و طولانی و کش‌دار شد .

امیر سعی داشت که اظهارات شیل را با منطق محکم و مستدل جواب دهد و مخصوصاً خطرانی را که از ناحیه واگذاری حق تقش کشتی‌ها به انگلستان، متوجه ایران میشد. آشکارا برای او تشریح میکرد و به او حالی میکرد که اغراض استعماری انگلستان از نظر اولیاء دولت ایران پوشیده نیست و گول او را نخواهد خورد .

شیل به کنسول انگلیس در بوشهر دستور داد که استپادی به اسماء تجار و صاحبان کشتی برساند که دادن حق کشتی و بازرسی به نیروی دریائی انگلیس نه تنها مزاحم تجارت ایران نیست بلکه چون باعث امنیت راه دریا میشود، برای تجار و تجارت ایران مفید هم هست. و نیز در ضمن چند نامه پیکار جهانی انگلیس با برده فروشی را بر رخ امیر میکشد و در یکی از نامه‌ها مینویسد: تنها در امریکا برای آزاد ساختن برده‌ها چهل و پنج میلیون دلار خرج کرده است و روی این نکته تکیه میکند که اگر ایران این تقاضای انسانی (۱) انگلستان را نپذیرد، ممکن است، سایر کشورهای جهان هم در تمهیداتی که در این خصوص با انگلیس دارند تجدید نظر نمایند و از این راه تلویحاً به امیر می‌فهماند که قضیه برای انگلیس خیلی مهم است، و باین آسانی حاضر نیست دست از آن بردارد .

جالب اینست که در ضمن نامها به خواسته و اظهارات خود، رنگ وجدان و دین و خدا و رحم و عاطفه و انسانیت هم میدهند، مثلاً در یکی از نامهای سفارت انگلیس این جملات آمده :

«... هر گاه اعلیحضرت شهربازی میتوانستند ، به تصور در آورند، آن افعال ضمیمه که در معامله سیامهای آفریقا اتفاق میافتد، تأخیر در قبول خواستههای دولت انگلیس تسخیر نمودند . آنجناب از این فقره خاطر جمع باشند که هیچ محسبتی از مخلوق خدا بظهور نرسیده است که مساوی یا این محسبت که در معامله با سیامهای آفریقا واقع میشود، باشد. برشمه هر کس که با دیانت باشد لازم است که امداد درمنوخ کردن این معامله نماید»^۱.

ولی این تشبثات و این سفسطه‌ها و ریاکاری‌ها در مقابل شخصی خردمند و نکته‌سنج مثل امیر کبیر، از آهن سرد کوبیدن کمتر نبود بالاخره انگلیس‌ها دریافتند که با حيله و فریب کاری از پیش نمی‌رود لذا راه را عوض کردند .

در محاصره دو سیاست استعماری :

تا این تاریخ سیاست ایران و روسیه نسبتاً دوستانه بود و ایران از ناحیه همایه شمالی خود تقریباً اطمینان داشت ، ولی بطوریکه در صفحات سابق دیدید، اقدامات ضد استعماری امیر برای تجدید استقلال در آبهای خزر و مرزهای شمالی کشور، رفت و آمده روابط ایران و روس را تیره و استعمارگران روسی را از امیر کبیر مأیوس میکرد .

این وضع نه تنها از نظر انگلستان پوشیده نبود، بلکه سیاست انگلیس که تیره‌گی روابط ایران و روس را بتفع خود میدید و می‌خواست از آب گل‌آلود ماهی بگیرد، خود در بوجود آوردن آن، سهم بسزائی داشت .

۱ - اسناد رسمی وزارت خارجه انگلیس .

لحن ملنمانه و سیاست آرام انگلیس، برای تحصیل امتیاز در خلیج فارس، پایای تطور و تغییر روابط ایران و روس عوض میشد. بهمان اندازه که رابطه‌ی روس و ایران به‌سردی می‌گرایید، لحن سفارت انگلیس هم روبه‌تندی و خشونت می‌رفت. در آن اواخر کسفر روس هوالکورکی^۱ بنای ناسازگاری را با امیر گذاشت، انگلیسها هم خواسته خود را لخت و عریان مطرح کردند و آنروز که کشمکش‌های ایران و روس بصورت آشتی ناپذیری درآمد، سفیر بریتانیا هم لحن آرام خود را کنار گذاشت و در مکاتبات خود عبارات تند و اعتراض آمیز را که گویی چیزی را از ایران طلب کلاست، بکار برد، در یکی از نامه‌ها چنین نوشت:

«... چرا قراردادها که دولت انگلیس با دیگران گذاشته، بجهت دولت ایران باطل شود؟ چرا خراجات کلی که دولت انگلیس کرده است و میکند بی‌صرف باشد؟ چرا عهدیکه بسته است ساقط شود؟ چرا دولت ایران عنایات پنجاه سال (۱) گذشته انگلستان را در نظر ندارد؟»

کم‌کم پا را بالاتر گذاشت و رسماً امیر کبیر را از خطر روسها (که وسیله‌ای برای اعمال فشار آنها شده بود) تهدید میکند و با اشاره و کنایه اظهار می‌دارد که در داخل دستگاه حاکمه ایران اعمال روسیه علیه انگلیس تحریکاتی دارند و نیرو و قدرت انگلستان را برخ امیر می‌کشد و مثل اینکه میخواهد امیر را در مقابل خطر روسها هم تطمیع کند و هم تهدید، قسمتی از نامه او چنین است:

«... امنای دولت ایران آنقدر خاطر جمع از ترقی و سالم بودن خودشان هستند که خواهش انگلیس را بهیچ نشارند؟ البته میدانید تغییراتی در همه دولتها روی میدهد و از برای دولتی عاقل و مآل اندیش، خوب نیست که خواهش دولتی که هم‌قوت دارد و هم میل

دارد که از برای ایران منفعت حاصل شود در نظر نداشته باشد. ظاهراً
واحه است که مبادا از برای انگلستان تسلط مشایخ دریای فارس
حاصل آید... البته نزد آنجناب واضح است که از هیچو تطلی هیچ
نفع دولتی یا تجاری حاصل نمیشود، علاوه آشکاراست که انگلستان
در همه اوقات اسباب حاضر دارد که چنان قدرت تحصیل کند.

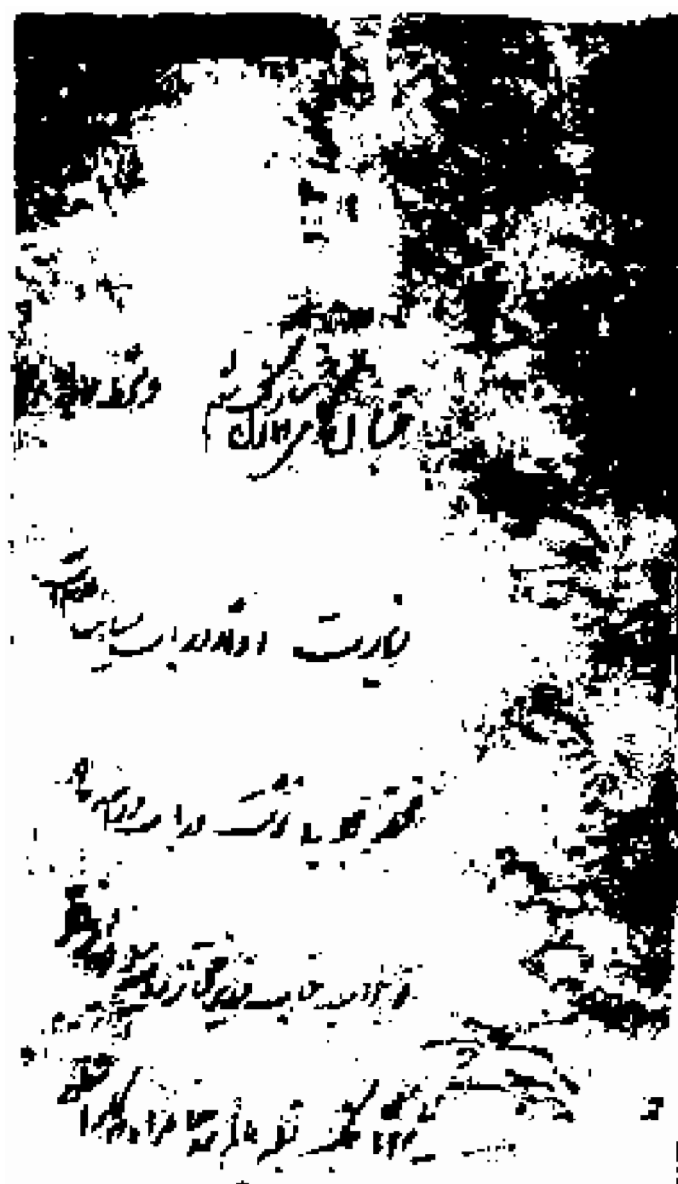
اما امیر کبیر با حفظ متانت سیاسی، به این تهدیدها و خشونت‌ها
جواب میداد و در آن دوران دو سیاست متضاد و تحت فشار شرق و غرب، مردانه
مقاومت میکرد و به خاطر چند جمله تهدیدآمیز منافع و مصالح کشور را
فراموش نمیکرد و تسلیم نمیکردید و در عین حال مواظب بود که استعمارگران
بپایانهای برای شدت عمل و تجاوز بدست نیاورند.

جائی که امیر بزازانو درآمد:

خبر شیخون زدن به «آشوراده» و کشتن و اسارت چند نفر روسی
در تاریخ ۱۲۶۷... (که تفصیل آن را سابقاً نوشتیم) مانند کوهی بر سر امیر
کبیر فرود آمد، زیرا او بحق احساس کرد که دیسۀ استعمار بریتانیا چنین
حادثه‌ای را به وجود آورده، تا خشونت روسها را زیاد کند و روابط سرد
ایران و روس را کلاً بحرانی نماید و از فرصت گرفتاری ایران، برای فشار
وارد کردن و امتیاز گرفتن در جنوب، استفاده کند.

این دراک و حمن هم کلاً درست از آب درآمد، زیرا پس از آن حادثه،
عزیمت جنگ در مرزهای شمالی برای بار سوم خودنشانی کرد و از طرفی
اشغال سواحل خلیج هم در صورت درگیری ایران در جنگی با روس، با
توجه به تهدیدهای سفارت انگلیس کلاً ممکن بود. همان چیزی که امیر
جداً صلاح ایران نمیدانست.

بدین ترتیب، ایران در دامی که سیاست استعماری روس و انگلیس
برای او گسترده بودند گرفتار شد و راه مقاومت که به احتمال قوی منجر



بجنگ می‌شد، بر امیر بسته شد، امیر را دلی مملو از خون و قلبی پر از اندوه و اسف، بالاجبار تسلیم خواسته‌های استعمارگران جنوبی و شمالی شد.

شمالی‌ها عزل استاندار لایق و ضد استعمار یعنی «مهدیقلی میرزا» را می‌خواستند و انگلیس‌ها حق بازرسی و کنترل کشتی‌ها را در خلیج فارس یعنی حکومت بر خلیج را مطالبه می‌کردند. و در نتیجه بوجود آمدن آن شرایط ناگوار، هم روس‌ها خواسته‌ی خود را گرفتند و هم انگلیس‌ها بمقصد خود رسیدند:

ابتدا امیر کبیر موافقت کرد که فقط يك کشتی و آنهم فقط بدست چهار ماه حق بازرسی کشتی‌ها را داشته باشد و کشتی‌های حامل برده را تنها يك مرتبه معطل نمایند و برده‌های آنها را فوراً تحویل ایران دهند. اما بریتانیا که شرایط ادامه‌ی فتنه و نه‌دید را مساعد میدانید و حرص و طمع استعمار سرایای وجود او را گرفته بود، بهاین امتیاز ناقص و بی‌سروته راضی نشد و برای بهره‌کشی از فرصت بدست آمده، حداکثر نیروی خود را، در راه تحویل حداکثر امتیاز ممکن، به‌کار انداخت، کنتل شیل در ۲۹ رجب ۱۲۶۷ ضمن نامدای به‌امیر نوشت:

«... این مقدار بهیچوجه، مناسبت با منظورات دولت انگلیس ندارد و قبی که فریک به‌کلی دولتهای «سیویلر اسیان» روی زمین، راضی شوند به دولت انگلیس عهد و شرط ابدی در این خصوص ببندند، چگونه بشود که دولت انگلیس به این اخن چهار ماهه راضی شود که در حقیت مثل ریشخندی است...»

يك لكه‌سیاد :

بالاخره يك هفته پس از تسلیم در مقابل خواسته‌ی روس‌ها و فراخواندن مهدیقلی میرزا امیر کبیر، بالاجبار با دست لرزان، درحالی‌که دندان روی

جگر گذاشته بود و عواطف و احساسات ضد استعماری خود را سخت جریحه‌دار میدید ، قرارداد شوم بازرسی کشتیهای خلیج فارس توسط انگلستان را، امضاء کرد و برای اولین و آخرین بار، زیر بار سنگین و سنگین اعطاء امتیاز به خارجی‌ها رفت و همین يك اقدام، با اینکه صورت اضطرار و اجبار داشت ، در سیمای درخشان سیاست خارجی امیرکبیر لکه‌ای سیاه و زشت بوجود آورد .

بمقتضای این قرارداد که در ماه شوال ۱۲۶۷ و اوت ۱۸۵۱ به امضاء رسید کشتیهای انگلیسی حق یافتند که برای مدت یازده سال تحت نظارت صاحب‌نصبان ایرانی، کشتی‌های تجاری مظنون را در خلیج فارس بازرسی نمایند و امتیازی را که بقول مورخین خارجی : چندین سال در راه تحصیل آن تلاش کرده بودند بخاطر تسلیم شدن امیر در مقابل خواسته‌ی روسها، به دست آوردند .

احتیاط:

امیر می‌دانست که هدف اصلی بریتانیا جلوگیری از ورود برده‌فروش و امتیاز را برای اهداف استعماری دیگر میخواهد و لذا در متن قرارداد وهم در اجرای آن راه را برای سوء استفاده نمودن از آن کاملاً بست و احتیاط‌های لازم را نمود . متن قرار داد ، برخلاف قرارداد های دیگر استعماری بقدری محکم و متین و روشن تنظیم شده بود که اگر دولتهای پس از امیر، مقررات آنرا آنطور که خود او اجراء کرد عمل میکردند ، انگلیسها از این راه نمی‌توانستند ضربه سنگینی به ایران وارد آورند. زیرا در آن قید شده بود :

اولا : این بازرسی مخصوص کشتی‌های تجاری غیر دولتی است و کشتی‌های دولت ایران مطلقاً نباید مورد تفتیش قرار گیرند .

ثانیاً : بازرسی حتماً باید زیر نظر مأمورین ایران انجام شود .
ثالثاً : انگلستان حق ندارد کشتی‌ها را بیش از مدتی که عادتاً برای
 نقیض يك کشتی لازم است معطل کند .

رابعاً : تنبیه صاحبان کشتیهای متخلف، مربوط بخود ایران است
 و بایستی وسیله مقامات ایرانی انجام گردد و انگلیسها در مورد تنبیه و
 مجازات ابداً حق دخالت ندارند .

خامساً : مدت این امتیاز فقط یازده سال بوده و حتی یکروز هم
 بایستی به آن اضافه گردد .

سادساً : شروع بازرسی چهار ماه پس از امضاء قرارداد بود و در
 آن مدت، ایران فرصت داشت که ترتیبات لازم را برای اجرای کامل قرارداد
 بدهد، تا زمینه‌ی بیانه جوشی انگلستان را از مجرای عدم قدرت ایران
 برای اجرای تعهد خود از میان بردارد .

امیر کبیر برای حسن انجام کار و ندادن بیانه به دست استعمارگران
 بیانه جو، **میرزا محمودخان** آجودان وزارت خارجه را که مردی کلردان
 و کاربر بود، بامستور العمل صریح و کاملی مأمور نظارت بر بازرسی انگلیسها
 کرد و مجازات سخت و شدیدی برای متخلفین که ممکن بود از طرف خود
 انگلیسها برای ایجاد بیانه دخالت بیشتر، مأموریت تخلف داشته باشند،
 وضع نمود .

جالب اینست که در آن دستور العمل چندجا تکرار کرده که
 متصدی و مباشر اجرای مجازات فقط و فقط خود او باشد و مبادا انگلیسها
 را شرکت دهد، زیرا ممکن است آنها از این راه برای فرار دادن نوکران
 خود استفاده نمایند .

آثار شوم

هنوز چهارماه مهلت قرارداد سپری نشده بود که امیرکبیر معزول و سپس مقتول گردید و بازرسی وقتی شروع شد که صدراعظم ایران فردی دست نشانده و در بست باختیار انگلیس بود و دیگر مراعات مقررات و حدود و قیود امتیاز و انجام نظارت دقیق ایران مرکبی بر روی کاغذ بیش نبود و انگلستان در آبهای خلیج فارس فاعل مختار و فرمانروای بلامنازع بود.

میخانه بازرسی، کشتیها و تجار ایرانی را بقدری تحت فشار قرار دادند و خرابکاری و موانع و مشکلات را پدید رسانیدند که بسیاری از صاحبان کشتی برای ادامه کسب و کار خود مجبور شدند، تبعیت انگلستان را اختیار کنند و میرق ایران را از کشتیهای خود بردارند و بجای آن پرچم انگلستان را برافرازند.

مأموران انگلیسی کشتیهای تجار ایرانی را بمنظور ایجاد زحمت و دردسر بعنوان تفتیش بمسواخل هندوستان میبردند و احیاناً چندین ماه آنها را در حال توقیف و بازداشت نگه میداشتند و از این رهگذر بسیاری از تجار ایرانی در اثر دیر رسیدن کالا و یا فاسد شدن اجناس بار کشتیها، ورشکستند و تعداد زیادی از صاحبان کشتی بالاچار دست از حرفه خود

کشیدند و میدان را برای رقیبان کشتی‌دار انگلیسی خالی گذاشتند .
 اگر بعد از گذشت یازده سال مدت قرارداد، انگلستان دست از آن
 حق، برمی‌داشت و به‌اخلال و مزاحمت خود پایان می‌داد، ضررها و آثارشوم
 آن قابل تحمل و جبران پذیر بود، ولی آن امتیاز به‌صور گوناگون تا همین
 اواخر باقی بوده و انگلستان از همین‌راه منافع سیاسی و اقتصادی سرشاری
 برده و به‌ایران صدمات غیر قابل جبرانی وارد آورده است .

همین امتیاز در پیمان پاریس برای مدت ده سال تمدید گردید
 و بموجب پیمان دیگری که در سال ۱۸۸۲-۱۲۹۹ بین ایران و انگلیس منعقد
 گردید، حق بازرسی کشتی‌ها، بصورت ذلت‌بارتری، برای انگلیس تثبیت
 گردید و عهدنامهٔ «فرمان بروکسل» که در ژوئیه ۱۸۹۰-۱۳۰۷ میان دول
 اروپا بسته شد دولت ایران هم آنرا امضاء کرد، باز این حق را بطور انحصاری
 برای انگلستان شناخت .

اسلحه قاچاق، یا بیانهٔ جاویدان:

کم‌کم مسئلهٔ بردفروشی کهنه و کهنه‌تر می‌شد و عملاً موضوع آن از
 میان می‌رفت و قهراً بیانه‌ی دخالت در اداره کشتی‌رانی دریای فارس هم از دست
 بریتانیای کبیر گرفته می‌شد، دیپلمات‌های شیطان صفت و یا اجنهٔ مجسم
 انگلیسی نشنند و فکر کردند و موضوع زوال ناپذیر و جاویدان دیگری
 برای بیانه ادامه تسلط جهانی بریتانیا بر دریای فارس پیدا کردند، و آن
 موضوع و دستاویز چیزی بجز اسلحه قاچاق نبود .

بعد از جنگ جهانی اول، در سپتامبر ۱۹۱۹ طبق قراردادی که میان
 ۲۳ کشور جهان منعقد گردید، انگلستان با سفسطه و دغلبازی مخصوص
 خود باز هم سلطه‌ی خود را بعنوان کنترل اسلحه و جلوگیری از ورود اسلحهٔ
 قاچاق به سواحل خلیج فارس، بر آبهای خلیج و شیخ نشینهای اطراف آن

و منجمله، ایران حفظ کرد.

تمامیت ارضی:

در دوران قبل از حکومت امیر کبیر و مخصوصاً در زمان فتحعلیشاه و محمد شاه، ضربهای بسیار سنگین و شکننده‌ای به تمامیت ارضی ایران وارد آمد. امیر نشینهای افغانستان که در سراسر تاریخ، به استثنای دوره‌های کوتاهی، در قلمرو ایران بودند، یا کوس استقلال زدند و یا عملاً خطی از حکومت ایران نمی‌خواندند. ترکستان و قفقاز و قسمتهای زیادی از سواحل بحر خزر بکلی از ایران جدا شده، یا مستقل شدند و یا تحت سلطه‌ی امپراطوری روس قرار گرفته بودند.

یکی از آرزوهای عمیق و شورانگیز امیر کبیر این بود که سرزمینهای ایران را بصورت ادوار درخشان و پر عظمت این کشور برگرداند و **تمامیت ارضی** از دست رفته ایران را تأمین کند، استعمارگران توسعه طلب و تجزیه طلبان خود سر و خود خواه را از اهداف نامشروع خود مأیوس نماید.

بدون شك، اجرای چنین تصمیم و انجام چنان هدف، خواه از راه لشكر گشی تعقیب شود و خواه از راه سیاست و جلب مقامات محلی و تحريك و تجهیز مردم سرزمینهای جدا شده، احتیاج به يك دولت نیرومند و فراغ-البال مرکزی و يك ارتش مجهز داشت، چیزی که احتیاج به وقت و فرصت کافی و فراغ از مسائل مهم داخلی و خارجی دیگر دارد.

در فصول گذشته دیدید که امیر کبیر با پشتکار و عجله و شتاب غیر قابل توفیق، دولت مرکزی ایران را برای چنین هدف و اجرای چنین تصمیمی مهیا می‌کرد و دیگر احتیاجی به توضیح بیشتر نیست. در این بخش فقط بآنچه که از امیر راجع به تجدید سلطه‌ی ایران نسبت به مناطق از دست

رفته ایران بروز کرده میپردازیم و بالتبع به عکس العمل استعمارگران که این اقدامات به ضرر آنها بوده و وضعی که در مقابل امیر بخود می گرفتند اشاره می کنیم .

افغانستان:

کشوری مستقل، به نام افغانستان، در تاریخ سابقه ندارد، افغانها ابتداء مردمی صحراگرد و بیابان نشین بوده اند و از روزی که در منطقه ای آنها شهر و حکومتی بوجود آمده، معمولاً در قلمرو تسلط ایران بوده و اگر در اثر عوامل خاصی، چند صباحی از ایران جدا میشدند، تحت تأثیر عوامل نیرومند طبیعی و علایق معنوی، خیلی زود تسلیم می شدند و اطاعت دولت مرکزی را می پذیرفتند .

از اوایل قرن نوزدهم که عظمت و ارزش هندوستان برای تمدن جدید اروپا مکشوف شد و خطر کشورهای اروپائی برای هندوستان، انگلیس قطعی گردید، انگلستان توجه خاصی به وضع افغانها و منطقه افغانستان پیدا کرد و به فکر تسلط بر آن منطقه افتاد و به تدریج سیاست استعماری انگلیس، در آنجا با تحول اوضاع اروپا و آسیا در تحول و تغییر بود .

در دورانی که به خاطر اتحاد روسیه و فرانسه، انگلستان خطر را برای هند جدی و نزدیک میدید و هم از حملات افغانها به تحریک راجه های هند و بخرج آنها به هندوستان، در امان نبود و کمکهای ایران می توانست در این خصوص برای حفظ منافع استعماری انگلستان مفید باشد، با ایران از در محبت و دوستی درآمد و ضمن پیمانی که با ایران امضا کرد، افغانستان را جزء لاینفک ایران شناخت و احتمال جدائی و انفکاک این منطقه را از ایران، مطرح نمی کرد .

بعد از سقوط ناپلئون و رفع موقتی خطر از هندوستان، انگلیسها

درصد برآمدند که منطقه افغانها را از ایران جدا کنند و با تشکیل چند دولت کوچک دست نشانده که کاملاً در اختیار خودشان باشند، مرزهای غربی هندوستان را از راه خشکی که ممکن بود مورد استفاده رقبای استعمارگر - شان واقع شود، محفوظ نگامدارند. زیرا انگلیسها نمیتوانستند به کشوری وسیع و نسبتاً زورمند مثل ایران اعتماد حدوداً داشته باشند، و واقعاً چنین اطمینانی وجود نداشت، چون هر روز امکان داشت مرد ملی و نفوذناپذیری مثل امیرکبیر یا قائم مقام و یا کلاثر در ایران روی صحنه سیاست ظهور کنند و سیاست متغلی که طبعاً برخلاف مسیر منافع استعمار - گران بود پیش گیرد. این حقیقت از نوشته‌های «جان ویلیام کی»^۱ نویسنده و سیاستمدار انگلیسی کلاً روشن است، او در کتاب خود چنین نوشته :

«... در ابتدای قرن نوزدهم، برای حفظ هندوستان از خطر افغانه و ناپلئون موفق به بستن يك اتحاد صمیمانه‌ای بین ایران و هند جهت دفع هر دو خطر گردیدیم ... و اینك سیاست ما باید چنین باشد: درحالیكه سعی میکنیم روابط دوستانه خود را مجدداً با ایران برقرار کنیم، در همان حال هم بکوشیم و خودمان را برای مقابله با آن آماده کنیم و ما لك افغانستان و سند را علیه آن مسلح کنیم و سیلها را كه دوست صمیمی ما میباشند برای جنگ با ایران آماده و حاضر کنیم.»^۲

برای اجرای این هدف پلید، در رگ و پوست امرای افغان و سران عشایر آنجا رفتند و با فرستادن جاسوسان زبردست متعند و مخارج کلان افغانها را فریقتند و خریدند و بیجان دولت مرکزی ایران انداختند. با آنكه طبق پیمان سابق الذکر كه هنوز ظاهراً آنرا محترم میشمردند خود ملزم

۱- John William kaye

۲. امیرکبیر و ایران جلد سوم صفحه ۵۸۲

بكمك به ایران برای حفظ افغانستان بودند ، در پشت پرده از هیچگونه كمك به افغانها و تضعیف ایران دریغ نداشتند. زهی بی شرمی و خیانت !! همان موقعی که ایران دچار جنگ با روسیه تزاری بود، انگلیسهای با اصطلاح متحد و دوست ایران ، با تحريك افغانه از پشت به ایران خنجر میزدند و شرق ایران را گرفتار آشوب و انقلاب کرده بودند .

تعمیلشاه پس از صلح با روسیه ، مصمم شد قتنه افغانها را سرکوب کند و به این منظور عباس میرزا را با لشکری عظیم به آن سوی اعزام داشت. ولی عمال انگلیس هم که سرکوبی افغانها را بصلاح خود نمیدانستند بیکار ننشستند و سرانجام عباس میرزا در این راه بوضع اسفناکیز و اسرار آمیزی درگذشت، وقتی قائم مقام که مایه اصلی سیاست استقلال طلبانه ایران و طرفدار سرسخت تسخیر و رام کردن افغانها بود، جان خود را در این راه از دست داد .

این تحريكها و آشوبها چندین سال ادامه داشت و بالاخره محمد شاه تصمیم گرفت بهر قیمتی که بشود سلطهی دولت مرکزی را بر منطقهی افغانستان بسط دهد و لذا شخصاً با لشکرکشی بزرگ به سوی افغانستان حرکت کرد و هرات را که مرکز ستاد عملیات جنگی ضد ایرانی بود بمحاصره کشید و تردید بود که هرات تسلیم گردد .

انگلیسها از طرفی در داخل ایران عمال و نوکران خود را وادار به آشوب و انقلاب کردند: **آقاخان محلاتی** در جنوب انقلاب برآه انداخت عثمانیها در خرمشهر بنای تجاوز را گذاشتند و در عراق مشغول اذیت و آزار زوار ایرانی شدند و در چندین نقطهی دیگر هم تا امنی هائی بوجود آمد و از طرف دیگر محتر مکنایل^۱ سفیر ماجراجوی انگلستان در ایران ،

بدون اجازه و رضایت دولت ایران، خود را به سپاه شاه رسانید و از آنجا با محاصره شدگان در داخل هرات رابطه برقرار کرد و با پول و کمکهای دیگر، آنها را که آماده تسلیم بودند، مصمم بر ادامه مقاومت کرد.

در همین حال انگلستان دنبال بهانه و دستاویز می گشت که روابط خود را با ایران قطع کند و با پیاده کردن سرباز در جنوب، ایران را مجبور به عقب نشینی از افغانستان و ترك محاصره هرات نماید و بالاخره این بهانه را از موضوع بسیار كوچك و ساده ای كه ابتداً مناسب با آن عكس العمل بزرگ نبود، تراشید و آنطور كه می خواست عمل کرد:

یکی از جاسوسان انگلیسی كه به منظور رساندن اسرار ارتش ایران از طرف مكنايل به هرات رفته بود، در مراجعت توسط مأموران ایران گرفتار شد و پس از یکی دو ساعت بازجوئی او را آزاد کردند.

دولت انگلیس همین موضوع كوچك و در عین حال اقدام بجا را بهانه قرار داد و بعنوان توهین بمأمور انگلیسی، به ایران اعتراض كرد و دنبال آن روابط خود را با ایران قطع كرد و سپس سربازان انگلیسی در جزیرهء خارك پیاده شدند.

خبر پیاده شدن نیروهای انگلیسی در خارك، دود از كلهء محمدشاه بلند كرد و احساس نمود كه انگلستان بهیچ قیمتی نخواهد گذاشت افغانستان باطاعت ایران در آید و لذا دست از محاصره كشید و با قلی ملو از نخب و حررت به طهران مراجعت كرد و تا آخر عمر هم روی خوشی با انگلیسها نشان نداد و كینه آنها را از دل بیرون نكرد و حق هم داشت. خوانندگان برای كسب اطلاع بیشتر از جریانات لشكر كشی بهرات و مخالفت های انگلستان می توانند بكتاب تاریخ روابط ایران و انگلیس نوشته آفای محمود محمود

مراجعة نمایند.

پس از این حوادث ، میرزا حسین خان آجودانباشی از طرف ایران بعنوان پیک مخصوص به اروپا رفت و حقایق و حوادث ایران را کلاماً برای زمامداران اروپا مخصوصاً انگلستان روشن نمود. خلافتکاریها و عهد شکنیها و ظلمهای انگلیس بر روشنفکران اروپا سخت گران آمد تا آنجا که هیجده تن از نمایندگان پارلمان انگلیس . پالمرستون وزیر خارجهٔ آن کشور را استیضاح کردند و او را بپاد انتقاد گرفتند^۱.

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۳۰۰ تا ۳۳۳.

شکست و افتضاح

در شرایطی که گذشت، انگلیسها موفق شدند افغانها را زیر سلطه‌ی استعماری خود در آورند و منطقه‌ی افغانستان را بقلمرو قدرت خویش بیفزایند و برای تحکیم پایتخت‌های قدرت خود، شخص پست و بی‌اراده‌ای را بنام شاه شجاع در اوت ۱۸۳۸ در کابل به تخت سلطنت نشاندند و او را تحت حمایت خود گرفتند و سرکیه را برای خریدن سران متنفذ افغان باز کردند و در راه سرکوب کردن مخالفان و نابود نمودن مخالفین جداگانه قدرت و شدت عمل را بکار بردند و سرانجام با تسلیم شدن دلاست‌محمد خان مخالف نیرومند و سرسخت شاه شجاع و تبعید او به هندوستان، بصورت ظاهر موقعیت انگلیس و نوکر حلقه بگوش او شاه شجاع تحکیم یافته تلقی شد.

مخصوصاً وجود هزاران سرباز و افسر انگلیسی در افغانستان بازن و بیجه و شروع زندگی خانوادگی زیادی از مردم انگلستان، در میان افغانها نمودار اطمینان خاطر انگلیس از وضع نفوذ و موقعیت خویش و نوکران خویش در افغانستان بود و بنظر میرسید که بریتانیا در افغانستان همانند هندوستان نقشه حکومت جاودان دارد و خیال بیرون رفتن از آنجا را

بعخیله هم راه نمیدهد .

احساس خطر:

اما افغانها بزودی دریافتند که اسیر جنگال بیر استعمار شدماند و منظره شوم حکومت نکیت پارانگیس در هندوستان و فجایع استعمار را در آنجا در مقابل خویش مجسم دیدند و روحیه بسیط و بی آرایش مذهبی داشتند از تبدیل تسلط کشور اسلامی ایران به کشور مسیحی انگلستان، سخت ضربه دید و عواطف و احساسات قوی دینی آنها از این رهگذر بیچ گردید و مخصوصاً انتقادهای رهبران مذهبی از این خیانت که نسبت به اسلام و جامعه‌ی اسلامی مرتکب شده بودند در آنها هیجاناتی همراه با پشیمانی و شرمندگی در مقابل خدا و قرآن بوجود آورد .

تلبیغات و تحریرات چند سردار خردمند ملی از قبیل یار محمد خان و محمد اکبر خان فرزند دوست محمد خان که ذاتاً از ملطهی استعمارگران متفر بودند، در کنار این احساسات و ادراکات عمومی آنچنان را آنچنان تر و افکار عمومی را علیه نفوذ انگلستان آشفته تر میکرد .

در اثر عوامل مذکور و علل دیگر، امواج ناراحتی و نارضایتی خیلی زود سراسر منطقه افغانستان را گرفت و میلیونها مردمی جنگجو و ماجراجو، دشمن خونی استعمارگران انگلیسی که در میان آنها زندگی عادی شروع کرده بودند، گردیدند. پول و زور هر چه بیشتر به مصرف می رسید بر خلاف انتظار استعمارگران جوش و خروش امواج خشم و نفرت مردم زیاد تر میشد. بالاینهمه، انگلیسها عمق خطر و مقدار آفرادرست درك نکرده بودند و الا تحقیقاً خود را برای مقابله با آن بهتر آماده میکردند و کارشان منتهی به آن شکست و اقتضاح نمیشد .

آتش‌فشان انقلاب :

فقط سه سال پس از شروع دوران سلطنت استعمار و سلطنت شاه شجاع ، در صبح روز دوم نوامبر ۱۸۴۱ آتش‌فشان انقلاب از شهر کابل پایتخت افغانستان شروع به آتش‌فشانی کرد، افغانها مثل مور و ملخ ازدور و نزدیک بدور مکن «الکساندر بورنس» معاون و نماینده سیاسی بریتانیا و همه کثرت افغانستان، جمع شدند. او و برادرش را بقتل رسانیده و خانه‌اش را به آتش کشیدند . شاه شجاع را در «قنعه بالاهار» و نماینده سیاسی انگلیس را در بیرون شهر تحت محاصره گرفتند . ابارهای آذوقه و توشه دولتی و انگلیس‌ها را متصرف شدند، در همان یکی دو روز اول انقلاب شهر کابل و حومه و تمام متعلقات آن بتصرف مجاهدان درآمد .

روز ششم نوامبر فرمانده کل قوای انگلیسی که مستقیماً مواجه با نیروی انقلابیون بود ، از نماینده سیاسی انگلیس ضمن اعلان قدرت انقلابیون، تقاضا کرد که با مردم افغانستان از در صلح درآید .

ولی «سر ویلیام مکنوتین» نماینده سیاسی انگلیس و برخی از مقامات که بظلمت و اعتقاد داشتند با پول و نقشه و کلاه میشود انقلاب را شکست تسلیم نظریه وی نشدند و به بعضی از سران عشایر و رؤسای انقلاب پیغام فرستادند و به آنها وعده پولهای هنگفت و مقامهای عالی دادند و از آنها خواستند که در راه سرکوب کردن انقلاب با مقامات دولتی و انگلیسی همکاری نمایند. و از سوی دیگر جاسوسان انگلیسی به منظور تفرقه انداختن در صف مجاهدان ، دست به دامن همان حریص امتحان شده‌ی استعمار زدند و برای استفاده از زمینه‌ی اختلافات شیعه و سنی به تکیه و تلاش افتادند.

تلاش مذبوحانه:

با سران شیعه تماس برقرار کردند و برای جدا کردن آنها از جهة

انقلاب و واداشتن شان در مقابل سایر مجاهدان، آنها را از تشکیل دولت منی
میترا ساندند و به آنها وعده پول فراوان و تقویت مذهبی میدادند و لیو تنان
جان، انگلیسی ضمن نامه‌ای به همو هون لال^۱ که در میان انقلابیون بوده
مینویسد:

« شما میتوانید يك دلك روپيه» (هرلك صد هزار روپيه
است) به شیرین خان وعده بدهید که تمام شیعه را علیه شورشیان
مسلح کرده، و اکنون بهترین موقعی است که میتوان از شیعه‌ها استفاده
کرد. به آنها خاطر نشان کن که هر گاه در این موقع منی‌ها غلبه کنند،
محل شیعیان را غارت خواهند کرد، هر قدر ممکن است به آنها وعده
کن و بمن اطلاع بده، و جدیت کنید در میان شورشیان نفاق بیندازید
... میرصدد پنجه باشی بنزد شیرین خان فرستاده شده و شمارا ملاقات
خواهد نمود... بهریك از سران و رؤساء شورشیان دهمزار روپيه
خواهیم داد...^{۱۰}

«جان ویلیام کی» وضع ده روز پس از شروع انقلاب یعنی روز سیزدهم
نوامبر را چنین توصیف کرده است:

«از این تاریخ به بعد سختی‌ها و مشکلات انگلیسها روز بروز زیادتر
میگردید و هر روز يك بدبختی دیگر و يك مشکل جدید برای
انگلیسها روی میداد. تمام صاحب‌نصابان مایوس و از اوضاع ناراضی
و خسته و فرسوده بودند و قشون شجاعت و رشادت خود را بکلی از
دست داده بود، مثل اینکه طبیعت و روزگار با آنها ضدیت و دشمنی
می‌نمود»^۲.

و «سر ویلیام مکتومین» نماینده سیاسی انگلیس در روز چهاردهم
نوامبر به یکی از فرماندهان قشون «مک گریگور» ضمن نامه‌ای چنین نوشته:
« عزیز من! «مک گریگور» تا حال یکی دو چنین مکتوب برای شا

۱- جنگهای افغانستان نوشته ویلیام کی جلد دوم صفحه ۴۲

۲- جنگهای افغانستان جلد دوم صفحه ۶۲

نوشتام، اگر تا حال حرکت نکرده‌اید برسیدن این مکتوب فوری
 باقشون ابواب جمعی خود حرکت کنید و خودتان را به کابل برسانید.
 با نهایت التماس خواهش و تمنا می‌کنم خودتان را به‌جا برسانید.
 اوضاع ما بسیار خطرناک است و با کمک نظامی شما ممکن است وضع
 ما اصلاح شود. هر گاه بزنگی ما علاقه دارید عجله کنید که جان
 و شرافت وطنتان را حفظ کنید... مافقط ده روز دیگر آذوقه داریم^۱.

تسلیم :

از روز ۲۴ نوامبر به بعد، کل برقشون انگلیس بسیار سخت شد و
 کارشناسان انگلیسی مقاومت‌رایی نمر و غیر ممکن اعلام داشتند، مکتوب‌تین
 ناچار با سرداران انقلاب برای تعیین شرایط تسلیم وارد مذاکره شد و
 پس از مذاکرات بسیار، تقریباً توافقی بدست آمد و قرار شد که سربازان
 انگلیسی حداکثر در ظرف سه روز اردوگاه را خالی کرده و از افغانستان
 بیرون روند و افغانها اجازه فروش آذوقه و خواروبار به آنها بدهند.

اما انگلیسها در عین حال محرمانه مشغول اقداماتی برای اعاده وضع
 سابق بودند، سرکیه را برای خریدن سرداران افغانی باز کرده و قاصدهای
 بی‌دری برای جلب کمک از خارج به هندوستان و سایر پایگاههای انگلیس
 اعزام میداشتند.

ملت افغان هم در همان فترت و فرصت، با قدرت روز افزون خود،
 برای وارد کردن يك ضربه سخت و سنگینی بر انگلیسها و گرفتن انتقام
 جنایات و تجاوزات گذشته استعمارگران آماده میشدند.

روزهای سخت :

روز هجدهم نوامبر برف سنگینی بر زمین نشست و سرمای کشنده‌ای

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۴۱۶

سراسر منطقه‌ی افغانستان را گرفت و کار حرکت قشون انگلستان را بسیار مشکل کرد .

پیام کی در این خصوص نوشته :

«... در آن حال معلوم بود که همه حوادث و اتفاقات علیه ما بود حتی عناصر طبیعت نیز در خرابی و زوال ما کمک مینمود و معلوم بود که خداوند هم بر این سیاست ظالمانه ما لعنت میفرستد»^۱.

در خلال همین روزها مکتوب‌تین در جریان يك جلسه مذاکره بدست محمد اکبر خان فرزند رشید دوست محمد خان کشته شد و بجای او پاتنجر انتخاب گردید و ضمناً نامه‌ای از خارج به انگلیسهای مقیم افغانستان رسید چند روز دیگر بهر قیمت کفایت مقاومت کنند تا قشون امدادی از هندوستان برسد .

افغانها بحق احساس کرده بودند که سامحه و معاضله منجر با استحکام وضع استعمارگران انگلیسی در افغانستان میشود و وضع سابق عود خواهد کرد و لذا بر فشار و اصرار خود برای اخراج انگلیسیان افزودند و سرانجام يك قرارداد ذلت‌باری در شانزده ماده تنظیم کردند و بر آنها تحمیل نمودند . در این پیمان انگلیسها نمیدادند که بودند که مبالغ مشکفتی پول به افغانها بپردازند و چون در آنروز قدرت پرداخت آنرا نداشتند، افغانها تاجار هندی و کشمیری مقیم کابل را وادار کردند که حواله انگلیسی‌ها را در مورد آن

۱-But now every thing was against us The elements were conspring for our destruction . It was more and more painfully obvious everyday that the curse of god was brooding over the agents of an unrighteous policy.

حکهای افغانستان جلد ۲ صفحه ۱۴۰

پول قبول کنند، انگلیسها حواله کردند و تجار پذیرفتند.

علاوه بر اینها تمام اسلحه و مهمات سربازان انگلیسی را گرفتند و آنها را خلع سلاح کردند و ضمناً عده‌ای از افسران متاهل انگلیسی را بعنوان گروگان عمل به تمام مواد قرارداد در کابل نگهداشتند.

فریلیم کی درباره ناگواری وضع انگلیسها در موقع قرارداد و تحمیل شرائط از طرف افغانها نوشته است :

«در تمام این مدت، هیچ پیش‌آمدهی ناگوارتر و دردناکتر و غم‌انگیزتر از مذاکرات و قبول شرائط این معاهده نبود. رفتار دشمن خیلی متکبرانه و آمرانه و توهین‌آور بود، درحالی‌که گفتار و رفتار مردان سیاسی و صاحب‌منصبان انگلیسی با تقویض صرف و اطاعت و هن‌آور توأم بود و این نوع پیش‌آمدها خیلی نادر است که انگلیسها خودشان را تسلیم رحم و مروت دشمن کنند»^۱.

انتقام :

انگلیسها سرانجام مأیوس شدند و تصمیم به خروج از افغانستان گرفتند و روز ششم ژانویه ۱۸۴۲ شانزده هزار سرباز و افسر و درجه‌دار انگلیسی خلع سلاح شده، کابل را به‌عزم هندوستان پشت‌سر گذاشتند.

افغانها که باین آسانی حاضر نبودند تجاوزات و خیانت‌های استعمار را فراموش کنند و کینه استعمارگران را از دل بیرون نمایند، با نقشه‌ی واقعی کنگرلا طرح کرده بودند، درین راه بجان نظامیان انگلیس افتادند و همه‌ی آنها را با وضع فجیعی بقتل رسانیدند و فقط یک نفر دکتر بنام **دیرایدن، Brayden** را که سخت مجروح شده بود زنده باقی گذاشتند تا خبر انتقام ملت افغان را در هندوستان بمقامات انگلیسی برساند.

و بدین ترتیب افغانهای شجاع و مسلمان، برای مدتی خود را از شر

۱- جنگهای افغانستان جلد ۲ صفحه ۱۸۵

استعمار و استثمار نجات دادند و استثمار انگلستان هم يك ضربهٔ کاري از دست ملتی غيور ورشيد چشيد و درس عبرتی گرفت .

يك نکته مهم :

نکته‌ای که تذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد اینست که: بزرگترین عامل در محرك انقلاب و موفقیت افغانها همان حس مذهبی و نفوذ روح دین در مردم بوده است و این صفحهٔ درخشان تاریخ، خود مشتمل بر محکمی بدهان گانی است که از روی چهل یا غرض اسلام را حامی و مؤيد استثمار و استثمار معرفی میکنند . آقای محمود محمود در کتاب گرانمایهٔ «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» دربارهٔ نقش اسلام در طرد استثمار از افغانستان چنین نوشته :

«در این تاریخ یکی از عوامل مهمی که در افغانها دارای نفوذ بی حد و حصر بود همان متصب اسلام است که در میان سکنهٔ افغانستان و ممالک آسیای مرکزی نفوذ آن به اعلی درجه رسیده بود و مردم این نواحی همه مسلمان با ایمان و در کیش اجدادی متصب و بدان علاقه مند بودند و غلبه بر این قوهٔ روحانی برای دولت اجنبی در آن روزها غیر ممکن بود» .

تجدید نظر :

مورخین انگلیسی اعتراف دارند که انقلاب افغانستان ضربه‌ی بسیار محکمی به استثمار آنها در آسیای مرکزی وارد آورد و موفقیت‌نکشی با افغانستان و اشغال نظامی آن منطقه را از اشتباهات طراحان سیاست لندن می‌شمارند. جان ویلیام مینویسد :

«اشغال نظامی افغانستان خطای بزرگی بود که به گردن سیاستمداران آن روزی وارد است و مدت‌ها حکومت هندوستان زیر بار مخارج گزاف این تشون‌کشی گرفتار بود» .

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه ۳۴۱ جلد دوم .

شرقی انگلیس هیچیک مسئول این جنگ نبودند، بلکه مسئولیت آن بهنده وزراء دربار لندن میباشد... بداند ضایعات زیاد و تلفات مالی و جانی مجبور شدیم از تمام افغانستان چشم پوشیم و خارج شویم. قبل از رفتن ما به افغانستان، نام دولت انگلیس، یکتا بهت و احترامی داشت... خطاها و اشتباهات ما در افغانستان که منجر به اضمحلال قشون ما شد، از نوجرانی بدولت ایران داد و روسها نیز تحریکات تازه‌ای شروع نموده‌اند، فقط يك قدم باقی است که شکست سیاسی و نظامی ما تکمیل شود و آن عبارت از این است که دولت ایران عده‌ی مختصری قشون به افغانستان بفرستد، هرات را تصرف کند^۱.

این اشتباه و در نتیجه آن شکست و اقتضای باعث آن شد که انگلیس چشم از افغانستان بپوشد و افغانها را بحال خود بگذارد، بلکه انگلیس را وادار به تجدید نظر در نحوه تسلط و نفوذ کرد و از پایان استعمار بریتانیا تصمیم گرفتند که نفوذ خود را بصورت نامرئی و پشت پرده بجای اشغال نظامی و تسلط ظاهری بر افغانستان بگنجانند.

با دوست محمد خان که بخاطر مخالفت با منافع انگلیس، در افغانستان، بازداشت و در هندوستان بحال تبعید به سر میرد و پس از انقلاب بایستی به افغانستان برگردد، وارد مذاکره شدند و او را فریفتند و خریدند و قرار شد که با ائتلاف به قدرت انگلستان به کابل برگردد و بجای شاه شجاع در ظاهر بعنوان رهبر ملیون، حکومت کند و در باطن منافع سیاسی انگلیس را حفظ کند. دوست محمد خان به آنها قول داد که جان خود را در راه حفظ منافع بریتانیا نثار نماید.

وی با چنین روحیه‌ای از هندوستان حرکت کرد و «لردالن پورو» فرمانفرمای انگلیسی هندوستان او را تا سرحد هندوستان بدرقه کرد و در این هنگام از طرف حکومت هندوستان اعلامیه‌ای مبنی بر تخطئه‌ی سیاست

۱. نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۴۸۵

انگلیس در افغانستان صادر گردید .

دوست محمد خان از هندوستان به کابل آمد و چون چند سال قبل بخاطر مبارزه با انگلیس، اسیر و تبعید شده بود و در ظاهر در اثر انقلاب افغانها آزاد شده بود، مورد استقبال کم نظیر مردم واقع شد و بجای شاه شجاع که بدست مردم کشته شده بود، زمام امور کابل را در دست گرفت و در خطا با انگلستان ارتباط داشت .

اما بزودی دریافت که این ارتباط با انگلستان ممکن است به قیمت جان او و بستگانش تمام شود، زیرا علاوه بر وجود احساسات ضد انگلیسی در افکار عمومی، دوامیر ملی و مقتدر افغانی یعنی یار محمد خان در هرات و کهندهار بخان در قندهار نمیکذاشتند امیر کابل سر سپرده انگلستان باشد، ولذا خیلی زود روابط او با انگلیس تیر میشد و دست از علاقه خود برداشت و راه مستقیم حفظ منافع ملت و وطن را پیش گرفت .

توجه افغانها به ایران :

پس از این حوادث، باردیگر ملت افغان تحت تأثیر احساسات دینی و جهات طبیعی، متمایل به ایران شدند و امرای افغانی در اثر سرخوردگی شدید از استعمار، نسبت به دولت ایران اظهار اخاءت و فرمانبرداری نمودند. مخصوصاً یار محمد خان حاکم هرات که ذاتاً از استعمار و استعمارگران متنفر بود و با اینکه انگلستان ماهیانه بیست و پنج هزار لیره استرلینگ کمک بلاعوض به او مینمود، از انگلستان برید و از آن کمک صرف نظر کرد و به ایران پیوست، و کهندهار بخان هم که در جریان لشکر کشی انگلیس به افغانستان که منجر به اسارت و تبعید دوست محمد خان شد، از افغانستان فرار کرده بود، در ایران پناهنده شده و در کرمان مکن گرفته بود، پس از شکست انگلستان از مردم، به قندهار بازگشت و طبعاً متمایل به ایران بود. تقریباً

پنج سال وضع افغانستان باین متوال گذشت و البته انگلیسها در این مدت از راههای مختلف و وسائل گوناگون برای اعاده نفوذ و سلطه‌ی خویش بر افغانستان، در تلاش بودند و شاید برای خود پایگاههایی هم تحصیل کرده بودند.

سیاست امیر کبیر در افغانستان :

در چنان وضعی سیاست ایران بدست توانای امیر کبیر افتاد، این زمینه‌ی مساعد در اختیار زمامداری بیدار و فعال قرار گرفت، و او هم برای تجدید وحدت ایران و افغان و از میان برداشتن مرزهای مصنوعی، دست بکار شد و گامهای بسیار بلندی در همان مدت کوتاه زمامداری خود در راه نیل باین هدف مقدس و پرارزش خویش برداشت.

امیر کبیر برخلاف انگلیسها، بروحیه‌ی جنگجویی و غرور ذاتی افغانها کمالا واقف بود و میدانست از راه لشکرکشی و جنگ با اصلا نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد و یا نتیجه خیلی سطحی و کم دوام خواهد بود و از سرگذشت عبرت‌زای فتونکشی انگلیسها هم درس دیگری آموخته بود. و از سوی دیگر میدانست که انگلستان بخاطر هندوستان در مقابل لشکرکشی هر کشور دیگری به افغانستان، آرام و بی تفاوت نخواهد ماند و همانند زمان محمد شاه و دوران فتحعلیشاه کلر شکنی و مخالفت خود را با مخفیانه و یا گستاخانه و علنی، خواهد کرد.

این اطلاعات و تجارب، امیر کبیر را واداشت که از راه تحریب و جلب اطمینان مردم و امرای افغان، آنها را کمالا با دولت ایران یکنگ و یکرنگ نماید و از این راه فواصل و مرزهایی را که توسط استعمارگران بین دولت مرکزی ایران و آن منطقه بوجود آمده بود، از میان بردارد. خیلی ماهرانه و استادانه روابط دولتی را با امرای افغان بر اساس رابطه‌ی

حوزه مرکزی حکومت باحوزههای فرعی قرارداد و بازار تبادل نامهای، رفت و آمد ییكها، رد و بدل هدایا و تحف و اعطای نشان و لقب از طرف دولت ایران، بیش از هر وقت دیگری رواج پیدا کرده بود. برای نمونه، قسمتی از يك نامه‌ی امیر کبیر به یار محمدخان حاکم هرات و بخشی از يك نامه‌ی یار محمدخان به دولت ایران را در اینجا می‌آوریم. امیر کبیر ضمن نامه‌ی به یار محمدخان چنین می‌نویسد :

«... عواره فیما بین ما و شما ابواب مراودت و مکاتبت مفتوح بوده، نه آنجناب از مجاری اوضاع خود و اخبار آنحدود مرا بی‌خبر بگذارند... انشاءالله پیوسته در دوستی و مراودت، یکدیگر را فراموش نازیم، مراحم اشفاق مهر اشراق اعلی حضرت قدس قدرت شاهنشاهی دین پناه روح العالمین فداء را در حق آنجناب، اگر بخواهم اظهار کنم، کجاستانی در حرف آید، یادریادر ظرف گنجد».

و یار محمد خان هم در جواب یکی از نامه‌های امیر کبیر چنین

نوشته :

«انشاءالله تعالی تادمقی از جان باقی و حیات مستعار قراری داشته باشد، قدسحان را شادراء خدمتگزاری دولت ابد مدت جاودانی خواهد کرد... امیدوار است که عواره اوقات، این جاگر صداقت آیات را به دستور ارقام عنایت فرجام مبارکه و احکام جانفشانی و خدمتگزاری قرین مفاخرت و سرافرازی میفرموده باشند»^۱.

یار محمد خان هم رابطه خود را با دولت امیر کبیر، تا سرحد رابطه یك ایالت با حکومت مرکزی توسعه داده بود و علیرغم انگلستان، هرات در زمان امیر مثل دوران سابق، عملاً بصورت قسمتی از خفاك ایران درآمده بود.

ناصرالدین شاه لقب «ظهیرالدوله» را به یار محمدخان اعطاء کرد

۱- امیر کبیر و ایران جلد سوم صفحه ۶۰۷ چاپ اول

واوهم ضمن نامه‌ای سراپا شور و شوق و شغف، از آن لقب استقبال نمود و با تواضع و فروتنی مثل یکی از رعایای شاه، از لطف‌شاه تشکر نمود، یکی از جملات نامه او چنین است :

«... و اینکه بزبان عنایات و اشفاق بیکران ، جاگر فدوی صداقت اقتران را معاطب بخصاب ظهیرالدوله فرمودند، از حصول این شرافت عظمی ، مراتب شکر گزاری حضرت باری را بجا آورده، سرافرازی و امیدواری بر امیدواری افزوده^۱.

رفته رفته رسماً حاکم هرات از دولت ایران در برخی از موارد دستورالعمل می‌خواهد و تقاضای تعیین وظیفه می‌کند و حکومت امیرهم او را راهنمایی می‌کند ، مثلاً یارمحمد خان ضمن نامه‌ای که در تاریخ پنجشنبه چهاردهم ۱۲۶۵ به‌شاه و امیر نوشته مثل مأموری از مافوق استفسار وظیفه کرده و امیر کبیر در جواب آن نامه چنین نوشته است :

«... اینکه دستورالعمل برای آینده خواسته بودید ، این‌همنی پر معلوم است که آنجناب در حفظ و حراست حدود و نفوذ، کمال سعی و اهتمام را دارند و اگر عومی از نواب مستطاب اشرف والا، شاهزاده اعظم والاتباع، سلطان مراد میرزا، به آنجناب رجوع شود ، از روی کمال حسن ارادت و دولت خواهی به انجام آن حواصیل پرداخته^۲.

کلریگانگی ایران و هرات بجائی رسید که یارمحمدخان بطور رسمی از دربار ایران تقاضای صدور فرمان امارت کرد و ناصرالدین‌شاه در روز سوم محرم سال ۱۲۶۶ فرمان امارت هرات را بنام او صادر کرد و برایش فرستاد. یکی از جملات نامه‌ای که همراه فرمان امارت، بدست یارمحمد خان رسیده چنین است:

۱- زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۱۲۹ چاپ سوم .

۲- اسناد رسمی دولتی

... آنجناب را پسندور این عبا یون منشور ملاطفت دستور
قرین عز و افتخار فرمودیم. می باید آن جناب جلالت همراه، مراحم
و اشتیاق مهر اشراق شاهانه را درباره خود پسر خد کمال دانسته ،
پیوسته مقام و مآربی که داشته باشد، در طی عرایض صادقانه ، عرض
و در عرض کمال التفات پادشاهی، مقرون بدعز انجام داند^۱.

جالب اینست که امیر کبیر همان طرح و برنامه‌ای که برای تجهیز
و تقویت ارتش ایران داشت در مورد ارتش هرات هم بکار برد و برای تأمین
مخارج اضافی این اقدام که بر بودجه ضعیف هرات سنگینی می کرد ،
سالانه مبلغ دویست و شصت هزار تومان از مالیات سیستان و غور اختصاص
داد و نیز اسلحه و مهمات فراوانی هم از محصولات قورخانه مشهد برای ارتش
هرات ارسال میداشت .

یکی از شاهکارهای امیر کبیر در راه تثبیت حاکمیت ایران نسبت
به هرات اینست که پس از تجهیز سپاه هرات، آنرا در یکی از حوادث کمالا
داخلی ایران بکار برد .

در سال ۱۲۶۷ در سیستان اغتشاشانی رویداد. امیر کبیر بجای اینکه
از مرکز برای سرکوبی آشوب، سرباز اعزام دارد، به یار محمدخان دستور
داد که با سربازان هراتی به سیستان رود و آتش فته را خاموش نماید ،
حاکم هرات هم بدون تأخیر بدستور امیر عمل کرد و از عهدۀ انجام مأموریت
خود خوب برآمد، اما قبل از اتمام کار مریض شد و در روز پنجشنبه یازدهم
شعبان درگذشت^۲.

۲- زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۱۳ چاپ سوم

۱- از نامه‌ای که فرزند یار محمد خان به امیر کبیر نوشته برمی آید که
وی در تاریخ ۱۱ شعبان مرده، ولی دکتر فریدون آدمیت وفات او را در ماه شوال
نوشته است .

امیرکبیر با این ابتکار ضمن آزمایش سپاه هرات و استفاده از آن، عملیات کرد که هرات مانند خراسان و سیستان جزئی از خاک ایران است.

خلاصه: سیاست عاقلانه و مدبرانه امیرکبیر هرات را بطور رسمی وعادی، عملاً بصورت یکی از استانهای ایران درآورده بود تا آنجا که پس از یارمحمدخان وقتی که اهالی هرات پسر او «صیدمحمدخان» را بجای او انتخاب کردند. عده‌ای از سران هرات و شخص صیدمحمدخان مراتب را رسماً بدربار ایران گزارش دادند و تقاضا کردند که آن انتخاب از طرف شاه ایران امضاء شود و مناسب است که چند جمله از نوشته‌های صیدمحمد خان را که به‌شاه و صدراعظم ایران نوشته است بیاوریم:

«... داین مخلص مخالفت قرین‌دا که حسب‌الارث لوای خدمتگزاری و چاکری دولت ابد مدت جاوید قرین را در عرصه خاطر فدویت آئین‌افراشته و کیش اخلاص کیمی را به‌سهم جان‌ثاری اثباته، بدیهی و معلوم است که همان التفات و عنایات پینامات نسبت به‌مخلص صداقت بینات ملاحظه نظر مهر اثر اولیای دولت جاوید است»^۱.

و نیز در اولین نامه‌ای که بعد از مرگ پدرش به امیرکبیر نوشته و در آن گزارشات مربوط به حکومت جدید را می‌دهد چنین می‌نویسد:

«... امیدوار است که روز بروز امورات چاکران دولت مستحکم‌تر و منظم‌تر گردیده، مراحم یکرانه و تقدمات خدیوانه شامل حال چاکران دولت باشد که توانند بطور لازمه، خدمات دربار را که ارثی برای مخلص مانده بصل آورند، انشاءالله الرحمن تانمانی که این روان در جویار بدن جاری و روان باشد، در طریقه صداقت و جان‌ثاری خودداری نخواهد کرد»^۲.

۱- نقل از امیرکبیر و ایران جلد سوم صفحه ۶۱۶

۲- زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر صفحه ۱۳۵

در یکی از نامه‌های امیرکبیر به‌صید محمدخان که بتوان نصیحت
و دستورالعمل صادر شده، چنین می‌خوانیم :

و عند الامراء النظاما، فرزند عظاما، گرچه از تقریرشاهی
عالی‌جاه میرزا بزرگ‌خان، مراتب سلوك و رفتار آن‌فرزند، باخوانین
افغان و مردم مرات به‌جدا که خوب و بر حسب مطلوب و متفاوت است
لیکن اینجانب باقتضای نصیحت مشتقانه و محبت پدرانه، به آن‌فرزند
می‌نویسم که در مراسم حسن رفتار و خوبی سلوك با مردم مثل مرحوم
ظهیرالدوله رفتار کنید... همیشه با اصابت رأی و حسن تدبیر تالیف
قلوب مردم نماید تا انشاء الله این‌معنی به‌رحمت خاطر خطیر صایون
و محبت باطنی اینجانب منتظم و موجب قوام و دوام کار آن فرزند
باشد. ذیحجه ۱۲۶۲ هـ.

یکی دیگر از اقدامات با ارزشی که در دوران امیرکبیر در رامنیمه
کردن افغانستان به ایران شد است این بود که چندین مرتبه در هرات بنام
ناصرالدین شاه سکه زده شده.

نقش یار محمدخان :

دور از انصاف است که در اینجا نقش اساسی یار محمد خان را در
اعاده هرات بایران تذکر ندهیم، این امیر خردمند، با هوش سرشار خود،
انگلیسها را خوب شناخت و عمق سیاست استعماری‌شان را درک کرده بود
و همان‌روز سیاه مردم هندوستان را برای مردم افغانستان در صورت ادامه
اشغال انگلیسی، برای‌العین میدید.

از آن‌رو که لشکر کشی محمد شاه بهرات در اثر کمرشکنی‌های
انگلستان بی‌نتیجه ماند هیولای وحشتناک استعمار بریتانیا او را سخت
مضطرب داشت، همیشه منتظر بود که راه فراری از چنگال استعمار خون-
آشام پیدا کند.

۱- نقل از امیرکبیر و ایران جلد سوم چاپ اول صفحه ۶۱۸

وقتی که امیر کبیر، آن عنصر ضد استعمار در ایران طلوع کرد، آرزوی دیرین خود را در وجود او یافت و لذا در مقابل وی کلمه تسلیم گردید و در راه اعاده افغانستان بخاک ایران و طرد انگلیسها از افغانستان از هیچ نوع مساعدنی دریغ نکرد.

و از این جهت انگلیسها او را موجود خطرناکی میدانستند و همبجا او را مورد انتقاد قرار داده‌اند «ماژرتود» جاسوس زبردست انگلیسی که مدتی طولانی برای رام کردن یار محمد خان در هرات مانده و سرانجام از نفوذ در او مأیوس شده است، درباره او چنین نوشته :

«باید گفت: در تاریخ شیعت و بدنامی بشر، اعمال ملتند
آمیزتر و افتضاح آورتر از اعمال یار محمد خان نمیتوان یافت و محال
بود بتوان در وجود او نفوذ کرد و یا او را با احسان ممنون نموده^۱.

و می‌تفورد^۲ انگلیسی یکی دیگر از مأموران سیاسی انگلستان درباره وی چنین اظهار نظر کرده :

«بی شک یار محمد خان بسیار زیرک و با شعور است و در سایه همین هوش و دکاوت فوق العاده، دشمن خطرناک منافع سیاسی ما است
این شخص از عملیات ما در هندوستان مطلع است و بخوبی احساس کرده که دوستی و حمایت از وی منجر به تصرف هرات از طرف ما خواهد شد... و حتی حاضر است با او گذار کردن، چنانچه هرات به ایران مانع دست یافتن ما به هرات گردد»^۳.

۱- جنگهای افغانستان جلد ۲ صفحه ۴۹

۲- کتاب می‌تفورد جلد دوم صفحه ۷۵ نقل امیر کبیر و ایران.

قندهار

با روی کار آمدن دولت امیر کبیر و اتخاذ سیاست روشن و مستقل و نهیة مقدمات تشکیل يك دولت نیرومند اسلامی ایرانی ، در پرتو حسن اداره و کردانی میرزا تقی خان امیر کبیر ، باز دیگر توجه تجزیه - طلبانی که پس از جدا شدن از ایران قیافه گریه استعمار را در چند قدمی خود میدیدند، بجانب ایران متوجه شد و برای نجات از چنگال استعمار بریتانیا بشور و شوق، عجله و شتاب ، دست دوستی و اتحاد بسوی ایران دراز کرده و خواهان تجدید سرپرستی دولت مرکزی ایران شدند .

کهنده خان حاکم قندهار هم مثل امیر هرات از استعمار انگلیسی سرخورده و پس از انقلاب افغانها که امکانات بیشتری برای برگشت بایران وجود داشت، تمایل به ایران شده بود و اظهار میکرد و مخصوصاً این اظهار تمایل در زمان امیر کبیر به اوج شدت رسید و در ضمن نامه هائی چند، از شاه و صدراعظم ایران تقاضا نمود که حکومت فرعی او را برسمیت بشناسند و او را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهند و او هم کاملاً تسلیم فرامین دربار خواهد بود .

در ماه مهر ۱۲۶۷ شاه ایران فرمانی بنام اوامضاء کرد و همراه نامهای که ضمن آن حکومت او تأیید و حمایت دولت ایران از او تأکید شده بود برای او ارسال گردید و اینك قسمتی از نامه شاه به کهندلخان :

«... اینکه به پایه سریر اعلی مروض داشته بود که آنجناب از قدیمی خدمتگزاران دولت ابد مدت بوده و شاهنشاه عبود را تارالله برهانه کمال الثقات و مرحمت در باره آنجناب داشته اند، ما نیز همان الثقات را در باره آنجناب مرعی و میفول داریم و پیوسته هر گونه خدماتی که باشد به آنجناب محول و مرجوع فرمائیم بدیهی است که آنجناب از قدیمی چاکران و هواخواهان دولت ابد نصاب و مراحم و اشفاق مهر اشراق شاهنشاهی در باره آن جناب سرحد کمال است و مرنوع خدمتی که از دولت ابد مدت قاهر باشد اولیای دولت علیه به آنجناب محول و مرجوع خواهند داشت»^۱.

چیز دیگری که باعث اصرار کهندلخان برای جلب حمایت و کمک ایران میشد این بود که او بحق درك کرده بود برادرش دوست محمد خان امیر کابل بتحریرك و کمک انگلستان در صدد است قندهار را از او بگیرد و ضمیمه کابل نماید. امیر کبیر هم از این نکته غافل نبود و لذا با استفاده از این زمینه مساعد، مقدمات را برای انعقاد قراردادی که تقریباً قندهار را بصورت قسمتی از خاک ایران در میآورد فراهم کرد، گرچه این قرارداد در زمان امیر منعقد نشد، ولی بخاطر ادامه وحشت کهندلخان از برادرش، بعد از امیر هم نسبت به ایران وفادار ماند و این قرارداد با مختصر تفاوئی منعقد گردید و ما در اینجا قسمتی از عبارات آنرا میآوریم:

«... اولاً چنانکه در قدیم الایام قندهار تابع دولت علیه ایران بوده، بعد از این کماکان از نوکری و خدمت و تپبیت این دولت، انحراف و عنود ننمائیم و هر چه فرمایش اولیای این دولت

علیه باشد بدون تعلل ، قیام و اقدام نمائیم و خود را بسته و متعلق
به این دولت بدانیم .

ثانیاً آنکه: از فرستادن پیشکش و عریضه و آدم فرستادن
و عرض حالات و امورات خودمان به اولیای دولت علیه کوتاهی ننمائیم
و اولیای دولت را خودمان همیشه مستحضر سازیم.

ثالثاً آنکه: دولت علیه ایران با هر دولتی جنگ یا صلح داشته
باشد. این بنده گان در صلح شریک و در جنگ رفیق دولت هستیم و موافق
سایر تبعی دولت علیه ایران میباشیم...

و نیز قرار میدهند کمترین بنده گان که سرداران قندهار
میباشیم که مطلقاً و اصلاً با دولت انگلیس مراد و تناسیم و مسلم قفونی یا
توپخانه هر چه ضرور داشته باشیم از دولت علیه ایران بخواهیم و از
دولت های دیگر ابداً مسلم برای فوج یا سرباز نگاه ننمائیم و
انتشاء الله ابدالاباد این قرارداد برقرار خواهد ماند... تحریر آقای
شهر ذیحجه ۱۲۶۹ هـ.

پسر کهندل خان ، سلطان علی خان مظفر الدوله ، نیز این قرارداد
را امضاء کرد و برای مدتی مدید قندهار تحت سلطه ی ایران قرار داشت،
گرچه خود ایران و هر چه که مربوط به آن بود بعد از امیر کبیر در اختیار
انگلستان بود .

کابل :

دوست محمد خان امیر کابل ، قبل از تسلط انگلستان و بقدرت
رساندن شاه شجاع، نسبت به ایران وفادار بود و حتی در نامه های رسمی
خود؛ کابل و تمام خاک افغانستان را جزء کشور ایران معرفی میکرد. مثلاً

۱- نقل از امیر کبیر و ایران جلد سوم صفحه ۶۲۱ مطلبی که بر نویسنده
میهم مانده است که این قرارداد در زمان صدارت نوری که تسلیم محض انگلیس
بوده منعقد شده، آیا واقعاً نوری حاضر بوده تا این حد برخلاف میل انگلستان
قدم بردارد و یا اینکه انگلستان روی جهانی که بر ما معلوم نیست به این امر
رضایت داده ؟

ضمن نامهای که در دوران سلطنت محمد شاه بدربار ایران نوشته، چنین اعتراف میکند:

«... شهر قندهار که عارف بلاد است و شهر کابل که پایتخت افغانستان است و بلاد و نواحی که با خراسان هم سرحد هستند و همچنین مملکت خراسان و معاقلات ولایات متصله فوق، کلاً جزء عمالک محروسه ایران است و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی، نیک و بد این ولایات، از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد»^۱.

ولی دوست محمد خان بعد از آنکه بدست انگلیسها اسیر و به هندوستان تبعید شد و شاه شجاع جای او را گرفت، بطوریکه سابقاً بتبید در هندوستان با انگلیسها دوستی پیدا کرد و پس از انقلاب افغانستان با قول همکاری با انگلستان و حفظ منافع آنها، بار دیگر به کابل برگشت و زمام امور را در دست گرفت و مدتی هم جداً طرفدار سیاست بریتانیا بود. اما بخاطر زمینه‌ی ضد انگلیسی موجود در افغانستان سیاستمداران و امیرکبیر، حالت «کجدار و مریض» بخود گرفته بود و سعی میکرد دو طرف را راضی نگه دارد. از آنجا که کابل نسبت به سایر امیرنشینهای افغانستان از ایران دور و به هندوستان نزدیک بود و مخصوصاً در جوار مناطق سیک نشین هندوستان که از عمال خطرناک استعمار بریتانیا بودند قرار داشت، مجبور

۱- نقل از امیرکبیر و ایران جلد سوم صفحه ۶۲۶ چاپ اول. این نامه را دوست محمد خان موقی بدربار ایران نوشته که از جانب سیکها که توسط انگلستان تحریک میشده‌اند، تهدید میشده و ضمن این نامه از شاه ایران تقاضای کمک برای حفظ افغانستان میکند. اتفاقاً متن این نامه بدست کلنل شیل، سفیر انگلیس در تهران، افتاد و او رونوشت آنرا به پالمستون وزیر خارجه انگلیس فرستاد و این خود سبب شده که بریتانیا در راه تیره کردن روابط ایران و امرای افغان نیروی بیشتری بکاربرد.

بود که با انگلیسها تفاهم داشته باشد .

امیر کبیر هم در مورد کابل آن صراحتی را که در مورد هرات و قندهار داشت بکار نمیبرد و بیشتر سعی او این بود که با سیاست تحجیب و ارسال رسل و تبادل مکاتبات و هدایا ، کابل را از انصراف به طرف انگلیسی حفظ کند تا موقع جلب رسمی آن فرارسد و در این هدف تا حدود زیادی توفیق بدست آورد و حتی بدوست محمدخان نوشت که فرزند خود را بادوست نفر از خاصان خود، بدربار ایران بفرست که یکی دو سال در تهران بماند تا هم مایه گرمی روابط و هم دلیل وفاداری باشد .

کارشکنی بریتانیا و نقشه‌های دیگر امیر:

انگلستان در مقابل این اعمال ضد استعماری امیر کبیر و نقشه‌های استقلال طلبانه وی غافل نبود و یکار نشده بود. گرچه امیر کبیر عاقل تر از آن بود که بهانه‌ای بدست آنها دهد تا مثل دوران محمدشاه دخالت کنند ولی آنها هم وسائل دیگری در اختیار داشتند که بتوانند چوب‌لای چرخهای امور جاری کشور بگذارند .

مثلا در قندهار سنی‌ها را تحریک میکردند و به آنها القاء مینمودند که اگر ایران حاکم بلامنازع افغانستان گردد، شیعه پیش میافتند و منافع سنی‌ها در خطر خواهد افتاد و از این رهگذر ضمن اینکه محنه‌های نزاع و جنگ‌های خونین داخلی بوجود می‌آورند قشر عظیمی از افغانها را علیه ایران تحریک میکردند و قلوب آنها را متمایل به قدرتی دیگر در جهت مخالف ایران که در آن روز غیر از حکومت هندوستان نبود میکردند. در روز عاشورای سال ۱۲۶۷ در حالیکه شیعیان سرگرم عزاداری بودند ، سنی‌ها به تحریک عمال انگلستان ، بر سر آنها ریختند و کشتار فجیعی برآوردند و همین حادثه قسمتی از زحمات امیر را بیهوده داد.

و از طرف دیگر میان حاکم هرات و حاکم قندهار که هر دو تسلیم ایران بودند نزاع و کشمکش ایجاد می‌کردند. کهنده‌لخان را که صفای او نسبت به ایران و مخالفت او با استعمار بریتانیا از سید محمدخان حاکم هرات و یار محمدخان پدر او عمق کمتری داشت، تشجیع می‌کردند که هرات را تصرف کند و جزء قلمرو حکومت خود درآورد و ضمن اینکه کهنده‌لخان را در هرات مشغول می‌کردند. دوست محمدخان که ظاهراً (و شاید باطناً هم) نسبت به آنها وفادار بود، وادار می‌کردند قندهار را از چنگ او بیرون بیاورد. و دوشادوش این نقشه‌ها توسط عمالی که در دربار ایران داشتند سعی می‌نمودند. که حاکم هرات را که جداً مخالف نفوذ انگلیس در آسیای مرکزی بود، از میان بردارند.

نقش امیر در انقلاب بزرگ هند :

امیر کبیر هم غافل از این کارشکنی‌ها و حيله‌گری‌ها نبود و او نیز در مقابل، نقشه‌هایی طرح کرده بود که انگلستان را در خارج از ایران مشغول کند که کمتر به سائل ایران برسند.

عده‌ای از مورخین معتقدند که امیر کبیر در ایجاد مقدمات انقلاب عظیم هندوستان که در سال ۱۸۵۷ واقع شد، بی‌اثر نبوده، گرچه در تاریخ شروع انقلاب حیات نداشت. آقای حسین مکی در این باره نوشته است:

«انکلیها انقلاب هندوستان را اندازمای به تحریک امیر کبیر میدانستند که میخواست انکلیها را در هند سرگرم کند و خود بتسویه تخیل هرات و افغانستان که کلید حقیقی هندوستان محسوب میشود پردازد»^۱.

خان ملک‌شاهمانی در کتاب سیاست‌گران دوره قاجار نیز در این خصوص

نوشته است :

۱- زندگانی میرزا تقی‌خان امیر کبیر چاپ سوم صفحه ۳۸۷

«... هنگامیکه میرزا اتقی خان امیر کبیر را به کلشان بردند، کلیه نوشتند جاتی را ضبط کردند و نزد شاه آوردند. اکثر این نوشته جات حرموز بود، شاه دستور داد آنها را در خزانه اندرون نگاه داری کنند. تا زمان مصادرت میرزا یوسف مستوفی السالک بیک قرازاهاالی مازندران پیدا شد که هر گونه رمزی را کشف میکرد، شاه آن شخص را احضار کرد، امر کرد نوشته های میرزا تنیخان را در اختیار او گذاشتند و او جلگی را کشف نموده بعضی شاه رسانید. اکثر این نوشته جات رمزهای بود که امیر کبیر با راجه های هندوستان و متنفذین آن سامان داشت و تماماً دستور شورش علیه دولت انگلیس بود، چنانکه از کشته شدن میرزا اتقی خان چیزی نگذشت که شورش سپاهیان هند شروع شد.»

اصلاً از بسیاری از قرائن بدست می آید که امیر کبیر بحق درك کرده بود که تا انگلستان در آسیا نفوذ و قدرت داشته باشد کشورها و ملتهای آسیائی روی سعادت و سیادت و آرامش را نخواهند دید و مخصوصاً ایران که در راه هندوستان قرار دارد از خطر سقوط در کام استعمار مصون نیست و از اول کار، روی همین درك مقدماتی را برای ریشه کن کردن استعمار بریتانیا از آسیا فراهم می کرده است. آقای مکی در این خصوص چنین مینویسد :

«...» امیر خیلی محرمانه با دولت روسیه پیمان اتحادی منعقد ساخت و درصدد برآمد که پس از اصلاح وضع قشون ایران هرات را تسخیر و پس از تسلط بر آنجا به هندوستان لشکر کشی نماید. برای نیل باین مقصود مقدمات کار را رفته رفته فراهم و پیش بینی میکرد. چنانکه بعد از آن از تاجران ایرانی مقیم هندوستان بطور محرمانه دستور داده بود که پولهای به عنوان وام و قیبه در آنجا قرض بدهند و روابط خود را تا هر اندازه که ممکن است با هندیها توسعه دهند، تا در موقع خود نتایج مطلوبی از آن بدست آید... ولی پس از چندی که از مصادرتش گذشت، نسبت به دولت روسیه

هم بدین شد... ۱.۴

و آقای دکتر مهدی بهار نیز در مورد توجه امیر کبیر به ریشه کن کردن قنوت استعمار از آسیا نوشته :

«... امیر به لانه اصلی حیوان درنده استعمار حمله ور شده و راجه های هند را به شوریدن علیه انگلیسها تشویق مینمود» ۱.۴

بهر حال اگر چند صباحی دیگر امیر کبیر مهلت یافته بود ، لااقل مرزهای ایران را در منطقه افغانستان بطور کلی در تمام آسیای مرکزی ، بصورت دوران مجد و عظمت سابق بر میگردانید .

اما دشمنان ایران ، پس از مرگ وی صلاح چنان دیدند که پیش از آنکه امیر کبیر دیگری در صحنه ی سیاست ایران پیدا شود ، کلرا بکسره کنند و افغانستان را برای همیشه ، بطور رسمی از ایران جدا کنند و لذا پس از امیر کبیر با نخست وزیر دست نشانده خود در این باره وارد مذاکره شدند و بطوریکه بعداً خواهید دید ، ضمن يك قرارداد ، سند تجزیه ایران را از سردار اعظم و شاه که خود را بامرگ امیر کبیر خلع سلاح شده میدید ، گرفتند . آقای محمود محمود در این باره چنین اظهار نظر کرده است :

«خدا نبخشد کسانرا که باعث قتل امیر نظام شدند والا با بودن او نفوذ روس و انگلیس برای همیشه در آسیای مرکزی از بین میرفت . در آن زمان ممالك آسیای مرکزی محتاج به يك مرد مقتدر بود که تمام آنها را تحت کلمه ی اسلام ، متحد نموده ، وطنشان را از دستبرد اجانب حفظ کند ، آن مرد مقتدر امیر کبیر بود . اگر سدارت او بمسال طول کشیده بود نفوذ سیاسی دولت انگلیس در این ممالك ، برای همیشه از میان میرفت» ۲.

۱- زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر چاپ سوم صفحه ۲۰۲

۲- میراث خوار استعمار چاپ اول ۴۷۴

۳- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۴۸۸

ترکستان

ترکستان که تا کنون قسمتی از اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌دهد ، جزئی از خاک ایران است که قبل از دوران امیرکبیر از کشور ایران جدا شده و تحت سلطه‌ی روسیه‌تزاری درآمده بود، و در اثر طغیان و یانگیگری ترکمن‌ها و ازبک‌ها و جدا شدن خوارزم از ایران، راه ایران به ترکستان هم مسدود شده بود .

همت بلند امیر او را وادار می‌کرد که برای اعاده‌ی آن قطعه‌گراںبها به ایران تلاش کند و طبعاً بایستی قباله‌راه وصول بترکستان را هموار نماید. برنامه‌ی تنظیم و تجهیز سپاه و تقویت بنیه‌ی نظامی که برای رسیدن باین اهداف لازم بود با سرعت تمام در دست اجراء بود و برای برداشتن موانع سر راه هم‌امیر دست بکار شد .

در درجه‌ی اول لازم بود که ترکمن‌های یانگی تسلیم شوند و بطوری که در اصلاحات داخلی خوانندید امیر از عهده‌ی انجام این شرط به نحو احسن برآمد .

شرط دیگر ، تسلیم و همکاری و لاقفل عدم مخالفت خان خیوه بود که منطقه‌ی تحت نفوذ او بر سر راه ترکستان قرار داشت و بدون موافقت او امکان لشکرکشی به ترکستان نبود .

امیرکبیر «رضاقلی‌خان هدایت» را احضار کرد و پس از مذاکرات لازم و آشنا کردن او با اهمیت قضیه، او را نزد «محمد امین خان» حاکم خوارزم فرستاد . در صورت ظاهر مأموریت مذاکره برای آزاد کردن اسرای ایرانی که توسط ازبک‌ها اسیر می‌شدند و در نواحی مختلف ترکستان

بفروش میرفتند و نیز بعنوان تحکیم روابط بین ایران و خان‌خیوه بود ولی محرمانه دستور داشت که با خان‌خیوه برای بیرون کردن دوسها از ترکستان مذاکره کند و تصمیم اتخاذ نمایند. آقای مکی در مورد این اقدام امیر نوشته است :

«... و به فکر افتاد قبل از تسخیر هرات یا بند از آن به ترکستان نیز حمله نماید و متعیناً بطور سری و محرمانه با خان‌خیوه وارد مذاکره شد که او هم در این موضوع با دولت ایران هم‌آواز گردد و در موقع لشکرکشی مزاحمتی برای ایران فراهم نیاورد و در صورتیکه موافقت نماید بدو خان‌خیوه را از سر راه بردارد و سپس به جانب ترکستان لشکرکشی نماید»^۱.

و باز در جای دیگر پس از آنکه بخشی از جریان مسافرت رضا - قلی‌خان را می‌نویسد ، از قول مرحوم «سرتیپ عبدالرزاق خان» و شخص دیگری که بدون واسطه از خود رضا قلی‌خان شنیده‌اند، نقل می‌کند که: «... موقتیکه رضا قلی‌خان هدایت باشر آباد میرسد و منتظر دستور امیر کبیر میماند . قاصد محرمانه‌ای با مراسله‌ای لاک و مهر شده میرسد که در آن امیر کبیر به رضا قلی‌خان دستور داده بود: «پس از آنکه به خوارزم رسیدی و با خان خوارزم ملاقات کردی ، باو میگوئی ما میخواهیم دوسها را از سمرقند و تاشکند بیرون بکنیم ، اگر تو همراهی نکنی و سر مخالفت داشته باشی ، ما مجبور میشویم اول تو را از سر راه برداریم و سپس با خیال راحت سراغ آنها برویم»^۲.

از یکی از اسناد وزارت امور خارجه بدست می‌آید که خان‌خیوه پیشنهاد امیر کبیر را پذیرفته و توطئه‌ی کامل بین ایران و خوارزم در مورد بیرون کردن روس‌ها تحقق یافته است و ما در اینجا قسمتی از آن

۱- زندگانی میرزا تقی‌خان امیر کبیر چاپ سوم صفحه ۲۰۲

۲- در همان کتاب صفحه ۲۷۲ تا ۲۷۵

سند را که بصورت نامه‌ای است و در جزء اسناد وزارت خارجه محفوظ است نقل میکنیم :

«مقام صنیع وزارت امور خارجه مدخله العالی، ینا بر شواهد تاریخی از منتهی سالفه، ماوراء بحر خزر از متعلقات ایران بوده و حدود ایران از رود جیحون و جبال قفقاز به سمت جنوب منتهی میشده و همیشه لفظ ایران بر این قطعات اطلاق میگرددیده و بعد از انعقاد عهدنامه گلستان ۱۲۲۸ و ترکمانچای ۱۲۴۲ روس، جبراً یروسیه واگذار گردیده، ماوراء بحر خزر در دست ایران باقی مانده... و دولت روس ینا بر وصیت پطر کبیر از سنه ۱۱۳۰ ماوراء بحر خزر را در نظر گرفته و جانشینان پطر کبیر بر توسعه نفوذ روسیه در ترکستان و ماوراء بحر خزر معافزودند... تا زمان شاه شهید (ناصرالدین شاه) میرزا تقی خان، لاله باشی (رضاقلی خان هدایت) را مخفیانه به خوارزم فرستاد که خان خوارزم قوای لازمه حاضر کرده، از طرف ترکستان مانع پیشرفت روسها شود، خان خوارزم هم اطاعت نموده مأموری هم به تهران فرستاد ولی مغرضین به تحریک اجانب، حضور شاه سعادت کردند امیر معزول و پیکاشان تبیین شده.

۴۵۵

از مجموع تواریخ بدست می آید که امیر کبیر سپاهی مخصوص تسخیر نقاط از دست رفته شرقی و شمال شرقی ایران، در نظر گرفته و بدین منظور عده‌ای از افسران را هم احضار کرده بوده، اما قبل از تجهیز و اعزام سپاه از کار برکنار گردید. خود رضاقلی خان هدایت در این مورد در جلد دوم روضه الصفا چنین نوشته است :

«قصد یورش بخرامان و انتظام بلاد شرقی ایران یعنی خوارزم و سرخس و هرات و بلخ کرده و به احضار سپاه نظام فرمان داد و متادن این حالات از گردون گردان مهلت نیافت.

پایان کار

ناصرالدین‌شاه ترجیح داد که ایران خراب
شود مردم انبیاان بروند، مملکت عرصه مبارزه نفوذ
اجانب باشد ، ولی يك مرد مقتدر و توانا ولایتی که
جلوعیاشی‌های او را میگیرد و حدود سایرین را تعیین
میکنند زنده نباشد.

شماره مخصوص روزنامه هوکرات ایران
که بنامبت‌محمین سال شهادت امیر کبیر منتشر شد .

فرمان عزل

«چون سدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد و تحمل این مشقت بر شما دشوار است، شما را از آن کار معاف کردیم. باید با کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید و یک قبیله شمشیر و یک قطعه نشان که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم، به آن کار اقدام نمائید، تا امر محاسبه و سایر امور را بدیگران از حاکمران که قابل باشند واگذاریم»^۱.

فرمان برکناری امیرگیر از سمت نخست وزیری، به مضمون فوق در پنجشنبه شب نوزدهم محرم الحرام از طرف ناصرالدین شاه صادر و به وی ابلاغ گردید و بدین ترتیب بخدمت شایسته ترین نخست وزیر، در سراسر تاریخ ایران، خاتمه داده شد.

فرمانی که سند بی لیاقتی و خودخواهی یکی از سلاطین مستبد و

۱- متن فرمان عزل بدست نیامده و عبارت فوق را که مضمون فرمان است، آقای میرزا احمد وقایع نگار شیرازی در کتاب تاریخ قاجاریه نوشته و سایر مورخین از او گرفته اند. ابلاغ فرمان را دکتر آحمیت در روز پنجشنبه آقای مکی روز شنبه نوشته اند و با محاسبه ای که بعمل آمد، پنجشنبه صحیح بخطر رسید.

متکبر فاجار و دلیل بدبختی و فلک‌زدگی و باعث سیه‌بختی و تیرمروزی ملت ایران است .

بی‌شک اقدام به چنین خیال‌های نسبت به ملت و مملکت، که برای شخص شاه هم خالی از خطر نبود، بدون مقدمات فراوان و عوامل قوی و نیرومندی، امکان پذیر نبود و مسلماً کلرگردانان این تراژدی از مدت‌ها پیش دست‌بکار بوده‌اند .

تاریخ برای این خیانت عظمای دو سلسله علل و عوامل را معرفی کرده است :

الف - جریانات داخلی و حوادث عادی و معمولی که صورت ظاهر کار و به تعبیر بهتر بهانه و دستاویز بوده .

ب - توطئه و نقشه‌های آجانب استعمارگر و عمال آنها که ریشه و مایه این فاجعه به‌شمار می‌رود .

ما در اینجا ابتداً صورت وقوع حوادث و سلسله تاریخی و فعل و انفعالات نمایان عزال و تبعید و قتل‌امیرکبیر را آن‌طور که از مجموع نوشته‌ها بدست آورده‌ایم می‌نگاریم و سپس در فصلی جداگانه اسناد و مدارکی را که گواه بردخالت دست‌های مرموز استعمارگران و بلکه کلرگردانی آنها است از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم .

دشمنان داخلی :

بدون تردید در اثر اصلاحات امیرکبیر، جمع انبوهی از درباریان مفتخور و متنفذان سراسر کشور و خلاصه طبقات و افراد زیادی که به نحوی از انحاء منافع نامشروعشان از دست رفته بود یا امیرکبیر دشمنی و خصومت آشکار یا پدید داشته و در راه اسقاط و افشای وی در تلاش و تکاؤ بودند .

در میان تمام دشمنان داخلی امیر، نام دوفتر جلب توجه می‌کند و اثر انگشت این دو شخص تقریباً در تمام حوادث مربوط به سقوط و مرگ امیر دیده می‌شود و این دوفتر «مهد علیا» مادر شاه «میرزا آقاخان نوری» می‌باشند.

ماهیت این دو نفر را سابقاً در بخش «جاسوسی» و سایر بخشهای کتاب، روشن کرده‌ایم و دیگر احتیاجی به معرفی آنها نیست و فقط در اینجا اشارهای بطل ظاهری مخالفت آنها با امیر کبیر، آن فرزند رشید ملت، می‌کنیم و قبل از شروع در بحث این نکته را متذکر می‌شویم که کارهای هر يك از این دو معمولاً با صلاحدید و مشورت دیگری بوده است و از این جهت نقش هر دوی آنها را در این فاجعه، بایستی یکجا و با هم مورد نظر و توجه قرار داد.

امیر از همان اوائل کار درك کرده بود که آنها باخارج سر و سر دارند و مایل بود، حتی المقدور دست آنها را از کارهای حساس کوتاه کند، ولی بطوری که سابقاً نوشتیم مجبور شد نوری را در کابینه خود بپذیرد و مهد علیا را هم که ملکه مادر و مادر زن خود او بود و تحت کنترل در آورده بود، ولی بمقتضای طبع رژیم استبدادی، بطور کلی مملوب القدره «عنه ع الممداحه» و هر دو هم احساس کرده بودند که امیر اگر فرستی نیست آورد دست آنها را بکلی از امور کشور کوتاه خواهد کرد و لذا به فکر حفظ موقعیت خود بودند و برای حفظ منافع - یعنی از دست سازی و حادثه آفرینی دریغ نداشتند.

انحراف جنسی:

بطوریکه آقای مکی و بعضی از نویسندگان خارجی نوشته‌اند، مهد علیا از نظر «سکسی» مبتلا به انحراف بود و در کج روی های جنسی مراتب

آبروی خاندان سلطنت را نمیکرده و اتفاقاً در این خصوص پای میرزا آقاخان نوری هم میان می آمده است و این موضوع توسط کارآگاههای دقیق امیرکلانلا برایش آفتابی و مدلل شد و تحقیقاتی حاصل چنین وضعی در خاندان سلطنت و مادر زن صدراعظم برای امیر غیر ممکن بود. موضوع را محرمانه باشاه در میان گذاشت شاه از خود او چاره جوئی کرد و او بدشاه پیشنهاد کرد که بعنوان شکار مهندس را هدف بگیرد و بطوریکه صورت اشتباه داشته باشد باین گلوله این تنگه را از دامان خاندان سلطنت بزداید، شاه هم پیشنهاد او را پذیرفت.^۱

این مطلب در زکریا آقاخان نوری رسید و او هم بلافاصله باشخص ملکعماد درمیان گذاشت و سرانجام از آن حربه ای کتری علیه امیر ساختند و به کار بردند و تصادفاً زمینهای صاعدی در اثر سمایتهای قبلی بدخواهان امیر، برای بهره گیری از این دستاویز موجود بود.

جائیکه حربه علیه صاحب حربه بکار میرود :

از مدتها پیش شاه را بر کرده بودند که امیرکبیر در صدد است وسائل سلطنت برادر شاه، عباس میرزا را فراهم کند و ناصرالدینشاه را از میان بردارد.

در این موقع، نوری محرمانه خود را بشاه رسانید و به او حالی کرد که امیر میخواهد اول دست شاه را بخون مادرش آلوده کند و سپس به بیانه اینکه شخصی که دستش بخون مادر آلوده است، لیاقت سلطنت ندارد و را کنار بگذارد و از کجا که اصلاً بدستور خودش کارآگاهان دامن بآل ملکه مادر را آلوده نکرده باشند تا وسیله ای برای قتل او که بهترین حامی شاه است و در نتیجه برکناری اعلیحضرت باشد ؟ !

۱ - رنده گانی میرزا تقی خان امیرکبیر صفحه ۲۵۰

این وسوسه در شاه مؤثر واقع گردید، شاه جوان و خام نسبت به امیر کبیر بدبین شد و تغییر رویه داد، بطوریکه تغییر نظر شاه برای امیر کبیر محسوس گردید و بدینترتیب حربهای که امیر برای شکست دادن دشمنانش در دست داشت از دستش گرفتند و علیه خودش بکار بردند.

امیر کبیر هم وسیلهٔ مأموران مخفی خود، از ملاقاتهای مکرر و گاه ییگاه نوری، پاشا اطلاع یافت و با احساس تغییر روش شاه، مطلب را درک کرد و لازم دید که در درجه اول نوری را از میان بردارد و لذا بدینترتیب او را از سمت معاونت خود و وزارت لشکر عزل کرد و مقدمات اعدامش را فراهم نمود.

سفارت انگلیس از پشت پرده ظاهر میشود :

در این اثناء سفارت انگلیس وارد معرکه میشود و کاندل شیل وزیر مختار انگلستان در يك ملاقات خصوصی، از امیر جدا میخواید که از اعدام نوری صرف نظر کند. متن مذاکرات این جلسه و حربیهائی که سفیر انگلیس برای منصرف کردن امیر در دست داشته، معلوم نیست، همینقدر مسلم است که در پایان مذاکرات از امیر سندی میگیرد که بجان میرزا آقاخان نوری خطری وارد نیآورد. و امیر کبیر در حالیکه تعهد نامه را امضاء میکرده باقیافهٔ جدی و گرفته‌ای به‌شیل گفته است :

«پس شما به این ترتیب میخواید سند قتل مرا بگیرید»^۱.

سرانجام امیر از کشتن نوری و مهد علیا مأیوس و منصرف میشود و تنها کاری که از دست او برآمد این بود که نوری را بکاشان تبعید کرد. ولی تبعید نوری به توطئه‌ها و نقشه‌کشی‌ها خاتمه نداد، زیرا مصدر و مرکز توطئه‌ها سفارتخانه‌های خارجی بود و آنها هم با پشتکار و سرسختی تمام،

۱- زندگانی میرزاتقی خان امیر کبیر صفحه ۳۵۱ و ۳۵۵ چاپ سوم

کار خود را دنبال می‌کردند و تا امیر را از صحنه سیاست بیرون نکردند آرام نگرفتند و ما در اینجا از مقدمات دور این قاجعه صرف‌نظر کرده و از مقدمات نزدیک‌شروع می‌کنیم و قدم به قدم مراحل مقصی و عزل و تبعید و قتل امیر را مورد بررسی قرار می‌دهیم .

سفر دوم :

روز اول ماه رجب سال ۱۲۶۷ امیر کبیر در کلب ناصرالدین شاه اعزام سفر اصفهان شد، در این سفر میرزا آقاخان نوری در کلب بوده^۱ و سفرای روس و انگلیس و عثمانی هم خود را به اصفهان رساندند، با نهم ماه رمضان به اصفهان رسیدند و روز آخر ماه شوال اصفهان را از طریق کاشان به عزم پایتخت پشت سر گذاشتند .

در کاشان، امیر کبیر دستور اخراج یکی از پیشخدمتهای مخصوص شاه را بنام «میرزا محمدعلیخان» که محرم اسرار شاه بود، صادر کرد (گویا این شخص جزء باند مخالف امیر کبیر بوده، زیرا پس از عزل امیر فوراً به کار خود برگشته است) شاه طبعاً از این اقدام ناراحت شد و وسوسه دشمنان امیر این ناراحتی را تشدید کرد . ولی طبق معمول که شاه در مقابل اقدامات امیر تسلیم بود و مخالفت خود را ابراز نمی‌کرد، عکس العملی در مقابل این اقدام هم نشان نداد .

در قم :

شاه و همراهان از کاشان به قم رفتند، در قم شاه برخلاف معمول ، بدون اطلاع قبلی امیر کبیر ، فرمان داد که عباس میرزا (برادر شاه از مادر دیگر) که آنروز طفلی دوازده ساله بود، بعنوان حاکم قم در قم بماند.

۱- وجود نوری در رکاب شاه را دکتر فریدون آدمیت نوشته و از بعضی مأخذ دیگر برمی‌آید که در آن تاریخ نوری در کاشان بحال تبعید بوده .

امیر کبیر که این کار را صلاح می‌دانست، برخلاف نظریه‌ی شاه دستور داد که عباس میرزا در التزام رکاب به پایتخت رود (امیر کبیر در نظر داشته که شاهزاده عباس میرزا را که آزمادری نجیب و عقیقه بشمر رسیده بود نامزد ولایت عهد کند).

مخالقان داخلی و خارجی امیر فرست مناسبی بدست آوردند و این عمل امیر را در نظر شاه جوان، بهترین دلیل بر ادعای خود که پاره‌ها به‌شاه گفته بودند (امیر قصد دارد عباس میرزا را بجای وی به سلطنت برساند) جلوه دادند. و در اینجا با آبدتاب شاه بی تجربه و ناآزموده را متقاعد کردند که امیر می‌خواهد با پایتخت نشاندن عباس میرزا که طفلی بیش نیست، عملاً تاج و تخت کشور را تصاحب کند.

این وسوسه، همراه این قرینه، و بدنبال سوابق دیگر، در شاه مؤثر شد، شاه از همان روز تصمیم مبارزه با امیر را گرفت و بنا گذاشت که بی‌روی خود را علیه مری و معلم و دلسوز خود و ملت، بکاربرد.

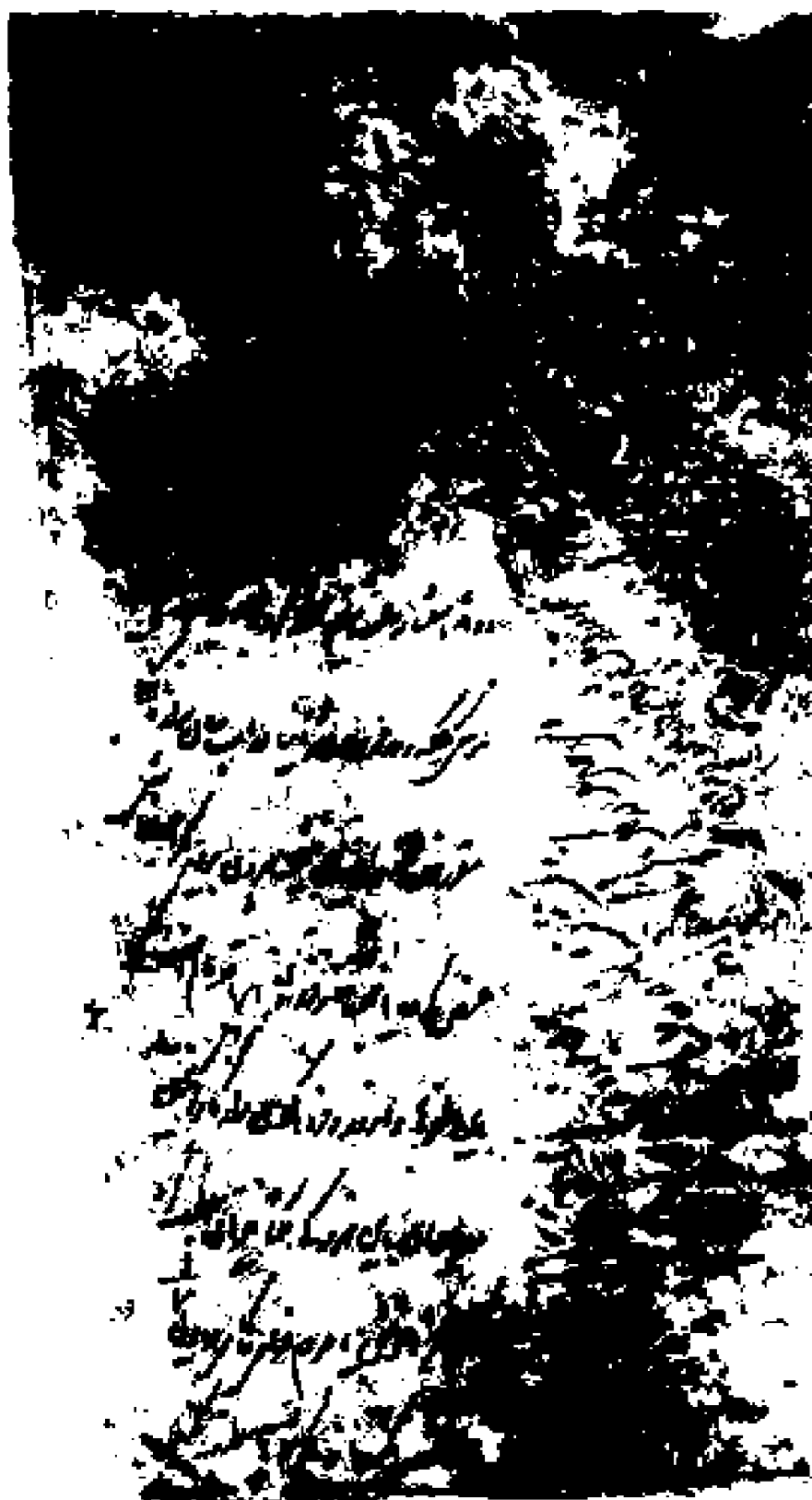
برای اولین بار با نظر و عمل امیر کبیر مخالفت نمود و مجدداً دستور اکید صادر کرد که: «عباس میرزا بایستی در قم بماند» امیر کبیر هم مقاومت را صلاح ندید و تسلیم نظریه شاه شد و طی نامه‌ای مراتب فرمانبرداری و اطاعت و خیرخواهی خود را به‌شاه نوشت و ضمناً اشاره به تحریکات و معایشهای مخالفین ملک و ملت کرده و خود را تبرئه می‌نماید.

گویا همین جا است که شاه برای عزل امیر کبیر با نمایندگان خارجی مشورت کرده و موافقت و بلکه علاقه آنها را نسبت بعزل او درك می‌کند و حتی تحريك هم می‌گردد.

شاه تغییر روش میدهد :

موکب ملوکانه از قم حرکت کرد و اوائل ماه ذیحجه پس از پنجماه و اندی دوری از پایتخت، بمرکز برگشت، روش شاه نسبت بعامور کشور و مناسباتش با امیرکبیر با پنجماه پیش به کلی عوض و دگرگون شده بود ، ناصرالدینشاه تا آن تاریخ سعی میکرد حتی الامکان شانه از زیر بار مسئولیت امور کشور خالی کند و میل داشت شخص امیر مسئولیت تمام کارها را بگردن بگیرد، تا آنجا که قبلی و شانه از زیر بار اداره امور خالی کردن شاه مورد انتقاد و ایراد امیرکبیر قرار گرفته بود و او را نصیحت میکرد که توجه و دخالت بیشتری در امور جاری مملکت داشته باشد. ولی پس از آن مسافرت، برعکس سعی داشت که زمام کارها با خود بگيرد و با بدست افرادی غیر از امیرکبیر بسپارد. درست برعکس روش سابق. ما در اینجا جملاتی از نامه امیرکبیر بشاه را که وضع سابق و حال را مجسم مینماید میآوریم در دورانی که شاه همه چیز را بعیده امیر گذاشته بود، امیر ضمن نامه ای به او چنین نوشته :

«... ثانیاً در باب سان سواد نانکلی مقرر فرموده بودید که از میدان نمیشود بیرون برد اگر آجودان باشی عرض کرده، یا خود اختیار فرموده اید، امر با قبله عالم است ولیکن با این طفره ها و امروز و فردا کردن و از کارگریختن، در ایران باین هرزگی، حکماً نمیتوان سلطنت کرد، کیرم من ناخوش یا مردم، فدای خاک پای همایون، شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید بسم الله، چرا طفره عیزنید. موافق قاعده کل عالم پادشاهان سابق چنان نموده که در سن سی ساله و چهل ساله بتخت نشسته باشند در ده سالگی نشستند و سی چهل سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردند. هر روز از حال شهر چرا خبردار نمیشوید که چه واقع میشود و بعد از استحضار چه حکم میفرمائید؟ از درخانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر میشود؟ و چه حکم میفرمائید؟ قورخانه



وتویی که بنا بود استرآباد برود، رفت یانه؛ این همه قشون که در این شهر است از خوب و بد و سرکرده‌های آنها چه وقت خواستید؟ و از حال هر قوچ دائم خبردار شدید؟ و همچنین، بنده ناخوشم و گیرم هیچ خوب نشدم، شما نباید دست از کار خود بردارید، یا دائم محتاج بوجود يك بنده‌ای باشید، اگر چه جسارت است اما ناچار عرض کردم، باقی الامر همایون^۱.

این نامه که علاقه امیر به تربیت شاه و آماده کردن وی برای اداره کشور از آن خوب بدست می‌آید، جواب کسانی است که می‌گفتند یا می‌گویند امیر می‌خواست دست شاه را از کارها کوتاه کند و رفته رفته او را کنار بگذارد.

تغییر روش شاه پس از مراجعت از سفر اصفهان بقندری شدید و غیر منتظره بوده که امیر را که از تبلی شاه و تراکم مسئولیتها بردوش خویش می‌نالید، وادار کرده از بیکاری و در رفتن سر رشته کار از دست خود بنالد و از شاه گله نماید. يك ماه بعد از سفر اصفهان، امیر به شاه چنین نوشته:

«... فدوی دو خدمت در این خانه داشتم، حالا الحمد لله از هر دو راحت شده‌ام. اولاً گاهی دستخط‌های مبارك بعهده این غلام میشد، حالا مدتی است که این مرحمت تا به «قاسم خان صاحب جمع» هم رسیده تا به سایرین چهرسد. ثانیاً منصب امیر نظامی بود و آنهم رفته رفته بسورت دستخط‌ها است پادشاه در میان قشون است. . . . امیر نظام در خانه خود مشغول زیارت عاشورا است. البته جزای خدمت نقلی است که برای قشون پادشاهی کشیده، حواست قراغت و راحتی خود را بخاکبای مبارك عرض نمایده»^۲.

بامقایسه مضمون این دو نامه که جداً در دو قطب متضاد واقع شده‌اند،

۱- از متن نامه امیر که عکس برداری شده.

۲- مراسلات امیر به شاه، کتابخانه مجلس.

تغییر رویه شاه نسبت به امیر کبیر بدست می آید ، بی مهری و سردی شاه نسبت به امیر آنقدر بالا گرفت که امیر احساس کرد شامقدمات عزل او را فراهم می کند و لذا بی نامدای ضمن اینکه نظم و ترتیب امور کشور را که مولود زحمات و مرهون خدمات او بود برخ شاه میکشد و به شاه حالی میکند که هرکاری مسئولی دارد و ازومی نداشته که تمام کارها بنظر شخصی شاه برسد ، خود را نسبت به مشغول وزارت بی تفاوت و بی علاقه نشان میدهد ، فحشی از نامه او اینست :

« اگر حقیقة مقصودی دارند که آشکارا فرمایش تمفرمایند ، یا خدای نخواستہ مداخله این غلام را بخل خدمت خود میدادند ، شما را به سر مبارک خودتان قسم میدهم که بی پرده فرمایش فرمایند ، بدیهی است که این غلام طالب این خدمت نبوده و نیست و برای خودسواى زحمت و ندامت شدن عسر حاصلی نمیداند » .

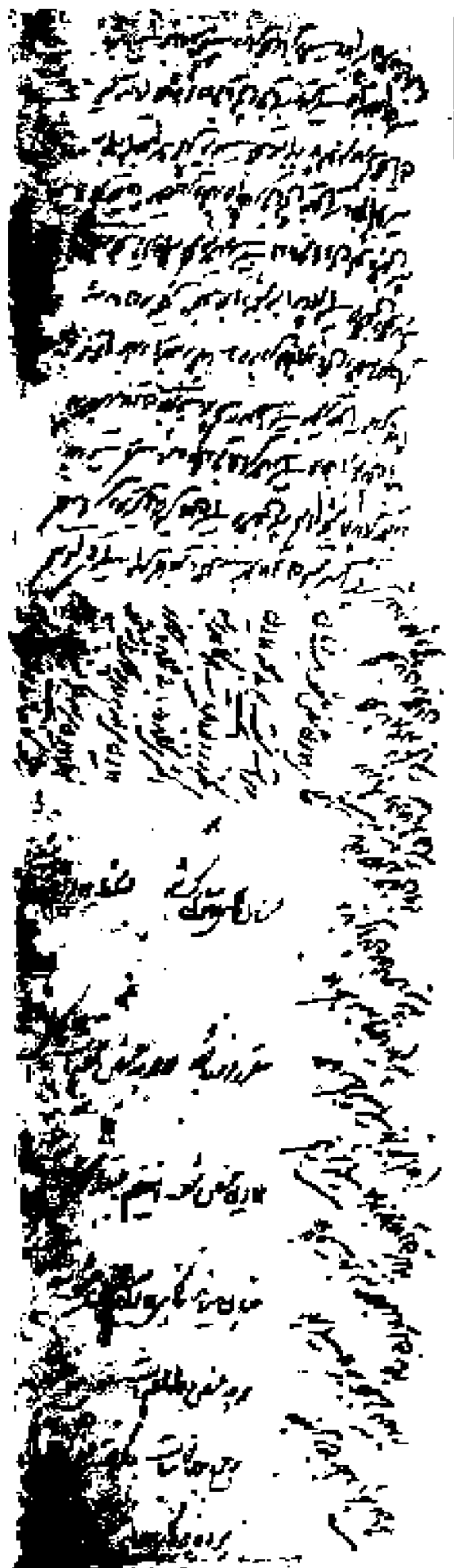
عزل امیر کبیر یا بزرگترین جنایت :

عصر روز پنجشنبه نوزدهم محرم ۱۲۶۸ امیر کبیر بصادات هر روز که به دربار میرفت و گزارش امور مملکت را میداد ، بدربار رفت ، و در محل انتظار هر چه صبر کرد خبری از احضار نخست وزیر نشد او همه چیز را احساس کرد و همراه یکی از دوستان صمیمی خود « میرزا هاشم آقا نیری » بخانه برگشت .

هنوز چند لحظه ای بیش ، از مراجعت بخانه نگذشته بود که فرستاده مخصوص شاه اجازه ورود خواست و بمحض ورود دستور نحس ، **برکناری او از مقام صدارت و ابقای او در مقام امارت** نظام را تسلیم وی نمود .

امیر برخلاف انتظار ، با همه قدرت و امکاناتی که داشت در مقابل این جنایت و جنایت شاه از خود عکس العملی جز خونسردی و بی تفاوتی

۱- مراسلات امیر کبیر به شاه .

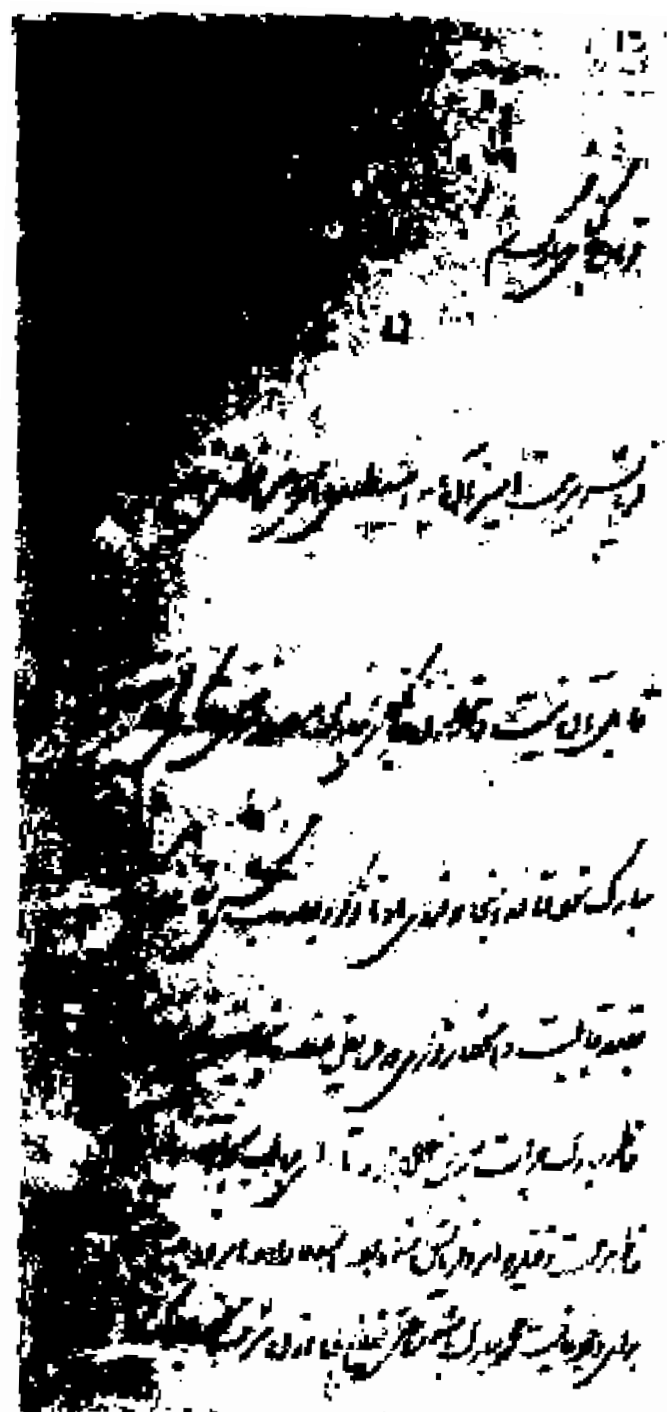


نشان نداد . باینکه اگر میخواست شاید میتوانست در مقابل شاه مقاومت کند و بالا اقل برای شاه دردسر و ناراحتی های طولانی و زیاد فراهم آورد. خانم شیل همسر وزیر مختار انگلیس در یادداشت های خود می نویسد: «چند روز پیش از عزل امیر کبیر، جاسوس سفارت انگلیس در دربار اطلاع داد که شاه تمام سربازان گارد محافظ را به کاخ فراخوانده است که او را از خطر احتمالی حفظ کنند . این خبر ابتداء اعضاء سفارت را نگران ساخت ولی ساعت بعد ، باردیگر همان مأمور، اطلاع داد که شاه بتادار صدراعظم را عزل کند و احضار سربازان محافظ ادگه سلطنتی برای جلوگیری از حوادث احتمالی که ممکن است بر اثر مقاومت امیر کبیر پیش آید بوده است . »

گرچه امیر کبیر میخواست خود را نسبت به اقدام شاه بی تفاوت و خونسرد نشان دهد، ولی از طرفی اطلاع یافت که دشمنانش مشغول توطئه هستند که او را تمام کنند و از طرفی بالعیان میدید که زحمات او را شاه جوان و خام به نفع استعمارگران بیاد خواهد داد و باردیگر، ایران عرصه ناخوشنواز گران استعمار خواهد گردید و لذا صلاح را در این دید که از خود دفاع کند و بهترین راه را این تشخیص داد که شاه را ملاقات کند و بامذاکرات خصوصی و حضوری از او رفع سوءظن نماید و نقشه دشمنان خائن را نقش بر آب سازد .

ملاقات دودلی شاه :

تا آنجا که نویسنده بدست آورده است ، در همان دوسفر اول ، امیر پنج نامه بمشاه نوشته و در همه آنها تقاضای ملاقات و مذاکره درباره ۱- از این نوشته، بدست میاید که حتی در زمان صدارت امیر کبیر که دربار را از عوامل استعمار و افراد ناباب تصفیه کرده بود ، سفارت انگلستان در دربار جاسوس داشته است .



علل عزل، کرده است و از طرف شاه هم به بعضی از این نامها جواب داده شده که دودلی و حیرت او را نشان میدهد. و علاوه بر این مکاتبات، توسط عزت الدوله خواهر شاه و همسر باوقای امیر پیغامهای شفاهی رد و بدل شده است و بالاخره شاه امیر را بحضور میپذیرد.

امیر کبیر در ملاقات شاه بمقتضای طبع بلند و فکر مستقل خود و برخلاف رویه افراد جامطلب و بی شخصیت، عجز و التماس بخرج نداد و بلکه خدمات ارزنده و بی سابقه‌ای که بدایران و شخص شاه کرده بودند ذکر داد و پس از تشریح خدمات و رفع اشکالات خیالی و بی حقیقت شاه، اظهار داشت که: «جزای این همه خلعت نباید چنین باشد».

شاه هم بمقتضای طبع استبداد و روحیه دیکتاتوری که داشت در جواب آن همه حرف حساب گفت: تمام این خدمات با خواست و اراده و قدرت و پشتیبانی خود ما انجام شده است. و سرانجام فقط شاه وعده داد که درباره اتهامات وارده، بررسی و بازرسی نماید و نتیجه را بعداً به اطلاع امیر برساند. امیر مدافعات عاقلانه خود را با حفظ عزت نفس انجام داد و بخانه برگشت و به انتظار نتیجه نشست.

از مجموع مدارك و اسناد مربوط بمحوادث چند روز بعد از عزل امیر بدست می‌آید که ناصرالدین‌شاه درباره امیر کبیر کاملاً دودل و سرگردان بوده است و تنها قدرت و سوسه باند مخالف امیر کبیر و پشت کمر آنها بوده است که شاه را وادار میکرده با قلم لرزان و فکر متزلزل و متعیر، احکام صادره ضد امیر را امضاء کند.

او وقتی که خلعت گرانها و کمرهای پر ارج امیر را بخاطر می‌آورد بی اختیار تحت تأثیر فکر و عمل و شخصیت ممتاز امیر واقع میشود و آنگاه که به سخن چنینها و اتهامات غیر قابل گذشت امیر که علی الظاهر متعیر به

سقوط اواز تخت سلطنت میشد، توجه مینمایند و حس جاه طلبی و قدرت جوئی فوق العاده قوی وی آن جرائم را بی اندازه بزرگ و غیر قابل عفو جلومیدهد، همانند گرگ تیر خورده ای تصمیم بد انتقام میگیرد و بدخواهان دیوصفت هم که گاه و بیگاه موافق اموار و ادای او بودند تحت تعلیم و نظارت سفارت خاندهای دول استعمارگر بر آتش برافروخته خشم شاهاندا اوداعین میزدند و همین عامل بود که کشف انتقام را بر کفه عفو و گذشت میچربانید، در اسناد وزارت خارجه انگلیس ترجمه دو نامه از شاه بدامیر که در همان دوسه روز بعد از عزل امیر نوشته، موجود است که علاقه عمیق شاه بر امیر و دودلی او را در مورد تصمیمات متخلف میرساند، نامه اول که روز بیست و دوم محرم نوشته شده چنین است:

«جناب امیر نظام! بخدا قسم بخدا قسم آنچه عینو سیم راست است و شما را فوق العاده دوست دارم، خدا جان مرا بگیرد اگر بخواهم تا زنده ام دست از شما بردارم یا اینکه بخواهم تقدیر حق تعالی از حیثیت شما کم بکنم، طوری باشم رفتار خواهم کرد که حتی یک نفر هم از موضوع اخلاق پیدا نکند، طوری رفتار خواهم رسید که ریاضی کار شما را خسته کرده و حالا دوسه روزه از انور بعهده من قرار گرفته است، تمام فرمانهای نظامی و کشوری که سابقاً مهر و امضاء میکردید از این بعد هم بهر شما خواهد رسید، تنها تفاوتی که کرده اینست که آمدت کوفتای مردم بیینته من شخصا بهاموریکه مربوط به کار نظام نیست، رسیدگی میکنم، در کار نظام به هیچوجه دخالتی نخواهم کرد مگر آنچه شما مصلحت بدانید، عبادا خیال کنید اجازه دهم کسی استدعای بیجائی از من کند و یا اینکه حقوق و مستعری به کسی اعطاء کنم، یا بگذارم پولی مثل زبان شاه مرحوم بهدر رود، حاشا که یکشاهی پیش از آنچه مورد داشته اند به کسی بدهم و با آنکه کسی بتواند حرفی بزند.»

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس به نقل امیر کبیر و ایران.

نامد دوم را که عصر همان روز و یاروز بعد نوشته و از جمله اولی آن
بر میآید که پس از ما (قات) نوشته شده است ، چنین است :

و جناب امیر نظام ! بخدا قسم امروز خیلی شرمندم بودم که
شمارا بهینم ، من چه کنم ؟ بخدا اینکش هرگز پادشاه نبودم و قدرت
نداشتم که چنین کاری بکنم ، بخدا قسم حالا که مشغول نوشتن این
کاغذ هستم گریه میکنم ، بخدا بخدا قلب من آرزوی شمارا میکند ،
من شمارا دوست دارم اگر باور میکنید و بی انصاف نیستید [...] آمد
و از حرفهای او (شاید مراد عزت الدوله باشد) اینطور فهمیدم که شما
بیم دارید که این اوضاع بکجا خواهد انجامید . چه کسی میتواند
یک لحظه حرفی بر ضد شما بزند ، بخدا قسم اگر کسی چه در حضور
من و چه در پیش اشخاص دیگر ، یک کلمه بی احترامی درباره شما بگوید ،
بدر سوخته ام اگر او را جلو توپ نگذارم . بحق خدا نیستی جز این
ندارم که من و شما یکی باشیم و با هم به کارها برسیم بعصر خودم اگر
شما نمکین باشید بخدا نمیتوانم تحمل نمکینی شمارا بکنم . تا وقتی
که شما هستید و من زنده ام شمارا ول نخواهم کرد ، سردار و وزیر جنگ
خواهد شد و تمام کسانی را که شما گماشته اید در مقامات باقی خواهند
بود ، حتی به قدرتشان نیز افزوده خواهد شد ، وزیر نظام (مقصود
برادر امیر کبیر است) به حکومت عراق خواهد رفت و جراح علیخان به
اصفهان و دیگران همچنان باقی خواهند بود ... ۱۰۰۰

از این نامه بدست میآید که نشویش امیر کبیر بیشتر بخاطر این بوده
که نبادا با سقوط کابینه او امور کشور ، آنطور که بدلاخ ملت و کشور است
ادامه نیابد و شاه هم برای تسکین خاطر وی او را دلداری میدهد و ضمناً
معلوم میشود که پادشاه از عکس العمل و مقاومت امیر کبیر سخت در وحشت
بوده که اینگونه تواضع مینماید تا او را فریب دهد و غافلگیر کند و این که
واقعاً امیر را دوست میداشته و به شخصیت او احترام میگذاشت و در روی جبهاتی

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس به نقل امیر کبیر و ایران .

که بر ما مجهول است ، اجباری برای عزل او در کار بوده است .
 جیبی مخالف امیر که مراقب این مکاتبات و رد و بدل پیامها و ملاقاتها بودند ، ترسیدند که امیر کییر باردیگر محبت و اعتماد شاه را جلب کند و بر سر کار آید و دعار از روزگارشان بر آورد و مخصوصاً میرزا آقاخان نوری که دوروز پیش از عزل امیر کییر مخفیانه از کلانان به پایتخت آمده و نامزد جانشینی امیر بود ، با توجه به سوابق سوء خود ، بیش از همه وحشت داشت و لذا فعالیت شدیدی بمنظور دور کردن امیر از مرکز و قطع روابط او با شاه شروع شد .

تقصیر نامه و تعهد نامه :

یکی از اقدامات نفرت بار دشمنان امیر کییر اینست که برای موجه نشان دادن جنایت خود ، نشستند و فکر کردند و از پیش خود تقصیر نامه مفصلی برای امیر تراشیدند و گویا آنرا به امضاء امیر کییر رساندند . متأسفانه متن آن تقصیر نامه بدست نیامده . ولی در مقابل هریک از مواد تقصیرهای خیالی امیر از او تعهد گرفتند که دیگر در صدد تکرار آن تقصیر بر نیاید .
 تعهد نامه ای که از امیر کییر گرفته شده و مشتمل بر حدود سیزده فقره است گویا مربوط به همان تقصیرات ادعائی است ، میتوانیم مضمون تقصیر نامه را با او اتمعدهد . اصل این تعهد نامه که ذیلاً متن آن درج میشود در کتابخانه سلطنتی و رو نوشت آن در استاد وزارت خارجه ایران محفوظ است و اینك متن تعهد نامه :

« هو . این غلام از روز اول خود را ادنا نوکر قبله عالم روحنا فداء میبخشم و هیچ عزتی در دنیا برای خود نمیخانم مگر بداند فضل خدا ، بحکم و مرحمت پادشاه عالم پناه روحنا فداء و ملتزم هستم که از قرا در فرمایش سرکارهایون اطاعت حکم هایون داد و کمال رضا ، انشاء الله تعالی .



این غلام به منصب و لقب امیر نظامی کمال شکر گزاری دارد. معلوم است که این غلام خوب و بد، همه را بقدر آسمانی و بسته بحکم همایون میدانم و از احدی در دل خیالی نکرده و ندارم و به نوکرهای پادشاهی نیز به عداوت رفتاری نخواهم کرد.



اعتماد الدوله و مستوفی الاموال معلوم است: بحکم همایون در همه محاسبات باید مداخله داشته و هر وقت احتیاج بحضور برای حساب میشوند، بنده هم همراه، شرفیاب خاکپای همایون میشود.



این غلام در این دولت ابد مدت، هرگز اختیاری در عزل و نصب نداشته و بعد از این هم استدعای چنین اختیاری نخواهم کرد. آشکار است که این قدرت محض ذات همایون است.



این غلام ابدأ در کار دول خارجه تحریراً و تقریراً مداخله نخواهم کرد و باید جمیع نوشته‌جات و سرکار آنها با وزیر دول خارجه باشد و این غلام را ابدأ رجوعی نیست و همه باید بعرض خاکپای همایون بتوسط او برسد.



هر که را شاهنشاه روحافدا به حکومتی تأمور فرمائید، یا منصب بنوکرهای قدیم یا جدید، یا از دیار موجب مرحمتی فرمائید این غلام را عرضی و جاریتی نخواهد بود.



در اعزازات شهر تهران این بنده را مداخله نیست و بدیهی است باید همه بخاکپای همایون عرض شود و حکم همایون صادر شود و یا بدانشاءالله تعالی مردم عرایض خود را بیواسطه، به خاکپای همایون عرض نمایند.

۱- آقای حسین مکی مینویسد این ستاره‌ها بجای نوشته‌های شامست که فعلاً درست نیست.

این غلام را ابتدا تکلیف گرض، ساجاً ب مردم نبود محالاً
همچنین تکلیف و خواهشی نخواهد بود .

این غلام انشاءاله فحش و نالایق بکسی نخواهد گفت و مردم
را ابتدا از خود معلوم است حکم و قابلیت ندادم بقرسام ، ترس و
واهمه مردم باید ب سیاست پادشاه روحانفناء باشد .

خدا و پیغمبر خدا شاهد است که مستخط مایون را مثل وحشی
منزل دانسته و از آداب نوکری که تمجیل جواب و زیادت را باشد
کوتاهی نخواهم کرد .

معلوم است باید جمیع حکام مطالب و قلم ولایات را با چاپار
به خاکپای مایون عرض نمایند .

بشرط حیات بانجام رساند و معلوم است این غلام حد آنرا
ندادم که تخلف از حکم نسایم . تحریراً فی شهر محرم ۱۲۶۷هـ .

بنظر میرسد که اتهامات امیر کبیر که توسط مفرضان و سخن چنان
ذهن شاه را مبت یغاو بدین کرده ، در حدود همین فقرات فوق بود ماست
ولذا از او تمهید میخواستند که دیگر مرتکب چنین اعمالی نشود .

۱- آقای مکی و دیگران نوشته اند، امیر کبیر از فرط ناراحتی و تحویش خاطر
تاریخ را بکمال اشتباه نوشته .

« اعتمادالدوله نوری کسی نیت که طرفدار
سیاست تجدیدخواهی و اصلاح طلبی باشد، بلکه سعی
دارد تحولاتی رخ ندهد و اوضاع در حال سکون
باقی بماند » .

از نامه سفیر انگلیس به وزیر خارجه انگلیس

صدر اعظم جدید

حوادثی که عقاربند عزل امیر کبیر و در یکی دو روز قبل و بعد آن واقع شده
میرساند که توطئه عزل امیر و آوردن «میرزا آقاخان» و تقویت طرفداران
سیاست انگلیس ، بهم مربوط بوده ، گرچه صورت کارطوری ترتیب یافته
بود که این حوادث بی ارتباط یکدیگر جلوه نماید .

کذل شیل يك روز بعد از عزل امیر کبیر به وزارت امور خارجه انگلیس

نوشته است :

« چنانکه چندماه قبل پیش بینی کردم و حال نیز معرمانه
اطلاع یافته ام ، اعتمادالدوله نوری مدد اعظام خواسته شده » .

اگر توطئه های در کار بوده ، شیل از کجا و چه گونه پیش بینی « وزارت
نوری را کرده ، چندماه قبل از سقوط امیر که مابین موضوع تغییر کابینه مطرح

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس ،

نبوده و محتمل هم نبوده تا پیش‌بینی صدارت شخص دیگری مطرح باشد.
 دوروزیش از برکناری امیر ، میرزا آقاخان که در کلان در حال تبعید بصره میبرد ، محرمانه به پایتخت آمد و مشغول فعالیت شد .
 ناصرالدین‌شاه برای ظاهر سازی دوسه روز خود را در انتخاب جانشین
 امیر مردد و سرگردان نشان داد ، ولی در پس پرده همه چیز آماده بود و
 تصمیم‌ها گرفته شده بود .

اشکانی بزرگه کار این بود که شخص نوری در اثر رابطه با سفارت انگلیس
 و داشتن ورقه تحت‌الحماکی و یا تبعیت انگلستان ، لکه سیاهی بر دامن
 رندگی سیاسی خود داشت و از این جهت مناسب برای مقام صدارت عظمی
 آنهم جانشینی امیر کبیر نبود . برای صورت سازی و ریاکارانه تعهدی از او
 گرفتند که حمایت بریتانیا را از خود سلب کند و به هیچ دولتی غیر از ایران
 بستگی نداشته باشد .

وزیر مختار انگلیس در این خصوص به وزارت خارجه کشور متبوع
 خود نوشته :

« اعتماد الدوله میل داشت ورقه تحت‌الحماکی خود را
 نگهدارد ، ولی شاه جداً اصرار میورزید که او باید از چنین امتیاز
 پر قیمتی صرف‌نظر کند ، پس از دوروز بالاخره میرزا آقاخان برای
 نيل به مقام صدارت ، مجبور به قبول چنین شرطی شد و سندی را امضاء
 کرد که تحت حمایت دولت انگلیس نباشد.»^۱

متن تعهدنامه که در کتابخانه کاخ گلستان در مجموعه نامدها به شماره
 ۲۴۹ موجود است چنین میباشد :

« این چاکر قدیمی بند بر پدر ، خان‌زاد و نمک پرورده این
 آستان مبارک بوده ، محمد حسن خان مرحوم و آقامحمدشاه مرحوم

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس .

و خاقان منوروشاه مرحوم مهرور را خودم و احدام بهارت خدمت کرده ایم به صداقت ، ورعیت و نوکر خانزاد شاهنشاه روحی فدایمستم (امان از دست همین نوکران خانزاد و جا کران ادنی که بخاطر شدت ارتباطشان با مرکز قدرت معمولاً از طرف استعمارگران خریدمیشوند) کسی را یارای تحلف از این حرف و گفتار نیست و اگر خدای بکرده از این فتوی قدیمی جان تبار ، خیانتی دولتی سر بزند مورد مؤاخذه شاهنشاه روحی فدایم باشم ، لکن استدعای این جا کرانست اگر عرض شود ، تحقیق شود (چون مؤاخذه امیر کبیر به تحریکات خود این شخص بی تحقیق انجام شد خودش قید می کند که بی تحقیق مورد مؤاخذه واقع نشود) و بعد از اثبات ، عقوبت خود فی شهر محرم ۱۲۶۸ هـ.

چون نوری در این نوشته ز رنگی بخرج داده و صریح سلب تحت‌الحمایگی انگلستان را از خود نکرده بود ، ناصرالدین شاه آنرا نپسندید و کافی ندانست و دستور داد در حاشیه همین سند ، عبارت ذیل را به خط خودش بنویسد :

«این بنده در گاه زیر حمایت هیچ دولتی بجز در ظل حمایت شاهنشاه ایران خداالله ملکه نیستم و امید الخاف و مرحمت او این آستان مروت نشان داشته و دارم» .

خام شیل در یادداشتهای خود مدعی است که نوری در این باره با شوهرش کلنل شیل مشورت کرده و کلنل شیل با سلب حمایت انگلیس موافق نبوده و حمایت انگلیس را بر مقام سیدارت ترجیح میداده است .

ولی اگر انسان با نقشه کشی ها و توطئه ها و عهد شکنی های استعمارگران که تمام فضائل انسانی را در راه ارضاء حرص و آثر نامحدود خود قربانی کرده اند آشنا باشد، میداند که سفارت انگلیس برای به بندارت رساندن دست نشانده و نوکر خود و نابود کردن اصلاحات ضد استعماری امیر کبیر ، از این گونه تمهیدنامه ها ابدأ دریغ ندارد و اگر بصورت ظاهر چنین حرفی زده اند و سپس

آنها بر سر زبانها انداخته‌اند، صرفاً بمنظور گم کردن رد پای خود و اثبات عدم دخالت خویش در توطئه تغییر کابینه بوده است. و اصولاً انگلستان هیچوقت پای بند عمل به قراردادهای رسمی خود با ایران و سایر کشورهای ضعیف نبوده و از شکستن عهدها و زیر پا گذاشتن پیمان‌ها ابداً پاك نداشته، تاچه رسد به نوشته‌ی يك نوکر بی‌شخصیت و بی‌اختیار.

جالب اینست که در همین مورد هم زمزمه بی‌اعتباری نوشته‌شده‌اند نوری را ساز کرد، زیرا بعد از عزل امیر، پس از چند روز هرج و مرج در کارهای دولتی بروز کرد و مردم بیاد خدمات و اصلاحات امیر افتادند. این احتمال قوت گرفت که شاه تحت فشار افکار عمومی مجبور شود امیر را بار دیگر به کار دعوت کند و در این صورت جان نوری، نوکر صدیق انگلستان که ورقه تحت‌الحمایگی اش بی‌اعتبار شده بود، در خطر افتاد. سفارت انگلیس بدفکر نجات او افتاد و ضمن نامه‌ای از پالمستون وزیر خارجه انگلیس سؤال کرد.

«با توجه به اینکه تحصیل امضاء ترك تحت‌الحمایگی از میرزا آقاخان بزود انجام گرفته، آیا این سند اعتباری دارد؟»^۱

بهر حال بامدارکی که از نظر خوانندگان در بخشهای مختلف این کتاب گذشته، تردیدی نمی‌ماند که نقشه‌ی صدارت نوری، اگر در سفارت انگلیس طرح نشده لاف‌اقل از هم‌کاری انگلستان برخوردار بوده است.

لکه‌ی تنگ تحت‌الحمایگی انگلستان که الحق با اقیانوسی آب قابل تطهیر نیست، با چند سطر تعهدنامه از دامن کیف مردی معلوم الحال پاك شد، روز یکشنبه بیست و دوم محرم ۱۲۶۸^۱ شاه جوان و خام و خائن

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس. ۲- فرهاد میرزا تاریخ اتمام او را با حمله و تعزم آغاه بحساب ایجاد استخراج کرده است. درست همان جمله‌ای که یزید در مورد پیروزی خود بر حسین (ع) خواند.

فرمان صدارت عظمای را بنام میرزا آقاخان نوری که چندسال قبل، از دست محمدرضا شاه دویست ضربه شلاق به جرم جاسوسی خورده بود، صادر کرد و همراه خلعت‌های مرسوم روز، پیش او فرستاد.

بدین ترتیب یک نفر جیره‌خوار استعمار و تحت‌الحمایه سفارت بریتانیا بجای لایق‌ترین نخست‌وزیر ددسراسر تاریخ ایران، یعنی میرزا اتقی‌خان امیرکبیر، کرسی صدارت را اشغال کرد و زمام امور ایران، از کف با کفایت زمامداری فداکار و شایسته، به دست فردی خودخواه و خودباخته و وطن‌فروشی افتاد. درست همان قضای که استعمارگران میخواستند. سرهنگ شیل در یکی از گزارشات خود به وزارت خارجه انگلیس، صلاحیت صدراعظم جدید را چنین تشریح کرده است:

«اعتقاد الدوله نوری کسی نیست که طرفدار سیاست تجدخواهی و اصلاح‌طلبی باشد بلکه سعی دارد تحولاتی رخ دهد و اوضاع در حال سکون باقی بماند.»^۱

تبعید امیر:

مخالفان امیر که کابینه جدید را تشکیل داده بودند، خوب میدانستند که برنامه کلر آنها خیلی زود اعتبار و شخصیت امیر را بالا میبرد و ادامه کار را مشکل مینماید و اگر امیر کبیر در مرکز و در دسترس باشد، خواهی نخواهی بهر کار بر می‌گردد. سرهنگ شیل سفیر انگلیس در یکی از گزارشات خود بعد از سقوط امیر به وزارت خارجه انگلیس نوشته:

«... در ظرف همین چنددوزه که از عزل امیر ظاهر میگردد، بی‌ظنی و هرج و مرج دستگاه‌های حکومت را گرفته، صدراعظم جدید، صاحب قدرتی در دستگاه نیست و همین اوضاع و احوال سبب شده که مردم علناً صحبت از برگشت میرزا اتقی‌خان به مقام سابقش بنمایند.»^۲

۲۹۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس.

ودر نامه دیگری چنین گزارش میدهد :

«صدراعظم تازه با مشکلات زیادی مواجه است، یکی اینکه
امیر کبیر با قدرت کافی همچنان فرماندهی کل قشون را داراست.»^۱

مخالفتان امیر کبیر ، این مشکلات را از اول پیش‌بینی کرده بودند
ولذا بقول محمود محمود در کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس و بنا به
نوشته کتاب صدرا لتواریخ یکی از شرایط اصولی آنها در مقابل شرایط
ناصرالدین‌شاه ، این بود که امیر کبیر را از میان بردارد و نابود کند .

پس از برکناری امیر و اشغال مقام صدارت، بجای تلاش و کوشش برای
رفاه مردم و خدمت به کشور ، همه نیروهای دولت جدید برای نابود کردن
امیر کبیر تجهیز شده بود ، تا خطر احتمالی از سر راه برداشته شود و برای
رسیدن به این هدف شوم و خائثانه کارهای زیر را انجام دادند :

الف : دستوری به امضاء شاه رساندند که امیر کبیر وظیفه میداد در
جلسه‌یست دولت منتهی در کرسی امارت نظام شرکت کند و البته میدادستند
که امیر کبیر ابدأ حاضر نیست در جلسه‌ای که ریاست آن با میرزا آقاخان
نوری است شرکت کند و همان‌طور که انتظار داشتند امیر از حضور در جلسه
استنکاف کرد و از این راه بهانه‌ای بسمت مخالفین افتاد که امیر زیر بار فرمان
بت بزرگ نمی‌رود .

ب : محمد حسن خان برادر امیر کبیر را که سمت « وزارت نظام »
داشت ، با تهدید و ارعاب و هوجمی گری و تبلیغات دروغ وادار کردند که
بخانه سفیر انگلیس پناهنده شود تا در نتیجه، هم‌شاه را به غضب آورند و هم
خاندان امیر کبیر را که در نظر مردم به عنوان عناصر ضد خارجی و مخالف
استعمارگران جلوه داشت آلوده کنند .

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس .

این پیش‌آمدها میرکبیر را سخت متأثر کرد و بلادرنگ در این خصوص نامه‌ای به‌شاه نوشت و ضمن امر از تأثر و تنفر از این عمل زشت برادرش، هم خودش را پیش‌شاه تبرئه کرد و هم تلویح روشن و پراقتخار خود را از این لکه ننگ نجات داد. قسمتی از نامه او چنین است :

...چه آید به‌موی توانش کشید. چه برگشتن نجیرها بگلند
 باری معلوم است مقدار آسمانی در تمامی این غلام است، زیرا
 از منجنیق فلک سنگ می‌فتند می‌بارد. حالا در این کلبه خراب نشسته بودم.
 دیدم خبر آوردند که وزیر نظام را شدت ویل گولی مردم چنین واداشت
 کرده، زحمت کشیده، یخانه چناب وزیر سخنان انگلیس گفته، دو نفر
 آدم معتبر خود : آتلاش و عبدالحمید را فرستادم، به‌ر زبان که
 بشود آید بر این مرد خوانده شد.... بلکه تا صبح هر طور دست او را
 بیرون آوردم ... اولاً از خدا مرگ می‌خواهم که این روزهای سیاه
 را ندینم ...^۱

بالاخره او را از خانه سفیر بیرون آوردند. امیر نفس راحتی کشید و فوراً مراتب را به‌شاه نوشت و نقشه دشمنانش را بی‌اثر کرد.

ج : ترتیبی دادند که سفارتخانه روس در قضیه دخالت نماید و با
 تظاهر به طرفداری از امیر، شاه را عصبانی و ملت را نسبت به‌امیر کبیر
 بدبین کند. ناگهان در شهر پیچید که بدستور سفارت روسیه، قزاقان روسی
 اطراف خانه امیر را گرفته‌اند و سفیر روس برای حفظ جان امیر کبیر او را
 در پناه خود گرفته است.

این خبر شاه جوان و مغرور را سخت عصبانی کرد و مخصوصاً وقتی که
 بدخواهان امیر، چنین وضعی را مخالف شأن خانوادہ شاه که خواهرش
 در خانه‌امیر بود، معرفی کردند، مثل پیرتیر خورده‌ای از کوره بدررفت
 و به سفیر روس اعتراض کرد که چرا برخلاف خواسته شاه و رضایت او،

۱- مراملات امیر به‌شاه. کتابخانه مجلس.

سربازان روسی را اطراف خانهای که خواهر و مادر شاه در آن مسکن دارند فرستاده است ، و سفارت روس هم دست از حمایت امیر برداشت .

گرچه آقای عباس آشتیانی معتقد است که این قضیه ضعیف نیست و سربازان روسی مأمور محافظت سفارت روس که در ارگ و درجوار خانه امیر قرار داشته، بوده‌اند. مخالفان امیر به دروغ اشاعه دادند که آن سربازها مأمور حفظ جان امیرند و همین دروغ را با آبوتاب توسط افراد بی طرف به شاه رساندند .

ولی از مذاکرات میرزا محمدحسین خان صدر سفیر ایران که از طرف امیر کبیر به روسیه رفته بود با «سینادین» کارمند وزارت خارجه روس ، برمیآید که این حمایت از طرف سفارت روس شده و حتی از آن مذاکرات استفاده میشود که سفیر انگلیس هم قبلاً از جریان اطلاع داشته‌است. نکته‌ی جالب دیگری که از متن مذاکرات بدست می‌آید اینست که يك شخص مجهول الهویه‌ای که سینادین نام او را میدانسته و نخواست نام او را به صدر بگوید، به عنوان فرستاده مخصوص عزت‌الدوله زوج امیر کبیر، پیش سفیر روس رفته و تقاضای کمک و حمایت کرده است.^۱

از کجا که چنین فردی را دشمنان امیر فرستاده باشند تا آن صحنه را درست کنند ، زیرا خیلی بعید به نظر میرسد که عزت‌الدوله بدون اطلاع و مشورت امیر چنین اقدامی کرده باشد .

د : در همین روزها کلنل شیل ، سفیر انگلیس به شاه مراجعه کرده و با اصرار و فشار حفظ جان امیر را از او خواسته است و طبق نامه‌ای که پس از قتل امیر کبیر به عنوان اعتراض به مقامات مربوطه ایران نوشته شده، شیل

۱- صورت مذاکرات رسمی پترزبورگ که بخط خود صدر نوشته شده

(خطی) .

تعهد و تضمین بخطر خود شاه در این باره از وی گرفته است .

چنین اقدامی هم میتواند نقشه‌ای برای تسریع شاه در قتل امیر باشد و هم میتواند تلاشی برای متنون نمودن و خریدن امیر کبیر که امکان داشت در صورت تسلیم شدن در مقابل استعمارگران ، به کار بر گردد، باشد .

ه : شاه را وادار میکردند فرمانهایی که میدادندستند امیر زیر بار آن نمیرود صادر نماید تا با استنکاف امیر غضب شاه شدت یابد .

گرفتن تمام مناصب امیر :

تلاشها و پشت هم اندازی‌های دشمنان امیر کلر خود را کرد و بجای اینکه شاه از کرده زشت خود پشیمان شود و دست از خیانت نسبت به مردم بردارد، يك گام دیگر ، تحت تأثیر توطئه‌های خائنین در راه خیانت به ملك و ملت پیش رفت . قبحی که امیر و جبهه‌ی او را از اعاده وضع سابق مأیوس کرد .

شاه در روز بیست و پنجم محرم یعنی شش روز پس از عزل امیر ، تمام اختیارات او را گرفت و وی را از تمام مناصب عزل نمود . روزنامه وقایع اتفاقیه، در روز بیست و ششم محرم شرح زیر را منتشر کرد :

« ... سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی به اقتضای رای جهان آرای ملوکانه، سلاح و صرفه ملك و دولت و خیر و ثواب امور سلطنت را در این معنی ملاحظه فرمودند که میرزا تقی خان را از پیش‌کاری دربارهایون و مداخله در امور داخله و خارجیه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیر ذلک و کل اشغال و مناصبی که به او محول بود بکلی خلع و معزول فرمایند »^۱.

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۲۴ پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۲۶۸ . راستی که رژیم غلط و خطرناکی است آن رژیم که اجازه میدهد يك جوان خام و يك طفل نادان بایك فرمان سنده ذلت کشور و ملتی را امضاء کند .

برای دشمنان امیر و نوکران استعمار این هم کافی بود . آنها میخواستند که اصولاً امیر را از صحنه وجود بردارند تا با خیال راحت نقشه‌های شوم خود را پیاده کنند .

برای نابود کردن امیر صلاح چنان دیدند که ابتداءً او را از تهران دور کنند و رابطه او را با شاه بکلی قطع نمایند و آنگاه کلاً تنها به‌غرضی روند و فرمان قتل او را بگیرند، زیرا باز هم این احتمال در کار بود که امیر با ملاقات یا نامه یا یک مخصوص، شاه را بر سر عقل آورد .

شاه را وادار کردند که حکومت کاشان یا فارس و یا اصفهان را به‌امیر پیشنهاد کرد، امیر هم که کف دست آنها را خوانده بود همه چیز را با دیده تیز بین خود میدید، طبعاً از پذیرفتن آن پیشنهاد خودداری کرد در خانه خود در حال سکون و سکوت و تسلیم بسر میبرد .

نقش استعمارگران :

دکتر فریدون آدمیت معتقد است که نقشه‌ی طرد امیر از تهران توسط سفارت انگلستان طرح شده‌م با کمک و مساعدی آن سفارت به مرحله عمل در آمده است .

در مذاکرات رسمی پترزبورگ این جمله موجود است که سینا این حکومت وزارت خارجه روسیه به‌صدد گفته است :

«شیل صاحب (سفیر انگلیس) از توطئه خبر داشت و اصرار هم در رفتن میرزا تقی خان او میکرد» .

گرت وامن منشی سفارت انگلیس هم در کتاب خود نوشته :

«ولی در اثر نفوذ وزیر مختار انگلیس، سرانجام تصمیم

اتخاذ شد که او را به حکومت کاشان منصوب کنند»^۱.

۱- تاریخ ایران در دوره قاجاریه نوشته‌اتسن ترجمه وحیدمازندرانی

این اسناد بوضوح اثبات میکند که سفارت انگلیس در توطئه‌های مربوط به امیر کبیر رسماً دخالت داشته و نظر عیداده و نظریه او بالاخره بمرحله عمل هم درمیآمده است .

وجالب این است که استعمارگران در همان حال که دل رهبری و راهنمایی باند مخالف امیر را داشته‌اند و همه چیز زیر نظر آنها و بمیل آنها صورت می‌گرفته، از طرف دیگر برای خریدن امیر و یا بمنظور آلوده کردن وی، با او در تماس بودند .

خاتم شیل در یادداشت‌های خود نوشته که : «سفر انگلیس به امیر پیغامداد حاضر است او را در یکی از نقاط بیلاقی تهران تحت حمایت بگیرد ولی امیر زیر بار نرفت .

ناصرالتواریخ هم نوشته : «مترجم اول سفارت روس با امیر ملاقات کرد و به او پیشنهاد نمود در یکی از اماکن مقدس ، با جای دیگر بست بنشیند تا شاه از خشم پائین آید، امیر این پیشنهاد را نپذیرفت .



امیر بمیل خود زیر بار بیرون رفتن از تهران نرفت ولی شاه تصمیم خود را گرفته بود و امیر خواهی نخواهی بایستی از تهران بیرون رود و لذا دستور تبعید او را به قین‌کاشان امضاء کرد و برای اجراء بدست «جلیل خان جلیلوند» داد .

و در نامه جنابانهای خطاب بمأموران اجرای حکم تبعید، دستور العمل رفتار با امیر و خانواده او و طرز کنترل و مراقبت او را مشروحاً نوشت و بجلیلوند سپرد .

روز پنجشنبه بیست و ششم محرم، امیر و تمام اعضاء خانواده او را ، منجمله عزت الدوله و دو دختر امیر از او و پسر امیر از همسر سابق و مادر

امیر تحت الحفظ بطرف کاشان حرکت دادند. بیرون دروازه تهران سفیر انگلیس و خاتمش، ظاهراً بطور تصادف و واقعاً از روی نقشه و حساب قبلی با قافله‌ی تبعیدی برخورد می‌کنند^۱ و بمنظور خریدن و جلب امیر و یا بمنظور دیگری، سفیر انگلیس مدتی با امیر مذاکره کرده و نتیجه‌ای هم بدست نمی‌آورد. خانم شیل در یادداشت‌هایش در این باره نوشته :

«چند روز بعد از عزل امیر، در بیرون شهر تهران، من تصادفاً در چند ذری قافله‌ای واقع شدم که روانه اسفهان بودند، امیر و شاهزاده خانم عزت‌الملک هر دو را در تخت‌دوانی دیدم که قراولان دور او را گرفته بودند، گویی تاپوتی بپیرستان می‌بردند، چنان از این منظره حزن‌آور در اندیشه افتادم که آرزو می‌کردم تخت‌دوان بسته را بازکنم و امیر ینوا را بازوجه جوان بیچاره و دوطرف خردسالان را باخود بردارم و بمسافرتخانه ببرم.»

آقای عباس اقبال آشتیانی درباره وضع حرکت امیر به کاشان نوشته: «حرکت امیر بعین اگرچه ظاهراً با اهت و جلال صورت میگرفت اما سراپا متضمن خفت و خواری بود و سربازان دستور داشتند از امیر منطفک نباشند. از می‌احترامی و درشت‌گویی خودداری نمی‌کردند»^۲.

روز هشتم ماه سفر ۱۲۶۸، امیر و همراهان وارد تبعیدگاه خود «باغ‌فین»^۳ میشود و تا آخر عمر در آنجا تحت نظر و مراقبت شدید مأموران،

۱- آدم صاف و ساده‌ای مثل خود انگلیسها لازم است تا پاور کنند، سفیر انگلیس بدون تشعقیلی و موافقت شاه توانسته با امیر تبعیدی ملاقات کند.

۱- Lady Sheil P - 251.

۲- میرزاتقی‌خان امیر کبیر صفحه ۳۲۷.

۳- باغ‌فین کاشان، در دوران محول‌محسور بوده و در زمان سفویه، تجدید بنا شده و چندتن از پادشاهان سفویه وقایع در آن، اضافاتی بوجود آورده‌اند و یکی از باغهای باسفا و جالب ایران بشمار میرود.

تقریباً زندانی بود .

بطوریکه در آینده خواهید خواند ، پس از چهل روز ضلالت و تلاش دشمنان امیر و ملت ایران پشمر رسید و دیگر کسی بنام «امیر گبیرو» این قهرمان مبارزه با استعمار و فساد ، پرپشت گره خاک وجود نداشت .

قتل امیر کبیر

قبلاً نوشتیم که دشمنان امیر میدانستند تا او زنده است، خطر بزرگی
منافع پست و پلید آنان را تهدید میکند و به همین جهت از اول، مقدمات
تابودی او را فراهم کردند .

تا اینجا دو گام بزرگ بسوی هدف اصلی خود برداشته و در
مرحله‌ی اساسی را که «عزل» و «تبعید» امیر بود پشت سر گذاشته بودند.
حالا دیگر نوبت مرحله‌ی سوم که اصل هدف دشمنان داخلی و خارجی را
تشکیل میداد، رسیده بود .

یکسلسله اقدامات از جلوتر برای گرفتن امنای قتل امیر از شاه
شده و یلغریشته فعالیت‌های دیگر هم بعد از تبعید امیر انجام شد، تمام این
فعالیت‌ها گرچه ریشه‌ی خارجی و ارتباط با استعمارگران دارد، ولی قسمتی
از آنها را مستقیماً خود آنها انجام داده و قسمتی را توسط نوکران و
عمال ایرانی خود بر مرحله‌ی عمل درآورده‌اند . ما در اینجا فقط اشاره
به فهرست اقدامات دشمنان امیر برای تهیه‌ی مقدمات صدور حکم قتل او
می‌کنیم :

۱- امیر را دشمن شخص شاه و مخالف سلطنت او، بشاه معرفی کرده

بودند و شاه را قانع ساخته بودند که امیر می‌خواهد او را خلع کند و بجای او برادرش عباس میرزا را به تخت بنشاند و سرانجام خودش زمام کشور را در دست گیرد و پیداست که جزای چنین کسی از نظر شاه جز اعدام چیز دیگری نمی‌توانست باشد .

۲- میرزا آقاخان نوری یکی از شرایط قبول پست صدارت را اعدام امیر کبیر قرار داده بود. این مطلب را کتابهای «خاطرات و خطرات» و «صدرا تواریخ» و «روابط سیاسی ایران و انگلیس» و «تاریخ قاجاریه»... نوشته‌اند .

۳- شرایطی بوجود می‌آوردند که شاه عملاً بپسند امیر کبیر از فرمان او سرپیچی می‌کند. و حتی برای خنثی کردن نظریه شاه به سفارتخانه‌های خارجی متوسل می‌شود .

۴- از نوشته‌های خارجی بر می‌آید که برای افشای امیر پولهای زیادی خرج می‌شده و ایادی مرموزی دست‌اندرکار بوده‌است، این دکتر پلاک ، طبیب مخصوص شاه است که در کتاب خود صفحه ۲۶۷ نوشته : «پولهایی که می‌خواستند برای خریدن او برشود بدهند و قبول نمی‌کرد به صرف مخارج کشتن او رسید» .

۵- چند روز پیش از قتل امیر ، ناگهان منتشر شد که سفير روسيه سيئهٔ يك مخصوص و سربع سياسي از امپراطور روس خواسته است که امیر کبیر را بطور رسمی در پناه خود بگیرد و بهمین زودی جواب مساعد خواهد رسید و جان امیر از خطر محفوظ خواهد ماند، و اتسن انگلیسی پس از نقل این مطلب می‌نویسد :

«دشمنان امیر در انتشار لاف عجولانهٔ سفير روس وعرض کردن آن به‌شاه، هیچگونه تأخیری روا نداشتند و اعلیحضرت برای اجتناب از جوابی که ناگزیر دربارهٔ تأمین جان امیر کبیر بایستی

بعثاً به نمایندگی روس بدهد، تاریخ ورود پیک سیاسی روس را پیش‌بینی کرد و فوراً دستور قتل امیر را قبل از رسیدن آن روز صادر کرده^۱.

گرچه واسن می‌خواهد با بزرگه نشان دادن این جزء علت، روسیه را عامل عمده قتل امیر معرفی کند و از این جریان استفاده سیاسی علیه رقیب استعماری انگلستان نماید. ولی قدر مسلم اینست که این خبر در اتخاذ تصمیم شاه برای امضاء حکم قتل امیر بی‌تأثیر بوده و می‌توان حدس زد که سفارت روس و انگلیس در راه اعدام امیر کبیر اشتراک مسمی داشتند و نقشه می‌کشیدند و زمینه مساعد سیاسی بوجود می‌آوردند و به‌دست نوکران خود می‌دادند.

همانطور که در مورد تهیه مقدمات تبعید امیر زمینه‌های مثل همین زمینه، با حمایت سفیر روس از امیر کبیر ساختند و از آن بهره‌گرفتند^۲. ع- از نامه‌ای که پنج‌روز بعد از قتل امیر کبیر، سفیر انگلستان، به محمدعلی‌خان وزیر خارجه ایران نوشته، برمی‌آید که سفارت انگلیس بعد از عزل و تبعید امیر، بصورت ظاهر حمایت او بر خاسته و از دولت بطور غیر رسمی تعهد گرفته که بجان امیر خطری وارد نی‌آورد و تعهد را با امضاء شاه هم رساند و از این جهت ذهن‌شمارا نسبت به امیر کبیر مشوب و ناراحت

۱- تاریخ ایران در دوره قاجاریه صفحه ۳۷۴

۲- هیچ‌گونه مطالب سطحی و تظاهرهای مکارانه سفارت روس بحمايت امیر کبیر به اضافه بهره‌گیری‌های عمال انگلیس از آن، سبب شده که بعضی از کوتاه‌نظران خیال کنند امیر کبیر تمایل به سیاست روس داشته‌است، ولی خوانندگان در بخش‌های مختلفه این کتاب دیده‌اند که برای امیر کبیر در راه حفظ منافع کشور و ملت، سیاست استعمارگران شرق و غرب تفاوتی نداشته، ما خوانندگان گرامی را بطلالۀ سفرنامه صدره که در آن مذاکرات رسمی پل‌زبورگ را آورده دعوت میکنیم تا ببینند، روسها چه دل پر خون و ملو از کینه و بغض نسبت به امیر کبیر داشته‌اند.

کرد و دخالت سفارت روس هم آچنان را آچنان تر کرد و در دربار شاه حالت روحی، بغض شدید نسبت به امیر و میل به ایداء و افنای او را کمالاً ایجاد کرد. وقتی که این حالت را در شاه مشاهده می‌کند، به بهانه دخالت سفیر روس، يك مرتبه خود را عقب می‌کشد و سفارت را نسبت به حوادث مربوط به امیر گیر بی تفاوت نشان می‌دهد. و در همین حال نوکران سفارت انگلیس از این موقعیت استفاده می‌کنند و این فرصت را بنظر شاه غنیمت معرفی می‌نمایند و از او می‌خواهند با سرعت از این فرصت استفاده کند، قسمتی از آن نامه مورد بحث چنین است :

جنابا! وقتی که امیر نظام سابق از وزارت این مملکت معزول شد، به تکلیف مخصوص و شخصاً، اولیای دولت ایران، دوستدار را بر این داشت که دخالت در اصلاح امورات او نماید و در آن بین از اموراتی که اتفاق افتاد، دوستدار را لایق کرد که توسط خود را کنار بکشد.

(نقل از امیر کبیر و ایران جلد سوم صفحه ۷۰۸)



خلاصه با پشت هم اندازی‌ها و نقشه کشی‌ها چنان در شاه تأثیر کردند که غلب شاهر که بقول خودش: «مالا مال از محبت امیر بود» ملو از غیض و غضب نسبت به وی نمودند. بعدی که در همان مدت تبعیدی امیر گیر چندین مرتبه تصمیم قتل وی را گرفت و در اثر عوامل نامعلومی که شاید یاد خدمت امیر بوده، منصرف گردید.

در همین دوران، دو مرتبه شاه به اعتماد الدوله اظهار داشته است :
«تنها موجبات خورسندی خاطر ما را قتل میرزا تقی خان قزوینی می‌سازد»^۱.

اغلب مورخین نوشته‌اند که: یکی از موانع بزرگ افنای امیر گیر

۱- زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۳۸۶

وجود عزت الدوله، همسر باوفا و پر صفای امیر بود، زیرا این زن از هر نوع آسیب رساندن به وجود امیر با تمام نیروی خود دفاع میکرد. دشمنان امیر بمنظور جدا کردن این زن از امیر ماسعی فراوانی بخرج دادند و از راههای مختلف وارد شدند، ولی هر بار تیرشان به سنگ خورده و بالاخره در اولین فرصتی که توانستند برای مدت کوتاهی این زن را از امیر جدا کنند، آن جنایت غیر قابل جبران را مرتکب شدند.

وقتی حکم تبعید امیر را به اعضای شاه رسانیدند به عزت الدوله هم از طرف شاه ابلاغ شد که در تهران بماند و همراه امیر نرود ولی اوله تنها این فرمان را نپذیرفت، بلکه حاضر نشد در موقع حرکت امیر را در کالسکه‌ی جداگانه‌ای بنشانند و با اصرار و پافشاری او، امیر واد و بیچه‌هایش با یک کالسکه حرکت کردند.

مورخان داخلی و خارجی نوشته‌اند که در تمام مدت اقامت امیر در فین، شاهزاده خانم عزت الدوله ابداً از امیر جدا نشد و آبی نگذاشت امیر تنها بماند، حتی قبل از آنکه امیر از غذائی بخورد، خودش قبلا می‌خورد و امتحان میکرد که نابا دشمنان امیر او را مسموم کنند.

امیر هر جا که میخواست برود عزت الدوله با وی میرفت، در موقع خواب، در موقع غذا، در موقع حرکت، همه‌جا و همیشه سایه‌وار همراه امیر بود و هیچ دسیسه‌ای برای جدا کردن او از شوهرش کلرگر نمیشد، فقط چند ساعت از امیر جدا شد و اجازه داد که امیر تنهائی بحمام برود؛ همان چند ساعت که حکم قتل امیر اجرا گردید.

واتسن انگلیسی می‌نویسد:

«یگانه خواهر شاه زوجة میرزا تقی‌خان، علاقه بسیاری به شوهر خود داشت و احدی جرأت نمیکرد او را از کنار شوهر دلبد خود جدا کند، هیچ شاهزاده‌ای که در دربارهای مسیحی اروپائی پاد آمده

باشد و یسائر عالیترین نمونه فضیلت زندگانی زناشویی که تاریخ
یغری ثبت کرده است ، مأنوس باشد ، نمی تواند بیشتر از آنچه
خواهر شاه نسبت به همسر تیره بهشت خود ابراز داشته فداکاری
کند ، ۱ .

فرمان قتل

«چاکران آستان ملایک پاسبان ، فدوی خاص
دولت ابجدت حاج علیخان، پیشست خاصه، قراشباشی
دربار سپهر اقتدار؛ مأمور است که بعضی کاشان رفته
میرزا قتیخان قراخانی را راحت نماید و در انجام
این مأموریت، بین الاقران منفر و بهرام خسروانی
مستظهر بوده باشد» .

متن فرمان قتل امیر کبیر

اینست ثمره شوم آلهمه تلاشها و شیطنتها و این است نتیجه نکبت
بار آن پشت هم اندازیها و دوزکلیکها، ثمره تلخی که برای قرن‌ها و شاید
تا ابد، کلم ملت ایران را تلخ خواهد داشت و نتیجهی فلات زائی که
جلوترقی و تکامل و استقلال و سیادت و سعادت ملت و کشور ایران را سد کرد
و داغ اسارت و غف افتادگی و توسری خوری و استعمارزدگی را بر پیشانی
مردم ایران و بلکه قاره آسیا زد و بهترین فرزند ایران و مقتدرترین قهرمان
پیکر با استعمار و استثمار را از مردم سیمینخت و تیره روز ایران و بلکه
آسیا گرفت .

میگویند دستور قتل امیر را توسط یکی از زنان زیبا و مورد علاقه شاه در حالیکه شاه را در دریای شبهت غرق کرده بود از او گرفتند . آن زن از خدا بی خبر که شامعیاش و شیوتران را هست و مخمور کرده و سراسر وجود او را در تصرف خود درآورده بود، از او خواست که این سند بدبختی و سیه روزی ملت ایران را امضاء کند ، شامهم فوراً آنرا امضاء کرد و بدست اوداد و اوهم بلاد رنگه آنرا نزد دشمنان امیر فرستاد و خود طبق مأموریتی که داشت باز به عشوه گری پرداخت تا چند ساعت دیگر نگذارد شاه به حال عادی برگردد .

شاه وقتی که به حال عادی برگشت ، یاد امضای فرمان اعدام امیر ، سرایای وجودش را لرزاند و از سوگلی حرم خواست که آن فرمان را به او برگرداند، ولی جواب این بود که فرمان همایونی همان نیمه شب بمأمور اجراء داده شده و در همان دل شب چا پاری به طرف کاشان حرکت کرده است . و نقل میکنند و قتی که «علیخان حاجب الدوله» برای اجرای حکم اعدام امیر، میخواست از تهران حرکت کند، مأموری از جانب شاه رسید و به او گفت: شاه می خواهد قبل از عزیمت تو را ببیند. مخالفان امیر که دیده بودند شاه چند مرتبه پس از امضاء حکم قتل امیر منصرف شده ، صلاح ندانستند که مأمور توقف کند و لذا قاصد شاه را خریدند و گفتند که به عرض همایون برساند که چند ساعت قبل، مأمور رفته است .

گرچه این اظهارات سند تاریخی محکمی ندارد ولی از جوانی و بی تجربگی شاه و مخصوصاً با توجه به دولی و سرگردانی او در مورد امیر کبیر هیچ بعید بنظر نمیرسد .

خلاصه این حکم ، امضاء شده تسلیم علیخان شد و او به همراهی

چهار نفر دیگر با سریع ترین وسائل ممکن بسوی کلان حرکت کرد .

هویت جلاد :

بد نیست خوانندگان گرامی بدانند که این علیخان حاجب الدوله در زمان محمد شاه به اتهام دزدی و خیانت به دستور شاه تنبیه شد و دستش را از مناصب دولتی کوتاه کردند و از تهران اخراجش نمودند، امیر کبیر او را به تهران آورد و خسارات او را جبران نمود و همین شغل فراشباشی گری را هم مدیون امیر کبیر بود. و اتین انگلیسی در مورد قبول مأموریت قتل امیر از طرف این جلاد نوشته :

«اما مردی داوطلب شد که بدون آنکه زن امیر نسبت به حادثه ظنین شود ، امیر را به قتل رساند، وی شخصی بنام علیخان حاجب الدوله بود که ماجر احوالی زیرك و بی مایه بشمار میرفت و امیر او را به خدمت شاه آورده و فراشباشی هایون شده بود که مقامی نسبتاً مهم است . او برای اینکه به سرور جدید خود خوش خدمتی کرده باشد، داوطلب شد که جلاد ولینست خود بشود. هنگامی که این شخص به کلان آمد، پاسبانان و زیرسایق خوشحال شدند، چون میدانستند زندگانی این مرد مرهون مراحم امیر است و لابد خبری خوش در میان است که این مرد آمده»^۱.

لا بد انتخاب علیخان مراغهای برای این جلادی تصادفی نبوده و بلکه مخصوصاً او را انتخاب کرده اند که امیر و همسر او از آنجا که او را معنوی و مرهون محبتهای خود میدانستند ، به حرفش اعتماد میکردند و جدا کردن امیر از عزت الدوله توسط این مرد امکان بیشتری داشت .

از طرف دیگر، از چند روز پیش در کلان مقدماتی برای جدا کردن عزت الدوله از امیر فراهم شده بود، به این ترتیب که بطور مستقیم و غیر مستقیم در میان ساکنان باغ قین شایع کردند که ناصرالدین شاه از تبعید امیر

۱- تاریخ ایران در دوره قاجاریه .

پشیمان شده و او را مورد عفو قرار داده و بهین زودی خلعت عفو از مرکز می‌رسد و امیر با احترام و عزت به تهران باز می‌گردد. خانم شیل در یادداشت‌هایش نوشته :

وقبل از اجرای حکم اعدام امیر، یکی از خانم‌های حرم را پیش عزت‌الدوله فرستاده بودند که به او بگوید از گریه و زاری دست بردارد، زیرا شاه بر سر مرحمت آمده و امیر بزودی بطهران یا کرمانه می‌رود و کم‌کم این شایعه قوت گرفت، و امیر گفتند خلعت شاهانه در راه است و همین یکی دو ساعت خواهد رسید و خود را برای پوشیدن خلعت تمیز کند.

جریان قتل امیر :

علیخان فراشاهی و همراهان، روز جمعه ۱۷ یا ۱۸ ریح‌الاول بطور ناشناس و با صورت‌های بسته وارد قین شدند و بدون يك دقیقه فوت وقت بدبال کلونایت بار خود رفتند.

دربار تنگین قاجار نمی‌خواست حقیقت جریان قتل امیر کبیر فاش گردد و مورخان جیره‌خوار وی شخصیت آن دوره هم به متابعت از خواسته حکومت وقت از نوشتن حقیقت مطلب و واقعت جریان خودداری کردند و وظیفه‌ی مقدس حفظ واقعت و تحویل آن به نسل بعد را ابداً در نظر نگرفتند و حق‌پوشی و حق‌کشی را بجائی رسانیدند که اصلاً منکر قتل امیر شدند و نوشتند بمرگ طبیعی از دنیا رفته است و روی این جهات متن جریان قتل و صورت عمل بطور مرتب و منظم و صحیح در اختیار ما نیست. مثلاً روزنامه وقایع اتفاقیه، در شماره ۵۰ چند هفته بعد از قتل امیر چنین نوشت :

«کسانیکه با سیرزاتقی‌خان حساب و معامله داشتند، بجهت تفریح حساب به اجازه و نوشته مرخصی اولیاء دولت علیه، روانه قین شده بودند تا گفته نمایند که برای اینده امیر کبیر بکسانیکه مدعی طلب از امیر بودند اجازه داده می‌شد که ملاقات امیر بروند و مطالبه

طلب نمایند، از قراری که آن آدها مذکور داشتند، خود میرزا تقی خان بعلت خویش نوشته بود این روزها بشدت ناخوش است. غلامی از غلامان عالیجاه جلیل خان یوزباشی که شب یکشنبه نوزدهم این ماه از قزوین وارد دارالخلافه شده مذکور داشت که احوال خوشی ندارد، سورت و پایش تا زانو ورم کرده است.

محمد تقی سپهر، لسان السالك این مورخ درباری هم در کتاب ناسخ التواریخ جریان مرگ امیر را چنین نوشته:

«پس از مدت يك اربعین که میرزا تقی خان، مدفون فیروز گداشت از اقتحام حزن و ملال، مزاجش از اعتدال بگشت، سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فرازشکم دمعین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول در گذشت».

این مورخ خود باخته، حتی تاریخ فوت را هم اشتباه نوشته، زیرا دوشنبه را هیجدهم قید کرده، در صورتیکه روزنامه وقایع اتفاقیه بطوریکه در چند سطر فوق دیدید یکشنبه را نوزدهم نوشته و روی آن حساب جمعه هفدهم بوده است.

رخاقلیخان هدایت، مورخ دیگر درباری و مؤلف مجلدات هشتم و نهم و دهم روضه الصفا، جریان درگذشت امیر کبیر را این چنین مینویسد:

«در فین کاشان که به نزاهت معروف، ماهی دو موقوف همی زیست بواسطه تلف نفوس تقلب ندیم، در شب شنبه هیجدهم ربیع الاول جهان فانی را بدرود کرد.

هر که اواز نظر مرخص شاه افتد هر کجا پای نهی دیگر در چاه افتد».

رسمی ترین مقام کشور، یعنی میرزا آقاخان نوری، نخست وزیر و جانشین امیر که خود از مسئولین خون امیر کبیر بود، در ضمن نامه ای به میرزا حسین خان صدر، نماینده ایران در روسیه، جریان و علت مرگ امیر را چنین گزارش داده:

«بیچاره میرزا تقی خان امیر نظام سابق ، در فتن کاشان
به ناخوشی سینه پهلر و قات کرد و مرحوم شد، خدا بیامرزد. تف بر
دنیا و این صرغای او»^۱.

در میان مورخان ایران در دوره قاجار، فقط میرزا جعفر حقایق
تنگار در کتاب حقایق الاخبار با اشاره و در کمال اختصار ، تقریباً حقیقت
جریان را نوشته ، و در مسوده های کتاب *صد التواریخ* که به دستور
اعتماد السلطنه سرهمین علیخان قاتل جنایت کار امیرکبیر، توسط آقای
غلامحسین ادیب تألیف شده ، شرح مبسوطی راجع به کیفیت قتل امیر
موجود است، متنی وقتی که آن مسوده بنظر اعتماد السلطنه رسیده روی
آن مطالب خط کشیده، ولی اصل نسخه ی خطی کتاب موجود است و مطالب
آن با مقداری حق کشی و تعریف یجا از علیخان که طبعاً مؤلف بخاطر
پرش نوشته، تقریباً با واقع وفق می دهد و به بسیاری از حقایق و اسرار مگو
اعتراف شده است، آقای فریدون آدمیت عین عبارات مسوده کتاب را در
جلد سوم «امیرکبیر و ایران» صفحه ۷۰۱ آورده است.

بهر حال با همه این خیانت ها و پرده پوشی ها ، حقایق تاریخ برای
همیشه در پرده خفا نماند و اسرار قتل ناجوانمردانه امیر با گذشت زمان در
اختیار تاریخ قرار گرفت .

جزئیات جریان قتل و خصوصیات موقف، توسط بعضی از نویسندگان
خارجی از قبیل *گرنث واتسن* ، کنت دوگوینو و... و نقل های شفاهی
بعضی از رجال دولتی و بستگان امیر و حواری دربار بصورت های مختلف
نقل شده، البته در قسمتی از خصوصیات همه نقل های خارجی و داخلی انحداد
دارند و تقریباً مسلم بنظر میرسد و بعضی مطالب هم با اختلاف و احیاناً
تناقض نقل شده .

۱ - مجموعه مراسلات و وزارت خارجه ایران .

در اینجا ما هر چه را که مورد اتفاق راویان است آوریم و می‌آوریم
و احیاناً اگر لازم شده که مطالب مورد اختلاف را بنویسیم، مندرک آن را
ذکر میکنیم البته اگر کسی در صدد تحقیق تاریخی باشد، امکاناتی برای
جدا کردن مطالب صحیح از ناصحیح وجود دارد. ولی ما چون نظریه يك
جنبه‌ی خاص از حوادث مربوط بامیر داشته‌ایم و فقط می‌خواستیم حوادثی
را که بنحوی از انحاء تماس و ارتباط با استعمار و استعمارگران داشته بیاوریم،
لزومی برای بررسی‌های دقیق تاریخی ندیدیم.

اکثریت تردیدك بتمام مورخین که اصل قتل امیر را قبول دارند،
معتقدند که حادثه‌ی قتل، در حمام، اتفاق افتاده و فقط گرنث واتسن می‌نویسد
که: «معمولاً هر روز صبح مأموران محافظ امیر را از عمارت بیرون می‌خواندند
و او را میدیدند که نبادا شبانه در رفته باشد، روز آخر هم به عادت هر روز
او را احضار کردند و عزت الدوله که روزهای اول همراه امیر بیرون می‌آمد
کم کم معلوم شد بود که این عمل تشریفاتی نیست و لذا روزهای آخر
نمی‌رفت، آن روز هم همراه امیر نرفت و مأموران تا امیر بیرون آمد، درب
عمارت را بستند و او را کشان کشان به عمارت مجاور بردند و به قتل
رساندند». و اینك ماجریان قتل را بنابر دایاتی که در حمام اتفاق افتاده
می‌آوریم:

حمام باغ فین يك در بداخل باغ داشت و يك در هم بطرف بیرون،
روزهائی که سکنه‌ی باغ احتیاج به حمام نداشتند، اهالی قریه فین از آن
استفاده می‌کردند.

به نظر میرسد، بعضی از مأموران محافظ امیر از جریان اطلاع داشته‌اند
و زمینه را قلاً برای اجرای حکم اعدام مهیا ساخته بودند، چه بقول بیشتر
مورخین وقتی که علیخان به فین میرسد، امیر در حمام بوده است، گرچه

بعضی ها نوشته اند خود علیخان خدمت امیر رفت و امیر وعزت الدوله را به عفو شاه مطمئن ساخت و امیر را برای آماده شدن جهت پوشیدن خلعت به حمام برد .

بهر حال امیر در حمام بود، مأموران برای اینکه مانع ایجاد رابطه میان امیر و عزت الدوله شوند، درب اندرون را بطوریکه عزت الدوله نفهمد از بیرون بروی وی بستند .

امیر کبیر در گرمخانه حمام غرق در خیالات خود نشسته بود، جلادان شام وارد محوطه حمام می شوند، بیرون حمام و در رخت کن مأمور گماشتند که کسی داخل نشود، کسی هم بیرون نرود، فراشاهی با يك جلاد دیگر وارد گرمخانه شدند، حکم قتل امیر را به مستش دادند، امیر بایکدیا وقار و خونسردی آنرا از نظر گذراند .

امیر بخاطر محبت هایی که بحاجب الدوله کرده بود و او را مرهون الطاف خود می دانست خیال می کرد که اگر از او تقاضای مهلتی کند خواهد پذیرفت و لذا از او خواست، که مهلت دهد تا خودش یا عزت الدوله نامه ای به شاه بنویسند، تا مرد قبول نکرد .

امیر مقداری از تقاضای خود کاست و از او خواست که لااقل مهلت دهد که عزت الدوله بیاید و امیر را ببیند و با حضور عزت الدوله از قتل امیر معذور خواهد بود و در آن صورت هم پیش شاه معذور است و هم به ولی النعمه خود خدمت کرده، باز هم آن تمك نشناس پذیرفت .

امیر به او میگوید: پس اجازه بده که همسر و بچه ها و مادر من بیایند و با آنها وداع کنم، این تقاضای ساده و بی مانع هم مورد قبول جلاد خون آشام واقع نمیشود، در اینجا امیر خواسته ی خود را بحداقل ممکن تنزل داد و از او خواست که مهلت دهد، تا وصیت نامه ای بنویسد، فراشاهی بی شرم

و بی‌وجدان زیر بار این تقاضائی که هیچ‌جا هیچ‌کس ضرری نداشت، هم
 می‌رود و با کمال گستاخی و جسارت از امیر می‌خواهد که بدون یثا لحظ‌مفوت
 وقت آمادهٔ مرگ باشد، و تنها تقاضائی که از امیر قبول می‌شود اینست که نحوهٔ
 اجرای حکم را خودش تعیین کند.

از جا بلند شد، و غل کرد و آمد وسط گرمخانه نشست و بنابه نوشتهٔ
 اعلم‌الدوله تقی به‌حاجب‌الدوله گفت:

**«همین قدر بدان که این پادشاه نادان مملکت ایران را از
 دست خواهد داد».**

و علی‌خان هم در جواب امیر گفت: صلاح مملکت خویش خسروان دانند.
 امیر عادت به‌رگ زدن و خون گرفتن داشت، دستور داد که دورگ‌در
 دو بازوی وی قطع کردند (بنابر وایتی خودش رگهای دست خود را برید)
 و دو دست را روی زمین گذاشت و با کمال آرامش و خونسردی شاهد فواره
 زدن خونهای گرم و هرجوش و خروش که جز استقلال و عظمت کشور چیزی
 نمیتوانست آنرا تسکین دهد، بود.

تمام صحن گرمخانه از خون امیر رنگین شد، حالت ضعف و ناتوانی
 رفت‌رفته بر او مسلط میشد، علائم مرگ بر چهرهٔ شکسته و گبر و پراپشتش
 نقش می‌یست، نیروی مقاومت از او سلب میشد، دو چشمان جذایش به‌خونهای
 که صحن حمام را پوشیده بود درختم شده بود و در لبش بمنظور دعا خواندن
 و اقرار به‌عقاید مذهبی که داشت به آرامی حرکت میکرد.

علی‌خان مراغه‌ای نگاهی به جلاد دیگر انداخت و به‌اشاره به او
 چیزی حالی کرد جلاد بی‌شرم و خونخوار هم بالاد رنگی لگسی به‌بیان دو
 کف امیر کبیر زد و جسد بی‌توان او را بروی صحن حمام در میان خونها
 غلطاند، سپس حول‌های به‌همان امیر کبیر فرو کرد و راه نفس‌دا که به‌شماره

اقتاده بود براو بست .

پس از چند لحظه جمد بی جان میرزا تقیخان امیر کبیر در میان خونهای صحن گرمخانه حمام قین افتاده بود و درخیمان دربار کثیف ناصرالدینشاه آن منظره دلخراش وجانکاه را پشت سرگذاشته وبا عجله و شتاب بسوی تهران در حرکت بودند .

نقشی پردیوار حمام :

میگویند: در آن لحظاتی که امیر کبیر روی صحن حمام نشسته و شاهد فوران خون از دوبازوایش بود و در حال تفکری عمیق بسر میبرد ، یکدفعه، مثل کسی که چیزی بخاطرش رسیده باشد، از جا برخاست و دست خون آلود خود را به دیوار حمام گذاشت ، گویا درخواست چیزی بنویسد، ولی انگشتان او هم که توان انجام فرمان نداشتند، همانند سایر دوستان و نعمت پروردهای امیر بی وفائی کردند . چیزی ننوشت و دوباره بر زمین نشست .

ممکن است در آن لحظات مرگبار ، امیر کبیر بیاد مرگ فجیع مری بزرگوار خود ، قائم مقام آن نخست وزیر ارزنده محمد شاه و سرنوشت عبرت بار واسفناك او افتاده و بخاطرش گذشته که رویه ی زشت و نفرت بار خاندان قاجار و اصولا طبع هر حکومت استبدادی و دیکتاتوری که بر اساس خود خواهی و شخص پرستی استوار است ، همین میباشد که خدمتگذاران لایق و ارجدار را به چنین سرنوشت اسفباری دچار کند و در همین حال بیادش آمده که قائم مقام در لحظات قبل از مرگ خود، پردیوار نگارستان نوشتهاست :

روزگار است اینکه عزت دهد و خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

او هم خواست، چیزی بردیوار حمام بنویسد که تاریخ آنرا ثبت کند و برای نسل آینده درسی باشد.

بنابر این باو اقصاً نتوانست بنویسد، یا نوشت خواننده ندد و یا آنکه خوانا هم بوده ولی با منافع پست و مصالح زشت خاندان قاجار و استعمارگران و عمال آنها سازگار نبوده، آنرا محو کرده اند، گویا مدت‌ها پس از آن تاریخ، اثر دست امیر بردیوار حمام موجود بوده و مردم برای دیدن آن میرفته‌اند. کنت دوگوینو فرانسوی، دربارهٔ اثر دست امیر نوشته است:

«گویا با خون خطی هم نوشته باشد. بهر حال اگر بخواهیم می‌یریم که آن نقوش چه بوده؟ و یا ددمنون آن خط چه نوشته؟ میتوانیم تعبیر کنیم که: مهر بدبختی دولت و ملت ایران بوده که بر پیشانی کشور نقش می‌یست و سند تنگ تاریخی و ابدی دودان سلطنت ناصرالدین‌شاء بود که برای همیشه در صفحات تاریخ یادگار می‌گذاشت»^۱.

و بروکش نوشته که امیر کبیر با خون خود بردیوار حمام نوشت: لا اله الا الله و دکر آدمیت معتقد است که امیر اصلاً چیزی ننوشت و فقط قطرات خون بردیوار حمام پاشیده و اینگونه مطالب که دربارهٔ آن نقل شده، ساختهٔ ذوق و درك اجتماع است.

تاریخ شهادت:

مرحوم حاج قزهاد میرزا برای ماده تاریخ امیر کبیر چهار جمله زیرا را بحساب ابجد استخراج کرده و در کتاب زنبیل صفحه ۱۵۳ نوشته است:

۱- کو امیر نظام؟

۲- خلعت کرد؟

۱- تللاز زندگانی میرزا تقی‌خان امیر کبیر صفحه ۳۷۶ چاپ سوم

۳- هيجنهم مه ربیع الاول مقتول گردید .

۴- مرد بزرگی تمام شد .

تمام این جملات بحساب ابجد میشود ۱۲۶۸.

امیر کبیر و سنک حکیم :

آقای اقبال آشتیانی پس از ذکر جریان قتل امیر می نویسد :

«داستان کشته شدن امیر یا آن وضع تأسف آور، باملاحظه‌ی حقوق خدمت‌تربیتی که او بر گردن ناصرالدین‌شاه داشته، بی‌اختیار انسان را یاد سنکه (Seneoue) حکیم (۶۶-۲ میلادی) مری و خدمتگزار «نرون» (Neron) امپراطور روم می‌اندازد و از تشابه عجیبی که گاهی بین پادشاه‌ی ازحوادث می‌یابد به‌عبرت می‌افتد، چه، سنک حکیم هم کم و بیش مانند مرحوم امیر کبیر به‌مخدوم خود نرون سفیستان خدمت‌ها کرد و سب‌ها در تربیت و تهذیب اخلاقی او بکار برد. اما آن ناجوانمرد که بر مال و جاه امیر رشک می‌برد و وجود او و نصایح سودمندش را مزاحم حالت درنده‌خولی و شهوترانی خود عیب‌دید امرداد تا حکیم در گهای خود را بگشاید و صیناً مثل مرحوم امیر به‌فصد جان خود را فدای عوی و عوس مخدوم ناپس خودش سازد».

عزت الدوله بعد از امیر

همسر باوفا و مهربان امیر، احساس کرد که حمام امیر بیش از حد معمول يك حمام رفتن طول کشید، نگرانی و اضطراب بر او چیره شد، برای تفحص از حال امیر خواست از آن نعرون بیرون رود، در عمارت را از پشت بسته یافت، اضطراب و وحشتش بیشتر شد، هر چه فریاد کشید و نگهبانان را صدا زد که در را باز کنند، کسی جوابش را نداد. از پیش آمدها که همه حساب شده بنظر میرسید بزبان همسر خود احساس خطر کرد.

شاهزاده جوان، دیوانهوار آتقدر با مشت و لگد بر در کوفت که در را شکست، سراسیمه بیرون دوید، مأموران خواستند از خروجش معانعت بعمل آورند، ولی شدت ناراحتی، فریادها و ناسزاگوئیهای او نسبت بزمامداران و مخصوصاً شخص شاه، همه را به وحشت انداخته بود، وظیفه‌ی خود را فراموش کرده و هر يك از گوشه‌های بندر می‌رفتند.

گریبان و نالان بطرف حمام حرکت کرد، هنوز به حمام نرسیده بود که خبر وحشتناك قتل امیر را بدو گفتند. واز نوشته‌های واتسون برمی‌آید که در راه حمام بمعلیخان مراغه‌ای برخورد کرد و سراغ امیر را از او

گرفت و علیخان جواب داد که امیر در حمام مشغول پوشیدن خلعت شاه است.
 عزت الدوله وقتی به داخل حمام رسید که قلب شوهرش برای همیشه
 از کمر افتاده و جسد می جانش در میان خونهای صحن حمام افتاده و همه
 چیز تمام شده بود .

فریاد ناله و شیون بازماندگان امیر از داخل باغ فین به آسمان
 میرفت و سراسر قریه فین را در مانی عمیق فرو برده بود و مردم ده
 سراسیمه و وحشت زده اطراف باغ اجتماع کرده ، اشک میریختند و دست
 روی دست میزدند .

به دستور ناصرالدینشاه از جنازه امیر کبیر تجلیل بعمل آمد و در
 میان اظهار احترام و ادب اهالی کلان، جسد او را در مشهد کلان، بخاک
 سپردند. ولی عزت الدوله پس از چندماه با اجازه شاه، جسد امیر را از کلان
 به کربلا منتقل کرد و در مقبره ای در صحن مقدس ابی عبدالله الحسین بخاک
 سپرد. فطویمی لغی حیات و ممات .

عزت الدوله با دودخترش با وضعی اندوهناک به تهران برگشت ، در
 اولین برخورد با برادرش ناصرالدینشاه ، هر چه توانست باو بدگفت و
 بقول گوینو «ناسزائی نبود که به برادر نگفت» .

شاه و مادرش، او را تحت فشار گذاشتند، که با کظم خان پسر میرزا
 آقاخان نوری ازدواج کند، و بالاخره مجبورش کردند . ولی به شاه گفت :
 «این بار دومی است که مرا به اجبار به شوهر مینهی (معلوم می شود قبلاً
 از ازدواج با امیر هم راضی نبوده) ولی بهمین خوشم که چند روز دیگر
 این نیره روزگار را هم که مرا به او می سپاری مانند شوهر اولی خواهی
 گشت»^۱.

۱. مکاتبات گوینو صفحه ۷۵

پس از آنکه در یستم محرم ۱۲۷۵ میرزا آقاخان نوری از صدارت عزل و مواخذ و تبعید گردید، عزت‌الدوله، هم از کلتم خان که هیچوقت بمعمری اوراضی نشده بود طلاق گرفت.^۱

در دوران زناشوئی، کلتم خان بقدری از عزت‌الدوله وحشت داشته که جرأت مواجه شدن با اورا نداشته‌است. و عزت‌الدوله میگفته خدا نکند من از این ناکس صاحب فرزندی شوم.^۲

خام شیل در نوشته‌هایش آورده که : مردم ایران پس از ازدواج اجباری خواهر شاه با کلتم خان میگفته‌اند : خواهر شاه هم مثل انگشتر صدارت قابل انتقال است، هر کس که این را به دست آورد، حق به دست آوردن آنرا هم دارد.^۳

عزت‌الدوله دو دختر خود را بنامهای تاج الملوك و همدن الملوك که از لمیر داشت با بغض شاه و افراد دیگر مسبب قتل امیر مخصوصاً علیخان مراغه‌ای بار آورده بود. گوییمینویسد :

شاه سی‌دارد با دادن اسباب بازی به فرزندان عزت‌الدوله محبت آنها را بخود جلب کند ولی بچها میبه به شاه می‌گویند: «تو همان کسی هستی که به قتل پدر ما حکم داده‌ای». چنهام پیش‌پس فراشاهی که به سن همان بچه‌هاست (اعتقاد السلطنه) با بچهای امیر مواجه میشود همین که بچها او را شناختند، به روی او افتادند، با جنگ و ناخن، سر و صورت او را مجروح کردند و بزحمت او را از دست دختران امیر بیرون کشیدند.

۱- میرزا تقی‌خان امیر کبیر صفحه ۳۷۱

۲- مکاتبات گوینو صفحه ۷۵

۳- کتاب خام شیل صفحه ۲۵۲

نقش استعمارگران در عزل و قتل امیر

اگر خوانندگان محترم بخش‌های سابق این کتاب را که صحنه‌هایی از برخورد های امیر و دول استعمارگر را مجسم کرده و مبارزات امیر را با منافع نامشروع استعمارگران توضیح داده است ، خواننده باشند ، زده‌ای تردید ندارند که نیرومندترین و جدی‌ترین دشمنان امیر را جبهه‌ی مخالفان خارجی او تشکیل می‌دادند .

اصلاحات و اقدامات امیر در درجه اول و بیش از هر چیز دیگر ضربه‌های کوبنده و سنگینی بر پیکر استعمار بود و هدف اصلی او محو و ریشه‌کن کردن استعمار که ریشه و مایه همه بدبختیها بشمار میرفت ، از ایران و شاید از آسیا بود .

این دیواستعمار بود که از دست امیر تیر خورده و زخم‌کاری برداشته بود و همین غریب استعمار و استعمار بود که برای نجات از دست این قهرمان ملیت و فداکاری ، به تالاش و تکاپو افتاده و همه نیروهای خود را در این راه بسیج کرده بود .

ایجاد موانع و مشکلات:

از همان اول کار که روحیه ضد استعماری امیر بروز کرد استعمارگران برای پیش گیری از خطر شروع به تخریب و ایجاد مانع و مشکل بر سر راه او کردند، همان حربه‌ای که معمولاً قهرمانان ملی را از پای درمی آورد.

تحریک و تقویت سالار، ایجاد شورش نظامی و همکاری با شورشیان در مرکز، ایجاد غائله با بیباوران و راه انداختن شورشهای مذهبی، ایجاد بلوی و آشوب در تبریز، پیش آوردن مسائل مرزی در مرزهای ایران و عثمانی، تهیه مقدمات بر خورد و تصادم با دولت مقتدر روسیه در کرانه‌های بحر خزر، پیش کشیدن موضوع برده فروشی در آبهای خلیج فارس، تحریک ترکمنها و ازبکها و عشایر جنوب، راه انداختن شورش و انقلاب در افغانستان و دهها مسئله داخلی و خارجی دیگر، همه از مواردی است که دست استعمار آنها را برای مشغول کردن و از کار انداختن امیر کبیر بوجود آورده و مدت‌ها از وقت گرانبهای دولت او را اشغال کرده است، و فقط نیروی فوق العاده اراده و عمل امیر بود که تمام آن مشکلات و موانع را درهم شکست و در تمام موارد به استثنای یکی دو مورد پیروز و فاتح گردید و اینست همیشه استعمارگران را درهم شکست. در اینجا چند جمله از گفته‌های خود امیر که حاکی از وجود مشکلات کم‌رشد و خورد کننده‌ای در راه اصلاحات اوست می‌آوریم:

وقتی که امیر در باغ فین بحال تبعید بر می برد یکروز قلیان خواست، مستخدم قلیان را حاضر کرد ولی دید امیر سرش را پائین انداخته و در فکر فرو رفته است، آنقدر صبر کرد که آتش قلیان خاکستر گردید، دوباره تجدید کرد و منتظر توجه امیر ایستاد و خواست که مرشدهی فکر او را پاره کند. پنج مرتبه این جریان تکرار شد و بالاخره پیشخدمت گفت:

فریان قلیان حاضر است. امیر از حال تفکر بیرون آمده، نفس بلندی همراه با آمی سرد کشید و گفت :

«در ایران باید تسلیم خالنین گردید»^۱.

میرزا جعفر حقایق نگار در «تاریخ قاجاریه» از سید هاشم آقا نبریزی که در موقع ابلاغ فرمان عزل امیر کبیر در خدمت امیر نشسته بود نقل کرده که امیر پس از قرائت فرمان عزل خویش چنین گفت :

«آنچه خدا خواسته میشود، ولی من مستوجب عزل، بلکه مستحق قتل» ، زیرا که خواستم برخلاف حکم حضرت رسول (ص) که به ملك خسرو پرویز نفرین کرده است ، این ملك را معصوم و ملكش را عزیز کنم»^۲.

ادای این مطلب، دلیل ناراحتی شدید امیر کبیر از مشکلات و موانع خدمت است .

ولی عملاً در مقابل تمام آن مشکلات، امیر مقاومت میکرد و خم به ابرو نمی آورد و سرانجام استعمارگران فهمیدند امیر پیدی بیست که از آن بادهای بلرزد و در تمام صحنه‌ها آثار شکست میدهد و دسیسه‌هایشان نخواهد توانست سد راه ترقی و استقلال کشور گردد، لذا نقشه طرد او را از صحنه سیاست ایران طرح کردند و اجرا نمودند .

ما در ضمن جریان عزل و تبعید و قتل امیر، مطالب و مدارکی را که

۱- مکاتبات کتبی دو گوینو به نقل زندگی امیر کبیر صفحه ۳۷۶

۲- گوینا نظر امیر کبیر به آن جمله‌ای است که حضرت رسول در موقع شنیدن خبر دریده شدن نامه‌شان توسط خسرو پرویز فرمودند : (اللهم مرق ملک) ولی حضرت رسول نفرین نکرده‌اند که تمام نسل‌های آینده ایرانی که اتفاقاً در کلمات اهل بیت از آنها مدح و تمجید شده، دلیل و بدبخت باشند بلکه منظور حضرت شخص خسرو پرویز بوده است که حاضر نشد حتی به اظهارات اساسی و مستدل حضرت توجه کند .

گواه دخالت استعمارگران روسی و انگلیسی در توطئه طرد امیر از میدان سیاست بود نوشتیم. و دیگر احتیاج به تکرار و تذکر آن‌ها نیست و در اینجا فقط چند اظهار نظر از نویسندگان داخلی و خارجی را دربارهٔ عوامل عزل و قتل امیر می‌آوریم:

قبل از آنکه به نقل اظهارات مورخین و محققین بپردازیم این نکته را یادآور می‌شویم که: در جریان برکناری، تا قتل امیر کبیر، بطوریکه دیدید فعالیت‌های میرزا آقاخان توری و مهدعلیا ملکه مادر، همه جا نقش مهمی را دارا بوده و با توجه بسوایق این دو نفر و ارتباطشان با سفارت انگلیس، می‌توان ادعا کرد که عوامل داخلی عزل و تبعید و قتل امیر هم از خارج دستور و الهام می‌گرفته‌اند و خواسته‌ی استعمارگران را اجرا می‌کرده‌اند.

کنت دو گوینو فرانسوی ضمن نامهای یکی از دوستان خود که ژرالی
اطریشی است نوشته:

سفارت انگلستان در قضیهٔ «حالت کرد و کلل شیل» بحضور
شاه یار یافت و پس از گفت و شنید طولانی از شاه اجازه گرفت که امیر
قلم فقط از مشاغل عالیة خود عزل گردد و به حکومت کاشان
فرستاده شود^۱.

از مورخان دورهٔ قاجار که جبره‌خواران خوان یغمای دربار قاجار
بودند فقط میرزا احمد وقایع نگار شیرازی است که اشاره بدخالت استعمار-
گران در طرد امیر کبیر نموده است و بصراحت نوشته: دشمنان امیر شاه
را متقاعد کردند که چون بسیاری از سران و رجال ایران با امیر کبیر
همدست و همداستانند، اگر بدون مشورت و جلب موافقت و کمک خارجیان،
او را طرد کنند، ممکن است مقاومت نمایند و اسباب دردسر ایجاد نمایند.

۱- نقل از زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۳۶۳.

«شاه با وزرای مختار خارجی در این خصوص مشورت کرد، آنها هم که خود آرزوی چنین وضعی را داشتند و شبی از بیم امیر پهلوی به بستر راحت نمی گذاشتند و یارای تکلم نداشتند، این معنی را فوزی عظیم دانسته، پادشاه را باطناً تحریک و معاندین را مقوی شدند و شاه را بعزل او تحریص کردند».

آقای محمود محمود در این باره چنین اظهار نظر کرده است :

«در این تاریخ دولتین روس و فرانسه، پادشاه و انکلیس‌ها برای ایذاء امیر کبیر همدستان بودند وجود امیر را مخالف منافع سیاسی خود می‌دانستند و برای عزل او اقدام می‌کردند»^۱.

دکتر فریدون آدمیت در کتاب «امیر کبیر و ایران» در این خصوص می‌نویسد :

«دشمنان وی هر آن تفسهی تازه‌ای علیه او سازی کردند و بالاخره شاه را واداشتند که نمایندگان سیاسی خارجی نیز در باب امیر استشاره کند ایشان نیز که در پشت پرده اسرار سیاست، تمام جریان‌امور را از نظرمی گذرانده و بهمه‌علیا و میرزا آقاخان مستورات کافی و جامعی میدادند. شخصاً نیز شاه را بعزل امیر ترغیب کردند».

آقای حسین مکی هم پس از ذکر مقدمات و شواهدی چنین نوشته :

«... شاه با بعضی از نمایندگان خارجه شور کرد، آنان نیز از نظر حفظ منافع دیپلوماسی خود که در کشور ایران داشتند و از بین بردن سد راه این منافع، یعنی امیر کبیر را که در حقیقت سد عظیم راه تأمین منافع اجنبیان و بیگانگان در کشور ایران، بشمار می‌رفت، فوز عظیم پنداشته شاه را تحریک و دشمنان امیر کبیر را برانگیخته و تقویت کردند»^۲.

۱- روابط سیاسی جلد دوم صفحه ۴۷۳.

۲- زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر چاپ سوم صفحه ۲۸۳.

قضاوت‌ها

« انما يتل على الصالحين بما يجرى الله
لهم على الن عبادہ »

جمله‌ای از فرمان علی (ع) به مالک اشتر

یعنی : افراد صالح و پاک و زمامداران لایق و شایسته
را باید از آنچه زبان و افکار دیگران و مخصوصاً افکار
عموم درباره آنها قضاوت مینماید، شناخت .

قضاوت تاریخ

علیرغم تلاش دشمنان و پرده پوشی جنایتکاران، تاریخ بالاخره حقایق را روشن کرد و خادم و خائن را برای تسلیای بعد معرفی کرد . دوران کوتاه زمامداری امیرکبیر از لحاظ تاریخی، او را در ردیف بزرگترین رفرمیست ها و اصلاح طلب ها و قهرمانان مبارزه با ظلم و فساد سراسر تاریخ قرار داد .

مبارزات همه جانبه و عمیق و اساسی او در راه نجات ایران از زنجیر استعمار، شخصیت والا و روحیه استقلال طلبی و ضد بردگی و بندگی امیر را آشکار و او را بعنوان پیشرو مبارزین مثبت و اساسی ملی معرفی کرد . نویسنده ، با توجه به برنامه های اصلاحی و ضد استعماری و پشتکار عجیب و اعجاب آمیز امیر با کمال اطمینان خاطر میتواند درباره او چنین قضاوت نماید :

اگر دوران زمامداری امیر لااقل بیست سال دوام یافته بود، بدون شك، استعمار ملعون ، از آسیای مرکزی رخت برمی بست و بگمان قوی سراسر آسیا و خاورمیانه از شر استعمار غرب نجات می یافت و در نتیجه در نقاط

دیگر استعمارزده هم، بی‌دنیان استعمار و استثمار درهم‌نمیریخت، لااقل متزلزل میشد. گمانیکه در توطئه‌ی خائنانانه علیه‌امیر بنحوی از انحاء شرکت داشته‌اند، بی‌شک مسئول بدبختی و ذلت و نکبت و فلاکت ملت‌های آسیائی و منطقه‌ی خاور میانه هستند .

و اینك چند تفاوت از نویسندگها و محققین داخلی و خارجی درباره
امیر کبیر :



۱- «واقعه قتل امیر کبیر به توطئه‌ی يك ملت خائن ناكس و به فرمان يك پادشاه جاهل خودخواه ، برای کسانی که از دور و نزدیک ، هیبت امیر و عظمت مقام و درستی و ترقی‌خواهی او را دیدند شنیده بودند. نه‌چنان واقعه‌ی عادی و امر کوچکی بود که بی‌تحرر و تأسف بگذرد و خیرخواهان و مورانديشان را بطمن و لمن شدید ، نسبت به مسبب قتل او واندارد، این حادثه‌ی جانگداز برای ایران و ایرانی متضمن دو دشته آثار سوء بود : یکی آنکه بدون اغراق خاك مذلت بر فرق کشور و قومی ریخت که امیر عمر خود را برای نجات آنها از حال نکبت و بدبختی صرف می‌کرد و از میان رفتن او بار دیگر این کشور و این قوم را پیش از پیش ، در گرداب ذلت و پستی انداخته .»

(تفاوت عباس‌اقبال آشتیانی در کتاب میرزاتقی خان امیر

کبیر صفحه ۳۷)



۲- «از روی انصاف می‌گویم و خدا را بشهادت میطلبم که در مقام آن مرد (امیر کبیر) نيك بحال یکتا ، غلو نکرده‌ام ، از خواجه نظام‌الملک مرحوم ، وزیر مشهور و معروف سلاجقه و صاحب‌بن عباس‌وزیر معروف و مشهور دیالیه و پرنس بیژمارك ، و لرد پالمرستون و ریشیلو وزیر مشهور لوگ میزد هم‌فرانسه ،

و پرنس کار چه کف روسی ، بحق حق ، بمسراتب با عرضه تر و
بهنر بوده .

تفاوت ظلال السلطان در کتاب تاریخ و سفرنامه محمودی
صفحه ۸۰



۲- «اگر خیال خود را جمع کنیم و بنظر دقت و انصاف در تاریخ
گنشتگان بنگریم هر آینه بخوبی مشاهده می کنیم درمجاری سنه ۱۲۶۵
بسیاری از امور و وقایع را ، که دلالت دارد بر بیداری ایرانیان و
قدم گذاردن آنها بر راه تمدن و مسبب آنرا جز مرحوم میرزا تقی خان
امیر نظام احدی را سراغ نداریم» .
تفاوت ناظم الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری ایرانیان»
صفحه ۷۸.



۴- «انسان وقتی که تاریخ این سه سال و اندی را که امیر نظام
مصدر امور مملکت ایران بوده مطالعه می کند ، روحش شاد و قلبش
از خوشحالی در درون سینه می پزد ، ولی همینکه به آخر روزگار او
می رسد بزمین و زمان شرین می کند و از درون دل ، با آه سوزناکی
بمسبب اصلی این جنایت که ملتی را به ماتمها و تشاوتندد لعنت می گوید .
* او و قائم مقام ، این دودرد بزرگوار ، از جانب خداوند
مثال برای تجات ملت ایران مأموذ بودند ، افسوس و هزار افسوس
که دست قنار داخلی به تحریک دسایس خارجی ، ریشه عمر آنها را
قبل از آنکه به انجامها مودیتی که از جانب خداوند داشتند موفق شوند
قطع نمود .
به عقیده نگارنده ، در تاریخ شصت و سه ساله اخیر ، کشور ایران
مردی به این بزرگوار ، مانند میرزا تقی خان امیر نظام بخود
ندیده است» .

تفاوت محمود محمود در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران
وانگلیس» جلد دوم صفحه ۴۵۲.



۵- «من از واقعه‌ی قتل امیر کبیر ، چنان نفرت به‌مرسانم
که تنها آرزویم، ترک چنین کشوری است که در آن، این قبیل جنایات،
باسعه‌ی دولت بوقوع می‌پیوندد» .
تفاوت «خان‌شیل» هم‌سفیر انگلیس در ایران در یادداشت‌های
خود صفحه ۲۵۲.



۶- «امیر کبیر در ظرف چندسال کوتاه کارچندین قرن را انجام
داد و با نیروی تیوغ خود ، دوران تازه‌ای در تاریخ کشورش پیش
آورد و اگر آن اندازه مهلت مییافت که نیت خویش را انجام دهد،
در ردیف کسانی قرار میگرفت که به عقیده مردم از جانب خداوند
برای ایفاء مأموریت خاصی خلق شده‌اند» .
تفاوت گرنث واتسن در کتاب «تاریخ ایران در دوره
تاجار» صفحه ۳۷۶ .



۷- « برای من افتخاری نیست ، در کشوری که شخصی چون
میرزا تقی‌خان امیر کبیر را نابود کند، منصب سفارت داشته باشم» .
از اظهارات «چارلز موری» سفیر انگلستان هنگام اعوان
قطع روابط ایران و انگلیس بخاطر حوادث هرات .



۸- «قتل ناجوانمردانه امیر کبیر ، لطمه بزرگی بر پیکر
عظمت و ترقی‌ملت ایران وارد ساخت، ارواح فداالجور را مأیوس
کرده مردان وطن‌پرست ولایق و کارآمد را متوحش ساخت، بازار
تعلق و چاپلوسی رواج یافت. دربار سلطنت ناصرالدین شاه تبدیل
به «مشریخانه» دائمی شد، او میخواست يك ایران آباد و آزاد و قوی
و متمدن بوجود آورد که محور عظمت و سیاست خاورمیانه باشد» .
تفاوت روزنامه «دموکرات ایران» در شماره‌ای که بنسبت
صدمین سال شهادت امیر کبیر منتشر کرد .

قضاوت افکار عمومی

و انما يستدل على الصالحين بما يجرى انهم
 على السن عباده (علی) در فرمان معروف مالك اشتر.
 یعنی : افراد صالح و فرمانروایان شایسته را
 میتوان از آنچه زبان و افعال عامه درباره آنها قضاوت
 میکند شناخت .

گفت دو گویینو فراسوی که چهار سال پس از مرگ امیر کبیر ،
 وزیر مختار فرانسه در ایران شده است، چندین نامه از محل کار خود یک
 ژنرال اطریشی نوشته و وضع عمومی ایران را تشریح میکند، نامه های او
 را یکی از مجلات فرانسه منتشر کرده است .

یکی از این نامه ها مربوط به دوران امیر کبیر و نظر مردم ایران
 نسبت به امیر و اصلاحات اوست و ما در اینجا فقط چند جمله از این نامه
 را که راجع به افکار عمومی ایرانیان در آن تاریخ نسبت به امیر است
 مینویسیم :

«... این ملت ذلیل و ازپاد آمده و فوق العاده تیزحوش...
 امروز دلپاخته دیوانه مردی شده است که تا چهار سال قبل صد اعظم
 کشور بوده است. از مرز ترکیه تا سرحد افغانستان، هیچ کس از غنی

وفقی و خرد و کلان نیست که تمام عناوین تعظیم و تجلیل را درموقع یادآوری از این مرد به کار نبرد. میگویند: عادل، وظیفه‌شناس، فعال و کاری بوده است. . . آنچه را که انجام داده خوب عمل کرده و آنچه را که میخواست عمل کند از این هم بهتر بوده... تعجب در این است که این عقیده مورد قبول و تصدیق وزرای فعلی و حتی خود شاه هم میباشد. آیا برای این قضیه، میتوان در اروپا نظیری یافت؟ بنابراین، صدراعظم سابق ایران، از این حیث بی نظیر و ممتاز است.

پس چند صفحه، فهرست و ارجاعات امیر کبیر را مینویسد و رشته‌های اصلاحی او را یاد میکند. در جای دیگر مینویسد:

«فاجعه‌ی قتل امیر را دوسراسر تهران مردم نقل میکنند و بر امیر می‌گیرند و بر شاه و صدراعظم حالیه، لعنت می‌فرستند. من روزی بیک ایرانی که از این حادثه، ناالان بود گفتم: اگر امیر را شاه نکشته بود، مردم که بعد از دزدی و دروغ خو گرفته‌اند، او را که مانع این دو کار بود می‌کشتند. جواب داد که: شایق دارید! اما بدانید اگر مردم امیر را به علت جلوگیری او از دزدی دوست نمیداشتند، از این صدراعظم حالیه بیشتر متنفرند، زیرا این مرد دزدی را بخود و خانواده‌اش منحصر کرده»^۱.

بعداً خود گوینو اضافه میکند که: جلوگیری از تخلف و تجاوز، گرچه به‌ذائقه مردم تلخ بود ولی حتی در زمان خود امیر کبیر و لااقل بعد از او، مردم خوب درک کرده‌اند که اقدامات امیر بصلاح مملکت بوده. وانسن انگلیسی هم در خصوص تفاوت متفاوت افکار عامه درباره امیر کبیر نوشته است:

«... مردم ایران، دوره کوتاهی را که امیر نظام صدر امور دولتی بوده دوران طلایی مینامند. مسافران غربی که وارد ایران

۱- مکاتبات گوینو صفحه ۷۶ به نقل اقبال آشتیانی در کتاب میرزائی خان امیر کبیر.

میشوند همینکه از مردمان ایرانی همراه تافله ، از اوضاع ایران سؤال میکنند ، بدون تردید جواب همه آنها این است که اوضاع فعلی بسیار بد و دوره امیر نظام، يك دورۀ بسیار دروغبانی بوده است.

قضاوت انگلستان :

دولت انگلستان رسماً دولت ایران را بخاطر قتل امیر کبیر مورد اعتراض و انتقاد قرار داد. وزیر امور خارجه انگلیس طی يك نامه بسیار تند و توهین آمیزی که بهشیل نوشت رفتار هیئت حاکمه ایران را با امیر تقبیح و تشویه کرد و او را مأمور نموده مضمون نامه را از نظر شخص شاه بگنراند .

با ادلهی فراوانی که قبلاً به آنها اشاره شده، انگلستان خودش در جنایت اسقاط و اعدام امیر دست داشته و بنابراین ، اعتراض و انتقاد او باید دلیل خاصی داشته باشد . ما پس از نوشتن متن نامه ، بهعلی که ممکن است باعث این اعتراض باشد، اشاره می کنیم و اینك متن نامه:

مراسلات مورخه ۲۱ و ۲۲ ربیع الاول شا درخصوص قتل مرحوم امیر نظام واصل شد . مأمورید که بدولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس تمایل این امر شنیع و وحشی متفانه را با کمال اکراه و تنیر طبع شنیده و آن مکروهات زیاده ترشد از اینکه در همان وقت که امیر نظام را بدینگونه خیانت به قتل رسانیدند ، ویتنامی مرکوده به دستخط اعلیحضرت شاه که به هیچوجه به شخص او اذیت نرسانند، در دست داشته، دولت انگلیس تفصیل ننهد در باب شناعتی که بر اعلیحضرت شاه وارد می آید، در قلع جسیع دول آدمی منش، در باره خیانت و ظلمی که بر امیر وارد آمد ، ولی بر خود فرض میداند که بگوید: اگر اعلیحضرت شاه چنین تصویر میکنند که از صورت چنبر کتنام عظیم. از خیر اندیشی مالی که تاکنون دولت انگلیس نسبت بدولت ایران داشتند کاسته نخواهد شد، دوباره خیالات دولت انگلیس خطا کلی کرده اند، علاوه بر این بدولت ایران اعلامی صریح خواهید داد

کدر گاه پس از این قتل می ترسمانه مرحوم امیر، گناهان دیگر از این قبیل صدور یافته، بر دولت انگلیس لازم خواهد شد که بدقت پیرسند: که آیا شایسته فخر تاج انگلیس و لایق حقوق مملکت آدمی منشی انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم سلطنتی باشد که آنجا مشاهده کند اموری که اینقدر مصادم انصاف باشد؟ والسلام. ومواظب خواهی بود که اعلیحضرت شاه از مضمون این نوشته مطلع شوند^۱.

با توجه به اینکه خود انگلستان در قتل امیر کبیر شرکت داشته است. علت این اعتراض می تواند یکی یا چندتا از امور ذیل باشد :

۱- حال که با تحریک شاه موفق شده بودند، که وجود امیر را از میلان بردارند و راه پیشرفت استعمار را هموار سازند، نوبت آن رسیده بود که با دامن زدن آتش بغض شاه و تجدید کینه و نفرت در طبع مغرور و خودخواه او، آثار و اقدامات ضد استعماری امیر را نیز از میان بردارند و شکی نیست که چنین نامه توهین آمیزی با توجه به غرور شاه جوان، می تواند چنین اثری داشته باشد.

خصوصاً اینکه مقارن همین نامه، جراید اروپا شاه را سخت عورده انتقاد قرار داده بودند و اگر تمام آنها مدعی مشترک با وزارت خارجه انگلستان نداشته اند لااقل بعضی از آنها به صورت یا الهام آن وزارت، به شاه حمله می کرده اند.

از جوابی که شاه به این نامه داده و در ضمن امیر را بعنوان گدا زاده یاد کرده و او را تحقیر نموده است، برمی آید که انگلیسها با جریحه دار کردن غرور و نخوت شاه، نتیجه مطلوب را گرفته اند.

۲- دولت بریتانیا می دانست که ملت ایران کم و بیش انگلستان را

۱- متن ترجمه ای که توسط سفارت انگلیس از انگلیسی به فارسی شده و نزد نخست وزیر فرستاده اند. وما آنرا از کتاب میرزا تقی خان امیر کبیر نوشته عباس اقبال صفحه ۳۶۳ نقل کردیم.

مسئول خون امیر میداند و بوسیله چنین نامه‌ها و اظهارات می‌خواستند خود را تبرئه کنند .

۳- از محبوبیت و اعتبار امیر کبیر در افکار عامه اطلاع داشتند و می‌خواستند با تظاهر به طرفداری از او، در افکار عمومی مردم ایران، برای خود کسب اعتبار و آبرو نمایند .

۴- جمعی از بشر دوستان و انسان‌های واقفاً متقدم ، در اروپا به اصلاحات و اقدامات امیر نظر خوبی داشتند و برای او احترام قائل بودند و با اطلاعی که از نفوذ انگلستان در ایران داشتند، به احتمال یا یقین دولت انگلیس را شریک در این جنایت عظمی می‌دانستند و شاید هم به دولت اعتراض کرده باشند، و این نامه می‌توانست در راه اسكات و افناع آن‌عده مفید باشد .

۵- ضمن جوابیه‌ای که از طرف مقامات ایرانی به این نامه و نامه سفارت انگلیس داده شده ، صراحتاً و کنایتاً دولت روسیه در قاعده قتل امیر مقصر معرفی شده، و با توجه به اینکه ممکن است عمال انگلستان در تهیه جواب این نامه مؤثر بوده‌اند، چنان اظهاراتی برای کوبیدن حریف استعماری انگلستان خیلی مؤثر بوده است و انگلستان با نوشتن این نامه مقدمه چنین اظهاراتی را فراهم کرده است .

۶- این اعتراض و تهدید می‌توانست برای حفظ جان میرزا آقا خان نوری، جانشین امیر کبیر مؤثر باشد و فقط جان يك نوکر گوش فرمان برای انگلستان آن مقدار ارزش دارد که اظهاری برخلاف عقیده خود بنماید و مخصوصاً آن جمله از نامه که می‌گوید :

«بدولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هرگاه پس از این قتل بی‌ترحمانه مرحوم امیر، گناهان دیگری از این قبیل صدور یابد،

بر دولت انگلیس لازم خواهد شد که بهجت میرسند آیا شایسته فخر تاج انگلیس و لایق حقوق مملکت آدمی منش انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم چنین مملکتی باشد، مؤید این احتمال است.

پشیمانی و قضاوت ناصرالدینشاه :

شواهد و ادله فراوانی در دست است که ناصرالدینشاه بعد از قتل امیر و سروکار پیدا کردن با صدراعظمی مثل نوری و آشنائی بیشتر با رجال دولت و مخصوصاً طبقات بالا، از جنایت خویش پشیمان شده بود گرچه غرور و نخوت سلطنت از طرفی و یاد عظمت و قدرت امیر از طرف دیگر، مانع از این بود که ندامت خود را آشکار کند، ولی در عین حال بالاخره حالت روحی او در چندین مورد بروز کرده است منجمله ، موارد زیر است :

۱- گرفت و اتسین در این باره نوشته : «سپس لحظه‌ی حسرت فرا رسید، ولی دیگر دیر شده بود، پادشاه ایران و بسیاری از اتباعش، به ضایعه جبران ناپذیری که دامنگیر کشورشان شده بود می‌پردتد و گفته‌اند که شاه در ماتم امیر ، تصمیم گرفت که هر ساله مرگ او را با روزه و عبادت یاد کنند» .

۲- آصف الدوله والی خراسان بخاطر حفظ مصالح کشور ، زیر بار اجرای دستوری که از مرکز در مورد سر بازگیری باو رسیده بود نمیرفت و دولت قنار و اصرار داشت که فرمایش اجرا شود ، آصف الدوله نامه‌ای به ناصرالدینشاه نوشت و علل مخالفت خود را با دستور مرکز خوب توضیح داد، شاه از او بسیار خوشنود شد، و در حاشیه همان نامه ، پس از تقدیر از خدمات و شایستگی آصف الدوله نوشت :

«اگر ما در اوائل سلطنت خود، تجربه‌ی امروز را داشتیم،

مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام، امروز صدراعظم این مملکت بوده^۱.

۳- نامه‌ای در خاندان نصیرالدوله از ناصرالدین‌شاه موجود است، که در جواب نامه‌ی آصف‌الدوله سابق‌الذکر نوشته، آصف‌الدوله که از دست دولت ناراحت بوده، بعنوان گله در نامه خود نوشته بود: «بعد از آن سرنوشت امیرکبیر، ما بایستی بداییم که دولت احتیاج به خدمتگزاران مدیق ندارد».

ناصرالدین‌شاه در جواب او نوشته است: «جناب آصف‌الدوله کشتن امیر از اشتباهات دوران جوانی‌ما بوده^۲».

۴- ناصرالدین‌شاه در ضمن نامه‌ای که بخاطر سفارش و توصیه حسن علی‌خان گروسی، پیشکار آذربایجان، به ولیعهد خود مظفرالدین‌شاه نوشته، چنین اظهار می‌کند:

«قدر تو کر خوب را بدان، من چهل سال است بعد از امیر خواستم از چوب آدم پتراشم نتوانستم».

۵- بطوریکه خود شاه در «سفرنامه عراق» صفحات ۴۱ و ۴۲ نوشته، وقتی که به سلطان آباد اراک می‌رود مخصوصاً روز ۱۴ ذیحده ۱۳۰۹ به قریه هزار ۵۰۱ مقطاع‌الرأس امیرکبیر می‌رود و در آنجا از هر چه که مربوط به امیر است تفحص می‌نماید و هر کس را که بستگی با امیر داشته بحضور می‌خواند و حتی «میرزا حسن» نامی را که از خانواده امیر بوده، در سلك پیشخدمتهای مخصوص در می‌آورد، حتی در سفرنامه خود جزئیات منزل و قریه امیر را می‌نویسد و این خود گواه صادقی برای علاقه و دل‌بستگی فوق‌العاده او به امیر است.

۱- ذندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر صفحه ۴۰۸

۲- امیرکبیر و ایران جلد سوم صفحه ۷۱۳

۳- دآگهی شهاب، نوشته میرزا حسن خان انصاری.

ع و نیز در سفرنامه خود، وقتی که بقریه‌ای می‌رسند که سابقاً با امیر به آن قریه رفته بودند و در آنجا خبر ناراحت‌کننده‌ای از اوضاع کشور دریافت کرده بودند، نوشته: در این قریه از امیر پرسیدم که چه باید کرد تا این مملکت از این بدبختی نجات یابد، امیر درحالی که یکدست در آستین جبه و دست دیگرش از آستین جبه بیرون بود، فوراً دست دیگر خود را در آستین کرد و مرتب ایستاد و با قیافه‌ای جدی جواب داد: «يك نفر پادشاه میخواهد مثل شاماسماعيل اول و يك نفر سپهسالار قشونی میخواهد مثل نادرشاه افشار و يك نفر سردار اعظم میخواهد مثل من، تا باین بدبختی‌های کوناگون خاتمه داده شود».

۷- ناصرالدین شاه با قلم تصویری از امیر کبیر بدست خود نقاشی میکند و زیر آن می‌نویسد: آنچه از قیافه مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام بخاطر من ماند، تدویر میکنم اینطور بوده.

نقد گرمیم:

نکته‌ی جالب توجه در داستان عمر و قتل امیر کبیر ایست که تاریخ ابتدا عکس‌العملی از ملت در مقابل آن خیانت، ثبت نکرده است، بنظر می‌رسد سطح افکار مردم ایران در آن روز مناسب با جریانات سیاست جهانی نبوده است و اصولاً مردم از مسائل سیاسی و اجتماعی کشور بدور بودند.

البته جرم این غصب‌اندکی را نباید بحساب ملت گذاشت. مسئول آن وضع، رژیم فاسد و نوع حکومت (حکومت استبداد استعماری) بوده است. زیرا در چنان رژیمی هر نوع همبستگی و تحزب و تشکل آحاد ملت، مانع و مزاحم منافع پست و پلید سردمداران کشور می‌شود و هر نوع اقدام و تحرك و حتی فهم و درك، بدبیر حمانه‌ترین صورت سرکوب می‌شود و در نتیجه، رشد ملی و سیاسی برای عموم مردم غیر مقدور خواهد بود.

بعد از امیر

۷

سدهی که شکست

مرحوم امیر کبیر در دوران زمامداری خود مانند سدهی خلل ناپذیر، جلوسیل بنیان‌کن و مخرب استعمار و فسادهای ناشی از استعمار را گرفت، نیروی استعمار را در پشت مرزها نگهداشت و عوامل و اسباب و توکران استعمار در داخل را به بند کشید و آنان را بصورت مردابی بی حرکت در آورد. با سقوط دولت امیر، این شکست، نیروی چپ‌نمی و مهار شده استعمار از داخل و خارج آزاد شد و همه جا را بخرابی و ویرانی کشید، دیو دیوانه‌ی استعمار با حرص و ولعی که از دوران محرومیت، در خود ذخیره و انباشته کرده بود، میخواست همه چیز را یلعد و جزء وجود خود سازد و کرگ تیر خورده استعمار عصبی تر ویرحانه تر از هر وقت دیگر بجان ملت ایران افتاد و حالت کینه توزی و انتقام جوئی بخود گرفت و همه چیز جنگال و دندان میزد.

غارت، دزدی، رشوه، فساد، تباهی، خرابکاری، حق کشی، پارتی بازی، خرید و فروش پستها، خیانت، جاسوسی، وطن فروشی و هر چیز دیگر از مظاهر فساد، که در دوران امیر کبیر تعطیل شده بود، بار دیگر

بصورتی زنده‌تر و نفوذی‌تر شروع گردید و سیاست داخلی و خارجی هماهنگ‌طور که خواسته استعمارگران بود تنظیم و اجرا شد. با این تفاوت که استعمار با درس و پندی که از دوران امیر گرفته بود، محکم‌کاری‌ها و دقت‌های بیشتری در راه تحکیم موقعیت و منافع خود بکار میبرد.

اصلاحات امیر رو به‌ویرانی گذاشت و همه‌چیز دوباره بصورت چهار سال قبل یا بدتر برگشت و به‌تعمیر جامع و مختصر: انقلاب سفید و همه جانبه‌ای که امیر کبیر آغاز کرده بود، در حال جوانی و بلکه کودکی از پای درآمد. دکتر مهدی بهار در این باره نوشته:

«بعد از عزل و تبعید امیر، بزودی نظام استبداد استعماری که در مدت کوتاه حکومت امیر دچار توقف و رکود شده بود مجدداً برقرار گردید و انگل‌های درباری و پیشخدمتها و قهوه‌چرها و دربانها و دلخوشها که به‌القاب مجلل و پرطمطراق ملقب بودند مجدداً به قدرت رسیدند»^۱

وزیر مختار انگلیس در گزارشی که بعد از سقوط امیر کبیر دربارهٔ اوضاع داخلی ایران داده می‌نویسد:

«همیشه شاه از دست میرزا تقی‌خان خلاص شد، عدد افراد نالایی که در زمان امیر از کار برکنار شده بودند، دوباره گرد شاه جمع شدند»^۲.

ما در بخش‌های سابق کتاب، همانجا که اصلاحات امیر را می‌نوشتیم، بخیرانی‌ها و ویرانی‌های بعد از امیر هم اشاره کردیم و در اینجا لزومی نمی‌بینم که بار دیگر هر رشته‌ای را مجدداً مورد بحث و تفصیل قرار دهیم و منظور اصلی از تشکیل این بخش، تذکر عقب‌گروهائی است که از نظر سیاست

۱. میراث‌خوار استعمار صفحه ۴۸۹

۲. اسناد وزارت خارجه انگلیس

خارجی در دولت ایران پس از امیر پیش آمده، فقط برای جلب افکار خوانندگان به وضع داخلی کشور پس از امیر، چند جمله‌ای در خصوص شیوع رشوه و فساد وحیف و میل بودجه کشور و تجدید قدرت افراد نالایق می‌نویسیم:

رشوه:

«بعد از امیر کبیر وضع هیئت حاکمه بقدری در فساد فرو رفته بود که در دربار ایران، میجکاری بدون رشوه و پشکنی و تعارفات پیشرفت نمی‌کرده‌ا.

در بخش مربوط به تنظیم بودجه خواندید که امیر کبیر حقوق‌های گزاف و بیجا را، از شخص شاه گرفته، تا مستخدمین دون پایه، تعدیل کرد و مستمری‌های بی‌جهت نورچشمی‌ها و قلندرها را قطع نمود، به اخذی‌ها و حق و حساب‌گیری خاتمه داد و بودجه مملکت را تنظیم نمود و اینک نظر شما را به وضع دولت جدید و جانشینان نالایق مرحوم امیر کبیر جلب می‌کنیم:

جانشینان ناخلف امیر، با عجله و شتابی غیر قابل وصف، دست طمع‌کلران و سودپرستان را که برای مدتی از اموال عمومی و ایجاد فساد قطع شده بود باز گذاشتند، و غارت و چپاول بیت‌المال و اخذی و رشاء و ارتشاء بیش از پیش رواج یافت، میرزا جعفرخان خورموجی در کتاب حقایق‌الآخبار می‌نویسد:

«میرزا آقاخان نوری در رعایت خویش و تبار بی‌اختیار بود، کافه منسوبان و متعلقان، تاهمایگان ایشان، بل اکثر اهالی بی‌شعور نور و کجور را حتی المقدور حاکم بلاد گردانید و مالک‌الرقاب عیاد، هر جا احمق بود از شراب هوش ربای دولت مست آمد و هر کجا ابله بود با عیش و نعمت همدست گردید...

تعدی را در مملکت لازم و تملك و تصرف دماء و دماء مظلومین را
ملزم شده .

این بود نوشته يك مورخ ایرانی. و اینك نظریه يك مورخ خارجی
راكه دولت متبعش ریشهی این جنایات و ظلمها بوده و بحكم اجبار
اقتضای تاریخ نویسی. اشاره به گوشه‌ای از حقیقت امر مینماید ، و این مورخ
گرفتارن انگیسی است كه مینویسد :

«شاه مجبور شد كه رئیس دولت مورد اطمینان مردم را
ساقط كند و نخستوزیری را بجای او بنشاند كه از همان قماش بود
كه بر مردم حكومت میكردند. این نخستوزیر كمائی را بر سر كار
آورد كه اخاذی و رشوه خواری را از خود او سرمشق میگرفتند. او
كارمائی را كه امیر بامشقت فراوان انجام داده بود ، یكمرتبه بیاد
فناداد . مخارج قشون بیش از چند سال معطل مینامد. اختلاس در
دستگاه دولتی بواج یافت...»

شتاب و عجله در تجدید وضع سابق ، در عمال حكومت جدید بقدری
بود كه جلیل خان جلیلو ند معروف به «بیات» كه فرمانده گارد «حفاظت امیر
مراقب امیر در باغ فین بود از شخص امیر كیبر . با ایجاد شرایطی نامساعد
رشوه گرفت . گوینو فرانسوی در یکی از نامه‌های خود نوشته است :

«در ابتدای ورود به فین كاشان، جلیل خان بیات، با وجود
حكم صریح شاه مبنی بر عدم ورود سربازان مراقب به اندرون منزل
امیر، ظاهراً برای اقامه مراسم احترام و باطناً برای آزار امیر و
حلب منفعت ، قراولان تحت امر خود را دورا دور اندرون و حتی
اطاقهای مجاور اطاق زنان مقیم كرده بود و یكوقتی نیز امر داد
سربازان چادری خود را بر پامهای مجاور اندرون بر پا كنند ،
امیر او را خواست و به او حالی كرد این وضع ذنهای حرم و
خواهر شاه را دائماً بیچشم مردم نامحرم خواهد در آورد و این

۱- تاریخ ایران در دوره قاجار صفحه ۳۷۶.

عمل زشت است. جلیل خان با گرفتن مبلش گراف جادوها را برداشت.^۱

رفته رفته اخاذی و رشوه خواری بعدی توسعه پیدا کرد که کارهای بسیار مهم داخلی و خارجی هم بدون رشوه و پول انجام پذیر نبود، مثلاً «سرها و فوردجوئر»^۲ مأمور عالی رتبه وزارت خارجه انگلیس، برای انجام مأموریتی مهم وارد ایران شد، در بو شهر مرزبانان ایرانی جلو او را گرفتند و در راه او موانع و مشکلاتی تراشیدند. او جواهرات و اشیاء نفیس و گرانبهائی که برای مقامات عالی ایرانی با خود آورده بود به آنها نشان داد و همین کار تمام مشکلات را برطرف کرد و از آن به بعد همه جا با احترام و اکرام و استقبال مواجه میشد.^۳

و خلاصه به قول «رالینسون Rawlinson» انگلیسی، بعد از امیر کبیر وضع هیئت حاکمه ایران بقدری در فساد فرو رفته بود که، «در دربار ایران هیچ کاری بدون رشوه و پیشکش و تعارفات و هدایا پیشرفت نمیکرده».

اخاذیهای شخص صدر اعظم:

رئیس دولت مجانشین امیر کبیر، خود پیش از سایر رجال دولت عیش و التیاف برای اخاذی و بر کردن جیب و بستن باز خود و بستگان خود داشت و باین توجیه ناچار بود که افرادی رفعتش خویش در کادر دولت بپذیرد، این مرد طماع حیوان اموال عمومی و اخاذی را بجائی رسانید که ناصرالدین شاه با همه آلودگی و انحرافی که خود در این خصوص داشت، مجبور گردید اموال او را معاذره کند و مقداری از پولهای ملت را از حلقوم او ببردن

۱- نقل از میرزا تقی خان امیر کبیر صفحه ۲۳۰

۲- Sir Harford Jones

۳- روابط سیاسی جلد ۲ صفحه ۵۶۰

بگفت ، میرزا جعفر خان حقایق نگار مورخ نسبتاً معتبر دورهٔ ناصری می نویسد :

«در سال ۱۲۷۵ که میرزا آقاخان معزول شد ، مستوفیان عظام بمحاسبات ظاهری ممالك محرومه رسیدگی نموده ، جزای سالی شصت هزار تومان که از دیوان هایون دروجه میرزا آقاخان (یعنوان حقوق نخست وزیر) برقرار بود در این ایام سدادت ، سالی یکصد و ده هزار تومان علاوه از راتبئی استمراری و تعارفات و هدایا و پیشکش ها و ارتقاء مأخوذه ، برداشته بوده .

از این عبارت استفاده میشود که با همهٔ بی نظمی و بی حسابی که بمقتضای طبع رژیم فاسد استبداد استعماری در کار بوده ، این مبلغ کلان اختلافی ، بطور رسمی اثبات شده است .

امامبالغ هنگفتی که اثبات نشده و قلمهای درشت اخاذی و بیشکشا و تعارفات که بخاطر اعطای مقام دست و گذشت از جرم و مخصوصاً اعطاء اعتبار به استعمارگران بدست آورده ، تمقابل حساب است و نه راهی برای اندازه گیری آن در دست بوده .

مثلاً میرزا آقاخان بنا به نوشتهٔ خان ملک ساسانی در کتاب سیاستگران دورهٔ قاجار ، تنها بخاطر امضاء معاهده پاریس که بعداً شرح آنرا می آوریم ، يك قلم پانصد هزار لیره ، از استعمارگران رشوه گرفته است ، منتهی این لیره ها که پس از عزل او توسط مأموران شاه ضبط گردید ، من مطلا از آب درآمد ، کسی چه میداند شاید مأموران مصادره کننده اموال او بجای آن لیره ها من مطلا به شاه دادماند و با خود شاه چنین کاری کرده است که چیزی از آن بدست المال نرسد؟

۱- قبلاً نوشته ایم که امیر کبیر حقوق نخست وزیری را به سالی چهل هزار تومان تقلیل داد ولی بعد از او بحال اول برگشت .

جریان ذیل را که از تاریخ ایران نقل می‌کنیم یکی از مجاری درآمد
صدراعظم جانشین امیر کبیر را بدست می‌دهد :

فرار ارتش ایران از مقابل لشکر انگلیس در جنوب، و تخلیه خرمشهر
و اهواز و بوشهر، شاه را خشمگین کرد و دستور داد که تمام افسران و درجه‌داران
را که در این هزیمت افتخار آور شرکت داشته‌اند، مجازات کنند.
ارتشیان مقصر را در مقابل اردوگاه شاه، در تهران، در مقابل انظار عموم
به‌صاف کردند و بایمور دادن حلقه‌ای از زین‌های عده‌ای از افسران، آنها
را ردیف نمودند و پس از زدن کتک مفصلی آنها را به زندان فرستادند،
و امن انگلیسی پس از نوشتن مطالب فوق چنین اضافه می‌کند:

«اگر کسی بیشتر از نفرات دیگر، سزاوار نکوهش و
مجازات باشد، «خانلر میرزا» فرمانده نیروهای خوزستان است
که بدون آنکه منتظر ورود قوای انگلیس و شکست باشد فرار را بر
قرار ترجیح داد و آنکه مبلغ هشت هزار لیره به‌صدراعظم
تقدیم داشت و این مبلغ آنچنان در صدراعظم تأثیر
بخشید که بجای اینکه خانلر میرزا را سرزنش و مجازات
کند، وی از شاه بدریافت شمشیر و خلعت مفتخر
گردید»^۱.

این شخص جانشین صدراعظمی است که وقتی حاکم خوی «محمد
رحیم خان» مقداری از صنایع نظریه‌ی ساخت شهرستان خوی را در چند
سندوق برای او به‌عنوان هدیه فرستاد. امیر دستور داد بدون اینکه در
سندوق‌ها را باز کنند، آنها را به‌حاکم خوی برگردانند و به‌او پیغام داد که:
این اشیاء را از کجا آورده‌ای؟ اگر از خراج و مالیات است که مصرف آنها
این نبوده و اگر از حقوق خودت است که آنهم کفایت این کارها را نمی‌کند و

۱- تاریخ ایران در دوره قاجاریه ۴۱۹

اگر خیال می‌کنی با این رشوه دادن می‌توانی زبان مرا بیندی و هر کزگه می‌خواهی بکنی سخت در اشتباهی .

سلب اعتماد :

ملت ایران که خدمات شایان وی شائیه امیر آنها را به مفهوم حکومت واقعی آشنا کرده بود ، دیگر مثل مردم قبل از حکومت امیر نبودند ، و کم و بیش از آن وضع پرفساد دولت رنج می‌بردند و اظهار رنج و ناراحتی می‌نمودند .

همین چند صفحه قبل ، در بخش «قضاوتها» خواندید که گنتورو-گوینو فرانسوی از قول یکی از ایرانیان بیدار دل که در عزای امیر فالان بوده ، نقل می‌کند که او مراتب تنفر ایرانیان را از اینکه صدراعظم و بستگانش بجان اموال عمومی و ثروت ملت افتاده‌اند و چپاول می‌کنند، اعلام داشته است .

از گراوشی که گنت دوگوینو شش سال پس از عزل امیر کبیر از تهران به باریس درباره روابط دولت و ملت ایران میدهد، بغض و ناراحتی مردم از دستگاه حاکمه کمالاً بدست می‌آید :

«بازار بهادرتهران مستعدند که غارت شدن بنوسط قاجارها یا به توسط انگلیسها بکسان است، با این تفاوت که انگلیسها محتملاً خشونت کمتری خواهند داشت»^۱.

اصولاً پس از امیر کبیر مأموران دولتی مثل مردم گرسندهای که از فحطی درآمد باشند با حرص و ولع غیر قابل وصفی دست به کثافت کاری و غارت زده بودند. سه سال و اندی حکومت امیر کبیر مانند انفجار عظیمی کدور مسیر رودی انجام شود و جریان آب را متوقف سازد اینگونه مفاسد اجتماعی و بلاهای خانمانسوز را متوقف کرد . و در عوض سقوط اوهم مانند

۱. مکاتبات گوینو نامه شماره ۸

سدی که بشکند و آیهای ذخیره و متراکم در پشت آن ، هر چیز را که در سر راه باشد ، باخود ببرد ، میل مفسده جویان و زالوهای اجتماع و دزدها و اخاذها و انگلهای جامعه را که در آن مدت ، همانند یا جوج و ما جوج در پشت سد سکندر از طعمه‌های خویش دور مانده و چهار چشمی با یکدنیا حسرت ، بد مال مردم و بیت‌المال ملت می‌گریستند ، آزاد کرد و بجان مردم انداخت .

مرضی مزمن :

این فساد و تباهی رفته رفته در جسم جامعه ایران بصورت مرضی مزمن و غیر قابل علاج درآمد و قضا را دیگر شخصیت ملی و فدائو و پر جربزمای مثل امیر و قائم مقام هم در صحنه سیاست کشور بوجود نیاورد ، تا با انقلابی ، این ملت را از این بلایات دهد . کربجائی کشیده بود که دیگر تنبیه‌ها و مجازات‌ها و تهدیدها هم کاری از پیش نمیبرد .

دکتر فوریه فرانسوی ، طبیب مخصوص ناصرالدین شاه که سه سال در ایران بوده و به اکتضای شغلش ، بیشتر با رجال دست اول حکومت و سرمداران هیئت حاکمه و مخصوصاً در پاریس و خواش شاه تماس داشته است ، در کتاب معروفش «سه سال در دربار ایران» با ذکر آمار و ارقام و اسناد ، چنان ملت و دولت ایران را بیاد مسخره و استهزاء گرفته است که اگر کسی درست به تاریخ ایران واقف نباشد ، نوشته‌های او را حمل بر شوخی و یا لاقط حمل بر مبالغه و اغراق مینماید ، در صورتیکه برای مردم با اطلاع و وارد ، مخصوصاً کسانی که از شیوع این فساد در میان مأموران دولتی درجه ۳ و دون پایه اطلاع دارند . همه آن مسخرها مثنی از خروار و بلکه قطره‌ای از دریا است و ما اینک چند جمله از نوشته‌های این دکتر فرانسوی را در اینجا می‌آوریم . او در یادداشت‌های روز دهم صفر ۱۳۰۶

و ۱۶ اکتبر ۱۸۸۹ مینویسد :

«امروز بعد از شام اعتمادالسلطنه (فرزند علیخان قاتل امیر) در باب امتیازاتی که به خارجیان داده شده ، مخصوصاً امتیاز بانك و مشروبات الکلی با من گفتگو کرد .

اعطای امتیاز بانك و استخراج معادن به انگلیسها ، یعنی به بانك «رویترا» برای زمامداران عالی مقام سلطنتی و نزدیکان ایشان موجب جلب منافعی عظیم شده ، مثلاً دوفراز آنها رشومهای در حدود يك میلیون و بعضی دیگر ، رشومهای چند هزار فرانکی گرفته اند .

امتیاز مشروبات الکلی را به شخصی ، به نام «فیلی پار» (Philli Part) که از شرکاء بانكهای کوچک «لافیت» در پاریس است داده اند ، اما فیلی پار ، بعلت اینکه بانكهای شريك او ، آن رونق اولی را ندارند ، نتوانسته مثل «رویترا» رشومهای گزافی بدهد . امری که اعتمادالسلطنه را عصبانی کرده ، سهم کمی است که از این خوان پنا به او رسیده ، زیرا فقط به او پنجاه هزار فرانك داده اند در صورتیکه دیگران ، یعنی چهل هزار ، بعضی یکصد هزار و یکی دوهزار هم دوپست و پنجاه هزار فرانك پول نقد بی غل و غش گرفته اند .»^۱

همین شخص در یادداشتهای روز چهاردهم محرم ۱۳۰۸ صفحه ۲۲۰ در مورد امتیاز دخانیات که ناصرالدین شاه به بانك شرکت انگلیسی داده بود می نویسد :

«شرکت انگلیسی ، این امتیاز را با دادن رشومهای گزافی که بدو میلیون لیره بالغ میشود گرفته و حق اینست که تحصیل آن امتیاز به این خرج میارزیده است .»

و در یادداشت روز ششم رجب ۱۳۰۸ راجع به تعویض ریاست پلیس تهران در صفحه ۲۲۶ همین کتاب نوشته :

«رئیس تازه پلیس «سید عبدالله» برادر «میرزا عباس» وزیر

۱- سه سال در دربار ایران نوشته دکتر قوریه ترجمه عباس اقبال صفحه ۷۷

نایب‌الحکومه تهران ، این مقام را که تیول نایب‌الطنه است ، از او بهمانی هزار تومان اجاره کرده و انصاف اینست که این مبلغ برای چنین مقامی کم است .

از اینها گذشته ، درباره رشوه‌هایی که شخص شاه می‌گرفت و حرس و تخصصی که در این باره داشته ، مطالب شرم‌آوری نوشته ، با اینکه در اول کتاب مینویسد ، چون شغل من اقتضا داشت که از اسرار دربار مطلع باشم و خلیفه دارم که اسرار را حفظ کنم در این کتاب مطالبی که مناسب با مقام شاهنشاه ایران نیست و با آبروی او تماس دارد نخواهم نوشت . . . اینکه نمی‌خواهد مطالب زندم‌ای در مورد شخص شاه بنویسد ، درباره احادی و ضمن یادداشت‌های روز ۱۲ جمادی الاول ۱۳۰۶ چهارم را نویسد ۱۸۹۰ در حدود ۱۳۰ نوشته است :

«هیچ‌وقت ندیده شده که کسی در من حالی تقدیم شاه کند . . . آنکه با آن ، یک کیسه کوچک آبریشی یا تورهای ، پر یا نیم‌پرا ، پول همراه باشد .

همین لواحق ، امین‌السلطان ش کیسه پر ، تقدیم کرده و چهار روز قبل در تپ عباس قلیخان ، شاگرد سابق مدرسه هندسی نظام پارس که حالیه آجودان وزیر جنگ است ، از همین کیسه‌ها با عریضه‌ای سر بهر پیش شاه گذاشت و امروز صبح هم مشیرالدوله کیسه بزرگی که تا بحال من به آن برگشتی ندیده بودم ، بحضور ملوکانه آورد .

تمام این کیسه‌ها پرازی پول طلا است و تقدیم آنها بنحیث گرفتن مقامی است . در سلسله مراتب اجتماعی ایران ، هیچ کاری بدون پیشکشی صورت نمی‌گیرد و چون آن تقدیمی به منزله قیمت خرید مقامی است که تقدیم‌کننده طالب تحصیل آنست ، اهمیت آن بخوبی واضح میشود .

چیزی که مورد اعجاب من قرار گرفته مهادتی است که

شاء بدون آنکه دست به کیسه‌ها بزنند ، در تعیین مقدار محتویات آنها دارد .

گرچه در نوشته‌های ابن طیب اغراق و مبالغه هم ممکن است وجود داشته باشد .

ولی اگر مطالبی را که معمولاً از قلمرو اطلاع چنین افرادی به دور است ، به معلومات او اضافه کنیم ، مضامین نوشته‌هایش نه تنها اغراق آمیز نیست ، بلکه برای معرفی کردن فساد و نکت رژیسی که پست‌ها و مقام‌ها برای تحصیل منافع شخصی تقسیم و تحصیل میشود و نه برای خدمت بخلاق ، کم است .

عقب‌گرد در سیاست خارجی

بدون شك، عامل اساسی واصلی سقوط دولت امیر، استعمار بود، گرچه ظاهراً قسمت عمده‌كل را عده‌ای ایرانی انجام دادند .

و نیز تردیدی نیست كه علت مخالفت استعمارگران با امیركبير، همان سیاست مستقل و عدم سازش او با بردگی و دنباله روی در سیاست خارجی، در نتیجه، ناسازگاری‌اش با منافع استعمارگران بود. سیاست داخلی و طرز اداره‌كشور، هرچه باشد، اگر مزاحمتی با مصالح استعمارگران نداشته باشد، برای آنها تفاوتی ندارد، هرچند يك برنامه محدود مفید، و يك كادر صحیح العمل حكومتی خواه ناخواه در خلاف جهت منافع و خواسته استعمارسیر می‌كنند و اصولاً دزدان استعمارگر هم مثل دزدان معمولی بازار آشفته می‌خواهند و بدون هرچ و مرج و فساد و بی نظمی و استبداد، رشد و توسعه‌ی استعمار و بلکه بقاء و دوام استعمار ممكن نیست .

بنابراین، استعمارگران، در درجه اول توجه به سیاست خارجی كشورها دارند، و توجه شان بمسائل داخلی جنبه‌ی مقصدی و تبعی دارد و ایجاد فساد و خرابكاری در سیاست داخلی كشورهای اسیر استعمار، برای

ترتیب و تنظیم سیاست خارجی آنطور که میخواهند میباشد. و لذا در این بخش، بیشتر بایستی دید که پس از امیر، چه تغییراتی در سیاست خارجی و نحوه ارتباط کشور با دول استعمارگر، پیش آمده :

تجدید نفوذ استعمار:

خوانندگان در بخش های اول کتاب خوانده اند که قبل از امیر دول روس و انگلیس در اکثر شئون مملکت دخالت داشتند و نفوذ استعمار از مرکز تا اقصی نقاط کشور بسط یافته بود، ولیز خواندند که امیر کبیر، با مبارزات بی گیر و بی امان خود در بسیاری از جبهه ها استعمار را شکست داد و دست استعمارگران را از اغلب منابع حیاتی و پستهای اداری کوتاه کرد و عمال آنانرا سرکوب نمود و فعالیتشان را تا نزدیک به هیچ تنزل داد و مقدمات استقلال و سیادت کشور را فراهم کرد .

ولی در این بخش، بایک دنیا تأسف و تأثر خواهید دید که با از میان رفتن امیر همان وضع نکبت بار سابق بصورتی زشت تر، تکرار شد و عمال انگلیس بار دیگر مثل حشرات الارض که پس از سپری شدن زمستان از پناهگاه های زمستانی خود بروی زمین میریزند و به جذب وجوش می افتند، سراسر کشور را فرا گرفتند، گنت دو گوینو، در سال ۱۸۵۶ یعنی چهار سال بعد از امیر در یکی از گزارشهایش به وزارت خارجه فرانسه ، راجع به نفوذ انگلیس در ایران نوشت :

«دولت بریتانیا قادر است که با اندکی کوشش تمام ایران را دچار شود و بسازد. سلسله قاجاریه در جمیع نقاط مملکت، آنچنان فاقد وجاعت ملی است که انگلستان میتواند ، به سهولت ، آغوشی در تمام ایران برافروخته سازد»^۱.

و همین شخص در سال ۱۸۵۷ پس از شکست ایران از انگلستان در

۱- مکاتبات گوینو نامه شماره ۵

جنوب، بهوزارت خارجه فرانسه گزارش داده :

«دو رهبر واقعی مردم شیراز عبارتند از: «حاجی قوام» و «ایلخانی فارس» که بطور حدی دست نشاندۀ انگلیسها هستند، پس حاج قوام نیز که حاکم بوشهر است، بدون جنگ تمام تسلیحات خود را تسلیم انگلیسها کرده است .

خیانت پدر او آفتد آشکار است که در تهران صحبت از صدور فرمان خفه کردن اومی رود، میتوان انتظار داشت که ایلخانی هم سواران خود را در اختیار انگلیسها بگذارد و از سوی دیگر شایع است که بهر سر باز از دوفوجی که در بوشهر یا انگلیسها تسلیم شده اند، دو تومان پرداخته و اجازه مرخصی داده اند^۱.

خوانندگان محترم پس از مطالعه این گزارش، یکبار دیگر به بخش «پیش از امیر» مراجعه کنند و گزارشات رسمی آنروز را هم به بینند و سپس قضاوت نمایند که دوران امیر کبیر، در میان مایق و لاحق خود، برای ایران چه ارزش و اعتباری ایجاد کرده است ؟ و خدمات امیر تا چه حد در رهبر منافع ملت و برخلاف مصالح استعمارگران بوده است ؟ و ما در این بخش چند مورد از عقب گردها و خیانت های دولت جانشین امیر را می آوریم که خوانندگان محترم ببینند چگونه پس از امیر خدمات او را هباء هشتوراً کردند .

وداع با افغانستان :

سابقاً نوشته ایم که سیاست انگلستان در شرق ایران، این بود که با جدا کردن قسمتهای مهم و وسیعی از خاک ایران و به وجود آوردن چند کشور کوچک و تحت اداره دست نشاندۀهای صمیمی و نوکران وفادار خود، در مرزهای خطر پذیر هند حصار بی وجود آورد و خاک هند را از هجوم رقبای

۱- مکاتبات گویشو نامه شماره ۸

استعماری خود که از این سو، دائماً آنرا تهدید می کردند محفوظ دارد ،
 امیر نشین های کابل و قندهار و هرات ، در منطقه افغانستان و دولت
 کلات ، در سیستان و امیر نشین دیگری در بلوچستان ، جزء این
 برنامه بوده اند .

در اثر انقلاب افغانستان پیش از امیر ، و در نتیجه سیاست مدبرانه
 و ضد استعماری ایران در دوران امیر ، این نقشه انگلستان برای مدت چند
 سال شکست خورد و نفوذ آن دولت ، در افغانستان و سیستان و بلوچستان ،
 نزدیک به زوال رسید . اما چه فایده ؟ این شکست بیشتر بخاطر وجود شخصی
 مثل امیر بود که با مرگ او بار دیگر وضع تغییر می کرد و نه منکی بفهم و
 شعور و بیداری ملت که دوام و بقا داشته باشد .

یکسال پس از مرگ امیر ، انگلستان که در مرکز حکومت ایران که
 پایگاه و پشتیبان آن مبارزات و موجود آن شکست بود ، سر رشته قدرت را
 بدست گرفت و خیلی آسان و بدون دردسر ، بآن هدف بزرگ خود رسید
 در میان بهت و حیرت ناظران سیاست بین المللی ، با نژده ماه پس از سقوط
 امیر کبیر ، سند تجزیه منطقه افغانستان را که تا چندی قبل به اعتراف
 خود انگلیس جزء لا ینفک خاک ایران بود ، از دربار ایران گرفت . و دولت
 ایران رسماً تعهد کرد که در امور هرات ابداً دخالت نکند ، تعهدی که جز استقلال
 هرات ، معنای دیگری نداشت .

فعل و اتفعالات پشت پرده که منجر بامضای این تعهد و صرف نظر
 دولت ایران ، از آن منطقه ارجدار و گران بها و حساس شد ، تاکنون در
 بوته خفا و اجمال مانده است ، و فقط با قرائنی که در دست است ، می توان
 حدس زد که این خیانت را میرزا آقاخان نوری ، در جزء شرایط رسیدن
 به مقام صدارت از انگلیسها قبول کرده باشد .

تنها مقدمه‌ای که برای علنی شدن این خیانت عظمی در تاریخ ثبت شده، این است که بریتانیای کبیر ناگهان بدشقیع خان (شارژدافر) ایران در لندن اطلاع داد که تادولت ایران کاهرات را با سفارت لندن در تهران، یکسره نکند هیچگونه رابطهای با او نخواهد داشت و تمام علایق دیپلماسی و غیره منقطع است و بدنبال آن، در پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۶۹ (تقریباً پانزده ماه بعد از سقوط امیر کبیر) تعهدنامه‌ای که قسمتی از آنرا ذیلامی آوریم با امضاء نوری صدراعظم ایران رسید:

دولت ایران قرار میدهد که وجهاً من الوجوه قشون، بخاک هرات فرستد، مگر در وقتی که قشون از خارج، بر سر هرات بیاید. یعنی از سمت کابل و قندهار و خارج دیگر. و در صورت فرستادن قشون، در آن حالت، دولت ایران تعهد می‌کند که قشون مزبور داخل شهر هرات نشود و به محض مراجعت قشون خارج رو بخاک خود، فوراً بلا تأمل قشون ایرانی، مراجعت بخاک ایران نماید. و نیز دولت ایران قرار می‌دهد وجهاً من الوجوه، مداخله در امورات داخلی هرات ننماید، همچنین از تصرف، یا تصاحب، یا تملک حکومتی، مگر همانقدر که در ایام «ظهور الدوله» یا محمد خان، مرحوم مداخله نماییین بود... و نیز دولت ایران قرار میدهد که ترك كند ادعاء مطالبه‌ی و خطبه و یا هر گونه علامتی از اعلامات رعیتی، یا زیر حکومت ایران بودن اهالی هرات باشد... حرر فی ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۲۶۹

ناصرالدین شاه با دست همایون، این تعهدنامه را چنین موشع

فرمودند:

«این سواد صحیح و مطابق اصل و فرمایش ماست که جناب صدراعظم اصل آنرا مهر کرده، با سفارت انگلیس دادند».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، با اصرار و تأکید، دولت ایران اعتراف می‌نماید که خاک هرات خود کشور مستقلی است و جزء خاک ایران نیست

و ارتباطی به دولت ایران ندارد و ضمناً با تشبیه همین وضع به دوران حکومت یامحمدخان، اعتراف می‌شود که در آن زمان هم که به تدبیر امیرکبیر، عملا هرات مثل استانی از خاک ایران بود، جزء خاک ایران نبوده و حکومت ایران به عنوان قسمتی از کشور و حوزه‌ای از حکومت خود، به هرات و هراتی رفتار نمی‌کرده است.

تازه، سفارت انگلیس به این قرارداد محکم و مؤکد اکتفا نکرد و ضمن قرارداد قید نمود که نوری ضمن نامه‌ای که می‌نویسد و توسط مأمور انگلیسی به حاکم هرات می‌فرستد باید دیگر مضامین تعهد را اقرار نماید. و لذا نامه‌ای را که متن آن گویا توسط سفارت انگلیس تهیه شده بود، نوری امضاء می‌کند و از شخص شامم نامه‌ای مبنی بر تصدیق و تأکید قرارداد می‌گیرند و خود «سر هنگ جشن شیل» هم نامه‌ای خطاب به امیر هرات «صید محمدخان» می‌نویسد و هر سه نامه را يك مأمور انگلیسی برداشته به هرات می‌رود و اینك متن نامه میرزا آقاخان که يك روز پس از امضاء تعهد نامه نوشته است:

وزراء ایران، از زمانیکه شروع نمودند به شما یاری کنند، فرزندان! هیچ قصد نداشتند که حق حاکمیت ایران را بسلطت هرات ثابت نموده، آنرا مالک شوند، نه، هرگز چنین نبوده، آنها مایل بودند که مملکت هرات در حال استقلال باقی و برقرار بماند و همچنین از تجاوزات و حمله دول بیگانه مصون باشد.

وزراء ایران هرگز در نظر نداشتند مالک هرات شوند و یا اینکه از هرات وسکنه‌ی آن مالیات بگیرند...

وزراء دولت علیه ایران، قراردادی با شروط معین ترتیب داده، خودشان را متعهد به آن نموده‌اند، آن شرایط به قرار ذیل است:

وزراء دولت علیه ایران هرگز این عقیقه را نداشته‌اند و بعداً هم نخواهند داشت که به هرات یا تصرفات آن و یا بسکنه‌ی

آن حق حاکمیت داشته باشند و پس از این، هرگز در امور داخلی هرات به هر عنوانی که باشد، دخالت ننخواهند کرد. بنابراین آن مملکت در امور حکمرانی خود، مختار و مستقل خواهد بود و از طرف کابل و قندهار و از طرف حکومت‌های خارجی، هیچ‌یک حق دخالت در امور هرات را نخواهند داشت.

وزراء ایران رضی ننخواهند شد که خطبه بنام شهریار ایران جاری گردد. اما راجع به‌که، نقط نظر حفظ استقلال شما فرزند من! وزراء ایران هرگز رضی ننخواهند شد که پول رایج بنام پادشاه ایران ضرب شود.

ناصرالدین شاه فرمان زیر را در تاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۶۹ - ۲۹ ژانویه ۱۸۵۳ چهار روز بعد از انعقاد قرارداد، به‌حاکم هرات نوشت:

«بمعالیجاه رفیع جایگاه سید محمدخان ظهیرالدوله،
مراحم والطف ما را اطلاع دهید و از شرایط و تمهیداتی که درباره هرات توسط وزراء این دولت شده است او را آگاه گردانید و او را متقبل کنید بطوری که جناب صدراعظم نوشته، شکی نیست که سید محمد خان مطلع شده، بر طبق آن عمل خواهد نمود...».

بد نیست که در اینجا چند جمله از نامه سفیر انگلیس به‌حاکم هرات را که زرنگی و رفتی از آن می‌بارد نقل کنیم، او در ضمن نامه مفصلی خدمات بی‌شائبه خود را نسبت به مردم هرات چنین نوشته:

«...البته جنابمالی بدون تردید شنبه‌اید که اعلیحضرت ملکه بریتانیای کبیر، برای حفظ و نگاهداری استقلال هرات چه اختراعی داشت... دولت پادشاهی انگلستان در این صفت یکسال و نیم دمامداری جنابمالی، با توجه مخصوص بوقایع هرات، نگران بود و نتیجه این شد که دولت فوق‌الذکر خودشان را مکلف دیدند از وزراء دولت ایران راجع به شرکت آنها در بعضی مسائل که

مربوط به مسلکت هرات میباشد بعضی توضیحات بخواهند و از آنها
تهدات اطمینان بخشی تحمیل نمایند که استقلال حکمرانان هرات را
در آینده تأمین کند... ۱۰۰.

هرات استقلال نمیخواهد :

صید محمدخان حاکم بیدار و معلمان هرات از خواندن آن اسناد
که خیانت و وطن فروشی از یک طرف و مکر و حيله و خوی استعمار از طرف
دیگر آن می بارید، سخت بهیرت و تعجب افتاد و راستی برای او گنج کننده و
سر سام آور بود که چگونه دربار ایران در این مدت کوتاه تغییر ماهیت داده
است، درباری که تا یکسال و نیم پیش، با ارشاد و رهبری امیر کبیر پایگاه
مبارزات ضد استعماری در خاور میانه و قاره آسیا بود، و افغانستان را با
سیاست عاقلانه و مدبرانه ای از چنگال پیر استعمار بیرون آورد. تحت چه
شرایطی اکنون چنین تسلیم استعمار شده با اصرار و تأکید منطقه ای حس
افغانستان را که بخاطر هندوستان دارای ارزشمندترین موقعیت های سیاسی
و نظامی است در طبق اخلاص گذاشته و دودستی تقدیم به انگلستان میکند،
آنهم با چنان عبارات مخملانه ای که در خطابای پدران بد فرزندان هم کمتر
به کار می رود ؟ ۱۰۱

با اینکه دولت مرکزی ایران چنان گذشت سخاوتمندانه ای کرده
بود و به ایالتی از ایالات ایران بفتح استعمار بریتانیا استقلال می بخشید ،
صید محمدخان این خلف مدق و فرزند رشید یار محمدخان حاضر نبود
زیر بار این استقلال بدتر از اسارت، برود، او و پدرش در کنار هندوستان
ناظر سیاست جابرانه بریتانیا و غارتگریها و چپاولها و جنایات وحشیانه
استعمار در هندوستان و مردم قلاک زده هند بودند، و میدانستند، استقلالی
که بکمک و فعالیت انگلستان بدست آید، چه سرنوشتی خواهد داشت ،

۱- روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۴۹۹

اوبحق معتقد بود که اگر گریه‌ای برای رضای خدا موشی گرفت و گرگی بخاطر وجدان گله‌ای راهدایت کرد بریتانیاهم بخاطر انسانیت و وجدان بفکر آزادی و استقلال دیگران ممکن است باشد، تازه به هرات ظلمی شده بود و اسارتی در کل نبود هرات از قدیم جزء خاک ایران بوده .

سید محمدخان یکی از دوستان صمیمی وکلردان خود را بنام «هلا اکر مستوفی» با هدایا و تحف به دربار ایران فرستاد تا وضع دربار را بررسی کند و با توجه به وضع دربار تصمیم خود را بگیرد، مستوفی در همان بررسی‌های ابتدائی، می‌برد که دربار نسبت به زمان امیر از زمین تا آسمان تفاوت دارد .

وقتی که از تیران حرکت کرد، در بیرون شهر کاردار سفلوت انگلیس «مستر طامس» با او ملاقات کرد، خواست او را بفریبد و بخرد، موفق نشد ، نامه‌ای توسط او به سید محمدخان نوشت در این نامه که ذیلا درج می‌شود، با وعده‌ها و تطبیع سعی کرده‌است که حاکم ملی و روشنفکر هرات را در سلك رجال درباری ایران یا انگلستان مرتبط کند :

«جنابا : جلالتمایا ؛ مستوفی آدم‌گاردان و واقعی بود، با او چند فقره محرف دهم. اول اینکه آدم دولت بهیه انگلیس را در هرات بنشانند، آنچه از اسباب توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ شمارا ضرور باشد مطابق نخواهد شد و از نقد آنچه خرج (۲) دو کروور عا ذون است که بدهد . چون این فقره را عالیجاه مستوفی نپسندیدند، گفتم که یکی از پسرهای ظهیرالدوله ، تا خدمت جناب جلالتمآب فرما نفرما (حاکم انگلیسی‌هند) برود، در آن صورت آنچه بخواهد بهیچوجه من الوجوه معطلی نخواهد رفت بشرط آنکه آنچه بدون افغانستان در حیطه تصرف ظهیرالدوله، بیاید کار گزاران دولت بهیه انگلیس ، می‌مدخلیت نیاشند و افغانستان، یعنی افغان زبان که در آنجا سکنی دارند، تعلق به جناب ظهیرالدوله خواهد داشت»^۱.

۱- نامخ التواریخ چاپ کامل.

اما ظهیر الدوله کسی نبود که به این آسانی تسلیم استعلا شود، تمام اصرارها و وعده و وعیدها و تطمیع‌ها و تهدیدهای انگلیس، در راه جلب او بی‌نتیجه ماند و انگلستان از نفوذ در وجود او مأیوس گردید.

کتاب «بحر الفوائد» در صفحه ۱۱۵ نوشته است انگلیسها او را مسموم کردند و در اثر آن مسمومیت، قسمتی از مشاعر خوش را از دست داد و مبتلا به مرض «سادسیم» شد، و بنای بد رفتاری و آزار ملت را نهاد، از این راه وجهه و اعتبار خود را از دست داد و زمینه برای برکناری او و روی کار آمدن کسی غیر از او در افکار عمومی مردم هرات بوجود آمد.

جانشین ظهیر الدوله :

از طرفی مأموران انگلستان با «محمد رضامیرزا» و «محمد یوسف میرزا» دو نواده «فیر و زمیرزا» حاکم اسبق هرات، که در این تاریخ، پناهنده ایران و در خراسان اقامت داشتند، تماس برقرار کردند و آنها را خریدند و وعده امارت هرات دادند.

صید محمد خان برای سرکوبی شورشیان هزاره از هرات بیرون رفته بود، محمد رضا میرزا به همراهی «عباس خان ریحان» همان کسی که از طرف انگلیسها در مشهد با او مذاکره کرده بود، به هرات رفت و با همکاری جمعی از سران هرات که از ستم صید محمدخان به تنگ آمده بودند، کودتائی کردند و حکومت را در دست گرفتند و محمد یوسف میرزا را از مشهد به هرات آوردند و در محرم ۱۲۷۲ او را بجای صید محمدخان، حاکم هرات نمودند و طبعاً چنین شخصی گرچه ظاهراً با دربار ایران روابط حسنه‌ای داشت نمی‌توانست نسبت به منافع انگلستان بی‌تفاوت باشد.

البته انگلستان باین مقدار قانع نبود و هدف اصلی‌اش این بود که سراسر منطقه‌ی افغان‌نشین را بطور کلی از ایران جدا کند.

سابقاً خوانده‌اید که امیر دوست‌محمد خان حاکم کابل قول همکاری و خدمت با انگلستان داده بود، هر این تاریخ با او توطئه‌ای ترتیب دادند که بکمک بریتانیا سراسر افغانستان را تصرف کند و در آنجا تحت حمایت انگلیس حکومت نماید و حافظ منافع آنها باشد.

در سال ۱۸۵۴ غلام حیلدر خان فرزند دوست‌محمد خان از طرف پدرش به هندوستان رفت و با کمپانی هند شرقی وارد مذاکره شد و در نتیجه قرار دادی منعقد گردید که بموجب آن :

۱- دولت انگلستان بایستی هر مقدار از خاک افغانستان که بتصرف امیر کابل درآید برسمیت بشناسد.

۲- دوست‌محمد خان از جانب خویش و جانشینان خویش تعهد می‌کرد که به متصرفات کمپانی هند شرقی تجاوز نکند و دوست دوستان انگلستان و دشمن دشمنان آن دولت باشند.^۱

دوست‌محمد خان بعد از انعقاد این قرارداد، با اطمینان از حمایت انگلستان، بهرم تصرف قندهار نیروهای خود را بسیج کرد، قندهار را گرفت و بهرم تصرف هرات به آنطرف لشکر کشید. محمد یوسف میرزا هم که در تصمیمات خود مستقل از بریتانیا نبود، برای ظاهر سازی از ایران کمک خواست، ولی نیروهای امدادی ایران را نه تنها بداخل هرات راه نداد، بلکه با تحریکات مرموزی جمعی از افغانهای هرات سرچنگ و ستیز با نیروهای ایرانی که به کمک آنها آمده بودند، برداشتند.

سام خان ایلتخانی فرمانده نیروهای ایرانی، ناچار از حاکم السلطنه حاکم خراسان کمک خواست. حاکم السلطنه، این مرد رشید و وطن دوست و خصم استعمار، به یاری او شتافت و هرات را به محاصره کشید و سرانجام

۱- روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۵۱۷

آنرا تصرف کرد و از این جهت به «فاتح هرات» ملقب و مقتدر گردید .

حسام السلطنه در صدد برآمد که نیروهای تحت فرمان خود را تقویت کند و سراسر افغانستان را که در حال جدا شدن از ایران و رفتن زیر سلطه‌ی استعمار بریتانیا بود به اطاعت درآورد و اگر هم از داخل ایران مزاحم او نشده بودند از عهده این کار مهم و مشکل برمی‌آمد .

توطئه، جنگ، خیانت، تسلیم:

انگلستان مقدمات اجرای نقشه‌های استعماری خود را در ایران و افغانستان تهیه دیده بود، در همین موقع که از طرف حسام السلطنه کابل و قندهار تهدید میشد، با امیر دوست محمد خان، برای کمک باو وارد مذاکره شدند و در نتیجه، در روز ۲۶ ژانویه ۱۸۵۷ و ۲۹ جمادی الاول ۱۲۷۳ در حالی که ایران تقریباً با دوست محمد خان در حال جنگ بود، قراردادی منعقد کردند که قسمتی از مضافین آن بقرار زیر است :

- ۱- انگلستان بخاطر حفظ قلمرو امیر کابل از خطر تجاوز ایران هرامه يك دلكه رويه (هر يك يكصد هزار روپيه است) به عنوان مخارج جنگ با ایران تا روزیکه صلح واقع نشده کمک بلاعوض نماید .
- ۲- دوست محمد خان ملزم است تمام سربازان موجود و توپخانه‌ی فعلی خود را همچنان نگاهدارد .

۳- هیئتی از مستشاران نظامی انگلستان برای نظارت بر جنگ کابل با ایران و تعلیم سپاه افغان و نظارت بر خرج پول کمکی انگلیس در مصارف قید شده ، به افغانستان بیایند و امیر کابل مسئول حفظ جان آنها است .

۴- امیر کابل باید يك نماینده در پیشاور، هرگز کمپانی هند شرقی داشته باشد .

۵- انگلستان چهار هزار قبضه تفنگ تحویل امیر کابل بدهد .



در این موقع که جنگ کریمه پایان یافته بود و انگلستان از حریف استعماری خود، روسیه تزاری، راجع به هندوستان وحشی نداشت، با این فراغت، وقت آن بود که ایران تنه دولت به ظاهر مستقلی که در کنار هندوستان مختصری از موقعیت سیاسی برخوردار بود کاملاً تضعیف گردد. و ضمناً با وجود زمینه مساعد، در منطقه‌ی افغان آن هدف اصلی و قدیمی استعمار بر مرحله‌ی اجرا درآید .

برای این منظور بایستی دستاویزی پیدا کرد و با ایران قطع رابطه نمود و سپس اعلان جنگ داد و او را تسلیم نمود و امتیازات مورد نظر را گرفت. برای تحصیل این بهانه خیلی این طرف و آن طرف زدند و گستاخی و پروپاگاندای بخرج دادند. تا آنجا که باعث تعجب تمام مورخین و حتی دیپلمات‌های خارجی گردید .

منجمله چند نامه توهین آمیز به شخص ناصرالدین شاه که مثل پتی مورد احترام امپری از عیب و معاف از انتقاد بود نوشتند و بی احترامی کردند که شاید از کوره بندر رود و بهانه‌ای بدست آنها بدهد و عجب اینست که شاه جوان خام چگونه نواسته حوصله بخرج دهد و از عکس العمل حاد خودداری ننماید، از نامه‌ای که شاه در روز اول دسامبر ۱۸۵۵ خطاب به نوری صدراعظم در این باره نوشته، مقدار ناراحتی و غضب او بدست می‌آید. شاه در این نامه چنین نوشته :

«شب گذشت، ما کاغذ وزیر مختار انگلیس را خواندیم، از بی ادبی و بی مینوی و بی باکی او خیلی تعجب کردیم که این طور خود جسورانه نوشته و کاغذی را که قبلاً نوشته بود خیلی خود سرانه و بی ادبانه بوده .

بلا و ساسامکر دشمنیده ایم که در منزل خود، همیشه از مایه گوئی میکند و نسبت به اخیلی بی ادبانه سخن میگوید، ماهر گزاین مسئله را یاور نداشتیم. اینکه جسارت نموده، در کاغذ رسمی مینویسد، بنا بر این بر ما معلوم شده است که این مرد احق نادان و دیوانه «مختار موری» دارای این اندازنه جسارت و جرئت است که حتی به سلاطین نیز توهین کند.

از زمان شاه سلطان حسین که ایران در آن تاریخ به منتها درجهٔ هرج و مرج رسیده بود، مخصوصاً در چهار ده ساله اخیر زندگانی او که بکلی علیل ورنجور و ناتوان شده، نمیتوانست بکارهای مملکت رسیدگی کند، تا به امروز کسی قادر نبوده، ولو یک دولتی، یا نماینده آن به شهریار ایران سوء ادب نشان دهد، حالا مگر چه شده است که وزیر مختار احق، اینطور جسورانه رفتار میکند.

پیدا است که وزراء مختار که نسبت به ما دوست میباشند، از مندرجات این مراسله اطلاع دارند، این کاغذ را بدهید به میرزا عباس و میرزا ملکم بپسند پیش وزیر مختار فراسه و حیدر افندی وزیر مختار دولت عثمانی، آنها بخوانند و بدانند این شخص چه کاغذ می ادبانه ای نوشته است.

از دیشب تا بحال اوقات ما به تلخی گزخته است، اینک به ما امر میکنم تا بدانید و وزراء مختار را هم اطلاع دهید که تا خود ملکهٔ انگلستان عند خواهی کاملی از بی ادبی و جسارت نماینده خود نکند، هر گز راضی نخواهیم شد نماینده احق ملکه را در دربار خود بپذیریم. این یک آدم سفیه و نادان است و هر گاه این عند خواهی صورت نگیرد، هیچ وزیر را از دربار انگلستان نخواهیم پذیرفت^۱.

این حزم و احتیاط دربار نمیتوانست انگلستان را از هدف اصلی خویش منصرف سازد و لذا چار از موری هنوز دنبال پیدا کردن بیانه بود. سرانجام این بیانه را از وجود شخصی بنام «میرزا هاشم» که در

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه ۵۳۲ از یادداشت های هانری درمون دونف نقل کرده است.

سفارت انگلستان استخدام شده بود انتزاع کرد و از اختلافی که این شخص با دولت داشت، بهانه‌ای ساخت و با همین بهانه مضحك و مسخره، پرچم سفارت را خواباند و اعلام قطع روابط کرد. البته شاید بوجود آوردن دستاویز هیچوقت برای انگلستان کار مشکلی نبوده منتها صبر کردمات تا زمینه‌کار، خوب آماده شود.

پس از قطع رابطه، رفتار خصمانه انگلیس با ایران شروع شد و در ربیع الاول ۱۲۷۲ و نوامبر ۱۸۵۶ به ایران اعلان جنگ داد. مقارن همین احوال، ترکمن‌های شمال را وادار به یابگیری کردند و امام معقل را به بندر عباس فرستادند و در آنجا شورش پیاپسودند و یرق بریتانیا را در فراز قلعه هرات باهتزاز درآوردند. یکماه پس از اعلان جنگ، جزیره خارك بتصرف انگلستان درآمد و متعاقب آن، نیروهای انگلیس در بوشهر پیاده شدند.

جنگ و تسلیم :

با این وضعی که پیش آمده بود، میرزا آقاخان نوری، در بابلن هر چه بود، در ظاهر ناچار از مخالفت با انگلستان بود و میبایست مثل نخستوزیری که کشورش در حال جنگ با انگلیس است، رفتار کند.

سیاهی فرماندهی برادر زاده نالایق و ترسو و بی اطلاع از فنون جنگ خوش، «مهر علی خان نوری شجاع الملک» برای مقابله با لشکر اشغالگر انگلیسی اعزام داشت.

خیانت، یا عدم لیاقت این فرمانده نابل سبب شد که لشکر ایران، در همان برخورد های اول منهزم گردد. بوشهر سقوط کرد و خرمشهر مورد تهدید خطر اشغال قرار گرفت و بقول نویسنده کتاب «حقایق الاخبار» :
«به علت قلت تدبیر امیر و مأمور، آثار ضعف و انکار در

لشکر اسلام آشکار گشت، سرور لشکر چون از قوانین نظام و آداب حرب بیخبر بود، راه هزیمت که عین عاقبت بود، در پیش گرفت .

سرانجام ایران از انگلستان شکست خورد و تقاضای صلح کرد .
فرخ خان امین الملک از طرف دولت ایران باستانبول رفت و با وزیر مختار انگلیس در آن کشور ، وارد مذاکره شد .

شرایط پیشنهادی انگلستان برای صلح، خیلی سنگین و کمر شکن و برای ایران غیر قابل قبول بود . ناچار فرخ خان به دستور دولت ، از همانجا به پاریس رفت ، تا شرایط صلح آبرومندتر و کم ضررنری را مباد کند .

مذاکرات پاریس ، منجر به انعقاد « معاهده پاریس » گردید که بنا به اظهار نظر محققان ، مضرات آن برای ایران کمتر از معاهدتهای ترکمانچای و گلستان نبوده است . قبل از اینکه متن معاهده پاریس را بنویسیم ، بهتر اینست که نظر مورخان را در باره ای از خصوصیات این جنگ و ارتباط آن با هرات و نقش میرزا آقاخان نوری در آن را تذکر دهیم :

خیانت :

بیاری از مورخین معتقدند که نقشه نیرویاده کردن انگلستان در بوشهر با مشورت و صلاح دید و یا اصلاً توسط خود صدراعظم جانشین امیر کبیر طرح شده است او که از عهد قانع کردن شاه به اینکه از هرات بنفع انگلستان چشم ببوشد، بر نیامده، به انگلیسها پیشنهاد کرده که در جنوب نیرویاده کنند و به کمک خود او ایران را شکست دهند، تا شاه مجبور بتخلیه هرات شود. صدراالواربع بعد از شرح شکست ارتش ایران از نیروهای انگلیسی مینویسد :

... چون خبر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرده است، میرزا آقاخان صدراعظم بحضور رفته عرض کرد که : **قوام الملك** (یکلریکی و پیشکار فارس) بواسطه کشته شدن پدر خود حاج ابراهیم خان، در این دولت، تلافی کرده، بوشهر را بتصرف انگلیس داد، میرزا افتخارعلیخان صاحب دیوان (سرقوام الملك) که از عمده خلوت، دوستان داشت، بر حسب مواضع، به او این سخن را اخبار دادند، وی بحضور رفت و عرض کرد: **بوشهر را صدر اعظم بیاد داد** باسفرای انگلیس قرارداد و نوشته به آنها نگاشته که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیری، بوشهر را تصرف کنید تا از در مصالحه بیرون آئیم و هرات را بشما واگذار کنیم و شما هم بوشهر را تخلیه کنید که کار بر وفق مراد شده .

و همین نویسنده در همین کتاب در چند سطر بعد نوشته:

«از خارج و داخل، مواضعی میرزا آقاخان نوری صدراعظم را با دولت انگلیس در باب بوشهر و هرات گوشزد سمع مبارک مایونی نمودند».

و آقای محمد یوسفخان هراتی در کتاب «عین الوقایع» نوشته :

«انگلیسها به صدراعظم ایران، میرزا آقاخان نوری بدشوه ای وعده کردند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی بمهرحوم حام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه کند و بمشهد برگردد که دولت انگلیس دست از محاربه پناذر فارس بردارد .

مهرحوم حام در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید . زیرا خارت فوق الماده ای متحمل شدیم .

ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند ، در جواب حام السلطنه مینویسد: معلوم میشود شما را خیال سلطنت و پادشاهی پرافتاده که بهرات

مانده ، جواب تعلیق دولت را اینطور داده‌اید . اگر خود را جزء
دولت ایران و خیرخواه پادشاه میدانید . بزودی هرات را تخلیه
نموده بمشهد برگردید . ۱۰

و آقای حسین مکی در کتاب زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر ۳۸۵
چاپ سوم نوشته است :

«بعد از قضیه هرات با اینکه ناصرالدین شاه پی برده بود که
نوری بدولت ایران خیانت کرده و کاملاً اسرار ایران را با آنها داده
است ، شاه روی اصل حمایت انگلیسها نتوانست او را تنبیه کند ،
بلکه فقط او را از صدارت معاف داشت .

و در همین کتاب ذیل صفحه ۳۸۶ نوشته که وزیر حجام السلطنه مرحوم
شیبانی در کتاب درج در خیانت نوری را بتفصیل آورده است . و دکتر
فریدون آدمیت در باره خیانت دولت ایران در این ماجرا چنین نوشته است:
«در این لشکر کشی بدون شك ، خیانت از طرف شجاع الملك
طه‌ور کرده با اینکه قوای ایران بر اثر تبه‌کاری يك صدر اعظم خائن
و يك سردار و برادرزاده نالایق و خائن تر از او قرار گرفته بود ، سپاه
انگریز به واسطه شورش اهل قراء دشتستان که اطراق رزمگاه ایشان
بود ، احوال و احوال خود را افکنده راه بوشهر پیش گرفتند... اینجا
است که قلم شرم میکشد که بنویسد قشونی که از ترس دهاتی‌ها یا اروپایی
خود را ریخته و رفته در این جنگ فاتح شد . ۱۰

ما بدون اینکه خود قضایای کرده باشیم ، استاد تاریخی را در اختیار
خوانندگان گرامی گذاشتیم ، و اینك قسمتی از معاهده پاریس را که
نتیجه این توطئه و جنگ و شکست و تسلیم است . در اختیار خوانندگان
محترم می‌گذاریم :

-
- ۱- عین الوقایع صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰ .
 - ۲- امیر کبیر و ایران جلد ۲ صفحه ۶۵۳ .

«فصل چهارم : اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد می نمایند

که به مجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه ، فوراً عفونامه‌ی کاملی اعلام نموده و بموجب آن ، تمام رعایای ایران را که بواسطه‌ی مناسبات و مرادفات خود در مدت جنگ با عساکر انگلیس ، بهر نوعی منهدم شده و آلاشی پیدا کرده باشند ، از مسئولیت رفتار خود معفو دارند ، بطوریکه هیچکس از هر طبقه که بوده باشد ، مورد هیچگونه رحمت و اذیت و سیاست واقع نشود .»

«فصل پنجم : بملازمه ، اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد

می‌نمایند که اقدامات فوری بعمل آورند برای اینکه از خاک و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان ، عساکر و مأمورین ایران را که فعلاً در آنجا هستند ، بیرون آورند . این تخلیه ، در ظرف سماء از تاریخ مبادله تصدیق نامجات عهدنامه حاضر ، صورت وقوع پیدا خواهد نمود .»

«فصل ششم : اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد می‌فرمایند

که از هر نوع ادعای سلطنت به‌شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نموده و به هیچوجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچگونه علامت اطاعت ، از قبیل سکه و خطبه و یا یاچ مطالبه ننمایند نیز اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد می‌نمایند که من بعد ، از هر گونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند و قول می‌دهند هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز در صدد اخلال استقلال این ولایات بر نیایند . در صورتیکه اختلافی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان بظهور رسد ، دولت ایران تعهد می‌کند که اصلاح آنرا به اجتماعات دوستانه دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبری به‌کار نبرد .»^۱

ما در اینجا فقط آن قسمت از معاهده را که مربوط به افغانستان و حواشی آن ، از قبیل عفو جاسوسان و توکران ایرانی بریتانی که به ایران

۱- نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۵۲۳ و ۵۲۴.

خیانت کردند بود، آوردیم و از درج بقیه آن بخاطر احتراز از تطویل خودداری کردیم ولی متذکر می‌شویم که تحمیلات استعماری بسیار ضرر بار و خطرناکی در این عهدنامه شده که برای دولت ایران خیلی گران از آب درآمد و در تاریخ ایران آثارشوم و عواقب نکیت باری یار آورده است .

یکی از آن تحمیلات ، تمدید مدت نظارت انگلستان ، بر اجرای قانون منع ورود برده ، از دریای فارس است که در بخشهای سابق ، تلاش بریتانیا را برای تحصیل آن و خطرات و مضرات ناشی از آن را مفصلاً نوشته‌ایم . و یکی دیگر از تحمیلات ، گرفتن حق کاپیتولاسیون است که روسیه تزاری در قرارداد ترکمانچای از ایران گرفته بود .

راستی برای يك فرد ایرانی و علاقمند به سر نوشت کشور خیلی گران ، و بلکه غیر قابل تحمل است که به‌بند ، يك رئیس دولت ، با ایجاد چنین صحنه‌ی مصنوعی ، به این آسانی سند تجزیه منطقه‌ی وسیعی از خاک کشور را ، بدست يك دولت استعمارگر بدهد و ضمن آن ، چندین امتیاز خطرناك دیگر در مطلق اخلاص گذاشته و تقدیم نماید ، آنهم دولتی که جانشین دولت ملی و خلدوم امیرکبیر باشد .

شکر خدا !!

مینویسند : وقتی که شرایط پیشنهادی انگلیسها در مذاکرات دفعه دوم ، بنظر لوری رسید و در ضمن آنها شرط برکناری خود را از صدارت ندید ، دست به آسمان بلند کرد و شکر خدای را بجای آورد .

اگر این عمل او را حمل بر ظاهر و فریبکاری نکنیم و نگوئیم که این کلر برای آن کرده است که بگوید در جریان جنگ ، او برخلاف میل انگلیسها رفتار کرده است ، و حسن ظن بخرج دهیم و بگوئیم واقعاً وحشت داشته که در جریان کلرها فهمیده یا نفهمیده قدمی برخلاف ولی النعمه خویش برداشته

است ، لااقل حق داریم که بنویسیم :

ملت ایران این درد را کجا ببرد و بکی اظهار کند که رئیس دولت ایران ادامه چندروز حکومت سنگین و شوم خود را از دادن چند امتیاز خطرناک و از دست رفتن یک منطقه وسیع و پرازشی از خاک کشور که خود به تنهایی یک مملکت وسیعی را تشکیل داده است ، مهمترین استو بخاطر آن شکرگزاری میکند !!

ایران چرا از انقلاب هند بهره نگرفت ؟

در اینجا لازم میدانم که خوانندگان محترم را متوجه یک نکته مهم نمایم . این معاهده پاریس که از نظر شما گذشت ، فقط دوماه پیش از شروع انقلاب عظیم و معروف هندوستان ، به امضاء رسیده است .

آن روز که این معاهده شوم امضاء می شد ، از نظر انگلستان و سیاستمداران جهان ، و شاید بسیاری از مردم معمولی ، انقلاب هندوستان پیش بینی می شده و بدون تردید شخص نوری و زمامداران نالایق دیگر ایران ، هم از نا بهمانی و وخامت موقعیت انگلیس در هندوستان بی اطلاع نبوده اند .

هر کسی که الفبای سیاست را خوانده باشد ، میتواند بفهمد که در آن شرایط ، صلح با ایران برای انگلیس بیار بالارزش بوده و انگلستان خود را ملزم میدانسته به هر قیمتی که شده با ایران صلح کند .

وجود ارتش ایران ، در افغانستان و کنار مرزهای غربی هندوستان ، برای ایران امتیاز بزرگی بود و مشغول داشتن قسمتی از سربازان انگلیس در جنوب ، خود موقعیت دیگری بحساب می آمد .

اگر در آن تاریخ زمامداری مثل امیر کبیر در رأس کار بود ، بدون شک اگر موفق به برپا شدن استعمار بریتانیا از آسیا نمیشد ، لااقل با گرفتن امتیازات مهم ، دست استعمار بریتانیا را از اطراف خلیج فارس میکند و

موقعیت ایران را در افغانستان تثبیت می کرد .

پس باید از صمیم قلب گفت: خدا لعنت کند آنهارا که بجای امیر کبیر کسی را روی کلر آوردند که عوض گرفتن امتیاز و بهره برداری از آن موقعیت، قسمتی وسیع از خاک کشور را به اضافه چند امتیاز خطرناک ، دوستی تقدیم استعمار کرد .

آرل اف مالزبوری^۱ انگلیسی که چند مرتبه به وزارت خارجه انگلستان رسیده ، در یادداشتهایش راجع به وضع خطرناک آنروز انگلستان نوشته :

« ایرانیها از گرفتاریهای دولت انگلستان در هندوستان مطلع شده اند اینک حاضر نیستند هرات را به دولت افغانستان واگذار کنند و بنا بر این جنگی را که دولت انگلیس ، خود سرانه و به این مجله و شتاب (صحن) شخص در جای دیگر نوشته ، این جنگ بدون تصویب پارلمان انگلیس ، با ایران شروع شد) شروع نمود مملکت هندوستان را از قشونهای انگلیسی خالی گذاشت و به یاغیان فرصت داد که علیه دولت انگلیس قیام کنند و هر چه میخواستند بکنند.»^۲

از نوشتههای کنت دو گوینفرازدی که در آن تاریخ سفیر فرانسه در ایران بوده برمیآید که روسیه تزاری هم برای آشنا کردن ملت ایران به وضع رقت بار انگلیس جراید اروپا را که حوادث هندوستان را مینوشتند، به ایران میفرستاده و اخبار مربوط به گرفتاری بریتانیا در هندوستان ، در اختیار ایرانیها بوده است .^۳

و هم از مکاتبات او برمیآید که در میان زمامداران ایران، همین مسئله

۱- Earl of Malsbury

۲- روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۵۴۹ .

۳- مکاتبات گویینونا مه شماره ۴۲ .

مطرح شده بوده و عده‌ای پیشنهاد کرده‌اند که خوب است از این موقعیت بهره‌برداری شود، ولی صدراعظم چون مطلع بوده که سرانجام انگلیسها شورش هند را سرکوب میکنند، شاه را قانع می‌کرده است که صلاح نیست، بجنگ ادامه دهد و انگلیسها را بیش از این ناراحت و غضبناک کند .
و گرفت و اتس منشی سفارت انگلیس، ارزش این صلح را برای انگلستان بدین تعبیر آورده است :

«دیری نگذشت که دولت انگلیس از اینکه چیزی موجب تعویق امضای عهدنامه صلح نشده بود ، خوشوقت گردید و همینکه مبادله اسناد مصوبه عهدنامه ، در بغداد انجام شد، به «سر جیمز او ترا» (فرمانده نیروهای انگلیس در جنوب ایران) خبر رسید که فتنه‌های در هندوستان به وجود آمده ... تا ورود بسیار بموقع واحد های انگلیسی از کرانه خلیج فارس ، شورشیان هند ، مدتی میدان مبارزه را بی‌نتیجه در دست داشتند و اگر قوای مزبور به موقع نرسیدند ، تعیین حدود و مدت شورش و طغیان امکان نداشت.»

با توجه به مطالب بالا، بهیچوجه نمیشود هیئت حاکمه آنروز را تبرئه کرد و با عذری برای آنها قائل شد ، و اینجاست که نوشته‌ی خان ملک ساسانی در کتاب سیاستگران دوره قاجار که میگوید : نوری برای امضاء معاهده پاریس پانصهز الیرده استرلینگ رشوه گرفته» قرین حقیقت و صحت بنظر میرسد .^۱

^۴ از اینها بالاتر ، پس از شروع انقلاب هندوستان ، صدراعظم ایران بجای کمک و همکاری با ملت هندوستان همزنجیر و همسعد ملت ایران ، دستور داد که در ایران دفتری برای جمع اغانات و کمک عاجتها انگلیسهای که در جریان انقلاب هندوستان آسیب می‌بینند باز شود ، و با این عمل

۱- نامه شماره ۴۳ از مکاتبات گوینو .

۲- تاریخ ایران در دوره قاجاریه صفحه ۴۲۶ .

هندیان و ازكمك شاه ايران مأیوس گرد و روحیه انگلیان را با پشتیبانی
زشت و زننده خود تقویت نمود.^۱

بامقایسهٔ این رفتار سفاکانه یا خائنانهٔ نوری با نقشه‌های امیرکبیر
برای ایجاد انقلاب در هندوستان و بیرون کردن بریتانیا از آسیا، انسان
بیاد شعر معروف «تفاوت از زمین تا آسمان بین» میافتد.

۱- مکاتبات گوینو به نقل میراث‌خوار استعمار صفحه ۵۰۲ و روابط سیاسی

صفحه ۵۴۹ . ۲

امتیاز تلگراف

کنت دوگوییو وزیر مختار فرانسه در ایران ضمن گزارش یستم
دسامبر ۱۸۶۲ که به وزارت خارجه فرانسه میفرستد ، می نویسد :

« انگلیسها اصرار دارند که امتیاز کشیدن سیم تلگراف از
بنداد به تهران و یوشهر و هندوستان را انشاء بگیرند و شاه مایل است
با خرج خود اینکار را انجام دهد. کابینه لندن قصد دارد که ارتباطات
میان بنداد و هندوستان را به اختیار خود درآورد ، این واقعه مساوی
با اشغال و تسلط تدریجی امپراطوری ایران خواهد بود. »^۱

کسی منکر ارزش و عظمت تلگراف و نقش قابل توجه آن در ترقی
و تکامل ، نیست . حرف اینست که تلگراف و مظاهر دیگر علم و صنعت ، همه
برای رفاه و ترقی ملت و کشور است و نباید در راه ذلت و اسارت و نکبت
اجتماع استخدام شود . رژیم استبداد استعماری قاجار ، احداث این پدیده
ارزنده علمی را طوری انجام داد که باعث زمینه خسارات هنگفت و ضررهای
غیر قابل جبرانی برای ملت و کشور گردید .

۱- مکاتبات گوییو ، نامه شماره ۳۹ .

انگلستان برای ایجاد ارتباط تلگرافی میان لندن و هندوستان ، ناچار بود سیمهای تلگراف را از ایران بگذراند . قبل از برقراردادن ارتباط تلگرافی برای رد و بدل شدن يك پيغام میان لندن و هند لااقل سه ماه وقت لازم بود ، و چه بسا پیش از رسیدن يك خبر یا يك پيغام وقت عمل آن می گذشت ، در جریان انقلاب عظیم هندوستان در سال ۱۸۵۷ انگلستان احساس کرد که بدون داشتن روابط تلگرافی ، ادامه استعمار هندوستان غیر ممکن خواهد شد و تصمیم گرفت بهر قیمتی که شده است ، این نقص را برطرف کند و در این راه چاره‌ای جز عبور دادن سیمهای تلگراف از ایران نداشت ، و طبعاً برای راضی کردن ایران ، حاضر بود امتیازات بزرگ و کلان سیاسی و اقتصادی به ایران بدهد .

در چنین شرایطی اگر زمامدار لایق و وطن دوستی چون امیر کبیر در ایران بود ، از این وضع جغرافیائی ایران حداکثر بهره‌برداری را میکرد و از انگلستان ، بهترین امتیازات را میگرفت ، ولی عدم لیاقت و با خیانت زمامداران آن روز سبب شد که نه تنها از این فرصت گرانبها استفاده‌ای نشود بلکه از همین رهگذر ، ضربهای سنگین و خردکننده‌ای متوجه کشور و ملت گردد. تنها استفاده ایران همین شد که از نعمت تلگراف که آن روز برای مرتبط کردن نقاط دور افتاده ، مرکز آوازش بسیاری داشت ، برخوردار گردید ، ولی این نتیجه را هم نبایدستی بحساب لیاقت و کلردانی زمامداران گذاشت و بلکه باید آنرا فقط نتیجه‌ی موقعیت جغرافیائی خاک ایران دانست این لرد کرزن^۱ انگلیسی است که به این حقیقت ، چنین اعتراف مینماید :

«کشیدن مملکت ایران ، در دایره دشمنای تلگرافی که با ممالك اروپا مربوط بشود ، هیچ جهت مخصوصی نداشته ، و هرگز چنین نیست و اراده مستقیمی هم وجود نداشت که برای ایران منبع

۱- Lorb Corzon

عایدات سرشار ایجاد شود. جزاینکه وضعیت جغرافیائی مملکت ایران طوری بود که آنرا به مساعدت داشتن چنین مؤسسه سودمندی نائل گردانید. هرگاه قلمرو شهریار ایران، در سر راه مملکت وسیع هندوستان واقع نشده بود که دولت انگلیس، به آن محتاج باشد این مملکت میبایست سالهای متمادی، در انتظار داشتن سیم تلگرافی بماند، تا اینکه فشار احتیاجات زندگی، تأسیس سیمهای تلگرافی را در آن مملکت عملی کند. هنگام انقلاب هند، احتیاج بدانشن یک وسیله سریع برای فرستادن و گرفتن مطالب مهم، بین انگلستان و هندوستان، بطور مؤثری احساس میشد چونکه تقریباً سه ماه طول می کشید تا یک مطلب از لندن به هندوستان رفته و جواب آن برسد^۱.

هیئت حاکمه سرسپرده ایران، از این فرصت گرانبها نه تنها استفادای برای کشور نکردند بلکه با کمال بی اعتنائی به منافع ملت، اجازه دادند که انگلستان حتی از همگنر همین اقسام اجباری هم اهداف استعماری خود در ایران را دنبال کند.

قرارداد ایجاد خطوط تلگراف در ایران تنظیم گردید و در روز ششم فوریه ۱۸۶۳ اعتبار از ایجاد خطوط تلگراف از بغداد به تهران و از تهران به بوشهر و ساختن تلگراف خانه در مسیر خطوط به امضاء ناصرالدین شاه رسید و به انگلستان تسلیم گردید.

مأموران و کلوناسان انگلیسی با عجله و شتاب دست بکار شدند. و بناوین مختلف از قبیل مهندسی و مأمور فنی و سیم بان و تلگرافچی و غیره در کشور ایران منتشر گردیدند.

سوابق سوء و خیانت های مأموران سیاسی و مخصوصاً مستشاران نظامی انگلیسی بطور کلی اطمینان ایرانیان را از آنها سلب کرده بود و حاضر نبودند که دیگر با آنها ارتباط برقرار کنند، این قرارداد جدید دستاویزی

۱- ایران و مسئله ایران، جلد دوم صفحه ۳۰۷

شد که باردیگر مأموران انگلستان، در میان ملت و کشور ایران برای خود جایی باز کنند، و اهداف استعماری خود را در لباس کلاماً جدیدی تعقیب نمایند، و بقول آقای محمود محمود در کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس همان مستشاران نظامی و دیپلمات‌های ورزیده و کمرکشته انگلیس، بصورت کلرشناس فنی تلگراف، در مرکز و گوشه و کنار ایران بکار پردازند و بامردم عادی و امراء و حکام و سران و منتقدان سراسر کشور، تماس برقرار نمایند. و ضمن اینکه اطلاعات گرانبهای مخصوصاً در جنوب ایران کسب نمایند، هر جا که لازم می‌بینند، جای پائی برای سیاست بریتانیا باز و محکم کنند و سرنخی بلمت آورند و خوب است که در این مورد هم به اعترافات همان لرد کرزن انگلیسی تمسك کنیم که نوشته:

«انگلیسها که در تمام ایران برای سرپرستی تلگرافخانه‌ها متفرقه هستند، باتمام طبقات مردم تماس دارند و با آنها مدام در آمیزش هستند، از حاکم محل گرفته، تا بزرگ و دهاتی، باتمام آنها در بر او در میانند... حال باید در نظر داشت که از وجود این صاحب منصبان به حرج میتوان استفاده کرد و آنها را تشویق نمود که اطلاعات خودشان را در مسافرتهاى خود که برای بازدید و رسیدگی سیهای تلگراف میروند توسعه دهند و برای همین نظر را بوده که در اوائل امر، مهندس قابل (۱) برای تلگرافخانه‌ها معین شدند.

صاحب منصبان عالیرتبه که غالباً در قسمت های مهم ایران هستند، روابط نزدیکی با اولیای امور محل دارند و ممکن است به آنها اجازه داد که نفوذ زیاد خودشان را بفتح حکام محلی بکار برند. اتخاذ این طریق، به پیشرفت مقصودی که فعلاً انگلستان آنرا جداً تعقیب می‌کند کمک خواهد نمود»^۱.

بی‌جهت نیست که «استویک»^۲ انگلیسی از توقیفی که در خصوص

۱- ایران و مسئله ایران جلد ۲ صفحه ۶۱۷

۲- Eastwicke

گرفتن امتیاز تلگراف از شاه ایران نصیب او شده بخود میآید و با یکدنیا
فخر و مباهات خدمت خود را برخ انگلیسها میکشد و میگوید :

«من امتیاز را من خود تهیه نموده و قباله فرخ خان و میرزا
سیدخان را با خود همراه کرده بودم و همان روز که در حضور شاه بودم،
به شخص شاه تقدیم داشتم و عصر همان روز امضاء شده برای من فرستاده
شد و یک چنین کاری در هیچ کسالیها مشغول مذاکره آن بودند من
در یک روز به امضاء رساندم»^۱.

تجزیه بلوچستان و سیستان :

قبلاً گفته ایم که انگلستان برای حفظ هندوستان حماری از کشورهای
کوچک دست نشاندۀ خود ، در مرزهای آسیب پذیر هند بوجود آورد و
چنین کشورهایی طبعاً بایستی از خاک ایران جدا شود، قبلاً دیدید که چگونه
منطقه‌ی افغانستان را از دست ایران بیرون آوردند و اینک نوبت به بلوچستان
و سیستان رسیده .

همین کارشناسان تلگراف با مخارج زیاد، سران بلوچها را فریفتند
خریدند و آشوبی در بلوچستان برآوردند و از سوئی امیر ، امیر نشین «کلات»
را که خود در حقیقت جزئی از خاک ایران است ، واداشتند که مدعی استقلال
کامل و علاوه مالکیت بلوچستان شود، دولت ایران ، خواست برای آرام
کردن بلوچستان و تنبیه امیر کلات نیرو به آنجا بفرستد انگلیسها به بهانه
اینکه جنگ باعث بهم خوردن نظم خطوط تلگراف آنها می شود ، مانع
از اعزام قشون شدند ، و خود برای میاجگیری و اعاده صلح پیشقدم
گردیدند .

جنرال گلد اسمید^۲ ، سرپرست خطوط تلگراف که خود مایه اصلی بروز

۱- نقل از روابط سیاسی انگلیس و ایران جلد ۳ صفحه ۶۱۳

۲- General Goldmid

اغتصابات بود، در تاریخ ۱۸۷۱ بعنوان حکم وقاضی مرضی الطرفین انتخاب گردید. این قاضی عادل! بایکدنیاگستخی و تجارت رأی به استقلال کلات و انعام قسمتی دیگر از خاک بلوچستان به کلات داد و ناصرالدینشاه و وزیر وطن فروش سپهسالار هم با کمال بی پروائی این قضاوت ظالمانه را پذیرفتند.

اسف بارتر اینکه، هیئت حاکمه ایران، از این قضاوت صددرصد استعاری و یکطرفه این زرنال انگلیسی نه تنها سر نخوردند و پند نگرفتند، بلکه چند صباحی بعد، باردیگر او را بعنوان حاکم وقاضی در نزاع ایران و افغانستان، بر سر قسمتی از خاک سیستان پذیرفتند و او هم با کمال بی شرمی و بی انصافی بر طبق مأموریت تنگین خویش، باردیگر قسمتی از خاک ایران را با قضاوتی کاملاً یک طرفه به افغانستان واگذار کرد.^۱

۱- میراث خوار استعمار صفحه ۵۰۶

امتیاز روتر یا استعمار بی پرچم

« وقتی که امتیاز « ژولیوس بارون روتر » به طبع رسید و در دنیا منتشر شد، معلوم شد که داری مزایای بی شمار است و تمام منابع ثروت صنعتی و فلاحی سرتاسر ایران بدست انگلیها افتاده است. هیچکس قادر نبود پیش بینی کند که يك روز چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع انگلیسی بیفتد » .

کتاب: «persia and persian question»
نوشته : لرد کرزون انگلیسی

روز ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۸۹ هجری قمری امتیاز باصطلاح «رام آهن» ایران برای مدت هفتاد سال یکی از اتباع بریتانیای کبیر به نام «بارون ژولیوس دو روتر»^۱ (اصلاً انگلیسی بوده، تبعیت انگلستان را گرفته است) اعطاء شد .

امتیازی که دولتهای بزرگ اروپا را که در مدت شش سال (از ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۸) برای تحصیل نقطه فسمتی از آن تلاش کرده و در سرها متحمل

۱- Baron Julius de reuter

شده و نتیجه‌ای نگرفته بودند، مات و مبهوت ساخت.

امتیازی که بقول خود انگلیسها کلید تمام منابع و ذخایر کشور ایران بود و هیچگونه منبع ثروتی از کشور را خارج از حدود اختیارات صاحب امتیاز نگذاشته و برای بهره‌برداری او، ابتدا محدودیتی قائل نشده بود.

امتیازی که تمام آنچه را که بریتانیا در هندوستان مستعمره رسمی خود، یزور و فشار و کشتار و ضارب بدست آورده بودند، با گردن يك قلم در ایران به اختیار آنها گذاشت.

امتیازی که واقعیت حکومت کشور را به دست انگلستان میبرد و زمامداران خلع سلاح شده ایران را تا به درجه عامل و ژاندارم مأمور حفظ منافع صاحب امتیاز انگلیسی تنزل میداد.

امتیازی که اختیار و اجازه هر نوع فعالیت اقتصادی، اعم از صنعتی و کشاورزی و غیره را از ملت ایران سلب میکرد و بدست جزیره نشینان انگلیسی میسپرد.

امتیازی که سرمایه‌گذاری و بهره‌کشی استثمارگران و استثمارچیان انگلیسی را با دامنه و وسعتی به اندازه تمام کشور و همه‌ی اقتصاد مملکت در ایران باز میکرد.

امتیازی که اگر به مرحله‌ی اجرا در می‌آمد، ملت ایران را تا سطح باربران و بلکه چهارپایان و یا بردگان معزاع‌دار با بان قرون وسطی، در مقابل سوداگران طماع انگلیسی تنزل میداد.

امتیازی که اجرای آن، بیشتر ثروت کشور را بصورت لیره و دلار، سیلوار بسوی بانکهای غرب سرازیر میکرد و فقر و نکبت و عقبماندگی را برای ابد بر جبهه ملت بی‌سرپرست ایران نقش می‌ساخت.

امتیازی که ماهیت توسعه‌طلبانه و حشبان‌گرگ صفت امپریالیسم را

که در کمین هستی و دار و ندار ملل ضعیف و عقب مانده نهسته اند و برای
 یلغین و نابود کردن ملل ضعیف، دهانی به پهنای فلك باز کرده اند، آنچنان
 آفتابی کرد و آنرا را سوای خاص و عام نمود که حتی مدای مردم خود انگلستان
 را به اعتراض بلند کرد.

مجله انگلیسی «عهد جدید» نوشت: «چنین امتیازی موافق عقل و
 انصاف و صلاح نیست».

وارد کرزن انگلیسی گفت: «واگذاری کلیه منابع اقتصاد يك کشور
 بدست خارجی، حقیقتا عجیب و غریب بنظر می آید».

شعار: تمدن غرب بدون دخالت ایرانی:

میرزا حسین خان سپهسالار سرعت برق و بلور مر موز و اعجاب آوری
 مدارج ترقی و تکامل را نامقام صدارت عظمی که به اصطلاح آنروزه شخص
 اول خوانده میشد، پیمود. این صدارت عظمی دارای اعجاز!، تحت تأثیر
 تبلیغات استعمارگران معتقد بود (و یا نظائر با اعتقاد می کرد) که ایران بدون
 فوت وقت، باید تمدن غرب را «بدست انگلستان و بدون دخالت دست
 ایرانی» اخذ کند.

او میگفت روسها تاج و تخت ایران را تهدید می کنند و تنها راه
 نجات از شر آنها برای ایران اینست که در پناه انگلستان باشد و متکی به
 قدرت و سیاست انگلیس گردد.

این نخستوزیر قریب خورده و یاخائن، آنچنان تسلیم سیاست
 بریتانیا بود که دستورات و خواسته های آنها را بدون چون و چرا اجرا میکرد.
 یکی از صفحات سیاه و تنگین کارنامه صدارت شوم او همین اعطاء امتیاز
 رویتر است که در پناه همان شعار لعنتی، «تمدن غرب بدون دخالت
 ایرانی» انجام داده است. در اینجا متن امتیاز نامه را می آوریم تا خوانندگان

گرامی ملاحظه نمایند که چگونه دولت ایران ، تقریباً تمام اختیارات تولیدی خود را به يك نفر انگلیسی واگذار کرده است .

متن امتیازنامه :

«نمایین دولت اعلیحضرت صایون شاهنشاه ایران و یارون جولیس رویتر عظیم لندن ، فقرات ذیل منعقد و برقرار است :

«فصل اول : دولت ایران بحکم این قراردادنامه، به یارون

جولیس رویتر اجازه و اختیار تام میدهد که در فرنگستان، به مراسم و شرايطی که خود مشخص نماید يك ، یا چندین کمپانی تأسیس و احداث بکند که در تمام خاک ایران ، به آن کارهای مفیده که در این امتیازنامه مذکور است اقدام بکند و آنها را مجری دارد.»

«فصل دوم : دولت ایران از برای مدت هفتادسال

امتیاز مخصوص و انحصاری و قطعی راه آهن بحر خزر ، الی خلیج فارس را به یارون جولیس رویتر ، به شرکاء یا به کلاً اوعطاً و اگذار میکند و همچنین ، به ایشان حق مخصوص و انحصاری و قطعی میدهد که هر شبكات راه آهن که مناسب بداند ، خواه بجهت اتصال ولایات و شهرها در داخله خاک ایران ، خواه بجهت اتصال راههای ایران به راههای آهن ممالک جدید از هر نقطه از نقاط سرحدات ایران ، رو به فرنگستان و هندوستان ، بسازند و به کار بیندازند.»

«فصل سوم : وزیردوات علیه ایران . به امضای این

امتیاز ، حق مخصوص و امتیاز انحصاری داده است که در هر نقطه که مناسب بداند، ترامواها بسازند خواه بجهت اتصال شهرها و قصبات و بلوکات با هم دیگر، خواه بجهت اتصال این اماکن به راههای آهن، یا به آن نقاطی که کمپانی در آنجاها کار دارد، کمپانی از برای ساختن این ترامواها ، همان امتیازات و حقوق را خواهد داشت که بجهت راه آهن در فقرات چهارم و پنجم و ششم داده شده است.»

«فصل چهارم : هر قدر که بجهت ساختن خطوط آنها

و شبهه های آنها و راههای جفت و راههای کویر و مختلف و راههای احتیاط و راههای خروج و ورود و منازل و منزل گاه و اماکن سنگی

از برای مأمورین و کارخانجات آهنگری و کارخانجات تجاری و ملحقات اینها لازم شود ، دولت ایران اراضی همه آنها را از املاك خالصه مجاناً به این کمپانی میدهد ، در خصوص اراضی که تعلق به اشخاص داشته باشد ، باید کمپانی ، با صاحبان آن اراضی ، با رضای طرفین قراری بگذارد ، اما دولت ایران با تمام وسائل ، کمال سعی و اهتمام را خواهد کرد که این اراضی به قیمت جاریه مملکت از برای کمپانی خرید و تحصیل شود و اگر لازم شود ، اصحاب این اراضی را موافق با قاعده ، مجبور نمایند که اراضی خود را به کمپانی بفروشند ، علاوه بر عرضی مقرر ، راههای آهن دولتی ایران ، از هر طرف خطوط راه آهن ، هر قدر که طول آنها باشد ، از املاك خالصه و از آن اراضی که تا امضاء این قرارداد ، ذراعت نکرده باشند و بیحاصل مانده باشد ، مقدار بیست متر ، به کمپانی بدهد ، هر گاه علاوه بر شهرها و دهات که کمپانی به اقتضای مصلحت خود لازم داند ، مختار است از برای راههای آهن ، منازل قرار بدهد ، مصلحت کمپانی مقتضی باشد که در بعض نقاط دور دست و لم یزرع ، منازل بسازد و دولت ایران در جاهایی که کمپانی بخواهد ، به کمپانی مجاناً چهار هزار ذرع مربع زمین خواهد داد که بجهت مأمورین خود که در آنجا باشند ، بتواند اسباب گذران امن و سهل فراهم بیاورد .»

«فصل پنجم: کمپانی اجازه و اختیار تام دارد که بجهت ساختن و تعمیر راههای خود هر مصالحی که لازم داشته باشد ، از قبیل ریگ و سنگ و آهن و غیره ، از املاك خالصه ، مجاناً بگیرد ، تفرعاتی از قبیل آلات و افزار و آذوقه و دواب و غیره که کمپانی بخواهد ، در جاهایی که کار دارد بخرد ، دولت قدغن نخواهد کرد که بیش از قیمت رواج مملکت ، چیزی و رسوم نگیرند.»

«فصل ششم: هر نوع مصالحی که بجهت ساختن و بنابر انداختن طرق راه آهن لازم باشد ، داخل خاک ایران خواهد شد ، بی آنکه هیچ رسوم بدهد ، نه رسوم گمرکی ، نه رسوم دریا بجهت خروج استمه ، نه رسوم دخول و نه رسوم انبار و نه هیچ رسوم دیگر که در عرض راه ، چه از جانب دیوان و چه از جانب اشخاص مطالبه شود و گمرک ، حق

مواظبت خواهد داشت بطوریکه سرعت و درستی ورود مصالح را به محلیکه مقصود است ، به هیچوجه ، به تأخیر نیندازند و همچنین حق معافیت از هر نوع رسوم ، از برای هر قسم مصالحی که بجهت اقدامات و کار کردن و تحصیل تسهیلات کمپانی ، لازم بشود ، از جانب دولت ، مهیود و برقرار است . مأمورین و عمال کمپانی ، از هر نوع مالیات داخله ، معاف خواهند بود و محصولات کل عمال و امتعهی کل تصرفات کمپانی ، به آزادی از تمام خاك ایران عبور و مرور خواهند کرد و در حین خروج از خاك ایران ، از هر نوع رسوم و مالیات ، معاف و آزاد خواهند بود .»

«فصل هفتم : طرز ساختن راه آهن و وعدهی که باید بر سر آن ، هر قطعه راه آهن به کار افتد ، با موافقت دولت معین خواهد شد و دفتر قبول ملحق خواهد شد به این امتیازنامه حاضر .»

«فصل هشتم : روزی که این قراردادنامه امضاء شود ، چهل هزار لیره انگلیسی به اسم دولت ایران ، بد وسیله اصحاب این امتیازنامه ، در بانک انگلستان ، رهن گذاشته خواهد شد ، هر گاه از تاریخ این قراردادنامه ، الی پانزده ماه دیگر ، شروع به کار نشود ، این مبلغ ضبط خواهد شد ، مگر اینکه تاخیر شروع کار ، بحکم اسباب مهمه بواسطه چنان موانعی باشد که از اراده کمپانی خارج باشد ، از قبیل جنگ و غرق و تفتیل حمل و نقل در ممالك خارجه ، در مقابل قبض حاکم رشت ، مشر بر اینکه به قدر کفایت ساختن راه آهن از رشت ، الی تهران ، سیلوی آهن وارد اخذلی شده است این مبلغ چهل هزار لیره ، به کمپانی رد خواهد شد .»

«فصل نهم : حق الحیم دولت علیه ایران ، از خطوط راه آهن که به کار خواهد افتاد ، بیست درصد از منافع خالص است .»

«فصل دهم : در سرانقضای مدت این امتیاز که عبارت از عفتاد سال است ، باید اصحاب این امتیاز ، قبل از وفات ، در باب اینکه تصرف و تمتع این راههای آهن در دست ایشان باقی بماند و امتداد بیابد ، با دولت گفتگو بکنند و قراری بگزارند ، در صورتیکه در این باب ، فیما بین دولت و اصحاب امتیاز ، قرار تازه میسر نشود ،

جميع خطوط راه آهن كه بحكم اين امتياز قرارنامه ، ساخته شده باشد با مصالح ثابت و اداره خود ، عاقل دولت خواهد شد ، و در باب اينيه و تنويع خط راه آهن ، رجوع خواهد شد به آن قواعديكه عموماً ساير دول ، رعایت کرده اند و شروع آن در اين باب برای دولت ، ساعدت را زحمه باشد ، اصحاب اين امتياز در عوض راه آهن كه به دولت واگذارند ، حق مطالبه هيچ تنخواه و هيچ آلافي نخواهند داشت .»

«فصل يازدهم: دولت ايران ، به حكم امتيازنامه حاضر ، به اصحاب اين امتياز حق مخصوص و امتياز انحصاری و قطعی میدهد كه در مدت طول اين امتياز ، در تمام عمالت ايران معادن ذغال سنگ و آهن و مس و سرب و بطرول و غيره را و هر معدن ديگر كه ايشان بتوانند ، كار بكنند و از آنها تمتع بردارند ، به غير از آن معادن كه ملك مردم است و صاحب آنها با رضای طرفين معامله نمايد بطور و مسوح ، عتقر است كه هيچ يك از كارگران و مأمورين دولتي و مذهبي و هيچيك از رعایا و قبيله و اشخاص ، نمیتوانند در خصوص يك معدن ، ادعای حق تصرف نمايند ، مگر در موردتيكه مدت پنج سال قبل ، علناً و با معرفت و تصديق عامه ، در آن معدن كار کرده باشد . خسار ج از اين شرط هر معدنی كه كمپانی پيدا ميكند ، مثل زمين ساده ، محسوب خواهد شد ، و از جانب كمپانی ، به قيمت متداوله آن ولايت ، خريده خواهد شد ، و اگر لازم بتود ، دولت ، صاحب ، يا اصحاب آن زمين را مجبور خواهد كرد كه آنها را به قيمت متداوله ملكت ، به كمپانی بفروشد ، دولت معادن طلا و نقره و جواهر را برای خود نگاه ميدارد ، از برای كار كردن در اين نوع معادن دولت ميتواند با كمپانی ، قراردادهاي مخصوص بگنارد .»

«فصل دوازدهم : از محصولات خالص هر معدنی كه كمپانی بكار بيندازد ، دولت ايران از منافع خالص آن ، سالی صدی پانزده ، مرسوم و مقرري خواهد گرفت .»

«فصل سيزدهم : از برای كار كردن معادن و اتصال آنها به راه هاي آهن و ترامواي و طرق ديگر ، هر قدر زمين كه لازم ميشود ، از املاك خالصه مجاناً به كمپانی داده خواهد شد ، بصحت كار كردن

این معادن ، کمپانی بهره یاب خواهد بود از همان امتیازاتی که در فصل ششم برقرار است و همچنین محکوم همان تهمیدی خواهد بود که در فصل دهم معین است.»

«فصل چهاردهم : دولت ایران بحکم این قراردادنامه،

به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری قطعی میدهد که در مدت طول این امتیاز در جنگلهای ایران کار بکنند و این جنگلها را بکارینندازد و از آنها منع بردارند. این کار کردن و تحصیل تسع کمپانی در جنگلهای ایرانی، به هر ترکیبی که باشد ، بر هر زمینی که تا اضمای این قراردادنامه ، زراعت نشده باشد ، جایز و معمول خواهد بود . در جائیکه کمپانی درختهای آنجا را بریده باشد ، هر اراضی که دولت بخواهد بفروشد ، کمپانی قبل از هر کسی حق خواهد داشت که آن اراضی را از دولت به قیمت متداوله ، بخرد . دولت ایران از منافع خالص این جنگلها سالی صدی پانزده ، حق خواهد داشت.»

«فصل پانزدهم : دولت ایران به اصحاب این امتیاز

حق مخصوص و امتیاز انحصاری میدهد که در مدت امتیاز ، در تمام معالک ایران بجهت برگردانیدن رودخانهها و مجاری آنها و ساختن بندها و سد ها و ساختن استخرها و کندن چاههای سیاه و مجراهای مصنوعی و بجهت آوردن آبهاییکه دولت آنها را بکسی حق نداده باشد و جاری کردن آنها به نقاط مختلفه که خود صاحب این امتیاز، مصلحت بداند، هر عمل و کاری و اقدامی که لازم باشد بکنند و مجرا دارند، هیچ صاحب ملکی از عبور این آبها هیچ نوع مخالفتی نکند، بآبه عبور آنها موانع و عوایقی نگذارد و از آنطرف هم، به هر صاحب ملکی که عبور این آبها خسارتی وارد بیاورد، کمپانی تلافی خواهد کرد . دولت ایران بجهت کارها و بناهای آب کشی و هر نوع احداثاتی که تعلق به آب داشته باشد ، هر قدر که زمین لازم بنود به کمپانی بجای خواهد داد و علاوه بر این، دولت ایران، جویهایی را که کمپانی ساخته باشد، بیست متر زمین، بطول آن جویها مجاناً به کمپانی خواهد داد و هر زمین یایری که کمپانی بواسطه آبهایی که آورده باشد، دائر بکند، تصرف یاخیری زراعت آن زمین،

حق کمپانی خواهد بود کمپانی قیمت آبها را بیکه بخواند بفروشد ،
به اتفاق دولت ، با رضای طرفین معین خواهد کرد . دولت ایران از
منافع خالص این آبها سالی صدی پانزده قسمت خواهد داشت .»

« فصل شانزدهم : بجهت ساختن راه آهن که امتیاز

آن ، بحکم این قراردادنامه ، به اصحاب این امتیاز واگذار شده است و
بجهت اجرای اعمالی که مقتضی کارها و اقدامات دیگر است که در
فوق ذکر شده است ، دولت علیه ایران ، به پاریس و بریتر و شرکاء
یا به وکلای او اجازه و اختیار تمام میدهد که بحکم این قراردادنامه ،
ابتداء يك سرمایه اولی که عبارت از صد و پنجاه میلیون فرانک باشد
میلیون لیره انگلیسی باشد ، برسم حصصای شرکت ، یا استعهای فرضی
صادر نمایند . منقسمت و طرز مدود این مبلغ را خود اصحاب این امتیاز
مشخص و معین خواهند نمود .»

« فصل هفدهم : دولت ایران بحکم این قراردادنامه

بجهت هر سرمایه که صادر شده باشد یا بعد صادر گردد ، سالی صدی
پنجم منقسمت ، و علاوه بر آن صدی دوم بجهت ادای سرمایه به کمپانی
ضمانت میکند .»

« فصل هیجدهم : این ضمانت صدی هفت ، برعهده

مداخل مصادن و آبها و جنگلهای دولت ایران است . این ضمانت حکمی
نخواهد داشت مگر پس از اتمام خط راه آهن بین رشت و اسفهان ، مطابق
همان طرز و ترکیب که در دفتر قبول معین شده ، تا آن وقت کمپانی
منقسمت سالیانه را از روی آن سرمایه اولی که صادر شده است ، یا از
روی آن سرمایه جدید که اجازه و اختیار دارد که موافق مصلحت خود
صادر نماید ، به حصص داران ادا خواهد کرد .»

« فصل نوزدهم : دولت ایران بحکم این قراردادنامه ،

تعهد میکند که اجازه گمرکهای ایران را از تاریخ ماه مارس
۱۸۷۴ تا مدت ۲۵ سال به اصحاب این امتیاز بدهد ، بجهت اجازه
گمرکها اصحاب این امتیاز ، مبلغ اجازه حالیه را به دولت خواهند داد
و علاوه بر آن ، سالی مبلغ پانصد هزار فرانک یا بیست هزار لیره
انگلیسی ، به اسم اضافه ، خواهند داد . این شرایط ، از برای پنج سال

اولی مقرر است، از ابتدای سال ششم، در عرض این پانصد هزار فرانك مبلغ اضافه، از روی كل منفعت خالص، سالی صدی شصت به دولت داده خواهد شد به غیر از قیمت اداره .»

«فصل بیستم: در صورتیکه دولت ایران بعد از این مصمم شود که امتیاز بانک را یا امتیاز يك دستگاه اعتباری را از هر قبیل که باشد به کسی بدهد، این امتیاز، از امروز بحکم این قراردادنامه محفوظ و منهدم و مخصوص است از برای این کمپانی که بر جمیع اشخاص و کمپانیهای دیگر حق رجحان خواهد داشت.»

«فصل بیست و یکم: از برای هر نوع کارها و اقدامات از قبیل گاز و فرش کوچهها، تزیین پایتخت و راحا و شوسهها و چاپارخانهها و تلگرافها و آسیاها و کارخانهجات آهن آلات و سایر کارخانهها و غیره که بعد از این امتیازی بخواهند، اسباب امتیاز حاضره، در جمیع این امور و امتیازها حق رجحان بر جمیع اشخاص و کمپانیهای دیگر خواهند داشت.»

«فصل بیست و دوم: اسباب این امتیاز در هر وقت مختار خواهند بود که كل این حقوقی که به واسطه این امتیاز داده شده است، بایک جزء این حقوق را به هر طور که بخواهند به کمپانی دیگر یا به مشتری دیگر بدهند، یا بفروشند، یا شرط رعایت تعهداتی که کرده اند.»

فصل بیست و سوم: اسباب این امتیاز تنه میکنند که این اعمال را بمنی معادن و آبها و جنگاها را باء مال راه آهن باهم شروع بکنند و یا هر اهتمامی که ممکن باشد اجرای آنها را پیش ببرند. دولت ایران نیز از طرف خود علاوه بر آن عملیات خارجیه که کمپانی مختار است بعمل خود احمیر نماید، هر قدر عملیه که کمپانی برای اجرای این اعمال مختلفه لازم داشته باشد، به قیمت متداوله مملکت، از برای کمپانی پیدا خواهد کرد، دولت ایران، از برای حفظ امنیت هر زمین و هر محل که بجهت هر يك از این اعمال به کمپانی داده است و همچنین از برای کمال امنیت هر يك از وکلاء و

کارگذاران و مأمورین و عمله جات که پانی، هر قواعدی که لازم باشد، اعلام خواهد کرد و هر تدابیری که واجب باشد حکم به اجرا خواهد نمود .»

« فصل بیست و چهارم: این امتیاز به زبان فارسی

ترجمه خواهد شد. اما در صورت ظهور مشکلات قیامین طرفین، مضمون فرانسه، به تنها سند خواهد بود .»

« تهران - ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۳ مطابق ۱۸ محرم ۱۲۹۱ - ۱۰»

تحریر یافت . « این امتیازنامه به امضاء ناصرالدین شاه، میرزا حسین خان سپهسالار، اعتضادالملکنه و وزیر علوم، میرزا سعیدخان وزیر خارجه، قوام الدوله و وزیر محاسبات، نظام الدوله و وزیر مالیه، میرزا محمدحسن دبیرالملک، یحیی خان وزیر دربار اعظم، ناظم الملک میرزا ملکم خان، محمودخان ناصرالملک، حسنعلی خان وزیرقوائد عامه و پاشاخان امین الملک و وزیرعدلیه، رسید .

مواد عاطله :

وقتی که متن قرارداد تنظیم شد، آنرا برای اطلاع ناصرالدینشاه بنظر او رساندند، شاه از ملاحظه لیست دراز موضوعات مورد امتیاز سخت به وحشت افتاد، زیرا او در همان لحظه اول احساس کرد که پس از امضاء این امتیاز دیگر کاری در مملکت باقی نمی ماند که دولت یا مردم انجام دهند. ایجاد راه آهن و تراموا و بهره کشی از آنها، استخراج معادن از هر نوع، بهره برداری از جنگلها بهر قسم، مهار کردن رودخانهها، احداث قنوات، ساختن بناها، بستن بندها، ساختن استخرها، استخراج آبیهای زیرزمینی، تأسیسات گاز، ساختن و به کار انداختن آسیاها، انجام سنگ فرش کوچهها، تزیین پایتخت، کشیدن راههای اصلی و فرعی، بهره برداری از گمرکات، اداره پستها، کنترل تلگرافخانهها، تأسیس کارخانهجات از هر نوع، تأسیس بانکها و مؤسسات اعتباری از هر قبیل و غیرها .

۱. روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحات ۷۷۴ تا ۷۷۹

راستی شاه خیلی مقاومت داشته که از مشاهده این لیست نامحدود وی، پایان دیوانه شده و از این همه گذشت و حاتم بخشی که از نخست وزیر منورالفکر! خود دیده، سرگیجه نگرفته است.

باعمه جرات و جسارتی که در وطن فروشی و فدا کردن منافع ملت و کشور داشت، در امضاء و تصویب این قراردادنامه دچار دودلی و وسوسه هاشد، جمعی از مشاوران خیرخواه! و امنای! دولت شاهنشاهی را بحضور خواست، قرارداد را به آنها داد و گفت مطالعه کنند و مشورت نمایند پس از تبادل نظر نتیجه را با و اطلاع دهند.

روپتر که توسط مأموران مخصوص انگلیسی از جریان اطلاع پیدا کرده بود فوراً مبلغ دویست هزار لیره استرلینگ به هیئت مشاوران شاه تقدیم داشت که بآنها نظری برخلاف نظر صدراعظم میرزا حسین خان سپهسالار بدهند. هیئت امنای دولت و ملت! نشستند و گفتند و شنیدند و ریشها را اندازه گرفتند و برخاستند و سرانجام رأی خیانت بار خود را چنین بعرض همایونی رساندند:

«اگر دولت ایران خودش بخواهد راه آهن ایران را بسازد لااقل پنجاه کرویر پول لازم دارد، اکنون خدا خواسته که يك کمپانی خارجی حاضر شده است در مقابل هیچ (!) این خرج را نمحمل شود، زیرا در مقابل این معارج کلون، دولت ایران فقط مقداری از مواد اعطایه را که تاکنون ابداً برای کشور نفی نداشته به او واگذار میکند. هرگاه اعلیحضرت همایونی این قرارداد را با نامشریف خود تزیین فرمایند، بایک گردش قلم، خستگی بیش از خدمات سلاطین چندین هزار ساله کشور ایران، به این آب و خاک فرموده اند.»

چنین است طرز تفکر، یا مقدار امانت هیئت حاکمهای که به پست

و مقام و کرسی و میز، از درِ بچه منافع شخصی مینگرند، در چنین مردمی حساب خدمت بخلق و انجام وظیفه ابداً مطرح نیست برای زمامداران خودخواه و خودپرست چه فرق میکند که وسائل خوشگذرانی و عیاشی خود را از دست يك دزد غارتگر و چاولچی و استعمارطلب دریافت کند و یا از نقد کردن و پروراندن منابع و ذخایر کشور تأمین نمایند؟

چنین افراد خویشتن بین و خدا شناس، چه پروا دارند از اینکه به قیمت به باد دادن ثروت ملتی اسیر و تحجیب، جیبهای فراخ خود را از راه رشوه و حق و حساب مملو سازند. ذخایر کشور را در نظر شاه مواد عاقله جلوه دهند؟

این نظر محکم و پرطنطنه مشاوران امین! شاه، او را که از پیش تحت تأثیر تبلیغات عمال استعمار آمادگی برای چنین حاتم بخشی پیدا کرده بود در کار خود مصمم کرد و با تریك چرخش قلم، همان قلمی که تمام قدرتهای کشور را در خود جمع داشت، هستی يك کشور را تسلیم رویتر کرد.

و با توشیح سند بخشش کشور بار دیگر، تاریخ فروختن «مزارع، با انسانهای کارگر متعلق به آن» که از یادگار دوره های تاریك برده فروشی تاریخ بشر است، در حکومت ناصرالدین شاه و بقدرت جادویی قلم وی، تکرار گردید!

۱- ژنرال سرپرسی سایکس انگلیسی در کتاب تاریخ ایران جلد دوم راجع به وضع اطرافیه های ناصرالدین شاه داستانی نقل کرده که بهمناسبت این مشورت و این رأی، آنرا در اینجا میآوریم. خلاصه آن داستان چنین است : ناصرالدین شاه یا اطرافیه اش پشماشای طاق کسری رفتند. در حین تماشا شاه از همراهان خود پرسید : «من عادل ترم یا نوشیروان؟» درباری ها با تمام چاپلوسی که داشتند، توانستند جوابی بگویند، همگی ساکت شدند، شاه خودش سکوت را شکست و گفت : من از نوشیروان عادل ترم، همگی شاه

در اینجا باید تذکر داد که شایدان ورتدان استعمارگر ، این امتیاز عظیم را که به اندازه اقتصاد همه کشور وسعت و عظمت داشت ، به اسم امتیاز «مراء آهن گرفتند» و هم طرف قرارداد را يك فرد عادی و معمولی «رویتر» قراردادند ، که قبل از انجام کار سروصدا بلند نکند و رفیب استعماری آنها روسیه تزاری کارشکنی نمایند ، البته بطوریکه دیدید ، دست رویتر برای گرفتن شريك ، و با انتقال امتیاز به بیگری ولو اینکه دولت انگلیس باشد کاملاً باز بود .

وجه الصالحه:

من اولین بار که این امتیاز نامه را خواندم و دیدم که شباهت آن به تعصبات يك کشور فاتح و غالب در جنگ ، بر کشور مغلوب ، بیشتر است تا به يك قرارداد و امتیاز نامه ، پیش از آنکه نظرات مورخان را در مورد آن به بینم ، حدس زدم که گرفتن چنین امتیازی بمنظور اجرا و عمل نبوده است ، و لابد هدف اصلی يك مانور سیاسی و محتمسازی بوده است .

زیرا اگر زمامداران ایران ، تالایق رخائن و وطن فروش بوده اند ، لافقل سیاستمداران انگلیسی خوب میتوانند درك کنند که این امتیاز ، در عمل بر خورد به مانع و اشکال می کند و بالاخره سروصدای مردم بلند

را تعدیق کردند . ولی شاه اضافه کرد علت اینکه خود را بر کسری ترجیح میدهم اینست که او يك وزیر خردمندی مثل بز و گمهر داشت که همیشه او را دهنمائی میکرد و از ظلم باز میداشت ، اما من در میان جمعی مشاوران جاهل و عفرمی مثل شما گرفتارم که مرا وادار به ظلم وجود میکنند . هکی خجلت زده سر بیزیر انداختند . ه

کاش يك نفر از حضار جرأت میکرد و به شاه تذکر میداد که توهم دهنمائی بهتر از بز و گمهر ، مثل امیر کبیر داشتنی ولی او را کشتی و این خود بز و گمهرین ظلمی است که بخود و ملت ایران و بلکه تمامی مردم آسیا کرده ای .

خواهد شد و چه بسا همین غارتگری باعث انقلاب در ایران گردد و لاف‌لرزان‌های رقبای استعماری آنها نخواهد گذاشت که این امتیاز عملی گردد. پس از مراجعه به نوشته‌های دیگران، دیدم که نظر بسیاری از مورخان هم با این حدس من موافق است، و آنها هم می‌گویند: قسمتی از هدف انگلستان و عمال او، از انعقاد چنین قراردادی این بوده که در مقابل روسیه تزاری که در آن تاریخ در آسیای مرکزی پیشرفتهای قابل توجهی کرده و برزهای هندوستان تردید شده بود و افغانستان را مورد تهدید خطر اشغال قرار داده بود، حربه‌وسنگری بدست آورد و سپس آنرا برای نجات هندوستان و جهت مصالحه با روسیه قرار دهد.



انگلیسها به محض تحصیل امضای شاه و تمام شدن کار امتیاز آنرا منتشر کردند، انتشار خبر امضاء امتیاز «راه آهن» با آن عرض و طول، دود از کله رقبای استعماری بریتانیای کبیر برآورد و همانند بسمی که منفجر شود، مجامع و محافل سیاسی را که ارزش و عظمت چنین امتیازی را میتوانستند ارزیابی کنند به لرزه درآورد.

روسها که خود چشمهای حرص خود را به منابع ثروت و موقعیت‌های سیاسی و نظامی ایران دوخته بودند و پیش از همه و پیش از سایر استعمارگران بی به ارزش و عظمت این امتیاز برای اهداف استعماری بردند، سخت به وحشت و اضطراب افتادند. درست همان چیزی که استعمار انگلستان میخواست.

از سال ۱۸۶۹ تا این تاریخ، انگلیس و روسیه، در خصوص محدود شدن پیشرفت روسیه، در آسیای مرکزی و تعیین حدود نفوذ و سلطه کشور، مشغول مذاکره بودند، نه مذاکرات نتیجه میداد و نه طرفین مأیوس میشدند.

روسها حاضر بودند به آسانی چشم از آسیای مرکزی که آنها را پشت مرزهای هندوستان قرار میداد پیوستند، انگلیسها هم نمیتوانستند وجود رقیب استعماری خود را بدون حد و قید، در پشت مرزهای هند تحمل کنند و نادیده بگیرند.

انعقاد قرارداد رویترا، وضع را بنفع انگلستان عوض کرد و در مقابل امتیازاتی که روسها در آسیای مرکزی داشتند، امتیازاتی هم در سراسر ایران به دست انگلیسها افتاد. اینک موقع آن رسیده بود که دو حریف استعمارگر، امکانات و امتیازات خود را با هم بسنجند و تا آنجا که بهم مربوط است با یکدیگر مصالحه نمایند.

جرانویل^۱ و گرشاکف^۲ دو وزیر خارجه انگلیس و روس برای تعیین شرایط مصالحه وارد مذاکره شدند. بالاخره توافق حاصل گردید و درست در همان موقعی که ناصرالدین شاه و همراهان در سفر اروپا بودند، در پنجم فوریه ۱۸۷۲-۱۲۹۰ قراردادی به امضاء نمایندگان دو دولت رسید که بموجب آن روسها متعهد شدند چشم از تجاوز به افغانستان پیوستند و انگلستان هم تعهد کرد که امتیاز ره پترو را لغو کند و دست روس را در آسیای مرکزی و شمال ایران بازگذارند. و در حقیقت مصالح ایران وجهه مصالحه‌ای برای سازش رقبای استعمارگر واقع شد.

لرد کرزن انگلیسی در کتاب «روسیه در آسیای مرکزی» ضمن شرح مبسوطی از مذاکرات روس و انگلیس و نتایج آن تعهد، روسیه را چنین می‌نویسد:

‘The Emperor Looked Upon Afganistan as Completely Outside the Sphere Within Which Russia

Granville -۱

Cerschaknff -۲

might be called upon to exercise her influence.^۱

سفر شاه به اروپا :

میرزا حسین خان سپهسالار، پس از انجام آن خدمت بزرگ برای
ارباب استعمارگر خوش، شاهرا وادار کرد که برای تحکیم مراتب دوستی
وصمیمیت، سفری به انگلستان بنماید .

ناصرالدینشاه برای دیدن فرنگ برای اولین بار ، از راه روسیه
روانه لندن شد، او که تا آنروز در حصار درباریان متعلق و چاپلوس و یا
مغرض و پرده پوش ، در خصوص خیاطی که یا امضاء امتیاز رویتر ، به ایران
کرده بود، انتقاد صریحی نشنیده بود، در روسیه، با اعتراضات و انتقادات
منطقی و صریحی که ضمناً عظمت خطر برای ایران را روشن میکرد، مواجه
گردید و رنجش شدیدی در محافل سیاسی روسیه و رجال پطروگرا در
از اقدام خود احساس کرد .

پس از روسیه به انگلستان رفت، در انگلستان هم آنطور که توقع
داشت. مورد پذیرائی گرم بود. چسب واقعه نگردید، زیرا انگلیسها در آنوقت
نتیجهای که میخواستند از امتیاز، گرفته بودند و دیگر احتیاجی به آن
نداشتند و دنبال بیانه هم میگشتند که آنرا ملغی نمایند. ناصرالدینشاه هم
سردی انگلیسها را احساس کرد و حتی در ضیافتی که از طرف «بارون رویتر»
به افتخار او برپا شده بود شرکت نکرد. ژنرال سایکس انگلیسی در این
خصوص نوشته است :

«شاه با بیاطلاعی کامل از سیاست اروپائیان، در چنین زمانی
شروع به اولین سفر اروپائی خود کرد و در محافل پطروگرا در برضه
اعطای این امتیاز عظیم و فوق العاده ، رنجش شدیدی احساس نمود

۱- «Russia in Central Asia» By Lord Curzon
P. 326

علاوه بر این، اعلیحضرت انتظار داشت در انگلستان، استقبال و حرارتی در این موضوع مشاهده کنند، ولی در آنجا نوز نسبت به این مسئله، با خونسردی و بی‌اعتنالی توجه نمودند. احساسات مردم ایران نیز با دادن چنین امتیازی به اروپاییان که تقریباً بر همه چیز غلظت داشته باشند مخالف بود، در این مورد باید گفت که عقیده و نظر مردم، کاملاً صحیح بوده است. بالنتیجه، شاه بعد از مراجعت به تهران، این امتیاز را لغو کرده^۱.

ما این بخیر یا جمله‌ای از اردکرزن انگلیسی (نایب‌السلطنه هندوستان که بعداً وزیر خارجه انگلیس شده) شروع کردیم و به جمله دیگری از همین شخص درباره عظمت و خطر این امتیاز ختم می‌کنیم :

«يك چنین امتیاز عظیم و بی‌سابقه‌ای در حقیقت يك بختش-نامه از طرف دولت ایران است و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا می‌توانست این بازی را به آخر برساند هم شاه ایران مات میشد و هم تزار روس در حای خود میخکوب میگردیده .

تیب قزاق :

قرارداد رویترملفی شد، اما انگلستان و روس به رقابت و مبارزات خود برای تحصیل ماملدی بیشتر بر ایران ادامه دادند و زعماداران بی‌لیاقت ایران هم در این میان، زمام کشور را از دست داده و آنرا سایه وار به دنبال هوا و هوس استعمارگران شرق و غرب در نوسان انداخته بودند .

۱- تاریخ ایران نوشته سر پرسی سایکس، ترجمه فتح‌الداعی گیلانی جلد

دوم صفحه ۵۷۹

خوانندگان محترم در صفحه قبل خواندند که لغو قرارداد از طرف خود انگلیسها بود و وجهه المعامله قرارداد روس و انگلیس واقع گردید. و لایحه‌هایی که درباره قاجار عریضه‌الماء امتیاز بطور یکطرفه نداشته و اگر راستی این اقدام از طرف ایران میشد، مگر با دون رویتر و حکومت لندن به این آسانی دست از سر ایران برنیداشت ؟ حاشا !

گاهی تسلیم روس - گهی در اختیار انگلیس و بیشتر نوکر هر دو سیاست بودند، سرانجام در سال ۱۲۹۶ (۱۸۷۹ میلادی) روسها موفق شدند که در ایران «تیب قزاق» ایجاد کنند و فرماندهی و اختیار آنرا در دست بگیرند. قزاقها که بدوئال يك قرارداد همکاری نظامی بین ایران و روس در ایران سبز شده بودند، ریش از چهل سال ایران را صحنه‌ی تاخت و تاز و قدرت‌نمایی و خرابکاری قرار دادند و قدرت روسها را بر همه چیز و همه جا مسلم ساخته، تا آنجا که شخص شاه را تا مرتبه‌ی عامل و دست‌نشانده‌ای در اختیار داشتند.

اصولا وضع ضد ملی دستگاه حاکم‌های آنروز، همراه با فسادها و ظلمهای مأموران دولتی نسبت به ملت، آنچنان فاصله‌ای میان دولت و ملت بوجود آورده بود که امید اصلاح و نزدیکي را از میان برده بود. ترکان قهر از طغیان خشم و انتقام ملت در امان نبودند و به قدری خود را در میان مردم، یگانه و بی‌پناه میدیدند که تشکیل نیروئی از خود مردم ایران، برای حفاظت خویش را محال می‌پنداشتند و شاید هم در این خیال بی‌حق نبودند.

ناچار برای حفظ سیادت و سلطه‌ی نامشروع خود، متوسل به اجانب شدند و روی همین حساب «تیب قزاق» زیر فرمان افران روس، در ایران بوجود آمد و بجان مردم ایران افتاد.

چه ظلمها که نکرد! و چه جنایات که مرتکب شده؛ یکی از جنایات این دژخیمان روسی همان تخریب مجلس شورای ملی و کشتن دهها آزادیخواه و مشروطه‌طلب ایرانی است. مورگان شوستر آمریکائی درباره ایجاد تیب قزاق در کتاب گرانبهای «اختناق ایران» نوشته‌است:

«غرض ناسرالدین‌شاه و مستشاران و سلطنت‌اندیشان روسی او از تشکیل چنین قشونی در ایران، بدون شبهه این بود که این قشون

در برابر جنبشها و اقدامات رعایای مظلوم ایران که حتما صورت
می گرفت از شاه حمایت نماید و پریکاد قزاق که چندین بار هم در
چنین مواقعی قنودت نمائی کرد. پیوسته مجری مظالم روسها بود.

سفاکیها و مقاومتها و مظالم این قزاقها، در مقابل ملیون و آزادیخواهان
ایرانی در دوران انقلاب عظیم و مقدس مشروطیت، هم الهام بخش شوستر
در این قضاوت و هم دلیل صدق اظهارات اوست .

دوران امتیازات

پس از الغاء امتیاز راه آهن، استعمارگران شرق و غرب که از حاکم بخشی دولت ایران، منوجه امکان تحصیل امتیازات و غارت و چپاول در ایران شده بودند، درصدد برآمدند که در درجه اول موقعیت خود را برای سرمایه‌گذاری و بدنبال آن غارت و دزدی، محکم کنند و سپس مشغول یغماگری شوند، چندین سال وضع ایران به این حال گذشت و روسها در مقابل نیروهای انسانی و عمال و جاسوسان انگلستان، موفق شدند با ایجاد «تیپ قزاق» کفهی ساطه و نفوذ خود را به انگلستان نزدیک کنند.

برای ایجاد زمینه‌ی مساعد، لازم بود که قبلاً اقتصاد ایران را هم به ورشکستگی بکشند و حکومت قاجار را از لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی، متأسل کنند و آنرا در بست در اختیار خویش بگیرند و همین نقشه‌ها را کاملاً پیاده کردند.

در حدود سال ۱۳۰۵ هجری و ۱۸۸۸ میلادی زمینه‌ای که مورد نظر استعمارگران بود، کاملاً مهیا گردید و روس و انگلیس از دو سو، دست غارت و چپاول دراز کردند و با عجله و شتاب و حرص و طمع و صف‌ناپذیر،

دزدی و غارت را شروع کردند .

مابقه برای غارت :

«چنین بنظر میرسد که با این امتیازات پی در پی، ایران
بالاخره به تمامی بدست خارجیان^۱ بیفتد» .

دکتر فوریه فرانسوی^۲

در چند سال آخر عمر ناصرالدینشاه، استعمارگران روس و انگلیس
که گویا احساس کرده بودند، بیداری ملت ایران ممکن است به معمر حکومت
استبداد استعماری قاجار و در نتیجه به دوران تسلط استعماری خاتمه دهد،
با حرص و شتاب مسابقه بی شرمانه و گستاخانه‌ای برای لغت کردن ملت و
کشور ایران شروع کردند و شاید در پشت پرده، سازش و توافق خائنانهای
هم بین دو رقیب استعمارگر، برای چاییدن ملت ایران بوجود آمده بود.
یکی از آن دو، پیشقدم میشد، امتیازی میگرفت، با فاصله آن
دیگری جلومی آمد و به بهانه‌ای که دزدی بطور رسمی آمده و چیزی را
دزدیده و رفته، متکبرانه از سرمدمداران ایران میخواست که اجازه دهند او
هم از ثروت بی صاحب و خوان یغمای ملت نجیب ایران چیزی بردارد، تا
در چپاول، از رقیب استعمارگر خود عقب نباشد .

زمامداران و با معنای دولتمداران هم با گرفتن مبلغی حق حساب
امتیازنامه‌ای را امضاء میکردند و بخشی از ثروت کشور را خاتم وار میبخشیدند.
ما فعلا در صدد بحث و تفصیل درباره این امتیازات و عواقب شوم آنها نیستیم
و فقط سخنانی از این مسابقه‌ی نکبت بار را بازگفته‌ایم از امتیازات روس
و انگلیس می‌آوریم، تا خوانندگان محترم، به ارزش و عظمت مبارزات امیر کبیر
با استعمار و خیانت و جنایت دشمنان و مخالفان امیر کبیر که او را ناجوانمردانه

۱- سه سال در دربار ایران نوشته دکتر فوریه ترجمه اقبال صفحه ۱۲۸

از پای در آوردند، بهتر واقف شوند .

امتیاز امت کشتی رانی در رود کلرون :

ناصرالدین شاه در روز ۲۴ صفر ۱۳۰۶ (۱۸۸۸ میلادی) بعنوان آزادی کشتی رانی در خلیج فارس، امتیاز کشتی رانی از خرمشهر تا اهواز را به انگلیسها واگذاشت، این امتیاز برای نیروی دریائی انگلیس در خلیج فارس و تسلط آنها بر سواحل آن و مخصوصاً خوزستان ارزش بسیار و برای جنوب ایران خطرات گرانی داشت .

فرانسویها همین امتیاز را قبلاً در مقابل تعهد ساختن سدها و از گرفته بودند ولی اعمال نفوذ انگلستان، این امتیاز را از چنگ آنها در آورد و تقریباً مدت و مجانی آنرا تصاحب کردند .

(بدروس) امتیاز کشتی رانی در سواحل بحر خزر :

در مقابل امتیاز رود کلرون، روسها ناصرالدین شاه را تحت فشار گذاشتند و مطالبه‌ی آزادی رفت و آمد کشتیهای روس در بنادر ایرانی بحر خزر را نمودند و سرانجام در ماه رجب ۱۳۰۶ (مارس ۱۸۸۹ م) مرداب انزلی و رودخانه‌هایی که مصب آنها این مرداب است برای رفت و آمد کشتیهای روسی آزاد شد (همان چیزی که در زمان امیرکبیر روسها برای تحصیل آن زحمتهای کثیفه‌ای و نیروها مصرف کردند) .

(به انگلیس) امتیاز بانک شاهنشاهی :

۲۸ جمادی الاول ۱۳۰۶ (۳۰ ژانویه ۱۸۸۹ م) بعنوان جبران خسارت «بارون ژولیوس روتیر» از الغاء قرارداد راه آهن، امتیاز عظیم «تأسیس بانک شاهنشاهی» در ایران بمدت شصت سال به نام روتیر، و در حقیقت پادشاه انگلستان، تفویض شد .

همراه این امتیاز، حق انحصاری «نشر اسکناس» و استخراج انحصاری

جميع معادن ايران، من جمله معادن نفت (به استثنای طلا و نقره و احجار گریمه) هم تقدیم گردید .

امتیاز بانک و فئراسکناس علاوه بر منافع اقتصادی که برای انگلیس داشت از لحاظ سیاسی، حربه‌ی بر نفع‌ای بدست استعمار بریتانیا داد، زیرا از این رهگذر سر رشته‌ی قسمت اعظم اقتصاد ایران، بدست آنها افتاد و از اینراه فشارهای غیر قابل تحلی بر ملت ایران وارد آوردند .

ارزش این امتیاز برای انگلیس و ضرر آن برای ایران بقدری بود که در سال ۱۹۳۰ میلادی انگلستان با دریافت دو پست هزار لیره و تحصیل برائت از بسیاری از قیود و تعهداتی که بموجب همین قرار داد داشت، از حق «فئراسکناس» (فقط قسمت کوچکی از امتیاز) صرف نظر کرد .

(به دوس) امتیاز بانک استقراری :

روسها وقتی که دیدند ، بانک شاهنشاهی انگلیس در ایران برای انگلیس خیلی ارزش و اعتبار ایجاد کرده ، دو پای ناصرالدینشاه را برای گرفتن امتیازات مشابهی در پوست گردو گذاشتند و چنان او را مهار کردند که حاضر شد، در سوم ماه مه ۱۸۹۰ میلادی امتیاز عظیم «بانک استقراری و رهنی» را امضاء کرد و به موثر از اتباع روسیه به نامهای «پولیاکف»^۱ و «رافالوویچ»^۲ برای مدت ۷۵ سال تسلیم کرد .

کار عمده این بانک در ایران این بود که به دولت و رجال بزرگ و متنفذان کشور که استعمار میل داشت ریشانرا درگرو داشته باشد، وامهای طولیل مدت بدهد و آنها را بوسیله همین وامهای دراز مدت ، بزنجیری دراز تر از عمرشان بکشد .

۱- Poliakoff

۲- Raffalovich

ارزش این امتیاز برای روسیه، آنقدر زیاد بود که پس از شروع کار و تحکیم موقعیت آن، بانک دولتی «سن پترزبورگ» سهام آنرا خرید و آن را به صورت شعبه‌ای از وزارت دارائی امپراطوری روسیه درآورد. خسارانی که توسط این بانک و بانک شاه‌انگلیس، به ایران وارد آمد و زنجیرهای گرانی که وسیله همین بانکها با دادن وامهای بزرگ با شرایط سنگین و بگروکشیدن منابع درآمد و ثروت کشور به پای و گردن ملت و دولت ایران بسته شد و مملکت را به اسارت اقتصادی کشاند، صفحات سیاه و تنگین و رقت‌باری از تاریخ قرن اخیر کشور ما را گرفته است.

و در مقابل متعلقات امتیاز بانک شاه‌انگلیس، روسیه امتیاز ساختن راه آهن و بهره‌برداری کردن از آن را در هر جای ایران که مایل باشند ساختن راه شوشه از پیربازار، یا مبارک آباد، به تهران را گرفتند و هم دربار ایران را متعهد ساختند که تا پنج سال دیگر، امتیاز راه آهن را در ایران، به هیچ کشور دیگری ندهد.

(به انگلیس) امتیاز لاتاری :

در اثر این بندل و بخشش‌ها ناصرالدین‌شاه و اطرافیان، پول فراوانی چه از مجرای رشوه و چه از طریق حق الامتیاز و سهم وام بجیب زدند و بار دیگر عازم سفر به اروپا گردیدند.

روز ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ شاه به اتفاق امین‌السلطان (قهرمان دیگر اعطاء امتیاز) از راه روسیه بجانب اروپا حرکت کرد.

در همین سفر میرزا ملکم‌خان سفیر ایران در لندن، با تقدیم یک هزار لیره به شاه امتیاز افتتاح آور «لاتاری» را به نام منشی خودش «مسیو بوزیک» از او گرفت و سپس در مقابل دریافت چهل هزار لیره آن امتیاز را به دو

کمپانی انگلیسی واگذار کرد .

بموجب این امتیاز، تمام معاملات بالاتار، استقراضهای عمومی لاتاری تربیب کمپانی های لاتاری، فروش بلیطهای لاتاری و عموم بازیهای لاتاری در انحصار صاحب امتیاز قرار می گرفت و فقط بیست درصد از منافع خالص^۱ آن سهم شخص شاه بود .

انتشار خبر اعطای این امتیاز بخاطر اینکه معاملات آن قلمری و نامشروع بود محافل روحانی راعلیه دستگاه حاکمه تهییج کرد و در نتیجه افکار عمومی مردم ایران را بخاطر اینکه تماس با مذهب و دین داشت شورانید. شاه پس از مراجعت به ایران، احساس کرد که این امتیاز در اثر اینکه مواجه با مخالفت روحانیون و اکثریت مردم ایران میشود ، قابل اجرا نیست ولذا در تاریخ ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۷ و ۵ دسامبر ۱۸۸۹ آن را لغو کرد و خسارت هائی را که دو کمپانی انگلیسی منعمل شده بودند، از خزانه ملت پرداخت .

در اینجا تذکر این نکته بجا است که در آن تاریخ اگر افکار پیشوایان دینی و روحانیت شیعه، روشن بود می توانستند خطرات و مضرات امتیازات اقتصادی و سیاسی و نظامی را که پی در پی به اجانب اعطاء می شد درک کنند، کشور ما به این وضع نکبت بار دچار نمی شد زیرا اگر چنین درکی داشتند قهراً مردم ایران را هم که اکثریت گوینده آنها بروحانیت اعتماد داشتند، روشن می کردند و در چنین مواردی بمقتضای وظیفه مقدس دفاع از کشور اسلام وجلو گیری از سلطه ی کفار قیام میکردند و مبارزه می نمودند و جلو غارت و تجاوز را می گرفتند، همانطور که در مورد امتیاز لاتاری، خشم و

۱- اصطلاح «منافع خالص» از آن مبادرت های کشدار و گنگ است که در بسیاری از امتیازات استعماری به کار رفته و در موقع عمل و پیاده کردن قرارداد دچار اختلافات و کشمکشها شده .

مخالفت محافل مذهبی دستگاه حاکمه را وادار به عقب نشینی کرد و
همانگونه که در جریان امتیاز دخایات که درآینده خواهید خواند عمل
کردند .

(به انگلیس) امتیاز راههای جنوب :

بریتانیا حاضر نبود که به آسانی دست بردارد، در مقابل الغاء امتیاز
لاناری، انگلستان تقاضای امتیاز جدیدی می کرد. و سرانجام شاه و امتقاع
کردند که امتیاز ساختن راههای تهران به خرمشهر و بروجرد به اصفهان را
به آنها بدهد، شامی داشت که روسها هم پس از اطلاع از این امتیاز، دست
از سراو بر نیستارند، حیلای اندیشیدند و امتیاز را در روز هفتم ربیع الثانی
۱۳۰۷ (اول دسامبر ۱۸۸۹ چهار روز پیش از لغو امتیاز لاناری) بنام
یحیی خان مشیرالدوله، برادر سپهسالار که يك نفر ایرانی بود صادر کردند،
و سپس او در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۷ این امتیاز را به کمپانی «وای شوسه»
انگلیسی واگذار کرد و آن کمپانی هم امتیاز را به بانک شاهي تفویض نمود.

(به روس) امتیاز بهره برداری از اشجار زیرتون :

همان طور که انتظار میرفت ، این حيله از نظر روسها مخفی نماند و
آنها هم قدم پیش گذاشتند و تقاضای بخشش و اعطاء نمودند و با سر تخ قدرت
بی رقیبی که با وجود تپه خزاقي در دست داشتند ، شاه را مجبور نمودند که
امتیاز «بهره برداری از درختهای زیرتون گیلان» را بمدت ۲۵ سال به کمپانی
روسی «کوسیس توفیلاکتوس»^۱ بدهد .

این امتیاز در روز اول شوال ۱۳۰۷ و ۲۱ مه ۱۸۹۰ به امضاء شاه و
امین السلطان رسید و از این رهگذر حقوق حقه بسیاری از مردم ایران هم
پایمال گردید و در عوض پس از دو سال ، کمپانی بایستی سالانه فقط هزار

۱- Kossis Theofilactos

تومان به‌خراشه شاه بپردازد .

روسیه تزاری این امتیاز را در مقابل امتیاز راه‌های جنوب که انگلیسها برده بودند کفای ثناعت و عربده‌کشان ، هل من مزیدش بلند بود و بالاخره ، چندماه بعد یعنی در سوم نوامبر ۱۸۹۰ و بیستم ربیع الاول ۱۳۰۸ امتیاز انحصاری بریدن چوب شمشاد از جنگلهای آستارا تا استرآباد و حمل بخارج را برای همین کمپانی گرفت و از این راه ویرانی‌های غیرقابل ترمیمی به جنگلهای ابوه ایران ، این ثروت عمومی کشور، وارد آوردند. و در روز اول جمادی الاول ۱۳۰۸ امتیاز «داره سیمه و حمل و نقل» را برای مدت ۷۵ سال تحصیل کردند .

(به انگلیس) امتیاز دخانیات:

«امتیاز انحصاری دخانیات که ممکن است ایران را به انقلاب بکشانند ، به یک شرکت انگلیسی واگذار گردیده است» دکتر فوریه^۱.

روز ۲۸ ماه رجب ۱۳۰۷ مطابق با ۲۱ مارس ۱۸۹۰ امتیاز انحصاری «دخانیات ایران» به مدت پنجاه سال ، به «ماژور تالبوت»^۲ انگلیسی واگذار گردید امتیازی که نظارت و کنترل استعمارگران را بر کشت و تحصیل و خرید و فروش حمل و صدور و مصرف دخانیات سراسر کشور مسلم ساخت و سروکار و تماس مأموران و جاسوسان استعمار را با تمام طبقات مردم بدنبال داشت . حتی میشود گفت که انگلیسها به این امتیاز از لحاظ سیاسی بیشتر اهمیت میدادند تا از نظر اقتصادی ، دکتر فوریه فرانسوی طیب مخصوص ناصرالدین شاه که با روشن بینی خاصی به این امور از نزدیک مینگریسته، مینویسد :

۱- شمال در دیربام ایران صفحه ۳۱۷

۲- Major Talbot

«يك اردو از دعاي انگليس و كارگران شركت، چمنرقى،
چه انگليس، از هر طرف، ببايران ديختند. زيرا كه لقه چرب
و نرمى پيدا شده بود و رسيدن به آن، برنج و خرچ سفر ميارزيد.»^۱

باز هم ملّهب و روحانيت:

اگر روحانيت شيعه، با الهام از دستورات قرآن و اسلام، در آن لحظات
حماس ملت مظلوم ايران را در نيافته بودند و كمپاني استعمارى روى
توانسته بود از اين رهگفتر جنگال خود را به اقتصاد ملت ايران بندكند،
خدا ميداند چه بر سر ملت ايران ميا آمد. ؟

اما روحانيت، بر هبرى حضرت آية الله العظمى ميرازى و
واعنائى هاى آية الله آشتياني پس از دو ك خطر آن امتياز مردم را بيدار
كردند و نيروى عظيم حس دينى مردم را كه معمولاً عظيم ترين و عميق ترين
قدرت ملى بوده است، بجان استعمار و دولت نالايق ايران انداختند.

مبارزه سختى ميان، ملت ايران و استعمار و عمالش درگير شد،
صحنه هاى وسيع تظاهرات و اعتصاب، ايراد نطق ها و خطابه هاى آتشين، يراه -
انداختن متينگ ها و دموستراسيون ها و پخش اعلاميه ها و... در سراسر ايران
و مخصوصاً در نهران و تبريز، مدتها ادامه داشت استعمارگران و عمالشان
احساس كردند كه سر كوب كردن آن انقلاب كلّو آسايى نيست و چه بسا اگر
اين مبارزات ادامه يابد، كم كم بصاير موضوعات و امتيازات هم سرايت
كند، ناچار تسليم شدند و عقب نشيني كردند و «كمپاني رزى» منحل گرديد
و امتيازى كه صاحبان آن سود خالص سالانه اش را در سال نيم ميليون ليره
پيش بينى مى كردند، لغو شد.

البته انگليسيها كه براى تحصيل اين امتياز، خرچها كرده و به قول

دکتر فوریه دومیلیون لیره رشوه داده بودند^۱ به آسانی دست بردار نبودند و اگر از عهده ملت ایران بر نمی آمدند ، از عهده دولت و دربار کمالاً بر می آمدند و لذا از شاه پانصد هزار لیره به عنوان خسارت گرفتند و شاه هم که پولی در خزانه نداشت ناچار ، این پول را از بانک شاهنشاهی انگلیسی با سود صدی شش به وام گرفت ، وامی که خود زنجیری برای اسارت ایران بود . مورگان شوستر امریکائی در باره این غرامت و این وام در کتاب « اختناق ایران » نوشته :

« فایده ای که از امتیاز ظالمانه ری رژی عاید ایران گردید

عبادت از سالی سی هزار لیره سود آن قرصه بود. »

حقیقت تلخ :

خوب است در اینجا به يك حقیقت تلخ و اسفباری در باره روحانیت و قشر مندین کشور ایران اشاره کنم و آن اینکه ، افکار و ادراکات آنها در آن دوران پر خطر هجوم استعمار ، در وضع سطحی بوده که مصالح و منافع اساسی و مهم کشور و ملت اسلامی را درك نمی کرده ، واقعاً نمیدانسته اند که اعطاء امتیاز به اجانب استعمارگر ، چه ضررها و مخاطراتی به دنبال دارد .

زیرا ماشکی نداریم که پیشوایان شریف و پاک شیعه ، اگر وظیفه ای احساس میکردند بدون شك آنرا انجام میدادند و هر خطری که داشت استقبال می کردند و بجان می خریدند و یا نیروی عظیمی که از افکار و احساسات اکثریت مردم در اختیار داشتند ، بر خصم و طرف فائق میشدند و از مبارزه بیروز و موفق بیرون می آمدند . در همین چند صد سال اخیر تاریخ ایران ، چندین حادثه بوقوع پیوسته است که عوامل خاصی قشر مذهبی و روحانیون

۱- سه سال در دربار ایران صفحه ۲۲۰

را بیدان مبارزه کشانده و همجا نتایج درخشانی گرفته‌اند و من بتوفیق خداوند در این خصوص کتاب مستقلی منتشر خواهم کرد .

طبیعی است که استعمارگران سعی داشته‌اند حتی المقدور اخترا این طبقه را از حوادث و جریانات سیاسی و اقتصادی دور نگه‌دارند و تا حدود زیادی هم موفق شدند و حتی هنوز هم که هنوز است این سیاست را تعقیب می نمایند .

قط در حوادث استثنائی از قبیل همان امتیاز دخانیات که تمامی با منافع سیاست استعماری دیگری (مثلاً روسیه) داشته، و یا اینکه مستقیماً حمله و هجوم به احکام دین بوده (از قبیل امتیاز لائتاری) و یا علل و عوامل دیگری کلراً به اینجا میکشاند ، روحانیت و بالتبع مردم به داخل می‌کردند و نتیجه هم می گرفتند .

بنابر این یکی از بزرگترین وظایف روحانیون روشنفکر و سایر ملیون و وطن خواهان اینست که با وسائل مختلف ، افکار تمام روحانیت و مردم متدین را به وضع روز آشنا کنند و با ترغیظ و صدور صد استعماری « تفکیک دین از سیاست » مبارزه کنند و این نیروی عظیم و عمیق را در راه مبارزه با استعمار و استثمار و فساد و خدمت واقعی و اساسی بخلق که وظیفه و هم خواسته واقعی ایشا است ، بکروا دارند و آنها را از کنج ویرانه شوم عزت و اتزوا بیرون بیاورند و این خدمتگذاران صدیق و پاکدامن خاق را به وظایف اصولی شان آشنا کنند .

(بعدوس) راههای شمال و مرداب انزلی :

روسها با اتکاء به قدرت نظامی و اقتصادی خود از لحاظ قزاقها و بانك استفراخی و رهنی ، از دو جهت دربار را وادار می کردند که پشت سر هم امتیاز نام آنها صادر کند و اینك فهرست چند امتیاز :

۱- در دوم ذیحجه ۱۳۱۱ و پنجم ثوئن ۱۸۹۳ امتیاز انحصاری ساختن راه شوسه «قروین - رشت - بندرپهلوی» را گرفتند و پس از ساختن راه با وضع حق العبوری سنگین و ظالمانه‌ای بهره‌برداری را شروع کردند و از این راه پول هنگفتی از مردم غارت‌زده ایران درآوردند .

زورگوئی و اجحاف را بعدی رساندند که مردم بجیب‌سریز برای ایران را کارد به استخوان رساند و یکباره علیه راهبانان روسی قیام کردند و بسیاری از ساختمان‌ها و پاسکامه‌ای سر راه آنها را خراب کردند.

۲- در روز سیزدهم رجب ۱۳۱۳ امتیاز گل‌برداری و گوشت کردن مرداب انزلی (لنگرگاه بندرپهلوی) و ساختن دیواری میان دریا و مرداب، بمنظور جلوگیری از هجوم امواج به مرداب ، و کار گذاشتن فالوس دریائی، برای مدت هفتاد سال ، به کمپانی «اداره بیمه و حمل و نقل» روسی ، واگذار شد.

۳- يك روز بعد، یعنی چهاردهم رجب ۱۳۱۳ امتیاز ساختن راه‌های «تهران - قروین - همدان» به همان کمپانی تقدیم شد ، روس‌ها پس از ساختن آن راه‌ها ، از مجرای تحصیل «حق العبور» درآمد کلانی بردند و خسارات زیادی به مردم وارد آوردند ، تنها در سال ۱۳۲۸ دو آمد خالص کمپانی از حق العبور این راه ، دوست و شصت هزار ریال بوده است .



چنین بود وضع ناصرالدین‌شاه که سراسر کشور ایران را مملکت شخصی و موردی خویش و مردم ایران را بردگان مسلوب الاختیار خود می‌پنداشت، این سلطان مستبد ، در اواخر عمر خود ، با حرص و ولعی عجیب و شتاب و عجله‌ای وصف‌ناپذیر، منابع ثروت و موقعیت‌های ارزنده کشور را به حراج گذارده و یکی پس از دیگری را در مقابل دریافت مبلغی ناچیز و با خیال نجات از تهدیدی ، تسلیم استعمارگران می‌کرد و مثل کسیکه اجل خود را

تزدیک به‌بند و بخواهد پشت سر خود چیزی برای بازماندگان نگذارد، هیچ‌چیزی را نمی‌خواست باقی بگذارد و علاوه بر گرفتن وام‌های بی‌دری، با شرایط سنگین و کمر شکن، می‌خواست ایرانی ورشکسته و اسیر تحویل تسل بعد بدهد.

گلرله میرزا رضای کرمانی در روز هفدهم ذی‌قعدة ۱۳۱۳ چوب حراج را از دست این سلطان «اعطاء امتیاز» انداخت و به‌عمر و سلطنت او پایان داد.

ولی پس از او فرزندش مظفرالدین‌شاه، همان چوب حراج را برداشت و همان رویه پند را به‌صورتی اسفبارتر و گستاخانه‌تر ادامه داد و این وضع نکبت‌بار، تا انقلاب عظیم مشروطیت ادامه داشت و پیش‌ازپیش ارزش و اعتبار اقدامات و اصلاحات امیر کبیر را روشن کرد.

پایان



امیر کبیر ددمن چهل و پنج سالگی



ناصر الدینشاه قاجار



مهد علیا ، ملکه مادر



دکتر فوزیه طلیب مخصوص
ناصرالدینشاه

مربوط به صفحه ۴۴۷



آیه الله حاج میرزا حسن
آشتیانی

مربوط به صفحه ۵۳۹



موسیو ریشارد

استاد دارالفنون که بعداً ملیمان شد
و به سردار رضاخان تغییر نام یافت

مربوط به صفحه ۱۴۲



مظفرالدینشاه در دوران
ولیعهدی

مربوط به صفحه ۵۴۳



محمدشاه قاجار

که ششم شوال ۱۲۶۴ و محمدیه شمیران
به علت مرض نفرس وفات یافت
رجوع شود به صفحه ۴۴



آقا محمدخان قاجار

بنیان گذار سلطنت قاجاریه، رجوع شود
به صفحه ۳۱۹



امیر شیرعلیخان

یکی از امیرای افغانستان



میرزا ابو القاسم قائم مقام فراهانی



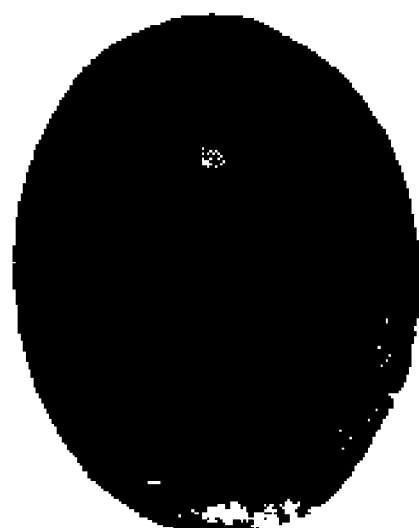
عزت الدوله :

خواهر ناصرالدین شاه که پیاس خیمات
امیر کبیر ناصرالدین شاه او را بهمیری
امیر در آورد رجوع شود به صفحه ۴۴۴



شاهزاده عباس میرزا

یکی از شاهزادگان غیور و با شهامت
دوره قاجاریه رجوع شود به صفحه ۱۲۱



حمام السلطنه

فاتح مرات و مخالف سر سخت استعمار



عکس از دوران جوانی

ناصرالدین شاه



بیمتارک

سریوط صفحه ۴۵۶



دوست محمد خان

امیر کابل و مخالف سرسخت شاه شجاع که
در افغانستان توسط انگلیسها به هندوستان

تبعید گردید

رجوع شود به صفحه ۳۷۱



نایبکون سوم

که تقریباً همزمان با اعدامت بافتن امیر
امیر اطود فرانسه شد



عکسی از امیر کبیر



تاج الملوك

یکی از دودختر امیر کبیر از عزت الدوله



حاج میرزا آقاسی

سردار اعظم و مرشد و مراد محمد شاه قاجار

سندحه ۴۴۳۵ و ...



و قتی که در کتابخانه مرکزی دانشگاه
عکسهای مربوط به دوران قاجار که در
حدود بیست هزار عدد است بررسی میکردم
به این عکس جالب برخورد نمودم



علیخان حاجب الدوله، فرانشیایی
قاتل تمک نشناس امیر کبیر



پالمرستون

وزیر خارجه انگلستان که امیر کبیر در
مقابل کارشکنی‌های او قرار گرفته بود

صفحه ۹۵-۱۲۴



فرخ خان «امین الملک»

که پس از شکست دولت ایران از انگلستان
از طرف دولت ایران باستانبول و از آنجا
به پاریس رفت و معاهده پاریس را
منتقد می‌ساخت

رجوع شود به صفحه ۴۹۶



آقاخان مولاوی

رهبر فرقه اسماعیلیه یکی از دست‌نشانده‌گان

استعمار در جنوب ایران

رجوع شود به صفحه ۴۰



عکس از دوران کودکی

ناصرالدین‌شاه



میرزا آقاخان نوری
رقیب و جانشین امیر کبیر



عکس دیگری از امیر کبیر

فهرست اعلام

آ	ت
آغا بختوب من ۲۱	آجودان باشی (حسین خان) من ۶۴
آفریقا من ۱۰۱۲۸۰۸۰۷۰۶	آدمیت. (فریبون) من ۱۶۵۰۱۶۲۰۴۷
۲۳۶۰۳۳۵۰۲۴۶	۴۹۸۰۴۵۱۰۴۲۷۰۴۲۲۰۲۲۶
آقا محمد خان قاجار من ۳۱۹۰۴۲	آذربایجان من ۶۶۰۶۲۰۶۲۰۲۶۰۲۵
آقاخان محلاتی من ۲۶۰۰۱۸۳۰۴۰	۴۶۵۰۳۲۵۰۳۰۱۰۳۰۰۰۲۵۶
آقا جان بیک من ۲۹۹	آرتور کونولی من ۳۰۸
آقاسی (حاج میرزا) من ۲۶۰۲۵۰۱۷	آرلاف من ۵۰۲
۰۶۲۰۵۳۰۴۴۰۳۹۰۳۷۰۳۵۰۲۷	آسیا من ۲۶۶۰۲۶۱۰۲۴۳۰۱۲۸۰۷۰۶
۰۲۱۳۰۱۸۹۰۱۸۴۰۸۲۰۸۶	۴۸۸۰۳۸۶۰۳۳۶۰۳۲۷
۰۲۲۲۰۳۲۲۰۳۰۲۰۲۲۷۰۲۳۶	آستارا من ۵۳۸
۳۳۴۰۳۲۶۰۳۲۴	آسیای مرکزی من ۳۸۵۰۲۸۰۰۱۶۸
آگهی دهان (کتاب) من ۱۹۴۰۷۱	آستانه مقدسه حضرت معصومه من ۱۵۷
آلمان من ۲۵۷۰۲۵۶۰۲۵۵۰۲۴۷	آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم من ۱۵۷
۲۶۵۰۲۶۳۰۲۵۹۰۲۵۸	آشوراده (جزیره) من ۲۰۷۰۱۸۲
آلفونسو کوپودو من ۲۵۰	۰۲۱۵۰۳۱۴۰۳۱۱۰۳۱۰۰۳۰۹
آمریکا من ۲۴۴۰۱۲۸۰۴۲۰۸۰۷۰۶	۲۵۰۰۲۲۸۰۳۲۴
۰۲۳۵۰۲۹۵۰۲۷۸۰۲۷۴۰۲۴۶	آصف الدوله (اللهیارخان) من ۳۸۰۳۱
۳۴۷۰۳۳۶	۰۲۰۴۰۲۰۳۰۷۱۰۶۲۰۴۲۰۴۰
آتونیدو گوئه آ من ۲۵۷۰۲۵۱۰۲۴۶	۰۲۳۲۰۲۲۵۰۲۰۷۰۲۰۶۰۲۰۵
۲۶۲۰۲۵۹	۰۲۶۴۰۲۳۷۰۲۳۵۰۲۳۴۰۲۳۳
آبقاله شیرازی من ۵۳۹	۴۶۵

• ۲۱۴۰۲۸۷۰۲۷۷۰۲۴۹۰۲۴۷

• ۴۲۲۰۴۰۹۰۴۰۲۰۳۹۸۰۳۲۹

۵۳۷۰۵۱۹۰۴۲۴

اصلا تھوز من ۱۷۷

اعتماد السلطنه من ۴۷۸۰۴۳۷۰۴۷

اعتماد الدوله = (نوری)

اعتماد السلطنه من ۵۲۱۰۲۲۸

اعلم الدوله ثقی من ۲۴۰

افغانستان من ۳۵ ، ۶۵ ، ۱۸۲، ۶۸

• ۲۳۸۰۲۸۴۰۲۶۸۰۲۲۷۰۱۸۳

• ۲۶۸۰۲۶۷۰۲۶۳۰۲۶۱۰۲۵۷

• ۳۷۹۰۳۷۳۰۳۷۱۰۳۷۰۰۳۶۹

• ۴۸۸۰۴۸۳۰۴۵۹۰۴۴۸۰۲۸۲

• ۵۰۲۰۵۰۱۰۴۹۹۰۴۹۲۰۴۹۱

۵۲۶۰۵۲۵۰۵۰۹

اقتدار (علی خان) من ۴۲

اقبال (عباس) من ۱۴ ، ۲۴ ، ۳۷، ۴۶

• ۴۲۰۰۱۶۵۰۱۶۰۰۰۷۱۰۰۴۷

۴۵۶۰۴۴۳۰۴۲۴

اکرم زعیر من ۲۸۵

الجزائر من ۲۴۳، ۷

الکانتد بورنس من ۳۶۵

الکانتدر من ۲۸۰، ۱۷۸

امیر کبیر ، امیر ، میرزا تقی خان ،

امیر نظام ، تقریباً در تمام صفحات

• امیر کبیر و ایران (کتاب) من ۱۶۵

۴۵۱۰۴۳۷

امامزاده زید من ۱۵۲

امامزاده حمزه من ۱۵۷

• امام جمعه (میرزا ابوالقاسم) من ۷۷

۳۸۸۰۱۵۶

امیر والی (محمد حسن خان) من ۸۶

۴

اتحاد جماهیر شوروی من ۳۸۸

اتلی من ۳۵

اثریش من ۱۳۳۰۱۳۲۰۱۰۳۰۱۰۰۰۹۸

اختناق ایران (کتاب) من ۵۴۰۰۵۲۹

انوار داستویک من ۵۰۸۰۲۲۹

انوارد بیرون من ۳۸۲۰۳۵

اراک من ۴۶۵۰۴۰۹۰۱۲

اردیل من ۴۲

اردشیر میرزا من ۳۰۹

ارژنة الروم من ۲۸۰۲۷۰۲۶۰۲۴

ارک تهران من ۲۳۲

اروپه من ۱۹۷

• اروپا من ۲۴ ، ۲۵ ، ۱۵۲۰۵۲۰۴۲

۴۶۰۰۱۶۱

ازبکان من ۲۸۸۰۲۶۵۰۲۴۷۰۶۵

استعمار ، تقریباً در تمام صفحات

استیونس من ۲۹۹۰۲۲۳۰۲۲۲۰۱۹۶

استویک من ۳۳۸۰۳۳۷

• استانبول من ۲۶۴۰۲۶۲۰۲۵۷۰۲۲۸

۴۹۶۰۲۸۶۰۲۷۲

• استرآباد من ۴۱۶۰۳۱۲۰۱۰۶۰۶۶

۵۳۸۰۴۰۲۰۳۸۹۰۳۲۹۰۳۱۹

• اسپانیا من ۲۶۲۰۲۵۸۰۲۵۷۰۲۴۶

• اسرائیل من ۲۸۰ ، ۲۷۹۰۲۶۹۰۶۶

۲۹۰۰۲۸۵۰۲۸۴۰۲۸۱

• اسرار سازمان مخفی یهود (کتاب)

من ۲۸۳

اسماعیلیه من ۴۰

اسدآبادی (سید جمال الدین) من ۷

• استهبان من ۱۱۴۰۹۹۰۹۷۰۷۲۰۳۷

• ۲۳۶۰۲۲۸۰۲۳۶۰۱۱۶۰۱۱۵

یختیاری ص ۲۲۷، ۲۲۷	امام زمان ص ۲۶۷
بروجرد ص ۵۳۷، ۵۳۷	امین‌الطمان ص ۵۳۷، ۵۳۷، ۴۷۹
برایدن ص ۳۶۹	اوجان ص ۵۰
بروگش ص ۲۴۲	انفونری ص ۷
بریکاد قزاق ص ۵۳۰	انارود ص ۱۰۷
بزرگمهر ص ۵۲۴	انزلی (بندر پهلوی) ص ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴
بنداد ص ۵۰۷، ۵۰۵، ۵۰۳، ۲۷۰، ۲۲۶	انگلیس، انگلستان، بریتانیا، تقریباً در تمام صفحات
بلزیک ص ۲۴۴، ۲۴۴	انوشیروان ص ۵۲۳
بلخ ص ۳۹۰	اهواز ص ۵۳۲، ۴۷۵
بلوچستان، بلوچ ص ۶۵۰، ۴۰۱، ۳۷۰، ۳۵۰	ایروان ص ۲۴
۵۱۰۰۵۰۹۰۴۸۴، ۲۲۷، ۶۷	اینجکوف ص ۲۲۱
بن بلا ص ۷	ب
بندر عباس ص ۴۹۵، ۲۶۳، ۱۱۲، ۶۵	بابلسر (شبهه‌سر) ص ۳۰۵
بندر گز ص ۳۲۰	بارون دو تولیوس و دوتر ص ۵۱۹، ۵۱۴
بندر پهلوی ص ۵۴۲، ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۱	۵۳۳، ۵۲۷، ۵۲۴، ۵۲۲
بوشهر ص ۳۲۷، ۱۱۳، ۱۱۲، ۶۴، ۴۲	باتوخورشید ص ۱۰۰
۴۹۷، ۴۹۵، ۴۸۳، ۴۷۵، ۴۷۳	باغ جهلستون ص ۱۰۱
۵۰۷، ۵۰۵	بابیه، بایان، بابیه ص ۲۱۹، ۱۶۶
بهبهان ص ۷۲	۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۷۲
بهار (دکتر مهدی) ص ۴۷۰، ۳۸۶، ۸۸	۴۴۸
بیسارک ص ۴۵۶، ۱۲	باقری (عباس) ص ۲۴۵
بی‌نیگه ص ۱۰۰	باقر اف (نصرت‌اله) ص ۲۸۱
پ	بالامار (قلعه) ص ۳۶۵
پاپ ص ۲۶۵، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۲	بانک شاه ص ۵۳۵
پاتنجر ص ۳۶۸	بانک استقراضی ص ۵۴۱، ۵۳۳
پادیس ص ۴۹۶، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۶	الک شاهنشاهی ص ۵۳۳
پاشا خان ص ۵۲۱	بحرالذوائد (کتاب) ص ۴۸۰
پالمرستون ص ۱۲۴، ۹۵، ۶۷، ۱۲	بحر خرد ص ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۵، ۳۰۳
۴۵۶، ۴۱۶، ۳۶۲، ۱۳۷	۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۶، ۳۰۹
تبر اخ‌تپه ص ۹۴	۵۳۳، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۲۸
پر تقال ص ۲۴۷، ۱۱۱	
پروس ص ۱۳۳، ۱۳۲، ۹۸	

- پرمیون سورالس من ۲۴۶
 پلارن بودگه من ۱۱۸، ۹۲، ۲۳، ۲۱
 ۴۲۲، ۳۲۷، ۱۷۹، ۱۷۸
 پلر و گرادن من ۵۲۷
 پلر کبیر من ۳۹۰
 پلرک (دکتر) من ۱۴۱، ۱۰۳
 پولیا کف من ۵۲۴
 پیمان بناد من ۴۲۲
 پیمان پاریس من ۵۰۱، ۴۹۶، ۴۷۴
 ۵۰۳
- ت
- تاتارها من ۲۶۵
 تاریخ روابط ایران و انگلیس (کتاب) من
 ۵۰۸، ۴۵۷، ۴۲۷، ۳۶۱، ۱۶۸
 تاریخ قاجاریه من ۴۲۷
 تاریخ و سفرنامه مسودی من ۴۵۷
 تاریخ ایران در دوره قاجار من ۴۵۸
 تاشکند من ۳۸۹
 تبریز من ۶۶، ۴۹، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۲۵
 ۲۸۷، ۲۷۷، ۲۵۶، ۱۵۷، ۱۲۲
 ۴۴۹، ۴۴۸، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸
 التبشیر والاستعمار (کتاب) من ۲۲۵
 ترکمن، ترکمان من ۷۲، ۶۸، ۶۶
 ۳۳۹، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۰۹، ۳۰۸
 ۳۹۵، ۲۸۸، ۳۳۷
 ترکستان من ۳۸۸، ۳۵۷، ۳۳۸، ۲۸۴
 ۲۸۹
 ترکمان جای (پیمان) من ۲۰۰، ۱۷، ۱۶
 ۱۸۲، ۱۸۱، ۵۶، ۴۰، ۳۱، ۲۱
 ۲۱۲، ۳۰۲، ۲۲۰، ۱۹۵، ۱۸۸
 ۴۹۶، ۳۹۰، ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۰
 ۵۰۰
- ترکان قیصر من ۵۲۹
 ترکیه من ۴۵۹، ۷
 تقییس من ۲۲
 تکتاندر فی دد بابل من ۲۵۶
 تکه (طایفه ای از ترکمانها) من ۶۸، ۶۶
 تول من ۲۳
 تهران من ۵۳، ۴۹، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۲۴
 ۳۹۰، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۸۷، ۶۳
 ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۱
 ۴۸۳، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۶، ۴۶۰
 ۵۲۸، ۵۲۱، ۵۱۶، ۵۰۵، ۴۸۵
 ۵۳۹، ۵۳۷، ۵۳۵
 تنگه بسفور من ۴۲۱
 تیپ قزاق من ۵۳۰، ۵۲۹، ۵۲۸
 ۵۳۷
 تیمور میرزا من ۳۴
 ت
- توره افریقا (کتاب) من ۲۴۳
- ج
- جان استرچی من ۲۵
 جان ویلیام کی من ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۵۹
 ۳۷۰
 جرج مینوا دینگه من ۲۴۸
 جزیره هرمز من ۱۱۲
 جلال الدین محمد یزدی من ۲۵۶
 جلیل خان جلیلوئد من ۴۷۲، ۴۲۳
 جلیل خان یوزباشی من ۳۳۶
 جلوه من ۷۱
 جمشید خان ماکوئی من ۶۳
 جنگه جهانی اول من ۲۵۶
 جنگه کریمه من ۴۹۳، ۳۲۶
 جیحون من ۳۹۰

حلب من ۲۸۶، ۲۶۲، ۲۶۱	جیعزموریه من ۱۳۱
حمزه میرزا من ۱۹۸	چ
حیدر آقندی من ۴۹۴	چارلز اول من ۲۵۴
حیف من ۲۸۱	چارلز موری من ۴۹۴، ۴۵۸
خ	چرکن (جزیره) من ۳۰۸
خارک (جزیره) من ۲۲۸، ۱۸۳، ۱۱۲	چراغ علیخان
۴۹۵، ۳۶۱، ۳۰۹	چهریق من ۲۷۶
خاطرات و خطرات (کتاب) من ۴۲۷	چین من ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۴، ۷
خان ملک ساسانی من ۵۱، ۲۴، ۴۸۵	ح
۴۷۴	حاتم بیگ من ۲۶۴
خانلر میرزا من ۴۷۵	حاج محمد حسن خان (امین الدوله)
خان خیره من ۳۸۹، ۳۸۸	۱۱۵
خاور عیانه من ۴۸۸، ۳۸۴، ۲۸۲	حاج محمد حسین خان من ۱۲۰
خاوردور من ۲۴۶	حاج محمد کریب خان کرمانی من ۲۷۱
حدرخان من ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۰	حاج علیخان من ۴۳۲
خراسان من ۷۰، ۶۵، ۴۰، ۲۴، ۱۶	حاج ابراهیم خان من ۴۹۷
۲۸۴، ۲۶۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۱۲۲	حاج قوام من ۷۸۲
۴۹۱، ۳۸۳، ۳۷۷، ۳۲۷، ۲۸۷	حاج فرهاد میرزا من ۴۴۲
خرمشهر من ۵۳۳، ۴۹۵، ۴۷۵، ۳۶۰	حاج شیخ عبدالحسین من ۱۶۰، ۱۵۳
۵۲۷	حاج میرزا ابوطالب من ۵۰۲
خسرو پرویز من ۴۴۹	حجاز من ۲۶۲
خسرو میرزا من ۳۲۵، ۲۳، ۲۱	حرم مطهر امام حسین و حرم ابوالفضل
خلیج فارس من ۱۱۳، ۱۱۲، ۶۵، ۲۵	من ۲۷۰
۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۳، ۳۳۲، ۲۶۹	حسام السلطنه (سلطان مراد میرزا) من ۷۰
۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۹، ۳۴۱	۴۹۱، ۳۳۸، ۳۳۷، ۲۰۲، ۷۲
۵۳۵، ۵۱۴، ۳۵۸	۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۲
خواجه نظام الملك من ۴۵۶، ۱۲	حسن علیخان گروسی من ۴۶۵
خواجه یوسف کاشغری من ۲۶۹، ۱۸۰	حسینعلی بیگ بیات من ۵۲۱، ۶۵
خوارزم من ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸	الحضارة الاسلامیه من ۲۴۳
خورشید (قصر) من ۴۵	حضرت رسول (ص) من ۴۴۹
خوزستان من ۳۴۰، ۲۲۸، ۱۸۳، ۱۰۶	حضرت علی (ع) من ۴۵۹
۴۷۵	حکیم احمد گیلانی من ۲۷۶، ۲۷۵

• ۴۹۱، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۱

۴۹۲

دولت آباد ص ۲۵۰

دو عذیب (کتاب) ص ۲۴۵

دومی نیوا متعین ص ۲۶۳

دیالو ص ۴۵۴، ۱۲

د

دابرث کوزن ص ۲۸

دافالویج ص ۵۳۴

دالیسون ص ۱۷۳، ۱۷۲

دباط کریم ص ۲۷۷

رحمت آباد ص ۱۰۵

رؤی (کتابی) ص ۵۳۹

رشت ص ۵۴۲، ۵۱۹، ۲۷۱

رضاقلی میرزا ص ۳۴

رضاقلی خان ص ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۶۳

۴۳۶

رکن رابع ص ۲۷۱

رفسنجان ص ۵۰۱

رودکارون ص ۵۳۲

رودکرج

روضة الصفا ص ۴۳۶، ۳۹۰

روسی روسیه ص ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۶

• ۳۶، ۳۵، ۳۲، ۳۱، ۲۷، ۲۵، ۲۴

• ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷

• ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۲۶، ۶۵

• ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۷۳

• ۲۲۹، ۲۱۹، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۲

• ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۵۶، ۲۳۴، ۲۳۰

• ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۵، ۲۷۴

• ۳۰۳، ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۸۴، ۲۸۰

• ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۵

خونیکاراسکلهسی (پیمان) ص ۳۲۲

خوی ص ۴۷۵

خیری حماد ص ۲۴۲

د

• دارالفنون ص ۱۰۸، ۱۰۴، ۲۳، ۹

۱۶۶، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۳، ۱۳۲

داردافل ص ۲۲۱

دارالخلافه ص ۷۵

دالکودکی (کینیا) ص ۲۰۲

داودپاشا ص ۲۷۰

دریای احمر ص ۲۶۳

دریای سیاه ص ۳۲۲، ۳۲۱

دریای هند ص ۱۱۳

درج در (کتاب) ص ۴۹۸

دست پنهان سیاست انگلیس در ایران

(کتاب) ص ۳۴

دشتستان ص ۶۴

دشتی ص ۶۴

دشت گرگان ص ۳۰۸، ۱۰۶

دکتر مصطفی خالیدی ص ۲۴۵

دکتر فروغ ص ۲۴۵

دکتر میمندهی نژاد ص ۲۴۵

دکترولف ص ۳۰۸

دکتربارک ص ۴۲۷

• دکتر فوریه ص ۵۲۸، ۵۳۲، ۴۷۷

۵۴۰

دلاک (پل) ص ۱۰۷

دماغه اعید ص ۱۶۱

دموگرات ایران (روزنامه) ص ۴۸۵

دن فلیپ ص ۲۵۲

دوستلیخان ص ۶۵

• دوست محمد خان ص ۳۷۱، ۳۶۴، ۳۶۳

سپهر من ۲۳۶، ۲۳۸، ۹۳، ۵۲	۲۲۱، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴
سدنا صری من ۱۰۶	۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۲
سرخس من ۳۹۰، ۷۱، ۶۷	۳۵۷، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۲۹
سرهانری لپندس نیتون من ۱۰۴	۳۸۷، ۳۸۶، ۳۷۱، ۳۶۰، ۳۵۸
سرگراو زلی من ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱	۴۲۷، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۸۹، ۳۸۸
۲۲۹، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶	۴۸۲، ۴۶۲، ۴۵۱، ۴۴۸، ۴۳۶
سرجان ملک من ۱۷۶	۵۲۷، ۵۲۵، ۵۰۲، ۵۰۰، ۴۹۳
سرهاردنورد من ۱۷۶، ۱۸۷، ۴۷۳	۵۳۱، ۵۲۸، ۵۲۵
سرادوارلدیچ میتورد من ۲۲۶، ۲۲۷	رویتز من ۴۷۸، ۵۲۴، ۵۲۷
۲۳۵	ریشارد خان من ۱۰۵، ۱۴۲، ۱۹۵
سراوسین هانری لایارد من ۲۲۷، ۲۲۸	ری من ۱۵۷
سراآتونی شرلی من ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۴۹	ریشیلو من ۱۲، ۴۵۶
۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۰	ر
سردایت شرلی من ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۶۳	رنجان من ۲۸۷، ۶۶
۲۶۴	زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر
سرتامن هربرت من ۲۵۴	(کتاب) من ۱۰۱، ۱۶۵، ۲۳۷
سرجان لوکین من ۲۸۴	۴۹۸، ۳۰۶
سرویلیام مکنویتی من ۳۶۵، ۳۶۶	زندیه من ۲۶۶، ۲۷۵
سرجیمز او ترام من ۵۰۳	زینب بیگم من ۲۶۴
سرتیب عباسقلیخان من ۴۷۹	ژ
سرتیب عبدالرزاق من ۳۸۹	زاین من ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳
سرگشت فلسطین یا کادنامه سیاه استعار	ژاکوب من ۱۴۲
(کتاب) من ۲۸۴	ژدومینودا گروز من ۲۴۶
سفراندی من ۴۷	ژنرال سایکس من ۲۲۹
سفرنامه عراق (کتاب) من ۴۶۵	ژوزف ولف من ۲۲۸
سلطان سید من ۳۳۳	س
سلطان علیخان مظفرالدوله من ۳۸۲	سایکس من ۲۴، ۲۳، ۵۲۷، ۵۲۸
سلطان محمد خدابندهلو من ۲۴۶	سالار من ۴۰، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳
سلطان مراد میرزا من ۳۷۵	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
سلاجقه من ۱۲، ۴۵۶	ساری من ۹۷، ۹۸
سمرقند من ۳۸۹	سامون من ۲۶۴
سندج من ۶۳	سام خان ایلخانی من ۴۹۱

شاهرود ص ۵۳۰، ۱۰۶	سند ص ۳۵۹
شجاع السلطنه ص ۳۴	سنگ حکیم ص ۴۴۳
شریف مکه ص ۲۶۴	سن پترزبورگ ص ۵۳۵
شرح الزیاده (کتاب) ص ۲۷۰	سوکاتو (احمد) ص ۷
شفیع خان آجودانباشی ص ۳۲۹	سفال در دربار ایران ص ۴۷۷
شفاقی ص ۶۴	سهراب خان ص ۸۹
شعیم (علی اصغر) ص ۸۵	سیستان ص ۶۵، ۶۷، ۱۸۲، ۲۲۶
شهاب ص ۱۵۹	۵۱۰، ۵۰۰، ۴۸۴، ۳۷۷، ۳۷۶
شوشتر ص ۱۰۶	سیف الدوله ص ۹۴
شیبانی ص ۴۹۸	سیدحادی خسروشاهی ص ۲۴۵
شیرین خان ص ۳۶۶	سید کاظم درشتی ص ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰
شیخیه ص ۲۷۱	سید علیمحمد باب ص ۲۷۱، ۲۷۲
شیخ مهدی قزوینی ص ۲۷۲	۲۸۸، ۲۷۳
شیخ احمد احسایی ص ۲۷۱، ۲۶۹	سیدولی اله هندی ص ۲۷۲
شیخ المشایخ امیر حمزی ص ۱۶۲	سیدحسین یزدی ص ۲۷۶، ۲۷۷
شیخ عبدالرحیم بروجردی ص ۱۶۰	سیدعبداله ص ۴۷۸
شیخ صیف ص ۶۵	سیاستگران دوره قاجار (کتاب) ص
شیخ الاسلام ص ۱۵۶	۵۰۳، ۴۷۴
شیراز ص ۶۲، ۱۲۰، ۲۷۷، ۲۸۷	سینادین ص ۴۲۰، ۴۲۲
شیل (سرهنگ) ص ۷۳، ۸۶، ۹۲	ش
۲۰۸۰۲۰۷، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۲۳	شاه شجاع ص ۱۸۳، ۳۶۵، ۴۷۱، ۴۷۲
۳۴۰، ۳۳۴، ۳۰۱، ۲۲۰، ۲۱۵	۳۸۲
۳۹۷، ۳۵۲، ۳۴۷، ۳۴۳، ۳۴۱	شارژدافر ص ۲۳۹، ۴۸۵
۳۵۰، ۴۲۲، ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۱۲	شاه عباس ص ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰
۴۸۶، ۴۶۱	۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷
شیل (خانم) ص ۲۶، ۸۷، ۵۰، ۴۱۵	۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳
۴۵۸، ۴۴۶، ۴۳۵، ۴۲۴، ۴۲۳	۲۶۴
ص	شاه اسماعیل اول ص ۲۵۵، ۴۶۶
صاحب بن عباد ص ۱۲، ۴۵۶	شارلکن ص ۲۵۵
ممد الصالح ص ۵۲، ۶۲	شاه سلطان حسین ص ۲۶۴، ۲۹۴
ممد الثوار یغ ص ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۹۷	شاه سلیمان ص ۲۶۴، ۲۶۵
منویه ص ۲۴، ۱۱۲، ۲۴۵، ۲۶۶	شامات ص ۲۸۶

عقلى (منطقه) ص ۱۰۶	صوفى اسلام ص ۱۸۰، ۲۶۷
عكا ص ۲۸۰	صهيو نيسم بين الملل ص ۲۸۲، ۲۸۴
على اصغر (حكمت) ص ۲۸۱	سيد محمد خان ص ۲۷۷، ۳۷۸، ۲۸۵
عليخان حاجب الدوله ص ۴۲۳، ۴۲۴	۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹
۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۴	ط
۴۴۶، ۴۷۸	طاف كسرى ص ۵۲۳
علاء قاسى ص ۲۴۳	طاهرىه ص ۲۷۲
عليرضا پاشا ص ۲۷۱	ظ
عهدنامه گلستان ص ۱۷۷، ۱۸۲، ۳۰۷	ظل السلطان ص ۱۲، ۴۵۷
۴۱۱، ۴۲۲، ۴۹۰، ۴۹۶	ع
عين الوقايح (كتاب) ص ۴۹۷	عباس ميرزا ص ۲۱، ۲۲، ۱۲۰، ۱۷۷
غ	۳۲۵، ۳۶۰، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹
غلام حسين ادبي ص ۴۳۷	۴۲۷
غلام حيدر خان ص ۴۹۱	عباس آباد ص ۳۵
غور ص ۳۷۶	عبدالله خان ص ۱۱۶
ف	عباس افندى ص ۲۸۱
فابويه ص ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	عباس خان (يكلريكي) ص ۲۳۰
فارس ص ۶۷، ۷۲، ۲۲۸، ۳۳۰، ۴۲۲	۳۰۵
فاضل خان گروسي	عبدالحسين ص ۴۱۹
تجمليشاه ص ۲۱۰، ۳۱۰، ۴۶، ۸۷	عباس خان ريحان ص ۴۹۰
۱۱۴، ۱۵۲، ۲۲۹، ۲۳۳، ۳۰۷	عشائي ص ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸
۴۲۵، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۷۳	۶۱، ۶۳، ۶۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴
قصر داعى ص ۵۲۸	۲۱۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰
قراغان ص ۱۳	۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷
قراغه ص ۴۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳
۱۸۴، ۲۷۵، ۳۳۱، ۳۵۸، ۳۵۱	۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۸، ۲۸۱، ۳۰۰
۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۵	۳۲۲، ۳۴۲، ۳۹۸، ۴۴۸
فرخ خان امين الملك ص ۴۹۶، ۵۰۹	عراق ص ۷، ۴۴، ۷۵
فرهاد ميرزا ص ۲۳	عزت الدوله ص ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۴۰۷، ۴۲۰
فرمان بروكسل ص ۲۵۶	۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۵
فريرد ص ۱۲۱، ۳۰۸	۴۲۸، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶
فرنكستان ص ۵۱۴	عشق آباد ص ۲۷۹

قلعہ گلہ گلاب من ۶۴
قم من ۷۰۹۹، ۱۰۷۰، ۱۲۳، ۱۵۷، ۲۹۸، ۴۰۰

قنات نہ گنبد من ۱۰۷
قندھار من ۱۲۶، ۲۷۲، ۳۸۱، ۴۸۰
۴۸۴، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲
۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۲

قوام الدین بھبھانی من ۶۴
قوام الدولہ من ۵۲۱
قوام الملک بیکریکی من ۴۹۷

ک

کابل من ۱۸۲، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱
۳۷۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۹۱، ۴۹۲
کاپیتولاسیون من ۳۲، ۱۸۲، ۲۹۶، ۲۹۷
۲۹۸، ۱۰، ۳۰، ۳۲۹، ۵۰۰

کارچک من ۱۲، ۴۵۷
کاشان من ۴۲، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۹۹، ۱۹۵
۲۳۷، ۳۸۰، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۱۴
۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۴۵، ۴۵۰
۴۷۲

کاظم (حاج شیخ محمد) من ۴۷
کاظم خان من ۴۴۵، ۴۴۶
کبوتر خان من ۶۵
کٹلہ کون من ۲۵۷
کربلا من ۲۷۰، ۲۷۸، ۴۲۵، ۴۴۵
کرجا کنس من ۵۲۶
کرخ من ۱۰۶
کردستان من ۶۳
کرمان من ۴۰، ۶۴، ۶۵، ۲۲۷، ۲۷۲
کرماتش من ۶۲، ۳۲۷
کریستوفولو دورنتس من ۲۴۶
کیمپانی هند شرقی من ۲۶۶، ۴۹۱، ۴۹۲

قریہ (جزال) من ۲۳، ۲۲۹، ۲۳۴
۲۸۴، ۲۸۳

قزلعلیخان من ۶۵، ۶۴
قزلبین من ۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴
فیلیپ دوم من ۲۴۶
فیلیپ سوم من ۲۴۶
فیلریار من ۴۷۸
فیروز میرزا من ۴۹۰
فین من ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۶
۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۴۸، ۴۷۲

قی

قائم مقام من ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۶
۳۲، ۳۴، ۳۶، ۱۸۴، ۲۳۳، ۲۷۵
۲۷۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۴۱، ۴۵۷
۴۷۷

قاجار من ۱۷، ۳۳، ۴۱، ۴۴، ۵۰
۲۶۶، ۳۹۶، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۱
۲۴۲، ۲۵۰، ۴۸۲، ۵۰۵، ۵۲۸
۵۳۲

قاسم خان صاحب جمع من ۴۰۲
قبرس من ۲۷۸، ۲۸۰
قرآن من ۵۳۹
قرارداد رویت من ۳۲۹
قراچہ داغ من ۱۰۴، ۱۰۵
قرائش من ۶۹
قرۃ العین من ۲۷۲
قرہ چای من ۱۰۷

قزوین من ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۷
۵۴۲

قشقائی من ۶۳
قشقازہ من ۲۲۱، ۳۵۷، ۳۹۰
قلعہ عباس آباد من ۲۳۳

گلستان (بسمیان) ص ۳۱	کلاشر (حاج توام) ص ۳۵۹، ۶۴
گل محمد ص ۲۷۵	کلات ص ۵۱۰، ۵۰۹، ۴۸۴
گنجه ص ۲۳۲	کنل حنل ص ۲۲۸
گوا (بندر) ص ۲۴۶	کنل فرانت ص ۲۲۹، ۳۲۸، ۳۳۴، ۲۰۵
گواتر ص ۳۶	۳۴۳، ۳۴۰
گوکلان ص ۶۸، ۶۴	کنار گرد ص ۲۷۷
گیلان ص ۲۲۰، ۶۶	کنت پالاتن ص ۲۶۴
گ	کنت دوپتادنت ص ۲۶۲
لناری (امتیاز) ص ۵۴۱، ۵۲۵	کنت دو گوینوس ص ۴۴۲، ۴۲۷، ۲۴۸
لردالن بودو ص ۳۷۱	۴۷۶، ۴۷۲، ۴۵۹، ۴۵۰، ۴۴۶
لرد آلنی ص ۲۸۱	۵۰۵، ۵۰۲، ۴۸۲
لرد کرزن ص ۲۶، ۱۷۳، ۵۰۸، ۵۰۶	کنت نلرد ص ۳۱۸، ۳۱۱، ۳۱۰، ۲۰۰
۵۲۸، ۵۲۶، ۵۱۳، ۵۱۱	۳۲۲
لکهارت ص ۱۱۳	کنگوس ۷
لندن ص ۳۲۹، ۳۲۷، ۲۷۹، ۱۷۹، ۳۴	کنگاور ص ۲۲۷
۵۱۴، ۵۰۷، ۵۰۶، ۴۸۵، ۳۷۱	کوباس ص ۱۰۷، ۷
۵۲۷	کوجک خان ص ۱۹۷
لنگرود ص ۲۵۶	کوسیس توفیلاکتوس ص ۵۳۷
لونی سیزدهم ص ۴۵۲، ۱۲	کهندلخان ص ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۸۰، ۲۷۲
لهستان ص ۲۶۵	کینیا زدا لگورکی ص ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۷۴
لیوتنانن ص ۳۶۶	۳۲۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۴، ۳۱۱
م	۳۴۹
ماخا پاتیکار ص ۲۴۲	گ
مازندان ص ۳۱۰، ۲۸۷، ۷۲، ۶۶، ۶۵	گاردان (هیئت اعزامی فرانسه) ص ۱۱۴
۳۱۹، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱	۱۸۷، ۱۷۶، ۱۱۵
۳۸۶	گاناس ۷
ماژورتالیوت ص ۵۴۱، ۵۳۸	گانندی ۷
ماژورتودو ص ۳۷۹	گرانویل ص ۵۲۶
ماسولس ۱۰۵	گرستان ص ۲۷۷
ماکوس ص ۲۷۷، ۲۷۶	گرگان ص ۲۶۹، ۶۸
ماوراءالنهر ص ۱۶	گرگانمود (سد) ص ۲۶۹، ۱۰۶، ۶۹
مبارک آباد ص ۵۳۵	گریبایدوف ص ۳۲۵، ۲۱۰، ۲۰

محمد علی خان قوری (شجاع السلطنه)

۴۹۸، ۴۹۵

محمد یوسف خان

مرداب انزلی ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۳۲

مرو ۷۲

مراکش ۲۲۴

مندی چهاردهی ۲۷۰

مدیترانه ۲۶۲

منهب در اتحاد جماهیر شوروی (کتاب)

۲۴۵

مستر نامن ۴۸۹

مستوفرت ۲۲۸

مسجد حاج شیخ بهاء الدین ۱۵۳

مسط ۲۳۳، ۶۵

مستوفی السالك ۳۸۶، ۸۲، ۳۷

۴۱۱

مسیو بوریك ۵۳۵

مسیو جان داود ۱۱۸، ۱۰۳، ۹۸

۱۶۶، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۳، ۱۲۴

۲۸۹

مکو ۲۶۵، ۲۳

مسیح (ع) ۲۲۸

مشیر الدوله (میرزا جعفر خان) ۲۵

۴۷۹

مصر ۲۶۳، ۲۰۰، ۱۸۴، ۷

مصطفی خان افشار ۲۳

مصطفی شوشتری ۹۶

مصطفی خان ۲۹۹

مظفر الدین شاه ۵۴۳، ۴۶۵

ممدانی (گروه تیشیری) ۲۴۴

منول ۲۴۵، ۴۲، ۴۱

مکنایل ۳۶۰، ۴۷

محمد قربان ۱۳

محمود خان ناصر السالك ۵۲۱

محمد شاه ۳۲، ۲۵، ۲۴، ۱۵، ۱۳

۴۶، ۴۵، ۴۴، ۳۹، ۳۷، ۳۶، ۳۵

۸۸، ۷۸، ۷۴، ۷۱، ۷۰، ۶۲، ۶۲

۲۱۷، ۲۱۱، ۱۹۵، ۱۸۹، ۱۸۳

۳۰۳، ۲۷۵، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۲۷

۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۶، ۳۰۸

۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۴، ۳۲۶، ۳۲۵

۳۸۳، ۳۷۳، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۷

۴۴۱، ۴۳۴

محمد خان زنگنه ۴۶، ۲۶، ۲۲

محبلی خان ماکوفی ۶۳

محمه ۲۵

محسن خان ۴۷

محمد خان بیگلربیگی ۶۶، ۳۷

محمد علی زنجانی ۶۶

محمد خان ۲۸۶، ۱۳۴، ۱۱۸

محمد کاظم ۱۲۰

محمد علی ۲۲۰

محمد تقی خان ۲۲۸، ۲۲۷

محمود محمود ۳۶۱، ۳۲۹، ۲۳۴

۴۵۷، ۴۵۱، ۴۱۸، ۳۸۷، ۳۷۰

۵۰۸

محمد بیک ۲۸۶

محمد امین خان ۳۸۸، ۳۲۳

محمد اکبر خان ۳۶۸، ۳۶۴

محمد حسن خان ۴۱۸، ۴۱۴

محمد رحیم خان ۴۷۵

محمد رضا میرزا ۴۹۰

محمد یوسف میرزا ۴۹۱، ۴۹۰

میرزا حسینعلی بهاء ص ۲۷۵، ۲۷۴	مکی (حسین) ص ۱۵، ۱۶، ۲۳۷، ۲۲۴
۲۸۰، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶	۲۹۵، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۵، ۲۲۵
میرزا یحیی ص ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۷۷	۴۹۷، ۴۵۱
میرزا ابوالفضل گلپایگانی ص ۲۷۹	مک گرگور ص ۳۶۶
میرزا اسدالله خان ص ۲۷۹	ملا علی قرشی ص ۲۷۲
میرزا عبدالرحیم ص ۲۸۹	ملاحسین پشروی ص ۲۷۲
میرزا احمد حکیم باشی ص ۲۸۹	ملا شیخ علی ص ۲۸۹
میرزا آقاخان ص ۳۰۱	ملا اکرم مستوفی ص ۴۸۹
میرزا ابراهیم خان دریایی ص ۳۰۴	منوچهر خان گرجی ص ۲۷۷، ۲۲۶
میرزا ابوطالب ص ۳۰۵	۳۲۹
میرزا مسعود ص ۳۰۵	مورگان شوستر ص ۵۴۰
میرزا عباس خان ص ۳۱۵	موهن لال ص ۳۶۶
میرزا محمد حسین صدر قزوینی ص ۲۲۸	موریه ص ۱۸۷
۴۳۶، ۴۲۲، ۴۲۰	مهد علیا ص ۳۸، ۴۵، ۹۳، ۲۳۲، ۲۳۶
میرزا داود ص ۳۲۹	۴۵۰، ۳۹۷، ۳۹۵، ۲۸۹، ۲۳۷
میرزا حسین خان سپهسالار ص ۲۲۹	۴۵۱
۵۲۷، ۵۲۲، ۵۲۱، ۵۱۲	عهدی قلی میرزا ص ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴
میرزا محمد علی خان ص ۲۴۰	۲۵۲، ۳۲۸
میرزا محمود خان ص ۲۵۴	مهندس میرزا حسن ص ۱۰۶
میرزا حسین خان آجودان باشی ص ۲۶۲	میرزا رضا کرمانی ص ۵۴۳
میرزا بررگه خان ص ۳۷۸	میرزا ملکم خان ص ۴۵۳، ۴۹۴
میتفورد ص ۳۷۹	میکادو (امپراطور ژاپن) ص ۴۲
میرزا محمد علیخان ص ۳۹۸، ۴۲۸	میرزا اسفاس ص ۷۱
میرزا حفر حقایق نگار ص ۴۳۷، ۴۴۹	میراث خوار اعتماد (کتاب) ص ۷۸
۴۷۴، ۴۷۱	۵۲۲، ۸۸
میرزا احمد وقایع نگار ص ۴۵۰	میرزا ابراهیم خان کلاتر ص ۱۷۲
میرزا احسن ص ۴۶۵	میرزا شفیع مازندرانی ص ۱۷۶
میرزا عیسی ص ۴۷۸	۱۸۷
میرزا عباس ص ۴۹۴	میرفتاح ص ۲۳۲
میرزا هاشم ص ۴۹۴	میرزا طاهر اسفغانی ص ۲۷۱
میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان ص ۴۹۷	میرزا حسن همدانی ص ۲۷۲
میرزا اسید خان ص ۵۰۹، ۵۲۱	

نفیسی (سید) ص ۴۱	میرزا محمد حسن ص ۵۲۱
نقطۃ الکف ص ۲۷۷	ن
نکرومه (قوام) ص ۷	نابلیون ص ۱۷۹، ۳۵۹، ۳۵۸
نکارستان ص ۱۸۴	نابولی ص ۲۶۲
نگاهی به تاریخ جهان (کتاب) ص ۲۴۴	نادرشاه ص ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۴، ۲۶۶
نوالی خان ص ۶۴	۴۶۶
نورچرکن ص ۲۱۵	نادر میرزا ص ۲۴
نوادد الامیر (کتاب) ص ۱۹۴	ناسخ التواریخ (کتاب) ص ۲۲۸، ۴۲۳
نور عالم (مجله) ص ۲۴۴	ناصرالدین شاه ص ۲۴، ۳۷، ۳۸، ۴۴
نوری (میرزا آقاخان) ص ۳۹، ۳۸، ۲۴۴	۴۵، ۵۲، ۷۲، ۹۲، ۹۶
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۹۵	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۲۰۵
۹۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۳	۲۲۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۸، ۲۸۸
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۵، ۲۲۴، ۲۲۹	۲۸۹، ۳۱۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۷۴
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰	۳۷۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶
۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۰	۴۹۸، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۲۴
۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶	۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶
۴۱۷، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۲۶، ۴۴۵	۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۳
۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۱	۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۵، ۴۹۳، ۵۰۷
۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۵	۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷
۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۴	۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵
نور کجور ص ۴۷۱	۵۳۸، ۵۴۲
نهر و ص ۷، ۲۴۴، ۲۹۷	نابین ص ۱۰۵
نکلی ص ۲۴	ناظم الملک ص ۵۲۱
نیکولای ص ۲۵۰	نجه قلی میرزا ص ۳۴
و	نجف ص ۲۶۹، ۲۷۱
وانسن ص ۳۰، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۶۱	نرون ص ۴۴۳
۷۳، ۷۷، ۸۷، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۲۵	نصراله فلسفی ص ۲۴۹
۲۳۷، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۲۷	نصیر الدوله ص ۴۶۵
۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۸	نصیر الملک ص ۴۶
۴۴۴، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۷۲	نظام الدوله ص ۵۲۱
۴۷۵، ۵۰۳	نعل وارونه ص ۲۴۵
وانل ص ۲۹	نفت ص ۲۵

صمصام من ۵۴۲، ۲۷۷	واٹیکان من ۲۴۲
هند ، هندوستان من ۴۰، ۲۵، ۷	وحید مازندرانی من ۴۸
۶۲، ۲۰۱، ۱۸۲، ۱۷۲، ۱۲۶، ۶۷	وقایع اتفاقیہ (روزنامہ) من ۱۲۲، ۶۹
۲۵۷، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۶، ۲۴۲	۴۳۵، ۴۲۱، ۴۱۷، ۱۶۷، ۱۶۴
۳۲۱، ۳۰۰، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۶۱	ووانویج من ۳۱۹
۳۶۹، ۳۶۷، ۳۶۳، ۳۵۸، ۳۵۵	ویت کنگہ من ۷
۳۸۴، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۳، ۳۷۱	ویت مینہ من ۷
۵۰۶، ۵۰۴، ۵۰۱، ۴۹۳، ۳۸۸	ھ
۵۲۸، ۵۲۵، ۵۱۴، ۵۱۲، ۵۰۹	هانری لاپویر من ۲۹۴، ۲۹۱
هندوچین من ۲۵۳، ۷	هرات من ۱۸۲، ۱۲۶، ۶۸، ۲۴
ی	۳۳۴، ۳۲۹، ۳۰۹، ۲۰۸، ۲۲۷
یارمحمد خان من ۶۸، ۳۶۴، ۳۷۲	۳۷۵، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۶۱، ۳۲۸
۳۸۵، ۳۷۹، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴	۴۷۴، ۴۵۸، ۳۸۵، ۳۷۸، ۳۷۶
۳۸۸، ۳۸۶	۵۰۲، ۴۹۹، ۴۹۷، ۴۹۵، ۴۸۹
یحیی خان من ۵۲۷، ۵۲۱	هرعز من ۲۶۲، ۲۵۲
ورد من ۲۸۷، ۲۲۷، ۶۵، ۶۴	هزاوہ من ۴۶۵، ۱۳
یونان من ۴۷	هزارہ من ۴۹۰
	هلمند من ۲۶۷، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱

فهرست مطالب کتاب

موضوع پیشگفتار	صفحه
بخش اول: عوامل خاص قریب امپراتور گپیر ۱۱ تا ۲۸	
محیط تربیت	۱۳
عکس العمل فساد	۱۶
سفرهای سیاسی	۲۰
مسافرت به ایروان	۲۴
مسافرت به ادرنة الروم	۲۴
بخش دوم: پیش از امپراتور	۲۹ تا ۵۲
آثارشوم پیمان ترکمان جای	
تقوّد استعمارگران	۳۱
جاسوسان استعمار	۳۲
يك مقایسه	۳۸
اما در ژاپن	۴۰
دوراه احراز گرسی صدارت	۴۲
مرکز محمد شاه	۴۴
اولین جرقه ضد استعمار	۴۶
پنجه دیرینجه استعمار	۴۸

موضوع	صفحه
از تبریز تا طهران ، حسن اداره	۴۹
بازهم بخورد یا استثمار	۵۱
بخش سوم: سیاست داخلی امیر کبیر	۱۶۷ تا ۵۴
مشکلات	۵۶
اصلاحات داخلی	۵۹
تمرکز قدرت یا مبارزه با ملوک الطوائفی	۶۱
تابلوی از وضع کشور	۶۲
در غرب	۶۳
در جنوب و شرق	۶۴
در شمال	۶۵
تجدید آوازه	۶۷
سالار	۷۰
از دواج با خواهر شاه	۷۴
تنظیم بودجه یا مبارزه با استثمار اقتصادی :	۸۱
وضع مالیات قبل از امیر	۸۴
تحصیل حقوق دولت بر اساس عدالت	۸۸
جلوگیری از حیف و میل بودجه	۸۹
تشویق صنعت و تکثیر ثروت :	۹۷
اقتباس صنعت غرب	۹۷
کارخانه های احداث شده	۹۷
حمایت از صنایع دستی	۹۹
معدن	۱۰۳
کشاورزی	۱۰۶
تقویت بنیه دفاعی :	۱۰۹
نقش قدرت	۱۰۹
سلاح روز	۱۱۱
مخالفت استثمارگران ، ایجاد قدرت	۱۱۲
یک نمونه دیگر	۱۱۴

موضوع	صفحه
امیر کبیر و ارتش	۱۱۷
نیروی دریائی	۱۲۴
نهضت فکری و علمی :	۱۲۷
شمار استعمار	۱۲۷
مدرسه دارالفنون	۱۳۴
کادشکنی های استعمار	۱۳۶
شیر بی دم و سرو شکم	۱۴۰
امیر کبیر و عصب :	۱۴۳
عبادت امیر کبیر	۱۴۸
مبارزه با خرافات	۱۵۰
بناهای منحصی ورد مظالم	۱۵۲
معرویات الکلی	۱۵۲
شکستن بتمها	۱۵۴
شئون روحانیت	۱۵۸
قضاوت	۱۵۹
چند انتقاد	۱۶۱
اصلاحات داخلی دیگر	۱۶۴
سئوال و جواب	۱۶۵
یک نامه	۱۶۶

پنشن چهارم : سیاست خارجهی امیر کبیر ۱۶۹ تا ۱۹۰

سیاست طفیلی	۱۷۱
راه هندوستان	۱۷۲
اولین پیمان	۱۷۳
ایران در دام فراتسه	۱۷۴
بروفائی فرانسه	۱۷۵
دام جدید انگلیس	۱۷۶
بازهم خیانت انگلیس	۱۷۶
سیاست خرابکاری	۱۷۹
بازهم برخورد یا روسیه	۱۸۱

صفحه	موضوع
۱۸۲	توجه به افغانستان
۱۸۶	امیر و نفوذ استثمارگران :
۱۸۷	نمونه‌ای از غرور و قدرت خارجیان
۱۸۹	تنبیه گستاخان
۱۹۵	جلوگیری از مداخله خارجی در امور داخلی :
۱۹۹	در مورد سالار
۲۰۳	در مورد آصف الدوله
۲۰۸	در مورد شکنج بستها
۲۰۹	در مورد شکنجه
۲۱۰	انواع و اقسام شکنجه و سوابق تاریخی آن
۲۱۸	در مورد بایبها
۲۲۰	در مورد يك استخدام
۲۲۴	جاسوسی بنفع اجانب:
۲۳۰	خدمتگذاران بیگانه
۲۳۲	مهدملیا
۲۳۲	آصف الدوله
۲۳۶	میرزا آقاخان نوری
۲۴۱	استفاده از مذهب :
۲۴۲	نقش مذهب
۲۴۲	کلیا در خدمت استثمار
۲۴۵	مسیحیت در ایران
۲۵۰	روحانیت ایران را نجات داد
۲۵۲	اختلافات مذهبی
۲۵۷	هیزم کشفان جنگی
۲۶۱	بهره برداری اقتصادی
۲۶۴	ایران پیدار میشود
۲۶۷	امام زمان:
۲۶۸	صوفی اسلام
۲۶۹	امام زمان ترکمن

صفحه	موضوع
۲۶۹	شیخ‌احمد احائی
۲۷۰	سید کاظم رشتی
۲۷۴	اسناد جاسوسی :
۲۷۶	منشی‌باب
۲۷۷	حمایت روسیه
۲۸۰	حمایت انگلستان
۲۸۳	اقلیت یهودی
۲۸۵	امیر کبیر و اقلیت‌های مذهبی :
۲۸۷	امیر و بایبها
۲۸۸	توطئه ترور
۲۹۱	امتیاز بیگانه، یادزدی رسمی :
۲۹۴	خبرات امتیازات خارجی
۲۹۶	امیر کبیر و امتیازات
۲۹۶	کاپیتولاسیون
۳۰۱	مصونیت جزائی
۳۰۲	تجارت قاجاق
۳۰۳	شیلات بحر خزر
۳۰۷	آشوراده
۳۱۰	امیر کبیر و مسئله آشوراده
۳۱۳	دستاویز مناسب
۳۱۶	امتیاز بیارستان
۳۱۹	تجارتخانه روسی و سابقه تاریخی
۳۲۱	امتیاز ورود کشتی‌ها به مرداب افزلی
۳۲۳	دردمان امیر کبیر
۳۲۴	بقیه غرامات جنگ
۳۲۷	ایجاد سفارتخانه در خارج
۳۳۰	امتیاز حکومت بر خلیج فارس:
۳۳۱	مبارزه با برده فروشی نقاب استعمار
۳۳۹	امیر کبیر و موضوع برده در خلیج فارس

موضوع	صفحه
در محاسره و سیاست استعماری	۲۴۸
جایی که امیر بزانو درآمد	۲۵۰
يك لکه سیاه	۲۵۲
احتیاط	۲۵۳
آثار شوم	۲۵۵
اسلحه قاچاق یا پیهانه جاویدان	۲۵۶
تسامیت ارضی	۲۵۷
افغانستان :	۲۵۸
شکست و اقتضاح	۲۶۲
احساس خطر	۲۶۴
آتش فشان (تغلاب)	۲۶۵
تلاش مذیوحانه	۲۶۵
تسلیم	۲۶۷
روزهای سخت	۲۶۷
انتقام	۲۶۹
يك نکته مهم	۲۷۰
تجدید نظر	۲۷۰
توجه افغانها به ایران	۲۷۲
سیاست امیر کبیر در افغانستان	۲۷۳
نقش یار محمد خان	۲۷۸
قندهار	۲۸۰
کابل	۲۸۲
کارشکنی بریتانیا و نقشه‌های دیگر امیر :	۲۸۴
نقش امیر در انقلاب بزرگ هند	۲۸۵
ترکستان	۲۸۸
بخش پنجم : پایان کار	۳۹۱ تا ۴۰۱
فرمان منزل و عوامل آن	۳۹۳
دشمنان داخلی	۳۹۴
انحراف جنسی	۳۹۵

موضوع	صفحه
جائیکه حربه علیه صاحب حربه بکار میرود	۳۹۶
سفارت انگلیس از پشت پرده ظاهر میشود	۳۹۷
مقرشوم	۳۹۸
درقم	۳۹۸
شاه تغییر روش میدهد	۴۰۰
عزل امیر کبیر یا بزرگترین خیانت	۴۰۳
ملاقات و دودلی شاه	۴۰۵
تقصیر نامه و تنهه نامه	۴۱۰
صدراعظم جدید	۴۱۳
تبعید امیر	۴۱۷
گرفتن تمام مناصب امیر	۴۲۱
نقش استعمارگران	۴۲۲
قتل امیر کبیر:	۴۲۶
فرمان قتل	۴۲۲
هویت جلاد	۴۲۴
جریان قتل امیر	۴۲۵
نقشی بر دیوار حمام	۴۴۱
تاریخ شهادت	۴۴۲
امیر کبیر و سنک حکیم	۴۴۲
عزت الموده بعد از امیر	۴۴۴
نقش استعمارگران در عزل و قتل امیر:	۴۴۷
ایجاد موانع و مشکلات	۴۴۸
دوایران باید تسلیم خائنین گردد	۴۴۹
پیشکش ششم : قضاوت ها	۴۵۲ تا ۴۶۶
جمله ای از علی (ع)	۴۵۴
قضاوت تاریخ	۴۵۵
قضاوت اقبال آشتیانی	۴۵۶
قضاوت ظل السلطان	۴۵۷
قضاوت ناظم الاسلام کرمانی	۴۵۷

صفحه

موضوع

۴۵۸	قناتوت محمود محمود
۴۵۸	قناتوت خانم‌شیل
۴۵۷	قناتوت گرنه واتسن
۴۵۸	اظهاری از چارلز موری
۴۵۸	قناتوت روزنامه ده‌وکران
۴۵۹	قناتوت افکار عمومی
۴۶۱	قناتوت انگلستان
۴۶۲	پشیمانی وقناتوت ناصرالدین‌شاه
۴۶۴	تذکره مهم

۵۴۸ تا ۶۷۷

بخش هفتم : بعد از امیر

۴۶۹	سده که شکست
۴۷۱	رشوه
۴۷۲	اخاذی‌های شخص سدا عظم
۴۷۶	سلب اعتماد
۴۷۷	مرض مزمن
۴۸۱	عقب‌گرد در سیاست خارجی:
۴۸۲	تجدید نفوذ استعمار
۴۸۳	وداع با افغانستان
۴۸۸	هرات استقلال نمیخواهد
۴۹۰	جانشین ظهیرالدوله
۴۹۴	توطئه جنگ، خیانت، تسلیم
۴۹۵	جنگ و تسلیم
۴۹۶	خیانت
۵۰۰	شکر خدا
۵۰۱	ایران چرا از انقلاب‌بند بهره نگرفت
۵۰۵	امتیاز تلگراف
۵۰۹	تجزیه بلوچستان و سیستان
۵۱۱	امتیاز روی‌نمر یا استعمار بی‌پرچم:
۵۱۳	شماره تمدن غرب بدون دخالت ایرانی

صفحه	موضوع
۵۱۴	متن امتیاز نامه
۵۲۱	مواد ماطله
۵۲۴	وجه الصالحه
۵۲۷	سفر شاه به اروپا
۵۲۸	تیپ قزاق
۵۳۱	دوران امتیازات :
۵۳۲	سابقه برای غارت
۵۳۳	امتیاز کشتی دانی در رود کارون
۵۳۳	امتیاز کشتی دانی در سواحل بحر خزر
۵۳۳	امتیاز بانک شاهنشاهی
۵۳۴	امتیاز بانک استقراضی
۵۳۵	امتیاز لاتاری
۵۳۷	امتیاز راههای جنوب
۵۳۷	امتیاز بهره برداری از اشجار زیستون
۵۳۸	امتیاز دخانیات
۵۳۹	پازهمقعب و روحانیت
۵۴۰	حقیقت تلخ
۵۴۱	دامهای شمال و مرداب انزلی

منابع و مأخذ کتاب

نام کتاب	نাম مؤلف
آگهی جهان از کار جهان (خطی)	میرزا حسن خان انصاری
اختلاف ایران	مورگان شوستر امریکائی ترجمه موسوی شوشتری
اسرار سازمان مخفی یهود، قطب نامه کنکره حزب «صهیونیسم» بین المللی	
استاد رسمی دولتی	
استاد وزارت خارجه انگلیس	
المآثر والاثار	محمد حسن خان اعشاد السلطنه
الحضارة الاسلامیة	مجله ماهانه عربی
امیر کبیر و ایران	فریدون آدمیت
ایران و مسئله ایران	لرد کرزن انگلیسی
ایران در دوره سلطنت قاجار	علی اصغر شمیم
پایان امپریالیسم	جان استرچی
پرنس دالکورد کی با مقدمه مرتضی آخوندی	کینیاژ دالکورد کی
تاریخ یهودی ایرانیان	ناظم الاسلام کرمانی
تاریخ ایران	سرپرسی سایکس انگلیسی ترجمه فخر داعی
تاریخ ایران در دوره قاجار	گراانتواتسن ترجمه و حیدر اذندانی
تاریخ تبریز	نادر میرزا
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس	محمود محمود
تاریخ و سفرنامه مسعودی	خلیل الطمان
تحقیقات سرحدیه	میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله
جنگهای افغانستان	جان ویلیام کی

نام کتاب	نام مؤلف
حقایق الاخبار ناصری	میرزا جعفر خان خورموجی (حقایق نگار)
خاطرات صبحی	صبحی
دست پنهان انگلیس در سیاست ایران و مذهب	سیدهادی خسروشاهی
روسیه در آسیای مرکزی	لرد کرزن انگلیسی
روزنامه وقایع اتفاقیه دوره سمراله زمان امیر کبیر	
روزنامه دموکرات ایران شماره مخصوص صد و پنجاهمین سال شهادت امیر کبیر	
زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر	حسین مکی
ساخته‌های بهائیت	انور وعود
سرگشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار	اکرم زعیت، ترجمه اکبر هاشمی
سفرنامه عراق	ناصرالدین شاه
سفرنامه اتونیو دو گوآ	اتونیو دو گوآ
سفرنامه استویک	ادوارد استویک انگلیسی
سفرنامه پیتر فور	پیتر فور
سفرنامه خسرو میرزا	میرزا مصطفی خان افشار
سفرنامه در دربار ایران	دکتر قوریه قراخوی طیب ناصرالدین شاه
سفرنامه گردش در ایران	ادوارد استویک
سیاست گران دوره قاجار	خان ملک ساسانی
سیاست خارجی ایران در دوره سمویه	نصراله فلسفی
شورش بابیه	ایوانف روسی
سندالذواریخ	میرزا غلامحسین ادیب
صورت مذاکرات رسمی پترزبورگ	محمد حسین خان صدر
عین الوقایع	محمد یوسف هروی
قرآن کریم	
مآثر سلطانی	عبدالرزاق دنبلی
مراسلات روزانه امیر کبیر به ناصرالدین شاه که ۱۸۲۴ عدد از آنها در کتابخانه مجلس محفوظ است	
مجموعه مراسلات وزارت خارجه ایران	
مجموعه مکاتبات دربار ناصرالدین شاه که حدود صدنامه از امیر کبیر	
مجموعه مکاتبات و در کتابخانه مجلس شورای است.	
مقالات گوناگون و یادداشتهای ریشارد خان	اعلم الدوله تقی

نام کتاب	نام مؤلف
مکاتبات گوینو	کنت دو گوینو فرانسوی
مقدمه بر کینیا زدا لگور کی	خالصی زاده
مسایح	وسیلہ انجمن بهایان تهران منتشر شده
منتظم نامری	محمد حسن خان صنایع الدوله
میراث خوان استعمار	دکتر مهدی بهار
میرزاتقی خان امیر کبیر	عباس اقبال آشتیانی
ناسخ التواریخ	محمد تقی بهار
نقطۃ الکاف	حاج میرزا جانی گلشانی
نگاهی بتاریخ جهان	نهرود
نوادرا الامیر (خطی)	شیخ المسایح امیر ممزی
نه گفتار دوتاریخ ادیان	علی اصغر حکمت
همین است حقیقت سیاست	جان اسکاتلون
یادداشت‌های لیدی شیل	همرشیل سفیر انگلیس در ایران
یادداشت‌های روزانه اعتماد السلطنه	محمد حسن خان اعتماد السلطنه
یکسال در میان فارسیان	اعداد پرون انگلیسی

از انتشارات



LABAFLANY

مجله علمی و ادبی - تهران - ۱۳۷۵